



محمد صادق فخرالاسلام

محمد صادق فخرالاسلام

بخش

کلیسا و ساختهای آن

جزء سوم

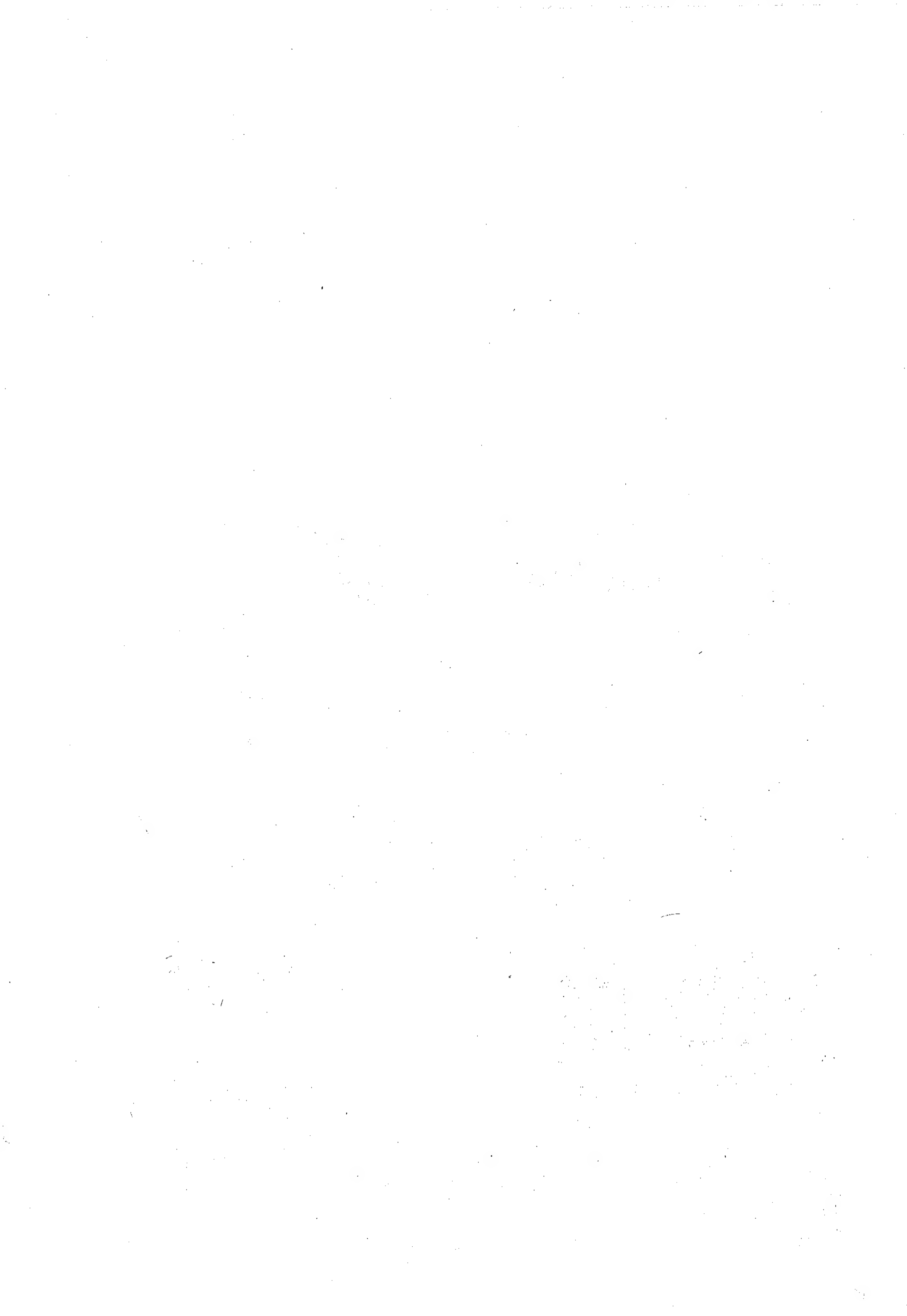
أنیس الأعلام فی نصرة الإسلام



تنظیم و پاورقی از:

سید عبدالرحیم خلخالی

از انتشارات کتابفروشی مرتضوی
تهران. ناصرخسرو. پاساژ مجیدی



لطفاً تصحیح فرمائید :

صفحه	سطر	اشتباه	صحیح
۲	۴	بینذازند	بیندازند
۳	۱۴	مسیحین	مسیحیین
۳۵	۲۳	چوب	حوت
۴۱	۲۲	رودی	رودی است
۵۸	۷	منصف	مصنف
۶۹	۷	پری آن	پری
۱۴۷	۲۱	رانی	رائی
۱۴۸	۲۱	خرقیا	حزقیا
۱۹۰	۱۱	خانه	خدا
۱۹۱	۲۵	کنعانیان را	کنعانیان

توجه فرمائید : درجاهائی که متن عهدین نقل‌شده بخاطر حفظ امانت در هر سه جلد «کاف» بجای «گاف» بکار برده شده است برای اطلاع بیشتر بمقدمه جلد اول مراجعه شود .

بسم الله الرحمن الرحيم

در اثبات وقوع تحریف در کتب عهدین

بدانکه تحریف بر دوقسم است لفظی ومعنوی و نزاعی نیست درنزد مسلمین و مسیحیین در قسم ثانی زیرا که ایشان کلاً و طراً قبول دارند صدور تحریف معنویرا در عهد عتیق از جماعت یهود در تفسیر آیاتیکه مشعر بعیسی است در زعم مسیحیین و همچنین در تفسیر احکامیکه ابدیه است در نزد یهود .

واینکه علمای پروتستنت اعتراف مینمایند بصدور تحریف معنوی ازمعتقدین پاپا در کتب عهد عتیق وجدید چنانچه معتقدین پاپا این نسبت را بعلمای پروتستنت میدهند یعنی نسبت تحریف معنوی را پس اینقسم تحریف محتاج براثبات نمیباشد.

و اما قسم اول :

یعنی تحریف لفظی پس وقوع این قسم تحریف را علمای پروتستنت بحسب ظاهر انکار بلیغ مینمایند از برای مغالطه جهال ازمسلمین در رسائل خود بعضی ادلهٔ مذورهٔ ضعیفه ذکر مینمایند تا ناظر را بشك بینذازند پس تحریف لفظی محتاج باثباتست لهذا مادراین مقام درصدداثبات این قسم تحریف برآمده وگوئیم بالله التوفیق و علیه التکلان فی هذاالبیان بل فی جمیع الاحوال و هوالحافظ من السهو والنسیان.

پس این باب را مصدّر مینمائیم بسه آیه از آیات قرآنیه که دلالت دارند بوقوع تحریف درکتب سماویه .

اول : آیهٔ ۴۲ از سورهٔ مبارکه البقره قال‌الله عزوجل مخاطباً لبنی‌اسرائیل.

وَلَا تَلْبِسُوا الْحَقَّ بِالْبَاطِلِ وَتَكْتُمُوا الْحَقَّ وَأَنْتُمْ تَعْلَمُونَ

معنی بفارسی چنین میباشد ای بنی اسرائیل آمیخته مسازید سخن درست و راست را «که آن تحریف تورات وانجیل است» بسخن ناحق که اختراع میکنید بدست خود ودرتورات مینویسید تامشتبه بیکدیگر شده میان حق و باطل فرق نتوان کرد و میپوشانید حق را و حال آنکه شما میدانید «حق را» .

دوم : آیهٔ ۷۵ ایضاً از سورهٔ مرقومه .

أَفَتَطْمَعُونَ أَنْ يُؤْمِنُوا لَكُمْ وَقَدْ كَانَ فَرِيقٌ مِنْهُمْ يَسْمَعُونَ كَلَامَ اللَّهِ ثُمَّ يُحَرِّفُونَهُ مِنْ بَعْدِ مَا عَقَلُوهُ وَهُمْ يَعْلَمُونَ

یعنی آیا طمع میداریدآنکه تصدیق کنند جهودان مرشما را درآنچه میگوئید از دعوت ایشان بدین اسلام و حال آنکه بودند گروهی از ایشان در زمان ماضی ومیشنیدندسخن خدارا پس میگردانیدندآنسخن را پس ازآنکه دانسته بودند ودریافته بودند حقیقت آنرا و ایشان میدانستندکه افترا میکنند .

سیم : در سورهٔ مبارکهٔ آل عمران .

يَا أَهْلَ الْكِتَابِ لِمَ تَلْبِسُونَ الْحَقَّ بِالْبَاطِلِ وَتَكْتُمُونَ الْحَقَّ وَأَنْتُمْ تَعْلَمُونَ ﴿۷۱﴾

یعنی ایگروه یهود و نصاری چرا مخلوط میسازید راستی را با کجی و ناراستی که تحریف تورات است و اظهار باطل درصورت حق و چرا میپوشانید سخن راست را و حال آنکه شما میدانید .

حال مستمع باش که حقیقت این سه آیهٔ مبارکه را از برای تو بیان کنم پس گوئیم که تحریف لفظی بجمیع اقسامش یعنی تبدیل لفظی بلفظ دیگر وزیاده و نقصان ثابت و محقق است در کتب عهد عتیق و جدید پس اقسام ثلثه را برسبیل ترتیب در سه مبحث از برای تو ذکر و بیان میشود .

مبحث اول :

تحـریف لفظی با تبدیل

تحریف لفظی و تبدیل لفظ بلفظ دیگر .

بدان ارشدك الله تعالی که نسخهای مشهوره از برای عهدعتیق در نزد اهل کتاب سه نسخه است .

اول : نسخه عبرانیه و آن معتبراست درنزدیهود وجمهور علمای پروتستنت.

دوم : نسخهٔ یونانیه این نسخه معتبر بود درنزد جمیع مسیحین تاقرن پانزدهم از قرون مسیحیه یعنی یکهزار و پانصد سال ازمیلاد و تا اینمدت اعتقادمسیحیین این بود که نسخهٔ عبرانیه محرفست و یونانیه صحیح است و حال سیصد و نود و چهارسال است که غلط صحیح وصحیح غلط شده است .

پس بنا بررأی متأخرین تمامی کشیشان و قسیسان تا یکهزار و پانصد سال در ضلالت وگمراهی بودند بجهت عمل کردن ایشان به نسخهٔ محرفه و این نسخهٔ یونانیه تا امروز معتبر است در نزد کلیساهای یونان و همچنین کنایس مشرق و این دو نسخه مشتمل است برجمیع کتب عهد عتیق .

سیم : نسخه سـامریه است و این معتبـر است در نزد سامریین و این نسخه همان نسخهٔ عبرانیه است لیکن مشتمل است برهفت کتاب از کتابهای عهدعتیق فقط

یعنی پنج کتابی که منسوب بموسی علیه‌السلام است[1] و کتاب یوشع و کتاب قضاة زیرا که سامریین سایر کتب باقیه ازعهدعتیق را قبول ندارند و نسخهٔ سامریه زیادتی میکند بر عبرانیه در الفاظ و فقرات کثیره که الآن آن الفاظ و فقرات در عبرانیه یافت نمی‌شوند و در سامریه یافت می‌شوند .

و بسیاری از محققین علمای پروتستنت مانندکنیکات وهیلز و هیوبی کینت و غیرایشان نسخهٔ سامریه را معتبر میدانند دون العبرانیه و اعتقاد مینمایند که جماعت یهود عبرانیه‌را تحریف‌نموده‌اند وجمهورعلمای‌پروتستنت ایضاً مضطر ومحتاج‌اند دربعضی ازمواضع به‌نسخهٔ سامریه وآنرا مقدم میدارند برعبرانیه چنانچه انشاءالله تمامی این امور را خواهی دانست .

وچون اینرا دانستی پس‌گوئیم ازبرای‌اثبات این‌قسم تحریف شواهد بسیاری است لیکن ما بعضی ازآنها را ذکر مینمائیم .

شاهد اول :
آدم تا نوح

آنکه زمان از خلقت آدم تا طوفان نوح علیهماالسلام بروفق عبرانیه یکهزار وششصد وپنجاه وشش سالست و بروفق یونانیه دوهزار ودویست وشصت دو سال است وبروفق سامریه یکهزار وسیصد وهفت سال است .

و درتفسیر هنیری واسکات جدولیست ودرآن جدول درمقابل اسم‌هرشخصی غیر ازنوح علیه‌السلام سال عمر آن شخص را نوشته است که درآن سال از برای آن‌شخص اولادی متولد شده است یعنی چندسال از عمر اوگذشته بودکه اولاد از برای او متولد شد ودر مقابل اسم نوح علیه‌السلام سال عمر او را تا طوفان نوشته است یعنی نوح علیه السلام چند ساله بود که طوفان واقع شد و صورت جدول مذکور اینست :

---

[1] ــ اسفار پنجگانه توراة «پیدایش، خروج، لاویان، اعداد وتثنیه» بحضرت موسی‌علیه‌السلام منسوب هستند .

الاسمــآء	عبرانیه	سامریه	یونانیه
آدم علیه‌السلام	۱۳۰	۱۳۰	۲۳۰
شیث علیه‌السلام	۱۰۵	۱۰۵	۲۰۵
انوش	۹۰	۹۰	۱۹۰
قینـان	۷۰	۷۰	۱۷۰
مهلائیل	۶۵	۶۵	۱۶۵
یارد	۱۶۲	۶۲	۱۶۲
خنوك یعنی اخنوخ	۶۵	۶۵	۱۶۵
متوشلخ	۱۸۷	۶۷	۱۸۷
لمك	۱۸۲	۵۳	۱۸۸
نوح علیه‌السلام	۶۰۰	۶۰۰	۶۰۰
آدم تا طوفان نوح	۱۶۵۶	۱۳۰۷	۲۲۶۲

پس فیمابین نسخ مذکوره دربیان مدت مسطوره فرق‌کثیر واختلاف فاحش است وتطبیق امکان ندارد وچون نوح علیه‌السلام درزمان طوفان ششصدسال داشت بنا برتعیین‌نسخ‌ثلثه و آدم علیه‌السلام نیز نهصد وسی‌سال زندگانی‌فرمود بنابرتصریح آیهٔ ۵ ازباب پنجـم از سفر تکوین[1] پس لازم میـآید بروفق نسخهٔ سامریه که نوح علیه‌السلام هنگام وفات آدم علیه‌السلام دویست وبیست وسه سال داشته باشد واین باطل است باتفاق مورخین .

ومکذب این قولست نسخهٔ عبرانیه ویونانیه زیرا که ولادت نوح علیه‌السلام بروفق اول بعداز وفات آدم علیه‌السلام است به‌یکصد و بیست و شش‌سال و بروفق ثانیه یعنی یونانیه هفتصد وسی ودوسال بعداز ارتحال‌آدم علیه‌السلام است.

و بجهت این اختلاف فاحش یوسفیس یهودی مورخ مشهور معتبـر در نزد

۱ــ پس تمام ایام آدم‌که زیست نهصد وسی‌سال بودکه مرد .

مسیحیین برهیچکدام از نسخ ثلثه مذکوره اعتمـاد نکرده است و مختار او مدت مذکوره دوهزار ودویست وپنجاه وشش‌سال میباشد .

شـاهد دوم : نوح تا ابراهیـم

آنکه زمان ازطوفان تا ولادت ابراهیم علیه‌السلام بروفق عبرانیه دویست و نود و دوسالست وبروفق یونانیه هزار وهفتاد ودوسالست و بروفق سامریه نهصد و چهل و دو سالست و در تفسیر هنیری واسکات ایضـاً جدولیست مثل جدول مذکور لیکن دراین جدول درمحاذات اسم هرشخصی غیرازسام سال عمراورا نوشته‌است که اولادی از برای او متولد شد درآنسال ولیکن درمقابل اسم‌سام زمان‌تولد اولاد ازبرای او بعداز طوفان نوشته است یعنی چقـدر از طوفان گذشته بودکه اولاد از برای او متولد شد وصورت جدول مذکور اینست :

الاسمـــآء	عبرانیه	سامریه	یونانیه
سام	۲	۲	۲
ارفخشـد	۳۵	۱۳۵	۱۳۵
قینان	ندارد	ندارد	۱۳۰
شلح	۳۰	۱۳۰	۱۳۰
عبـر	۳۴	۱۳۴	۱۳۴
فالغ	۳۰	۱۳۰	۱۳۰
رعود	۳۲	۱۳۲	۱۳۲
سروغ	۳۰	۸۳۰	۱۳۰
ناحور	۲۹	۷۹	۷۹
ترخ	۷۰	۷۰	۷۰
تولدابراهیم‌بعدازطوفان	۲۹۲	۹۴۲	۱۰۷۲

و در اینجا نیز مابین نسخ ثلثه اختلاف فاحش میباشد و تطبیق ممکن نیست و چون‌ولادت ابراهیم علیه‌السلام دویست و نود ودوسال بعداز طوفان بوده موافق نسخهٔ عبرانیه و نوح علیه‌السلام سیصد و پنجاه سال بعد از طوفان عمر نمود بنابر تصریح آیهٔ ۸ و ۲۰ ازباب نهم ازسفرتکوین[1] پس‌لازم می‌آیدکه ابراهیم‌علیه‌السلام هنگام وفات نوح علیه‌السلام پنجاه و هشت سال داشته باشد و این باطـل است باتفاق مورخین .

مکذب این‌قول‌است‌نسخهٔ یونانیه وسامریه زیراکه ولادت ابراهیم‌علیه‌السلام هفتصدو بیست‌ودوسال بعدازوفات‌نوح علیه‌السلام‌است بنابروفق نسخهٔ اول وپانصد و نود و دو سال بنابر وفق نسخهٔ ثانیه .

و در نسخهٔ یونانیه یك بطن زیاد شده است فیمابین ارفخشد وشلـح و آن قینانست و این بطن در عبرانیه و سامریه یافت نمیشود و لوقا صاحب انجیل سیم بر نسخهٔ یونانیه اعتماد کرده است و قینان را در بیان نسب مسیح علیه‌السلام زیاد کرده‌است[2] وازبرای همین‌اختلاف فاحش‌مذکورمسیحیین دربیان‌تعیین‌مدت مزبوره اختلاف دارند ومورخین نسخ ثلثه را دراین‌امر قابل اعتماد ندانسته‌اند وگفته‌اندکه زمان مذکور سیصد و پنجاه و دو سالست.

وهمچنین یوسیفس یهودی مورخ مشهور اعتماد بنسخ ثلثه نکرده‌است‌وگفته است اینزمان نهصد و نود و سه سالست .

یعنی‌ازطوفان تاولادت‌ابراهیم‌چنانچه‌درتفسیرهنیری‌واسکات‌منقول‌گردیده‌است وآکستائن‌که ازاعلم العلمای مسیحیه است درقرن چهارم از قرون مسیحیه .

وهمچنین قدمای دیگر گفته‌اندکه صحیح نسخهٔ یونانیه است و مختار مفسر

۱ـ مدت زندگانی نوح علیه‌السلام در آیه ۲۸ از باب مزبور چنین آمده است « و نوح بعد از طوفان سیصد و پنجاه سال زندگانی کرد » شاید حرف (و) بین دو عدد از سهـو کاتب باشد .

۲ـ لوقا باب ۳ : ۳۷

هارسیلی در تفسیر خود در ذیل تفسیر آیهٔ ۱۱ از باب یازدهم از سفر تکویـن نیز همین است .

وهیلز گفته است صحیح نسخهٔ سامریه‌است وهمچنین مفهوم میشودکه محقق مشهور ایشان هورن بهمین قول میل کرده است و در مجلد اول از تفسیر هنیری و اسکات مرقوم است که آکستائن می‌گفت که جماعت یهود نسخهٔ عبرانیه را تحریف کرده‌اند در بیان زمان اکابر که قبل از طوفان و بعداز آن بوده‌اند تا زمان موسی علیه‌السلام و این کار را از برای این کرده‌اند که ترجمهٔ یونانیه غیر معتبر باشد از برای عناد با دین مسیح .

و معلوم میشود که قدمـای مسیحیه همین را می‌گفتند که او گفتـه است و می‌گفتند که جماعت یهود تورات را تحریف کرده‌اند درسال یکصد وسی‌ازسالهای مسیحیه یعنی یکصد و سی سال بعداز میلاد مسیح کلام تفسیر مذکور تمام شد .

وهورن درمجلددوم ازتفسیرخودگفت که محقق هیلزبدلایل‌قویه صحت نسخهٔ سامریهٔ را ثابت‌کرده است و تلخیص دلایل آن دراینموضع امکان‌ندارد پس‌هر کس بخواهد بکتاب او رجوع نماید از صفحهٔ ۸۰ تا آخر .

و کنیکات می‌گوید هر گاه ملاحظه کنیم ادب سامریین را بالنسبه بتورات و ملاحظه‌کنیم عادت ایشانرا و ملاحظه‌کنیم سکوت مسیح را درهنگام مکالمه‌مشهوره که واقع گردید فیمابین مسیح و آن زن سامریه و قصهٔ آن زن در باب چهارم از انجیل یوحنا منقولست ودراین قصه باین‌نحو مرقوم گشته است: ۱۹ زن بدو گفت ای آقا می‌بینم که تونبی هستی ۲۰ پدران مادر اینکوه پرستش می کردند (جرزیم) وشما (یعنی‌جماعت‌یهود) کوئید که در اورشلیم جائی‌است درآن باید عبادت نمود.

و چون این زن دانست که عیسی علیه‌السلام پیغمبر است سؤال کرد ازین امر که از اعظم امور متنازع فیه است فیمابین یهود و سامریین و هرکدام ازین دو فرقه نسبت تحریف را بدیگری میدهند تا حق از برای او واضح شود .

پس اگر سامریون تورات را تحریف کرده بودند در اینموضع برذمه عیسی

بود که این امر را بیان کند ازبرای آن ضعیفه لیکن بیان نکرد بلکه ساکت ازبیان گردید پس سکوت مسیح علیه‌السلام دلیلست که حق با سامریین است.

و هر گاه ملاحظه نمائیم امور دیگر را همه مقتضی ایننند که جماعت یهود تورات را عمداً و قصداً تحریف کردند و آنچه را که محققین کتب عهد عتیق و جدید گفته‌اند که سامریین عمداً تحریف کرده‌اند اصلی و صحتی ندارد یعنی تحریف از جانب یهود است کلام هورن تمام شد.

پس ملاحظه کن ای عاقل که چگونه اقرار واعترات بتحریف نموده‌اند چکنند مفری ندارند غیراز اقرار.

شاهد سیم :

موسی و بنای هیکل

آنکه آیه ۴ از باب ۲۷ از تورات مثنی در نسخهٔ عبرانیه باین نحو تحریر گردیده است: و مقرر است که بعد از عبور نمودن شما از اردن این سنکهائیکه امروز شما را امر می‌فرمایم در کوه عیبال[1] برپا کرده آنها را بکچ اندود نمائید.

و در نسخهٔ سامریه باین نحو مرقوم شده است : این سنکهائیکه امروز شما را امر می‌فرمایم در کوه جرزیم[2] برپا کرده آنها را بکچ اندود نمائید و عیبال و جرزیم دو کوه‌اند که مقابل همدیگر واقع گردیده‌اند.

چنانچه ازآیهٔ ۱۲ و ۱۳ از همین باب معلوم می‌شود[3] وازآیهٔ ۲۹ ازباب ۱۱

۱ـ یکی از کوههائی است که اسباط اسرائیل بهنگام برکت خواستن و لعن کردن برآن می‌ایستادند و در نزدیکی کوه طور قرار دارد و از قله آن اراضی فلسطین بخوبی دیده می‌شود. قاموس کتاب مقدس .

۲ـ وآن کوه طور است که بالاتر از نابلس در سرزمین افرائیم قرار دارد .

۳ـ چون از اردن عبور کردید اینان ... بر کوه جرزیم بایستند تا قومرا برکت دهند و اینان ... برکوه عیبال بایستند تا نفرین کنند .

از همین کتاب ایضاً چنین معلوم می‌شود[1] .

پس از نسخهٔ عبرانیه معلوم ومفهوم می‌گردد که موسی علیه‌السلام امر فرمود به‌بنای هیکل یعنی مسجد در کوه عیبال و از نسخهٔ سامریه معلوم میشود که موسی علیه‌السلام امر فرمود که مسجد در کوه جرزیم بناشود و فیمابین جماعت یهود وسامریین سلفاً و خلفاً نزاع مشهور یست وهر کدام ازفرقتین مدعی است که فرقهٔ دیگر تورات را دراین مقام تحریف کرده است .

و همچنین فیمابین علمای پروتستنت اختلاف عظیمی در اینموضع واقع گردیده است ومفسر مشهور ایشان آدم کلارك درصفحهٔ ۸۱۷ از مجلد اول ازتفسیر خود گوید که محقق کنیکات مدعی صحت سامریه است و محقق پاری و در شیور مدعی صحت عبرانیه می‌باشند لیکن بسیار از مردم می‌دانند که ادلهٔ کنیکات جواب ندارد وجزم مینمایند که جماعت یهود بعداوت سامریین تورات راتحریف کرده‌اند واین امر مسلمست عندالکل که کوه جرزیم صاحب چشمه‌ها و حدائق و نباتات کثیره می‌باشد و عیبال کوه خشکی است هیچکدام ازین اشیاء را ندارد پس چون امر باین نحو است کوه اول مناسب استماع برکت می‌باشد و دوم لعنت انتهی کلامه.

و از کلام این مفسر معلوم می‌شود که مختار کنیکات و بسیاری از مردم آن است که تحریف در نسخهٔ عبرانیه واقع گردیده است واینکه ادلهٔ کنیکات بسیار قویست جوابی ندارد .

شاهد چهارم :

یعقوب در کنار چاه آب

درباب ۲۹ از سفرتکوین باین نحو مرقوم شده است: ۲ ویعقوب نکریست

۱ــ و واقع خواهد شد که چون یهوه خدایت ترا بزمینی که بجهت گرفتنش به‌آن می‌روی داخل‌سازد آنگاه برکت را برکوه جرزیم ولعنت را برکوه عیبال خواهی گذاشت. ص۲۲۹

که اینك در صحرا چاهی است و اینك سه کلهٔ گوسفند در آنجا خوابیده که از آن چاه کله‌ها را آب می‌دادند وسنك بزرگی بردهنه‌آن چاه بود... ۸ ایشان گفتند نمی‌شود تا اینکه تمامی کله‌ها جمع بشوند و سنك را از دهنهٔ چاه بغلطانند آنگاه گوسفندان را آب می‌دهیم انتهی .

پس درآیهٔ ۲ و ۸ لفظ گله‌های گوسفند واقع گردیده است و صحیح لفظ شبانست بدل این دو لفظ چنانچه در نسخهٔ سامریه و یونانیـه است و همچنیـن ترجمهٔ عربیه .

والتن و مفسرها رسلی در صفحهٔ ۷۴ ازمجلد اول از تفسیر خود در ذیل‌آیهٔ ۲ گفته است لعل لفظ سه‌شبان در اینجا بوده است نظر کنید به‌کنیکات .

بعد درذیل آیهٔ هشتم گفته است اگر دراینجا لفظ تا اینکه شبانها جمع‌شوند بود بهتربود نظر کنید بنسخهٔ سامریه ویونانیه وکنیکات وترجمهٔ عربیه‌لهیوبی‌کینت و آدم کلارك در مجلد اول از تفسیر خود گوید هیوبی کینت اصـرار بلیغ دارد برصحت سامریه انتهی .

وقول هورن درمجلد اول از تفسیر خود موافق‌است باقول کنیکات وهیوبی کینت گفتـه است که از غلط کاتب لفظ گله های گوسفند بدل لفظ شبانها واقـع گردیده است .

شاهد پنجم :

داود و کیفر گناه

درآیهٔ ۱۳ ازباب بیست وچهارم ازسفر شموئیل ثانی لفظ هفت سال گردیده است[۱] .

درآیه ۱۲ ازباب بیست ویکم ازکتاب اول از اخبار ایام لفظ سه‌سال نوشته

۱- پس جاد نزد داود آمده اورا مخبر ساخت وگفت آیا هفت‌سال قحط در زمینت...

شده‌است[1] یکی ازاین دوغلط است یقیناً وآدم کلارك درذیل عبارت شموئیل نوشت که درکتاب اخبار ایام سه‌سال واقع شده است نه هفت سال و همچنین در یونانیه در اینجا سه‌سال واقع‌گردیده است چنــانچه در اخبار ایام واقع شده است و این عبارت صادقه است بلاشك انتهی کلامه .

شاهد ششم :

جبعون و معکه

درآیهٔ ۳۵ از باب نهم ازکتاب اول از اخبار ایام در نسخهٔ عبرانیه باین نحو تحریرگردیده است : و اسم خواهرش معکاه[2] بود انتهی .

وصحیح‌آنکه لفظ زنست بدل خواهر وآدم کلارك‌گفت که درنسخهٔ عبرانیه لفظ خواهرواقع‌گردیده است و دریونانیه ولاطینیه وسریانیه لفظ زن‌است وتمامی مترجمین این تراجم را متابعت نموده‌اند انتهی کلامه .

و دراینموضع جمهور پروتستنت نسخهٔعبرانیه‌را ترك نموده‌اند وترجمه‌های مذکوره را متابعت نموده‌اند پس تحریف در عبرانیه درنزد ایشان متعین است.

شاهد هفتم :

آغاز سلطنت احزیاه

درآیهٔ۲ ازباب بیست‌ودوم ازکتاب‌دوم ازاخبارایام درنسخهٔ عبرانیه باین‌نحو واقع‌گردیده است : واحزیاه[3] هنگام آغاز سلطنت نمودن چهل‌ودوساله‌بود انتهی.

و بی‌شبهه این‌غلط است یقیناً زیراکه پدرش‌یهورام درهنگام وفات چهل‌ساله

۱ــ پس جاد نزد داودآمده ویرا‌گفت خداوند چنین‌می‌فرماید برای‌خوداختیارکن یا سه‌سال قحط شود...

۲ــ در نسخه‌های فارسی معکه را همسر یعوئیل می‌خوانند .

۳ــ وی اول پسر وجانشین‌آحاب هشتمین شهریار اسرائیل بود. قاموس‌کتاب مقدس.

بود اوهم بلافاصله بعداز فوت پدر برسریر سلطنت جلوس نمود پس اگر این‌قول صحیح باشد لازم میآید که پسر ازپدر دوسال بزرگتر باشد .

و درآیهٔ ۲۶ از باب هشتم ازکتاب دوم ملوك باین نحو مرقوم شده است : هنگام آغاز سلطنت احزیاه بیست ودو ساله بود انتهی .

و آدم‌کلارك در مجلد دوم از تفسیرخود در ذیل عبارت اخبار ایام گفت‌که در ترجمهٔ سریانیه وعربیه بیست و دوسال واقع‌گردیده است ودر بعضی نسخه‌های یونانیه بیست سال وغالب آنکه درعبرانیه در اصل عبارت بهمان طورها بوده‌است لیکن‌عبرانیین عددرا بحروف مینوشته‌اند پس میم درموضع‌کاف واقع‌گردیده‌است از غلط کاتب .

بعد گفته است عبارت سفر ملوك ثانی صحیح است وتطبیق فیمابین عبارتین امکان‌ندارد چگونه صحیح‌میشود عبارتی‌که از او ظاهر میشود که پسر ازپدر بزرگتر است بدوسال انتهی‌کلامه .

و در مجلد اول از تفسیر هورن وهمچنین درتفسیر هنیری واسکات نیز اقرار نموده‌اند وگفته‌اند ازغلط کاتبست .

شاهد هشتم :

تحریف در اخبار ایام

درآیهٔ ۱۹ از باب ۲۸ ازسفـر دوم از اخبار ایام در نسخهٔ عبرانیه باین نحو تسطیر گردیده است : ۱۹ زیرا خداوند یهوداه را بسبب آحاز[1] پادشاه اسرائیل ذلیل‌کردانید الخ و لفظ اسرائیل غلط است یقیناً زیرا که آحاز پادشاه یهودا بود نه پادشاه اسرائیل .

ودرنسخهٔ یونانیه ولاطینیه‌لفظ‌یهودا واقع‌گردیده‌است پس عبرانیه‌محرفست.

۱ـ پسر یوثام یازدهمین پادشاه یهود است .

شاهد نهم :

تحریف در زبور

در آیهٔ۶ از زبور ۴۰ باین نحو تحریر گردیده است: گوشهای مرا سوراخ کرد.

و پولس این جمله را نقل کرده است در رسالهٔ خود بعبرانیان در آیهٔ۵ از باب دهم و باین نحو نوشته است: لیکن جسدی برای من آراستی پس احد عبارتین غلط ومحرفست یقیناً وعلمای مسیحیه دراین باب متحیرند پس جامعین تفسیر هنیری واسکات گفته اند این ازغلط کاتب واقع گردیده است ویك کدام از دو مطلب صحیح است پس جامعین تفسیر مذکور مقر ومعترف بوقوع تحریفند لیکن متحیر در نسبت اند و نتوانستند معین کنند کدام یك محرف است .

و آدم کلارك درمجلد سیم ازتفسیرخود در ذیل عبارت زبور گفت متن عبرانی متداول محرف است انتهی. پس این مفسر نسبت تحریف را بعبارت زبور داده است.

و در تفسیر دوالی و رجردمینت عجب آنکه در ترجمه یونانیه و در آیهٔ ۵ ازباب دهم از کتاب مذکور بعبرانیان بدل فقره که درزبور است این فقره واقع گردیده است لیکن جسدی برای من آراستی انتهـی . پس این دو مفسر نسبت تحریف را بعبارت انجیل داده اند .

شاهد دهم :

در آیهٔ ۲۸ از زبور ۱۰۵ در عبـارت عبرانیه باین نحو واقع گردیده است : و بکلام او مخالفت نکردند و در یونانیه بکلام او مخالفت کردند انتهی. پس در اول نفی ودرثانی اثبات است واحد عبارتین غلط است یقیناً وعلمای مسیحیه دراینجا نیز متحیرند .

و درتفسیر هنیری واسکات باین نحو واقع گردیده است: بتحقیق مباحثه بطول انجامیده است بجهت فرقی که فیمـابین عبارتین واقع گردیده است و ظاهر آنکه منشأ این اختلاف یا بزیادتی یك حرفست ویا بترك آن انتهی.

پس جامعین این تفسیر معترف بوقوع تحریفند لیکن عجز ایشان در تعیین تحریفست که آیا در عبرانیه یك حرف زیاد شده است یا ازیونانیه کم .

شاهد یازدهم :

تحریف سموئیـل دوم

درآیهٔ ۹ از باب ۲۴ ازکتاب شموئیل ثانی باین نحو عیان وبیان گشته است: و یوآب[1] تعداد سان دیدهای قومرا بملك تسلیم نمود وتعداد اسرائیل هشتصدهزار نفر جنگی شمشیربند بود ومردمان یهودا پانصد هزار نفر بودند .

و درآیهٔ۵ ازباب۲۱ ازکتاب اول تاریخ ایام باین‌نحو تحریرگردیده است: و یوآب جمیع شمارهٔ قومرا بداود تسلیم نمود و شمارهٔ تمامی بنی‌اسرائیل هزار- هزار و یکصد هزار مرد شمشیرکش سوای شمارهٔ بنی یهودا که چهارصـد و هفتاد هزار مرد شمشیرکش بود انتهی .

پس احد عبارتین دراینجا محرفست وآدم‌کلارك در مجلد دوم ازتفسیرخود در ذیل عبارت شموئیل نوشت‌که صحت عبارتین امکان‌ندارد وتعیین‌صحیح مشکل است و اغلب‌آنکه درکتب تواریخ از عهدعتیق تحریفات‌کثیره واقع‌گردیده است و اجتهاد درتطبیق فیمابین عبارتین عبث است و بهترآنکه در اول وهله تسلیم شود امریکه قدرت بر انکار او نیست و مصنفین عهد عتیق اگرچه صاحبان الهام بوده‌اند ولیکن ناقلین چنین نبوده‌اند انتهی کلامه .

پس این‌مفسر مقر ومعترف بوقوع تحریف‌است لیکن‌عجزاو درتعیین است و اعتراف‌کردکه تحریف درکتب تواریخ بکثرة واقع شده است و انصاف داد و گفت طریق سالم آنستکه تحریف را تسلیم نمائیم از اول وهله .

۱- یوآب مردی بود شجاع و دلاور و نامجو ومقام سپهسالاری لشگر داود را بعهده داشت. قاموس‌کتاب مقدس .

شاهد دوازدهم :

تحریف درکتاب داوران

مفسر هارسلی درصفحه ۱۹۱ ازمجلد اول ازتفسیرخود در ذیل آیهٔ۴ ازکتاب قضاة نوشت : شبهه نیست در اینکه این آیه محرف است .

شاهد سیزدهم :

تحریف در سموئیل

درآیهٔ۸ ازباب ۱۵ ازسفر شموئیل ثانی لفظ آدم واقع گردیده است و بی‌شك وشبهه آن غلط است و صحیح لفظ ادوم است و آدم کلارك مفسر اولاً حکم کرده است باینکه غلطست یقیناً بعدگفته است اغلب این که ازغلط کاتب باشد .

شاهد چهاردهم :

درآیهٔ ۷ ازکتاب مذکور وباب مسطور چنین واقع گردیده است : و بعد از انقضای چهل سال واقع شدکه ابیشالوم بملك گفت تمنا آنکه بروم نذریکه بخداوند کرده‌ام در حبرون[1] بجا آورم انتهی .

و لفظ چهل سال غلطست یقیناً و صحیح لفظ چهار سالست و آدم کلارك در مجلد دوم از تفسیرخود نوشت شبهه نیست دراینکه این عبارت محرفست. بعد گفته است اکثرعلماء براین رفته‌اندکه لفظ چهل درموضع چهار واقع شده است ازغلط کاتب انتهی .

شاهد پانزدهم :

آدم کلارك درمجلد دوم ازتفسیر خود درذیل آیهٔ۸ ازباب ۲۳ ازسفرشموئیل

۱ـ شهریست قدیمی ویهودی‌نشین درجنوب اورشلیم ویکصدمیلی ناصره واکنون آنرا حبرون زاهره یا حبرون‌الخلیل نامند ، ابیشالوم یگانه پسر حضرت داود ازمعکه دخترتلمای بعداز کشتن برادر اعیانی‌خود امنون به‌جشور گریخت وسپس بحبرون‌آمد وادعای پادشاهی نمود. تلخیص ازقاموس کتاب مقدس ص۶ و۳۱۰-۳۱۱ .

ثانی نوشت که کنیکات گفت : در این آیه در متن عبرانی سه تحریف بزرگ واقع گردیده است انتهی پس در اینموضع بسه تحریف بزرگ اقرار کرده است .

شاهد شانزدهم :

تحریف در تواریخ ایام

آیهٔ ۶ از باب هفتم از کتاب اول از تواریخ ایام باین نحو مرقوم گشته است: پسران بنیامین بلع و بکر و یدیعئیل سه نفر بودند .

و در باب هشتم از کتاب مذکور باین نحو مسطور گشته است : و بنیامین اول زادش بلع و دوم اشبیل و سیمی احرح و چهارمی نوحاه و پنجمی را فاررا تولید نمود .

و در آیهٔ ۲۱ از باب ۴۶ از سفر تکوین باین نحو عیان و بیان گشته است: نسخهٔ فارسیه مطبوعهٔ سنه ۱۸۵۶ و پسـران بنیامین بلع و بکر و اشبیـل و کیرا و نعمان و ایحی و روش و مپینم و حپیم وارد انتهی .

پس در این عبارات سه اختلافست از دو جهت .

اول : در اسماء .

دوم : در عدد زیرا که از اول مفهوم و معلوم میشود که پسران بنیامین سه نفر بودند واز دوم معلوم میشود که پنج نفر بودند واز سیم مشخص میگردد که عدد ایشان ده نفر بوده است وچون عبارت اول و دوم از کتاب واحد بود لهذا در کلام یك مصنف تناقص لازم میآید وآن عزرا پیغمبر است علیه‌السلام و بی‌شك وشبهه احد عبارتین در نزد اهل کتاب صادق و باقی کاذب خواهند بود .

علمای اهل کتاب از یهود ونصاری در این باب مبهوت و متحیر و مضطربند و نسبت خطا را بعزرا علیه‌السلام داده‌اند و آدم کلارك مفسر در ذیل عبارت اول گفت از جهت عدم تمییز مصنف ابن‌الابن را در جای ابن نوشت و بالعکس و تطبیق در مثل این اختلافات غیر مفید است .

علمای یهود گویند عزرا علیه‌السلام که این سفر را نوشت علم نداشت باینکه بعضی از اینها پسرند یا پسر پسرند و گویند ایضاً اوراق نسبی که عزرا علیه السلام از آنها نقل کرد اکثر آنها ناقص بودند ولابد است از برای ما که امثال اینمعاملات را ترك نمائیم انتهی کلامه .

ای مطالعه‌کننده این کتاب که عاقل هستی با دقت اینموضع را ملاحظه‌کن و ببین که چگونه مضطر شده‌اند اهل کتاب کلاً و طراً خواه متابعان موسی باشند و خواه متابعان عیسی و ملجائی پیدا نکردند سوای اقرار به اینکه مکتوبات عزرا علیه‌السلام غلط است فرق وتمییز ازبرای او حاصل نشد فیمابین فرزندان وفرزندان فرزندان و من حیث لایشعر آنچه باید بنویسد نوشت ومفسر مسیحی چون ازتطبیق مأیوس شد اولاً گفت و تطبیق در امثال این اختلافات غیرمفید است و ثانیاً گفت لابدیم که امثال اینمعاملات را ترك نمائیم .

تنبیه : که لابدیم از تحریر آن بدان ایدك‌الله تعالی فی‌الدارین که جمهور اهل‌کتاب گویند که سفر اول و دوم از تواریخ ایام از تصنیفات عزرا علیه‌السلام میباشد که باعانت حکی و زکریا[1] علیهماالسلام این‌دوسفر را تصنیف نمود فعلیهذا ایندو سفر از تصنیفات سه پیغمبر میباشد سه نفر پیغمبر اتفاق کردند این دو سفر را نوشتند .

و چون این را دانستی پس بدان :

تمامی‌کتب تواریخ شهادت میدهند باینکه حال‌کتب عهد عتیق قبل ازحادثهٔ بخت‌نصر ابتر و اقطع و مخدوش و معیوب بود و بعد از حادثهٔ بخت‌نصر ازبرای کتب عهد عتیق نماند مگر اسمی و اگر عزرا علیه‌السلام این‌کتب را در مرتبهٔ ثانیه تدوین نمیفرمود در زمان او نشانهٔ ازکتب عهد عتیق نبود تا چه برسد بازمنهٔ دیگر و این امر مسلم است در نزد اهل‌کتاب بهیچوجه منکری ندارد .

و ایضاً در سفریکه منسوب بعزرا علیه‌السلام است و فرقهٔ پروتستنت اگرچه

۱ـ این دو پیغمبر در پاورقی صفحه‌های ۳۲۵ و ۳۸۸ جزء اول معرفی شده‌اند .

این سفر را سماوی و الهامی نمیدانند لیکن مع‌ذلك الاعتقاد رتبهٔ او کمتر از سایر کتب مورخین مسیحیت نمیباشد در نزد ایشان چنین واقع گردیده است که تورات سوخته شد وکسی آنرا نمیدانست .

وگفته شده‌استکه عزرا آنچه درتورات است درمرتبهٔ ثانیه جمع نمود باعانت روح‌القدس انتهی .

وکلیمنس اسکندریانوس گفت که کتب سماویه ضایع شد پس عزرا ملهم شدکه آنها را مرتبهٔ دیگر بنویسد انتهی .

وترتولین گفته است که مشهورآنستکه عزرا مجموع کتب را بعد از غارت بردن اهل بابل باورشلیم نوشت انتهی .

و تهیوفلکت گفته‌استکه کتب مقدسه رأساً منعدم شد و عزرا علیه‌السلام آنها را ایجادکرد مرتبهٔ دیگر بالهام انتهی .

و جانملنر کاتلك در صفحهٔ ۱۱۵ از کتاب خودکه در بلدهٔ دربی سنه ۱۸۴۳ مطبوع گردیده است چنین گفته است : اهل علم اتفاق دارند براینکه نسخهٔ اصلیهٔ تورات و هکذا نسخهٔ سایر کتب عهد عتیق در دست لشگر بخت‌نصر ضایع شد و چون منقولات صحیحهٔ آنها یعنی تورات وسایر کتب عهد عتیق بواسطهٔ عزرا ظاهر شد ایضاً ضایع شد آن منقولات در حادثهٔ انتیوکس انتهی کلامه بقدرالحاجه .

و چون این اقوال را دانستی پس بکلام مفسر مذکور برگشته ومیگوئیم که از برای عاقل ازین تقریرات هفت امر ظاهر میشود .

امر اول : این تورات متداول الان که مستعمل متابعان موسی وعیسی علیهما السلام است همان توراتیکه بموسی علیه‌السلام الهام شد اولاً نیست و بعد ازاینکه منعدم شد و عزرا علیه‌السلام ثانیاً بالهام نوشت ایضاً نیست یعنی این تورات نه تورات موسی است و نه‌توراتیستکه عزرا علیه‌السلام تألیف نمود واگرهمان تورات موسی با خود عزرا بود بآن رجوع میکرد عزرا علیه‌السلام ومخالفت با تورات نمینمود و منقولات او مطابق بود با منقولات تورات و اعتماد باوراق ناقصه نمینمود که

تمییز از برای او از آن اوراق حاصل نشود فیمابین غلط و صحیح .

واگرگویند این‌همان تورات عزراست لیکن چون منقول بود از نسخهٔ ناقصه که درحین تحریر بدست عزرا علیه‌السلام افتاد نتوانست فرق بگذارد فیمابین غلط و صحیح چنانچه در اینجا نتوانست فرق بگذارد در مابین اوراق ناقصه و ابن را در جای ابن‌الابن نوشت .

پس در جواب گوئیم بنابراین تقریر تورات محل اعتماد نخواهد بود اگر چه ناقل آن عزرا علیه‌السلام باشد درصورتیکه سه‌پیغمبر اعتماد باین‌تورات نکردند و اوراق ناقصه را بر آن مقدم داشتند چگونه ما میتوانیم اعتماد نمائیم و چگونه آنرا وسیلهٔ نجات از برای خود قرار بدهیم و حال‌آنکه خود مصنف از آن اعراض مینماید .

امر دوم : آنکه زمانیکه عزرا در این سفر بغلط و خطا واقع گردید و حال‌آنکه دو پیغمبر دیگر معین او بودند در تألیف این دو سفر پس صدور غلط و خطا درکتب دیگر بطریق اولی از اوجایز خواهد بود بجهت عدم اعانت دوپیغمبر دیگر فعلیهذا اگرکسی چیزی ازین کتب را منکر شود هیچ عیبی نخواهد داشت بخصوص زمانیکه آنچیز مخالف براهین قطعیه ومصادم ببداهة باشد مثلاً انکارنماید آنچیزیراکه درباب نونزدهم از سفر تکوین واقع گردیده است‌که لوط علیه‌السلام با دختران خود زناکرد نعوذبالله و حامله شدند از زنا با پدر و دو پسر زائیدندکه این دو ولدالزنا پدر مؤابیین و عمانیین میباشند و نسب داود و سلیمان و عیسی علیه‌السلام باین دو ولدالزنا از جهت دو مادر منتهی میشود چنانچه در فصل دوم از باب پنجم از همین‌کتاب مشروح و مفصل خواهد آمد انشاءالله .

و همچنین در باب بیست ویکم از سفر شموئیل اول واقع گردیده است که داود علیه‌السلام با زن اوریا زنا کرد و از زنا با داود ضعیفه حامله و شوهر او را بحیله‌کشت و دراین ضعیفه تصرف نمود بعقد نکاح واین عفیفهٔ صالحه مادر سلیمان

علیه‌السلام است علی قولهم[1] .

و کذلك آنچه در باب یازدهم ازسفرملوك اول مرقوم‌گردیده است که سلیمان علیه‌السلام درآخر عمر بترغیب زنهای خود مرتد شد وعبادت صنم نمود و درمقابل بیت‌المقدس بناها از برای بتها بنا کرد و از نظر خدا افتاد[2] و امثال این قصص و حکایات و مزخرفات که هرگز اینها را قبول نمیکنند اهل ایمان زیراکه مکذب این جفنگیاتست صریح برهان .

امر سیم : آنکه کتاب زمانیکه محرف شد لازم‌نیستکه بتوجه پیغمبر بعد آن تحریف زایل بشود واینکه خدا خبر بدهد که فلان موضع محرف است وعادت الهیه براین امر جاری نشده است بنابراصول اهل‌کتاب والا لازم بود که پیغمبران لاحق‌کتب محرفه پیغمبران سابق را تصحیح نمایند و حال‌آنکه تصحیح نکردند خودشانهم غلط نوشته‌اند چنانچه می‌بینیم .

امر چهارم : آنکه علمای پروتستنت در باب نبی و حواری ادعا مینمایندکه انبیا و حوارین اگر چه در سایر امور قابل سهو و نسیان و ظهور معصیت میباشند لیکن ایشان معصومند در تبلیغ و تحریر پس هرچیزیراکه تبلیغ ویا تحریر نمودند مصون از خطا و سهو و نسیانست حقیر گوید ادعای ایشان اصلی و صحتی ندارد بلکه غلط است یقیناً بنابر کتابهای خودشان چگونه این ادعا غلط نباشد وحال‌آنکه تحریر عزرا علیه‌السلام با وجود اعانت دو پیغمبر دیگر غلط وغیرمصون ومحفوظ ازخطاست چنانچه می‌بینی .

امر پنجم : آنکه پیغمبر ملهم نمیشود در بعضی اوقات در بعضی امور با وجود احتیاجش بالهام زیراکه عزرا علیه‌السلام ملهم نشد وحال‌آنکه محتاج بالهام بود در آن امر و غلط نوشت .

امر ششم : آنکه صدق ادعای اهل اسلام ظاهرشدکه گفتند ما قبول نداریم

۱ـ جزء اول صفحه ۲۹ .

۲ـ جزء اول صفحه ۳۰ - ۳۱ .

که جمیع مندرجات این کتب الهامی و ازجانب خدا باشد زیراکه صلاحیت ندارد که الهامی و از جانب خدا باشد و آن در این کتب یافت میشود بلاشبهه چنانچه سابقاً دانستی ولاحقاً نیز خواهی دانست بعون‌الله تعالی .

امر هفتم : زمانیکه عزرا علیه‌السلام مصون و محفوظ نباشد از خطا در تحریر پس چگونه مرقس ولوقا صاحبان انجیل محفوظ و مصون از خطا خواهند بود در تحریر وحال‌آنکه حواری نیز نمیباشند وعزرا علیه‌السلام درنزد اهل‌کتاب نبی و صاحب الهام و دو نبی دیگر صاحبان الهام معین او بودند در تحریر .

و مرقس و لوقا نبی صاحب الهام نیستند بلکه درنزد مسلمین متی و یوحنا نیز ارباب الهام نیستند وکلام این چهارنفر مملو ازاغلاط واختلافات فاحشه میباشد پر واضح‌استکه نسبت غلط را نمی‌شود بخدا داد . پس لابد باید گفت که ارباب اناجیل نبی و صاحب الهام نبودند لهذا در تحریر بغلط و خطا واقع گردیدند .

شاهد هفدهم :

آدم‌کلارك در مجلد دوم از تفسیر خود در ذیل آیهٔ ۲۹ از باب هشتم ازسفر اول از تواریخ ایام گفت‌که در این باب ازین آیه تا آیهٔ ۳۸ و در باب نهم از آیهٔ ۳۵ تا آیهٔ ۴۴ اسماء مختلفه یافت میشود .

و علمای یهود گفته‌اندکه عزرا علیه‌السلام دوکتابی پیداکردکه این فقرات در آن یافت میشد با اختلاف در اسماء و تمییزی از برای او حاصل نشد که کدام بهتر است پس بهمان طور نقل نمود انتهی‌کلامه .

و از برای تو استکه در اینجا بگوئی آنچه راکه در پیش گفتی .

شاهد هجدهم :

در باب سیزدهم از سفر ثانی از تواریخ ایام در آیه ۳ در تعداد لشکر ابیا[1]

۱ـ پسر رحبعام پادشاه اول یهود است‌که در سال هیجدهم ازسلطنت یوربیعام برتخت نشست ودرجنگ باوی به پیروزی شایانی نایل آمد ومدت حکومت وی سه سال بوده است. قاموس کتاب مقدس ص ۱۳ .

لفظ چهارصد هزار نفر واقع گردیده است و در تعداد لشگر یاربعام لفظ هشتصد هزار نفر واقع شده است .

ودرآیهٔ ۱۷ در تعداد مقتولین ازلشگر یاربعام لفظ پانصدهزار تحریرگردیده است وچون این عدد نسبت باین ملوك مخالف قیاس بود لهذا تغییر دادنددر اکثر ترجمه‌های نسخهای لاطینیه بچهل هزار در موضع اول و هشتاد هزار در موضع دوم وپنجاه هزار در موضع سیم و مفسرین باین تغییر راضی هستند .

و هورن در مجلد اول ازتفسیر خود گفت اغلب آنکه عدد این نسخها یعنی نسخهای ترجمه لاطینیه صحیح است و آدم کلارك در مجلد دوم ازتفسیر خودگفت معلوم میشودکه عدد صغیر یعنی عدد واقع درنسخهای ترجمه لاطینیه درغایت صحت است و از برای ما بسیار استغاثه حاصل شد از وقوع تحریف در اعداد این کتب تواریخ انتهی کلامه .

و اینمفسر بعد از اعتراف بوقوع تحریف دراینموضع تصریح کرد بوقوع آن یعنی تحریف بنحو کثرت در اعداد .

شاهد نو نزدهم :

در آیهٔ ۹ از باب ۳۶ ازکتاب دوم تواریخ ایام باین نحو عیان و بیان گشته است : یهویاکین[1] در آغاز سلطنتش هشت ساله بود انتهی و لفظ هشت ساله غلط ومخالف است با آیهٔ ۸ از باب ۲۴ ازکتاب دوم ملوك: یهویاکین درآغاز سلطنتش هجده ساله بود .

و آدم کلارك در مجلد دوم از تفسیر خود در ذیل عبارت سفر ملوك نوشت که در آیه ۹ از باب ۳۶ ازکتاب دوم تواریخ ایام لفظ هشت واقع گردیده است

۱- پسر یهویاقیم بود در ۱۸ سالگی برتخت نشست و درهمانسال بدست بخت‌نصر اسیر گشته و ببابل برده شد و ۳۷ سال در اسیری بسر برد و در اواخر عمر مورد عطوفت اویل مردك قرار گرفت . قاموس کتاب مقدس ص ۹۸۷ .

وآن غلط است البته زیرا که سلطنت او سه ماه بود اسیراً ببابل رفت و درمجلس زنهایش با او بودند و غالب آنکه هشت و نه ساله صاحب ازواج نمیباشد .

وایضاً مشکل استکه بمثل این صغیر گفته شود که آنچه در نظر خدا قبیح بود بجا آورد پس اینموضع از سفر محرف است .

شاهد بیستم :

تحریف در زبور

در آیهٔ ۱۷ از زبور بیست و یکم بنـا بربعضی نسخ ویا درآیهٔ ۱۶ از زبور بیست و دوم این جمله درنسخهٔ عبرانیه واقع گردیده است: دو دست من مانند شیر است و مسیحیون از فرقهٔ کاتلك وپروتستنت در ترجمهای خودشان اینجمله را باین نحو نقل مینمایند دستهـا و پاهایم را سوراخ کردند پس مسیحیون اتفاق کردند بر تحریف عبرانیه و علت این تحریف آنست که این جمله مصداق مسیح باشد یعنی بدارش کشیدند و دستها وپاهایش را سوراخ کردند پس اضطراراً تحریف نمودند .

شـاهد بیست ویکم :

تحریف در اشعیـا

آدم کلارك در مجلد چهارم ازتفسیرخود در ذیل آیهٔ دوم از باب ۶۴ ازکتاب اشعیا چنین نوشت: متن عبرانی دراینجا بسیار محرف است وصحیح آنستکه چنین باشد چنانچه شمع ازآتش آب می‌شود .

شاهد بیست و دوم :

آیهٔ ۴ ازباب مذکور چنین مسطور گشته است: زیراکه ازایام قدیم نشنیده‌اند و بگوش نرسید و سوای تو ایخـدا چشم آنچه‌که بمنتـظرانت بجا خواهی آورد ندیده است .

و پولس این آیه را در آیهٔ ۹ از باب دوم از رسالهٔ اول خود باهل قرنتس چنین نقل کرده است : بلکه چنانکه مکتوبست چیزهای را که چشم ندیده و گوش نشنیده و بخاطر انسان خطور نکرده یعنی آنچه خدا برای محبین خود مهیا فرموده الخ .

فرق بسیار است مابین منقول و منقول عنه یك کدام محرف است بی‌شبهه و در تفسیر هنیری واسکات چنین مرقوم گردیده است : رأی حسن آنستکه متن عبرانی محرف باشد انتهی .

و آدم کلارك در ذیل عبارت اشعیا علیه‌السلام اقوال بسیاری نقل کرده است اولاً ، و آنها را رد وجرح نموده است پس از آن گفته است من متحیریم چکنم در این مشکلات غیر ازاینکه یکی از دو امر را پیش ناظر بگذارم یااینکه اعتقادنماید باینکه جماعت یهود این‌موضع را درمتن عبرانی و ترجمهٔ یونانی بتحریف عمدی محرف نموده‌اند چنانچه مظنون بظن قوی در موضع دیگر که منقولست در عهد جدید از عهد عتیق نظر کنید بکتاب اووین ازفصل ششم تانهم درحق ترجمهٔ یونانیه و یا اینکه اعتقاد نمایدکه پولس از این کتاب نقل نکرده است بلکه نقل کرده است از کتاب و یا دوکتاب از کتب مجعوله یعنی معراج اشعیا و مشاهدات ایلیا که این فقره درآن دوکتاب یافت شده است و مظنون بعض آنکه حواری از کتب مجعوله نقل کرده است و لعل مردم احتمال اول را بسهولت قبول نکنند پس تنبیه مینمایم ناظرین‌را به‌تنبیه‌بلیغی بدرستی که جیروم احتمال دوم‌را بدتر از الحاد شمرده است انتهی کلامه .

شاهد بیست وسیم تا بیست وهشتم :

تحریف درکتاب پادشاهان

هورن مفسر محقق در مجلد دوم از تفسیرخود نوشت : معلوم میشودکه متن عبری در فقرات مفصلة‌الذیل محرفست .

اول : آیهٔ ۱ ازباب سیم از کتاب ملاکی .

دوم : آیهٔ ۲ از باب پنجم از کتاب میکاه .

سیم : آیهٔ ۸ تا آیهٔ ۱۱ از زبور شانزدهم .

چهارم : آیهٔ ۱۱ و ۱۲ از باب نهم از کتاب عاموص .

پنجم : از آیهٔ ۶ تا آیهٔ ۸ از زبور چهلم .

ششم : آیهٔ ۴ از زبور دهم بعداز صدم یعنی زبور یکصد ودهم انتهی کلامه.

پس مفسر محقق مسیحی اقرار بتحریف نموده‌است در این‌مواضع در آیات نه در کلمات وعلت اقرار این‌مفسر بتحریف آنکه موضع اول‌را متی نقل کرده‌است در آیهٔ ۱۰ از باب یازدهم از انجیل خود و نقل متی مخالف است با کلام ملاکی در متن عبرانی وتراجمه قدیمه بدو وجه :

وجه اول : آنکه لفظ پیش روی تو در این جمله اینك من رسول خود را پیش روی تو می‌فرستم این جمله زاید است درمنقول متی و در کلام ملاکی یافت نمی‌شود .

وجه دوم : آنکه درنقل‌متی واقع گردیده است تا راه را پیش‌تو مهیا سازد و درکلام ملاکی و در برابرم راه را آماده خواهد ساخت .

و هورن در حاشیه نوشت که سبب مخالفت را بسهولت نمیشود بیان کرد غیر از اینکه گوئیم که نسخهٔ قدیمه درآن تحریف واقع شده است انتهی کلامه .

و موضع ثانی را نیز متی نقل‌کرده است درآیهٔ ۶ ازباب دوم ازانجیل‌خود وفیمابین منقول ومنقول‌عنه مخالفت واقع‌گردیده است .

وکلمات میکاه درآیهٔ۲ ازباب پنجم بنا برفارسیه مطبوعه سنه۱۸۵۶ باین‌نحو رقم گشته است : و تو ای بیت‌لحم افراته اکرچه درمیان هزاره‌های یهوداکوچکی لیکن ازبرایم شخصی که در اسرائیل سلطنت خواهد نمودکه خروجهایش از قدیم واز ایام پیشین بوده‌است از تو بیرون خواهدآمد .

ومتی آیهٔ مذکوره را درآیهٔ۶ ازباب دوم از انجیل‌خود بنابرفارسیه مطبوعه سنه ۱۸۸۷ باین نحو نقل نموده است : و تو ای بیت لحم در زمین یهودا از سایر

سرداران یهود هر کز کوچك‌تر نیستی زیرا که از تو پیشوائی بظهور خواهدآمد که قوم من اسرائیل را رعایت نماید انتهی .

با وجود اصلاح اهل تثلیث در ترجمهای فارسیه باز مخالفت باقی است.

وموضع ثالث را لوقا نقل کرده‌است درآیهٔ ۲۵ تا ۲۸ ازکتاب اعمال‌رسولان و فیمابین منقول ومنقول‌عنه مخالفت واقع‌گردیده است .

و موضع چهارم را نیز لوقا نقل‌کرده است درآیهٔ ۱۶ و۱۷ از باب پانزدهم ازکتاب اعمال رسولان و فیمابین ایشان مخالفت میباشد و موضع پنجم را پولس نقل‌کرده است درآیهٔ۵ تا۷ در رساله‌خود به‌عبرانیان وفیمابین ایشان مخالفت‌است.

و اما حال موضع ششم درست ازبرای حقیر واضح نشده است لیکن هورن چون ازمحققین معتبرایشان است پس اقرار او برایشان حجت است .

شاهد بیست و نهم :

سفر خروج

درآیهٔ ۸ ازباب بیست ویکم ازکتاب خروج در اصل متن عبرانی در مسئله جاریه نفی واقع‌گردیده است ودرعبارت حاشیه اثبات یافت می‌شود .

شاهد سی‌ام :

سفر لاویان

درآیهٔ ۲۱ ازباب یازدهم ازکتاب احبار یعنی سفرلیویان درحکم طیوری که بر روی زمین راه میروند درمتن عبرانی نفی‌یافت میشود و درعبارت حاشیه اثبات.

شاهد سی و یکم :

درآیهٔ ۳۰ ازباب بیست وپنجم ازکتاب احبار درحکم بیت درمتن نفی‌است ودرحاشیه اثبات وعلمای‌پروتستنت درمواضع ثلثه درترجمهای‌خود عبارت‌حاشیه‌را که اثباتست اختیارکرده‌اند و اصل متن را ترك نموده‌اند پس اصل در این مواضع

درنزد ایشان محرف است واز وقوع تحریف درمتن احکام ثلثه مندرجه درآن مشتبه شده است .

پس از روی جزم هم معلوم نمی‌شود که صحیح حکمی است که افادهٔ نفی می‌کند ویا حکمی است که افادهٔ اثبات مینماید .

پس از این تقریرات بطلان ادعای متابعان مسیح واضح و آشکار گردید که ادعا مینمایند که حکمی از احکام سماویه به سبب وقوع تحریف در کتب فوت نگردیده است .

شاهد سی ودوم :
اعمال رسولان

در آیهٔ ۲۸ از باب بیستم از کتاب اعمال باین نحو تحریر گردیده است : فرمود تاکلیساهای خدا را رعایت‌کنیدکه آنرا بخون خود خریده‌است انتهی.

کریباخ گفت لفظ خدا غلط است وصحیح لفظ رب است پس‌لفظ خدا در نزد او محرف است .

شاهد سی وسیم :
رسالهٔ پولس به تیموتاؤس

درآیهٔ ۱۶ ازباب سیم از رسالهٔ اول پولس به تیموتاؤس مرقومست‌که خدا در جسد ظاهر شد انتهی .

کریباخ‌گفت لفظ خدا غلط است و صحیح ضمیر غایبست یعنی باین‌نحو گفته شودکه او در جسد ظاهر شد .

شاهد سی وچهارم :
مکاشفات یوحنا

درآیهٔ ۱۳ ازباب هشتم از مکاشفات یوحنا باین نحو تحریر گردیده است :

و دیدم و شنیدم فرشتهٔ را که در وسط آسمان می‌پرد الخ .

کریباخ و شولز گفته‌اندکه لفظ فرشته غلط است و صحیح لفظ عقابست .

شاهد سی و پنجم :

رسالهٔ پولس بافسسیان

درآیهٔ ۲۱ ازباب پنجم ازرسالهٔ پولس باهل افسیس باین‌نحو رقم‌شده‌است: همدیگر را در خداترسی اطاعت‌کنید. کریباخ‌وشولز گفته‌اندکه لفظ‌خدا غلط‌است وصحیح لفظ مسیح است انتهی .

از شواهد مبحث اول ازخوف تطویل بهمین‌قدرها اکتفا نمودیم .

مبحث دوم

تحریف بزیادت

تحـریف توراة

ودراین مبحث نیز طلباً للاختصار بذکر وبیان چهل‌وپنج شاهد اکتفا مینمائیم.

شاهد اول :

بدانکه هشت کتاب از کتب عهدعتیق مشکوك وغیرمقبول بود درنزد مسیحیین تا سیصد وبیست وچهار سال از میلاد و اسامی آن کتب ازین قرار است .

اول : کتاب استیر .

دوم : کتاب باروخ .

سیم : کتاب طوبیا .

چهارم : کتاب یهودیت .

پنجم: کتاب وزدم .

ششم : کتاب ایکلیزیاستکس .

هفتم: کتاب اول مقابیین .

هشتم : کتاب دوم مقابیین .

در سنه ۳۲۵ ازسالهای مسیحیت مجلسی منعقد شد بحکم پادشاه قسطنطین در بلدهٔ نائس تا مشاوره وتحقیق نمایند درباب کتب مشکوک که پس بعد از مشاورت و تحقیق علمای مجلس حکم کردند که کتاب یهودیت واجب‌التسلیم است و هفت کتاب دیگر بحالت اولیه خود مشکوك ماند واین امرظاهر میشود ازمقدمهٔ که جیروم براین کتاب نوشته است و بعد ازآن مجلس لودیسیا درسنه ۳۶۴ منعقد گردید پس علمای اینمجلس حکم علمای مجلس اول را تسلیم کردند در باب کتاب یهودیت و علاوه کردند بر آن کتاب از کتب مذکورهٔ مشکوکه کتاب استیر را و مؤکد کردند حکم خودشانرا برسالهٔ عامه و شش کتاب دیگر باز مشکوك فیه ماند .

پس از آنمجلس کارتهیج در سنه ۳۹۷ منعقـد گردید و اهل این مجلس یکصد و بیست وهفت نفر عالم بودند از علمای مشهورین ایشان از آن جمله فاضل مشهور مقبول درنزد ایشان آکستائن بود پس این یکصد و بیست وهفت نفر عالم حکم دو مجلس اول را قبول کردند و شش کتاب دیگر را نیز قبول کردند لیکن ایشان کتاب باروخ را بمنزلهٔ جزوی از کتاب‌ارمیا قراردادند زیراکه باروخ بمنزلهٔ نایب ارمیا علیه‌السلام بوده است .

ازاینجهت اسم کتاب باروخرا علاحده در اسماء کتب ننوشته‌اند .

پس ازآن سه مجلس دیگر منعقدگردید یعنی‌مجلس ترلو ومجلس فلونرلس و مجلس ترنت و علمای این سه مجلس احکام مجالس سه‌گانهٔ سابقه را تسلیم و قبول نمودند و بعد از انعقاد این شش مجلس کتب مشکوکهٔ مذکوره مسلم شد فیمابین جمهور مسیحیین .

تا هزار ودویست سال حال بدینمنوال بود کتب مشکوکه را الهامی دانسته وبمضمون آنها در ظرف مدت مسطوره عمل مینمودند پس از هزار ودویست سال

ازمیلاد فرقهٔ پروتستنت ظاهر شده وحکم اسلاف خود را رد نمودند در باب کتاب باروخ و کتاب طوبیا و کتاب یهودیت و کتاب وزدم و کتاب ایکلیزیاستکس و کتاب مقابیین اول و دوم وگفتند این کتب مسلم و الهامی نیستند بلکه واجب‌الردند .

و ایضاً رد کردند حکم اسلاف خود را در جزوی ازکتاب استیر و تسلیم کردند در جزو دیگر زیرا که این کتاب شانزده باب بود پس قبول کردند نه باب اول را وسه آیه از باب دهم و ردکردند شش آیه را ازباب دهم با شش باب‌دیگر و در این رد متمسك بوجوهی گردیدند از آنجمله یوسی‌بیس مورخ تصریح‌کرده است در باب ۲۲ ازکتاب چهارم خود که این کتب محرفند بخصوص کتاب دوم مقابیین و از آن جمله یهود بالهامی بودن این کتب معتقد نیستند پس ایشان هم تبعاً للیهود ردکرده‌اند .

کلیسای روم که تابعینش تا کنون ایضاً اکثر از فرقه پروتستنت میباشند این کتب را تا بحال تسلیم مینمایند و معتقد ایشان در باب این کتب آنکه آنها الهامی و واجب‌التسلیمند و این کتابها داخل هستند درترجمهای لاطینیه ایشان ومسلم ومعتبر است در نزد ایشان در غایت اعتبـار و مبنای دین و دیانت ایشـان همان ترجمهٔ لاطینیه است .

پس زمانیکه این‌مطالب را ادراك نمودی گوئیم: کدام تحریفی است بزیادت که ازید باشد از این در نزد فرقهٔ پروتستنت و جماعت یهود کتابهائیکه غیرمقبول بود تا سیصد وبیست و چهار سال و محرف و غیرالهامی و مجعول بود اسلاف مسیحیین در مجالس متعدده واجب‌التسلیم دانسته و آنها را درکتب الهامیه داخل نمودند و الوف‌الوف از علمای ایشان برحقیقت و الهامیت آن‌کتابها اجماع کرده وبمضمون آنها عمل نمودندوکلیسای رومیه تا اینزمان اصرار دارند برالهامی بودن آن‌کتب .

ازین تقریرات ظاهر و روشن گردید که اعتبـار باجماع اسلاف مسیحیین نمیباشد و این اجماع دلیل ضعیفی هم نیست برمخالف فضلاً ازاینکه قوی باشد .

و چنانچه اجماع نمودند اسلاف برحقیقت و حقانیت این کتابهای محرفهٔ غیرالهامیه جایزاستکه اجماع ایشان برحقیقت وحقانیت این اناجیل ورسائل موجودهٔ الآن ازهمین قبیل باشد یعنی اینها هم محرف وغیرالهامی باشند مانند کتابهای اول.

از کجا بدانیم که اجماع اول باطل و ثانی صحیح است؟ فارق چیست و کیست، در این میان ؟! آیا نمی‌بینی که این اسلاف اجماع واتفاق داشتند برصحت نسخهٔ یونانیه و معتقد بودند بتحریف نسخهٔ عبرانیه و میگفتند که جماعت یهود در سال یکصدوسی بعدازمیلاد مسیح نسخهٔ عبرانیه‌را تحریف کردند؟! چنانچه درشاهد دوم از مبحث اول گذشت وکلیسای یونانیه وکذا کنایس مشرقیه تابحال نیزاجماع و اتفاق دارند برصحت نسخهٔ یونانیه و عبرانیه را محرف میدانند و اعتقاد ایشان مانند اعتقاد اسلاف است.

و جمهور علمای پروتستنت اثبات کرده‌اند که اجماع اسلاف و همچنین اخلافی که اقتدا بآنها نموده‌اند غلط و اجماع برباطل است و مسئله را منعکس نمودند وگفته‌اند عبرانیه صحیح و یونانیه محرف است بضد اسلاف .

و همچنین کلیسای روم اجماع واتفاق دارند برصحت ترجمهٔ لاطینیه وعلمای پروتستنت ثابت کرده‌اند که آن محرف است بلکه هیچ ترجمه مانند آن تحریف نشده است .

وهورن در مجلد چهارم از تفسیر خود ازنسخهٔ مطبوعهٔ سنه ۱۸۲۲ درصفحهٔ ۴۶۳ نوشت که تحریفات و الحاقات کثیره در این ترجمه یعنی ترجمهٔ لاطینیه از قرن پنجم تا قرن پانزدهم واقع گردیده است بعد در صفحهٔ ۴۶۷ نوشت لابد باید این امر در قلب تو باشد که هیچ ترجمه از ترجمها مانند لاطینیه محرف نگردیده است ناقلین آن بدون مبالات بعضی فقرات ازکتاب عهد جدید را درکتاب آخر داخل کردند و همچنین عبارات حاشیه را داخل متن کردند انتهی .

پس زمانیکه فعل ایشان بالنسبة بترجمهٔ مقبولهٔ متداوله این باشد پس چگونه میشود از ایشان امیدوارگردید که متن اصلی را تحریف نکرده‌اند و حال آنکه

متن در میان ایشان مانند آن ترجمه متداول نبود یقیناً بلکه اظهر آنستکه کسی که مبادرت نماید بتحریف ترجمه البته متن را هم تحریف خواهد کرد تا فعل قبیح او در نزد مردم مسطور بماند .

وعجب است ازفرقهٔ پروتستنت زمانیکه ایشان این کتابها را انکار کردند جزوی از کتاب استیر را چرا باقی گذاشتند ؟ و چرا تمامی این کتاب را انکار ننمودند ؟ زیراکه از اول تا آخر این کتاب اسمی ازاسماء الله دراو پیدا نمی‌شود تا چه برسد به بیان صفات و احکام الهی و حال مصنفش هم معلوم نیست و شارحین عهد عتیق نسبت این کتابرا بشخص واحد نمی‌دهند بر سبیل جزم و دلیل بلکه بظن و تخمین و رجماً بالغیب علی‌العمیا این کتابرا منتسب مینمایند .

بعضی ازایشان نسبت این کتابرا بعلمای معبدمیدهندکه اززمان عزراعلیه‌السلام تا زمان سیمن بوده‌اند .

وفلویهودی نسبة آنرا بیهوکین‌بن‌یسوع میدهدکه بعد ازخلاصی بنی‌اسرائیل از بابل آمد .

وآکستائن از مسیحیین نسبت این کتابرا بعزرا علیه‌السلام میدهد .

و بعضی بمردکی یهودی منتسب مینمایند و بعضی باو و استیر خانم منتسبش میکنند .

و درصفحهٔ ۳۴۷ از مجلد دوم از کاتلک‌هرلد: که فاضل میتو اسم این کتابرا در ذیل اسمآء کتب مسلمه ننوشته است چنانچه یوسی‌بیس تصریح کرده است در تاریخ کلیسیا در باب ۲۶ ازکتاب چهارم وضبط نموده است کرینازین زن دراشعار اسمآء کتب صحیحه و اسم این کتابرا ننوشته است و ایم در لؤکیس شبههٔ خود را اظهارکرده است براین کتاب در اشعار خودکه آنها را بسوی سلیوکس نوشت و اتهانی‌سیش در مکتوب سی ونهم خود این کتاب را رد وتقبیح کرده است .

شاهد دوم :

از سفر پیدایش

آیهٔ ۳۱ ازباب سی وششم ازسفر تکوین باین نحو رقم یافته است: وملوکی که درزمین ادوم سلطنت نمودند قبل ازآنکه پادشاهی بربنی‌اسرائیل سلطنت نماید اینان بودند انتهی .

امکان‌ندارد که این آیه از کلام موسی‌علیه‌السلام باشد زیرا که مدلول آیه آنست که متکلم بآن بعداز زمان برپاشدن سلطنت بنی‌اسرائیل است واول سلاطین ایشان شاؤل بوده است و او سیصد وپنجاه وشش‌سال بعداز موسی علیه‌السلام بود .

و آدم‌کلارك در مجلد اول ازتفسیرخود در ذیل این آیه نوشت که غالب ظن من آنکه موسی علیه‌السلام این آیه را ننوشت و آیاتی که بعداز این آیه است تا آیهٔ ۳۹ بلکه این‌آیات آیات باب اول ازسفر اول از تواریخ ایام است ومن بظن قوی قریب بیقین ظن‌مینمایم که این آیات مکتوب بود برحاشیهٔ نسخهٔ صحیحه ازتورات پس ناقل‌گمان کرد که اینها جزو متن است پس داخل متن نمود انتهی کلامه.

پس این‌مفسر بالحـاق نه‌آیه اقرار و اعتراف مینماید بنا بر اقرار این مفسر کتابهای ایشان قابل تحریف بوده است زیرا که این نه‌آیه با نبودن آن از تورات داخل آن گردیده در جمیع نسخهای تورات شایع‌گشتند .

شـاهد سیم : از تورات تثنیه

آیهٔ ۱۴ ازباب سیم از تورات مثنی باین‌نحو عیان‌وبیان گشته است : یائیر پسر منسه تمامی سرحد ارکوب را تا بحدود کشوری و معکائی گرفته آنها را باسم خود با شان حوت یائیر[1] مسمی‌کرد تا امروز انتهی .

۱ـ یائیر پهلوانی بود و در زمان حضرت موسی علیه‌السـلام زندگی می‌کرد پدرش از سبط یهودا ومادرش ازسبط منسی بودند یائیر نوهٔ ماکیربن منسی است‌که اورا پسرمنسی‌خوانند. یائیر ۲۳شهر ازچوب و ۶۰ شهر جلباد و باشان را گرفت وآنها را با شان حوت یائیر «دهات‌یائیر» خوانند. قاموس‌کتاب مقدس ص۹۳۷ .

و این آیه نیز امکان ندارد که از کلام موسی علیه‌السلام باشد زیرا که متکلم باین آیه لابد باید متأخر باشد از زمان یائیر بتأخر کثیر بدلیل قول‌او تا امروز زیرا امثال این‌لفظ مستعمل نمیشود مگر در زمان بعد بنابر تحقیق محققین ازعلمای ایشان.

عنقریب خواهی دانست که فاضل مشهور ایشان هورن در بیان این‌دو فقره که ما آنها را در شاهد دوم وسوم نقل نمودیم در مجلد اول از تفسیر خود نوشت که این دوفقره امکان ندارد که از کلام موسی علیه‌السلام باشد زیراکه فقرهٔ اول دلالت دارد براینکه مصنف این کتاب بعداز زمان برپاشدن سلطنت بنی‌اسرائیل بوده وفقره دوم دلالت دارد که مصنف کتاب بعداز زمان اقامت‌یهود درفلسطین بوده‌است لیکن اگر این دوفقره‌را الحاقی فرض‌نمائیم خللی‌درحقیقت کتب متطرق‌نمیشود وهرکس بنظر دقیق نظرنماید میداند که این دوفقره فقط بلافائده نیستند بلکه سنگینی دارند برمتن کتاب بخصوص فقره دوم زیراکه مصنف کتاب موسی باشد و یا غیراو لفظ تا امروز را نمیگوید .

پس اغلب اینکه درکتاب بهمین قدر بوده است یائیر پسر منسه تمامی سرحد ارکوب را تابحدود کشوری ومعکائی‌گرفته آنهارا باسم‌خود باشان حوت یائیرمسمی کرد وبعدازقرونی این‌لفظ را درحاشیه زیادکردند تا معلوم‌شود اسمی که یائیر بآن مسمی نموده است تا امروز همان اسمرا دارد پس آن‌عبارت ازحاشیه منتقل به‌متن شد درنسخهٔ دیگر وهرکسی دراین شکی داشته‌باشد نسخهای یونانیه‌را ملاحظه‌کند خواهد دید ملحقاتی که در بعضی نسخها یافت میشود در نسخهای دیگر در حاشیه نوشته شده است انتهی کلامه .

پس مفسر مذکور اقرار واعتراف نمود که امکان ندارد این دو فقـره ازکلام موسی علیه‌السلام باشند و قول او اغلب الخ دلالت دارد بر اینکه سندی در نزد او نیست سوای‌گمان وگذشته ازهمه اینها قول‌او دلالت دارد براینکه این‌کتاب بعد از گذشتن چند قرن ازتألیف قابل‌تحریف محرفین بوده است زیراکه این‌لفظ بموجب اقرار مفسر بعداز چند قرن علاوه شده است ومعهذا جزوی ازکتاب‌شده ودرجمیع

نسخهای متأخره شایع گردیده است .

و قول او هرگاه این دو آیه را الحاقی فرض نمـائیم خللی در حقیقت کتب متطرق نمیشود دلالت میکند برتعصب مفسر واین ظاهراست وجامعین تفسیر هنیری واسـکات گفته‌اند : در ذیل فقرهٔ دوم جمله اخیره الحاقی است کسی بعد از موسی علیه‌السلام الحاق کرده است واگر ترك شود فسادی درمضمون واقع نخواهدگردید انتهی کلامه .

مصنف گوید : تحقیق جملهٔ اخیره لغو است زیرا که تمامی فقرهٔدوم امکان ندارد که از کلام موسی علیه‌السلام باشد چنانچه هورن اعتراف نمود .

فـائده : در فقرهٔ دوم چیز دیگر ماند و لابدیم از اظهار آن و آن اینست که یائیر پسر منسه نیست بلکه پسر سکوبست چنانچه درآیهٔ ۲۲ از باب دوم ازکتاب اول تواریخ ایام[1] مرقوم گردیده است .

شاهد چهارم :
از سفر اعداد

آیهٔ ۴۱ از باب سی ودوم از سفر اعداد باین نحو مرقوم گردیده است : و یائیر پسرمنسه رفته قصبه‌های ایشانرا بتصرف آورد و آنها را حوت یائیرنامید انتهی.

حال این آیه مانند حال آیهٔ تورات مثنی است که در شاهد سیم گذشت و دردکشنیزی‌بیبل (کتابیکه لغت کتب عهد عتیق و جدید را در آن تفسیر مینمایند و درآمریکا چاپ شده‌است) که کالمنت بتألیف او شروع کرده است وزابت وتیلرآنرا تکمیل کردند باین نحو مرقوم گردیده است : بعضی جملهائیکه درکتاب موسی یافت میشود بالصراحة دلالت دارد که آنها ازکلام موسی‌نیست مانند آیهٔ ۴۰ ازباب سی ودوم از سفر اعداد و آیهٔ ۱۴ از باب سیم از تورات مثنی و همچنین بعضی عبارات این کتاب موافق محاورات موسی نیستند و جزماً نمیتوانیم بگوئیم که چه

۱ـ وسجوب (سکوب) یائیر را آورد .

کسی این جملها وعبارتها را ملحق‌نموده است لیکن‌بظن غالب میگوئیم که عزرای نبی آنها را ملحق نموده است چنانچه خبر میدهد ازین الحاق باب ۹ و ۱۰ از کتاب عزرا و باب ۸ از کتاب نحمیا انتهی .

پس این علما یقین دارندکه بعضی جمل و عبارات در تورات موسی یافت میشودکه ازکلام آنجناب نمیباشند لیکن نتوانستند اسم ملحق را معین نمایند بلکه برسبیل ظن نسبت الحاق را بعزرا علیه‌السلام دادند و این ظن هم چیزی نیست و از ابواب مذکوره ظاهر نمیشودکه عزرا علیه‌السلام چیزیرا بتورات الحاق کرده باشد زیرا که از باب‌کتاب عزرا مفهوم میشود که عزرا علیه‌السلام تأسف نمود بر افعال‌صادره ازبنی‌اسرائیل واعتراف نمود بگناه واز باب‌کتاب نحمیا معلوم میشود که تورات را عزرا برایشان خواند .

فـائدة : آیهٔ ۴۰ از باب سی ودوم از سفر اعدادکه صاحبان دکشنیزی‌بیبل نقل نموده‌اند همان آیهٔ ۴۱ است‌که ما در این شاهد نقل نمودیم واختلاف بحسب تراجم میباشدزیراکه ما ازترجمهٔ فارسیه مطبوعه سنه ۱۸۵۶ وترجمهٔ فارسیه مطبوعهٔ سنه ۱۸۷۸ نقل نمودیم و ایشان از ترجمهای انگلیزیه و غیره نقل نموده‌اند .

شـاهد پنجم :
از سفر پیدایش

در آیهٔ ۱۴ از باب بیست ودوم از سفر تکوین باین نحو رقم گردیده است: وابراهیم اسم آن مکانرا یهواه‌یراه[1] گذاشت‌که تا امروزش هم چنین میخوانند ودر کوه خداوند نمایانست انتهی .

۱ـ دشتی است‌که از بحر لوط تا خلیج عقبه ممتد است و ازشرق بدشت عربستان و ازغرب به عربه محدود است بلندترین قله آن‌کوه هود است‌که‌آنرا بنی‌هارون نیز گویند و ۴۸۰۰ قدم از سطح دریا بلندی دارد. و در قدیم‌ترین زمانها حوریان درآن سرزمین مسکن داشتند و بنی‌عصر آنان را پراکنده کردند و خود در جای آنان مسکن گزیدند . قاموس کتاب مقدس ص ۲۳۵ و ۴۷۷ .

و بر این کوه اطلاق کوه خداوند نشد مگر بعد از بنای هیکل که سلیمان علیه‌السلام چهارصد و پنجاه سال بعد ازموت موسی علیه‌السلام بنا کرد پس آدم کلارك در دیباچهٔ کتاب عزرا علیه‌السلام حکم کرده است که اینجمله الحاقیست و بعدگفته است این اسم براینکوه اطلاق نشد مگر بعد از بنای هیکل انتهی .

شاهد ششم :

از سفر تثنیه

آیهٔ ۱۲ ازباب دوم از تورات مثنی باین نحو رقم گردیده است : و درایام پیشین حوریان در سیعیر[1] سکونت داشتند اما بنی‌عیسو ایشانرا اخراج نمودند و ایشان را ازحضورخود نابود ساخته درجای ایشان ساکن‌شدند بنوعیکه بنی‌اسرائیل زمین موروثی خودشانرا که خدا بایشان داد عمل نمودند انتهی .

پس آدم کلارك دردیباچهٔ کتاب عزرا حکم کرده است که این آیه ازملحقاتست و این قول را بنوعی که بنی‌اسرائیل زمین موروثی خودشانرا تا آخر دلیل الحاق قرار داده است .

شاهد هفتم :

آیهٔ ۱۱ ازباب سیم از تورات مثنی باین نحو عیان و بیان گشته است: زیرا که عوك یعنی عوج ملك‌باشان[2] از بقیه بلند قدان بتنهائی باقی بود اینك بستر وی که بستر آهنین است آیا در ربث بنی‌عمون نیست که طولش نه ذراع و عرضش چهار ذراع به پیمایش ذراع آدمی انتهی .

۱- کوهی است در نزدیکی اورشلیم ، بعقیده مسیحیان حضرت ابراهیم از سوی خدا مأمور گشت که فرزند خود را در آنجا قربانی کند . قاموس کتاب مقدس .

۲- عوك یا عوج - شهریار باشان و از اولاد رفائیان بود . که در قامت و بأس و هیبت در کمال شجاعت بود . قاموس کتاب مقدس .

و آدم کلارك در دیباچه تفسیر کتاب عزرا گفته است که محاورت بخصوص عبارت اخیره دلالت دارد براینکه این آیه بعد از موت این سلطان بمدت طویل نوشته شده است و موسی علیه‌السلام آنرا ننوشت .

شاهد هشتم :

از سفر اعداد

آیهٔ ۳ از باب بیست ویکم از سفر اعداد باین نحو تسطیر یافته است: پس خداوند دعای اسرائیل را اجابت نمود و کنعانیانرا تسلیم نمود و ایشان و شهرهای ایشانرا بالکلی خراب نمودند و آن‌مکان را حرماه[1] نام نهادند انتهی .

و آدم کلارك در مجلد اول از تفسیرخود درصفحهٔ ۶۹۷ نوشت که من میدانم این آیه الحاق شده است بعد از وفات یوشع علیه‌السلام زیرا که جمیع کنعانیین در عهد موسی علیه السلام هالك نشدند بلکه بعداز وفات آن بزرگوار .

شاهد نهم :

از سفر خروج

آیهٔ ۳۵ ازباب شانزدهم ازسفر خروج باین نحو مسطور گردیده است : و بنی اسرائیل منّ[2] را چهل سال تا رسیدن ایشان بزمین مأمور خوردند یعنی منّ را تا رسیدن ایشان بحدود ولایت کنعان خوردند .

پس این آیه ازکلام موسی علیه‌السلام نیست زیرا که الله جل شأنه من را

۱- شهری بود درجنوب کنعان که آنرا صفاة می‌خواندند، وبعضی‌ها گویند این‌شهر در ۴۰ میلی بئرشبع قرار داشت ودر یك موقعیت این‌شهر را در ۲۰ میلی چشمه قادش می‌نویسند که آثار کنیسه‌ها و برجها و حوض‌ها وکوچه‌ها هنوز هم باقی است. قاموس کتاب‌مقدس ص ۳۱۶.

۲- من ترنجبینی بودکه بربنی‌اسرائیل نازل شد. شرح آنرا در پاورقی صفحه ۵۴-۵۵ جزء اول آورده‌ایم .

منع نفرمود از بنی اسرائیل مادام الحیوة موسی علیه‌السلام و تا موسی زنده بود بنی‌اسرائیل داخل ارض کنعان نگردیدند .

و آدم کلارك درمجلد اول ازتفسیرخود درصفحه ۲۹۹ نوشت که مردم گمان کردند ازین آیه که سفرخروج بعد از منع کردن خدا منّ را از بنی‌اسرائیل نوشته شده است لیکن ممکن است که عزرا علیه‌السلام این الفاظ را ملحق نموده باشد انتهی کلامه .

مؤلف این کتاب گوید : که ظن مردم ظن صحیح است و احتمال مفسر احتمال مجرد وخالی از دلیل است ودرمثل اینموضع قبول نیست وصحیح دراین باب اینکه پنج کتابی که منسوب به‌موسی علیه‌السلام است از تصنیفات آن جناب نمی‌باشد چنانچه این امر را با براهین قاطعه و ادلهٔ ساطعه درباب اول بدرجهٔ ثبوت رسانیدیم بطوریکه ازبرای ارباب انصاف که خالی باشند از اعتساف هیچ شکی و شبهه باقی نمیماند .

شاهد دهم :

از سفر اعداد

آیهٔ ۱۴ ازباب بیست ویکم از سفر اعداد باین‌نحو مرقوم گردیده است : ازین سبب در کتاب حروب خداوند ذکر میشودکه واهیب در سوفاهت و نهرهای ارنون[1] .

و امکان ندارد که این آیه ازکلام موسی علیه‌السلام باشد که دلالت داردکه مصنف سفر اعداد جناب موسی نمیباشد زیرا که مصنف این‌سفر حال‌را نقل میکند ازکتاب حروب خداوند وتا امروز جزماً معلوم نشده است‌که مصنف این‌سفر (سفر حروب رب) چه شخصی بود و در چه زمان ومکان بود و وجود این کتاب مانند

۱ــ رودی درقسمت شرقی‌بحرالموت بطول پنجاه میل‌که اکنون‌آنرا الموجب گویند. قاموس کتاب مقدس .

وجود عنقاست درنزد اهل کتاب اسمش را شنیده‌اند ولی خودش را ندیده‌اند ونسخهٔ این کتاب درنزد این کتاب یافت نمیشود .

و آدم کلارك در دیباچهٔ تفسیر سفر تکوین حکم کرده است که این آیه از ملحقاتست بعد گفته است غالب آنکه لفظ کتاب حروب خداوند درحاشیه بوده بعد داخل متن گردید انتهی کلامه .

پس این مفسر اقرار نموده است که کتابهای ایشان قابل امثال این تحریفات بود عبارت حاشیه داخل متن گردید بنا براقرار مفسر ودرجمیع نسخها شایع شد .

شاهد یازدهم :

از سفر پیدایش

درآیهٔ ۱۸ ازباب سیزدهم و درآیهٔ ۲۷ ازباب سی‌وپنجم ودرآیهٔ ۱۴ ازباب سی‌وهفتم ازسفر تکوین لفظ حبرون واقع گردیده است واین اسم قریه بوده که اسم آن در زمان گذشته قریهٔ اربع بوده است .

و اربع هم اسم شخص بزرگیست که این قریه باسم او مسمی گردیده بود و بنی‌اسرائیل بعداز فتح فلسطین درعهد یوشع علیه‌السلام آن اسم اولی‌را تغییرداده وآن قریه را مسمی به حبرون[1] نمودند . چنانچه درآیهٔ ۱۵ باب چهاردهم ازکتاب خود یوشع علیه‌السلام مرقوم گردیده است .

فعلیهذا این سه‌آیه ازکلام موسی علیه‌السلام نمی‌باشند بلکه ازکلام شخصی است که بعداز فتح وتغییر اسم قریه بوده است .

و همچنین درآیهٔ ۱۴ ازباب ۱۴ ازسفر تکوین لفظ دان واقع گردیده است

۱ـ از قدیمی‌ترین شهرهای دنیاست وبرفراز تپه در بیست میلی جنوب اورشلیم بنا گشته و اکنون آنرا حبرون‌زاهره یاحبرون‌الخلیل‌خوانند. ودراین‌شهرمسجدیست‌بزرگ‌وضریح‌حضرت ابراهیم واسحق ویعقوب وزنان آنان در این‌مسجد قراردارد. تلخیص ازقاموس کتاب‌مقدس ص ۳۱۱-۳۱۰ .

وآن اسم بلده ایست که درعهد قضاة آبادشد زیراکه بنی‌اسرائیل بعدازوفات یوشع علیه‌السلام درعهد قضاة بلدهٔ لیش را فتح نمودند و اهل‌آنراکشتند و بلده را آتش زدند و بدل‌آن بلدهٔ جدیده بنا نموده وآنرا مسمی به‌دان نمودند وقبل‌اززمان قضاة اسم‌آن بلده لیش[1] بوده چنانچه دراواخرباب۱۸ ازکتاب‌قضاة مرقوم‌گردیده است.

پس این‌آیه ایضاً مانند سه‌آیه سابقه ازکلام موسی‌علیه‌السلام نخواهد بود.

و هورن مفسر درتفسیرخود گوید ممکن‌است‌که موسی علیه‌السلام قریهٔاربع و لیش نوشته باشد لیکن بعضی ناقلین این دو لفظ را تحریف کردند بلفظ حبرون و دان انتهی‌کلامه .

پس ملاحظه‌کن اعذار این صاحبان ید طولا ونظر دقیق‌راکه چگونه متمسك میشوند باین عذرهای ضعیفه‌که اوهن ازبیت عنکبوتست .

وچگونه اقرار مینمایند بوقوع تحریف درکتب مقدسهٔ ایشان .

وچگونه وارد میشود برایشان اعتراف ببودن‌کتابهای ایشان قابل امثال این تحریفات .

وچگونه برایشان لازم میآیدکه اقرار نمایندکه نسخهای کتابهای ایشان در کمال قلّت ودردست بی‌دینان بوده‌است وقتی‌که یك‌چیزی را داخل‌کتابی مینمایند. درجمیع نسخها شایع میشود .

شاهد دوازدهم :

درآیهٔ ۷ ازباب ۱۳ ازسفر تکوین باین نحو مرقوم‌گردیده است: وکنعانیان و بریزیان درآن هنگام برزمین ساکن بودند جمله تمام شد.

ودرآیهٔ ۶ از باب دوازدهم ازسفر تکوین این‌جمله واقع‌گردیده است: ودر

۱ـ شهریست در دامنهٔ‌کوه حرمون نزدیکی تل‌القاضی‌که آنرا لشم‌یالاش می‌خواندندکه سبط پنجم یهودا آنرا باخاك یکسان‌کردند و دوباره بنا نمودند ودانش نامیدند وخود ساکن‌آن شدند. قاموس‌کتاب مقدس ص۳۶۶ .

آنوقت کنعانیان درآنزمین ساکن بودند .

پس این دو جمله دلالت دارند براینکه آیتین مذکورتین از کلام موسی علیه السلام نمیباشند ومفسرین ایشان مقرومعترف بالحاقند ودر تفسیر هنیری واسکات مرقومست که این جمله « درآنوقت کنعانیان درآن زمین ساکن بودند » و کذا جملهای دیگر درمواضع متفرقه ازبرای ارتباط ملحق گردیدند عزرا و یا شخص الهامی دیگر در وقت جمع کتب مقدسه ملحق نموده است انتهی .

پس جامعین تفسیر مذکور به ملحق شدن جملها اقراراعتراف نموده‌اند وقول ایشان عزرا ویا شخص الهامی دیگر ملحق نموده‌است غیرمسلم ومردود است واین ادعا دلیلی ندارد مگر ظن ایشان .

شاهد سیزدهم :

ار سفر تثنیه

آدم کلارك در مجلد اول از تفسیر خود در اول باب اول از توراة مثنی در صفحهٔ ۷۹۴ گفت که پنج آیه از اول این باب بمنزلهٔ مقدمه است از برای باقی کتاب و ازکلام موسی علیه السلام نیست واغلب آنکه یوشع ویاعزرا ملحق نموده‌اند انتهی.

پس مفسر مزبور اعتراف نمود که پنج آیه ملحق گردیده است و بمجرد زعم بلادلیل الحاق را مستند نموده است به یوشع ویا عزرا و زعم مجرد ازدلیل مکفی نیست .

شاهد چهاردهم :

باب ۳۴ از تورات مثنی ازکلام موسی علیه السلام نیست یقیناً. وآدم کلارك در مجلد اول ازتفسیرخود گفت کلام موسی علیه السلام در باب سابق تمام شد و این باب ازکلام آنجناب نمیباشد وجایزنیست که گفته شود که موسی علیه السلام این باب را ایضاً بالهام نوشت زیرا که این احتمال دور ازصدق وحس است وجمیع مطالب

را لغو مینماید زیرا که روح‌القدس زمانیکه کتاب لاحق را بشخصی الهام نمود این باب را ایضاً الهام کرد .

ومن جزم ویقین دارم که این‌باب باب اول کتاب یوشع علیه‌السلام بوده و حاشیه که بعضی از ازکیاء از احبار یهود براینموضع نوشته‌اند پسندیده و قابل از برای قبولست و ایضـاً گفت « مفسر مذکور» که اکثر مفسرین گفته‌اند که تورات مثنی تمام شد دردعای الهامی که دعاکرد موسی بآن بدوازده سبط براین فقره یعنی باین نحو : خوشا حال تو ای اسرائیل مانند توکیست ای قوم که رستگار خداوند شدی الخ .

و این باب را هفتاد نفر شیخ مدتی بعد از وفات موسی نوشتند و این باب اول ابواب کتاب یوشع بود لیکن ازآنموضع بدینموضع انتقال‌یافت انتهی کلامه.

پس جماعت یهود ومتابعان مسیح اجماع و اتفاق دارندکه این باب ازکلام موسی علیه‌السلام نیست بلکه الحاقی است .

و اما آنچه مفسرگفت که من جزم و یقین دارم که این باب باب اول کتاب یوشع بود و همچنین آنچه نقل کردکه احبار یهود (هفتاد شیخ) نوشته‌اند الی‌آخر ایندو ادعا دلیلی و سندی ندارد و لذلك جامعین تفسیر هنیری و اسکات گفته‌اندکه کلام موسی علیه‌السلام در باب سابق تمام شد و این باب از ملحقاتست و ملحق یا یوشع است و یا شموئیل ویا عزرا و یا نبی دیگر از انبیاء جزماً معلوم نیست لعل آیات اخیره الحاق شده است بعد از زمان اطلاق بنی‌اسرائیل ازاسیری بابل انتهی.

و مثل این در تفسیر دوالی و رجردمینت مکتوبست پس نظر و تأمل کنید در قول اینمفسر که ملحق یا یوشع است و یا شموئیل تا آخر عبارت که چگونه این قول دلالت دارد که ایشان در شك و تزلزل میباشند و نمیتوانند جزم و یقین نمایند و این قول بمراحل بعید است از قول یهود که صاحب اصلیهٔ این‌کتب آنها بوده‌اند وقول ایشان و یا نبی دیگر ازانبیاء ایضاً بلابرهان ودلیل است لهذا ضعیف و علیل است .

مخفی نماند که آنچه ماگفتیم در آیاتی که آنها را نقل نمودیم از شاهد دوم تا اینجا که اینجا شواهد تحریف بزیادت میباشند از زیادتی آیات و جملها و الفاظ پس مبنی برتسلیم ادعای اهل کتابست الان که این کتب خمسه مروجه از تصنیفات موسی علیه‌السلام است و الا آیات مرقومه دلایل واضحه وشواهد لائحه میباشند که این پنج کتاب از تصنیفات موسی علیه‌السلام نیستند ونسبت این‌پنج کتاب بآنجناب غلط است وباطل ویقیناً جناب موسی بریست از امثال این مزخرفات و اغلاطات و اختلافات .

و هرکسی مطالب این کتب را درست ادراك نماید وشأن حضرت موسی را نیز دانسته باشد ومفهوم نبوت مفهومش شده باشد یقیناً ازاین نسبت انفعال کلی از برایش حاصل‌خواهدشد! مجملاً نسبت این‌پنج کتاب بموسی علیه‌السلام مانندنسبت دینداری است باهل کتاب از یهود ونصاری که این کتابها را مقدس والهامی میدانند پس این نسبت غلط است یقیناً کما نطقت به‌الاخبار عن‌رسول‌المختار وآله‌الاطهار علیه و علیهم سلام الله الملك الغفار و صرحت به علماءِ الاخیار فی جمیـــع الاعصار والامصار .

و در شاهد نهم دانستی که بعضی از اهل کتاب ایضاً استدلال نموده به‌بعضی ازین‌آیات بهمان نحوی که ما استدلال نمودیم .

و اما مدعای علمای پروتستنت که نبیی ازانبیاء این آیات و جمل و الفاظ را ملحق نموده است پس این‌ادعا بلادلیل وغیرمسموع‌است ازایشان مگراینکه برهان این ادعا را ذکر نمایند وسند متصل بدست بدهند که منتهی شودآن سند به‌نبی‌معین ملحق وچنین سندی ندارند یقیناً واگر بعدازاین مجعول‌نمایند چنین سندی‌رامستبعد نیست از ایشان وآنوقت سلسلهٔ رواة را باید ملاحظه‌کرد و اختراع چنین سنـــد را مشکل میدانم که مقدور ایشان باشد در اینزمان .

شاهد پانزدهم :

آدم کلارك درصفحه ۷۷۹ و ۷۸۰ ازمجلد اول از تفسیرخود درشرح باب‌دهم از تورات مثنی تقریرات کنیکات را در غایت اطناب نقل‌کرده است و خلاصه‌اش اینست که عبارت متن‌سامری صحیح وعبارت‌عبری غلط وچهار آیه مابین آیهٔ۵ و ۱۰ یعنی از آیهٔ ۶ تا ۹ [1] در اینموضع اجنبیه محض است و اگر اسقاط شوند جمیع عبارات بربط حسن مرتبط میشوند پس این چهار آیه از غلط کاتب در اینجا نوشته شده‌اند واینها ازباب دوم از تورات مثنی بوده‌اند انتهی .

وبعد ازنقل‌این‌تقریرخود آدم‌کلارك نیز راضی‌شده‌است وگفته است درانکار این تقریر تعجیل نشود .

شاهد شانزدهم :

آیهٔ ۲ ازباب بیست وسوم از تورات مثنی باین نحو مرقوم گردیده است : حرامزاده داخل‌جمعیت خداوند نشود هم تا پشت دهم داخل جمعیت خداوند نشود انتهی .

پس امکان‌ندارد‌که این‌حکم ازجانب‌خدا وتحریرات موسی علیه‌السلام باشد و الا لازم میآید‌که داود علیه‌السلام وپدران‌او تافارص داخل جمعیت خداوندنشوند زیرا‌که داود علیه‌السلام بطن دهم ازفارص میباشد بنا برتصریح متی درباب اول از انجیل خود وفارص‌هم ولدالزناست چنانچه درباب سی‌وهشتم ازسفر تکوین مرقوم گردیده است[2] و هارسلی مفسر حکم کرده‌است‌که این الفاظ هم (تا پشت‌دهم داخل

۱ــ در این‌باب نحوه نزول احکام عشره و نوشته‌شدن‌آن به‌دولوح را بیان می‌کند ودرآیات مزبور کوچ کردن بنی‌یعقان ومرگ هارون را بیان می‌کند این‌مطلب بقدری‌خارج ازموضوع است‌که درچاپ‌های اخیر آنرا بین هلالین قرار داده‌اند .

۲ــ داستان آبستن‌شدن تامار مادر فارص ازپدرشوهرخود (یهودا) را ازتورات تلخیص کرده و درپاورقی صفحه ۳۲۸ جزء اول همین‌کتاب آورده‌ایم .

جمعیت خداوند نشود) الحاقیست .

شاهد هفدهم :

ازکتاب یوشع

جامعین تفسیر هنیری واسکات در ذیل آیهٔ ۹ از باب چهارم از کتاب یوشع گفت که این جمله « تا امروز درآنجا هستند » در اینموضع و امثال اینموضع در اکثر کتب عهد عتیق واقع گردیده است اغلب آنکه الحاقی باشد انتهی .

پس این مفسرین حکم کردند بملحق شدن این جمله و هرجمله که مانند این باشد در عهد عتیق پس اعتراف نموده‌اند بالحاق در مواضع کثیره زیراکه امثال این جمله درکتاب یوشع به کثرة پیدا میشود ازآنجمله :

درآیهٔ ۹ ازباب پنجم ودرآیهٔ ۲۸ و۲۹ ازباب هشتم ودرآیهٔ ۲۷ از باب دهم و درآیهٔ ۱۳ ازباب سیزدهم ودرآیهٔ ۱۴ ازباب چهاردهم ودرآیهٔ ۶۳ از باب ۱۵ و درآیهٔ ۱۰ ازباب شانزدهم .

پس در هشت موضع دیگر ازین کتاب لازم میآید که ایشان اعتراف نمایند به ملحق شدن جمله‌های مذکوره .

و اگر ازسایر کتب عهد عتیق نقل نمائیم امثال این جمله‌ها را یك کتاب بزرگ علیحده خواهد بود کما لایخفی علی الخبیر البصیر .

شاهد هجدهم :

درآیهٔ ۱۳ ازباب دهم ازکتاب یوشع باین نحو عیان و بیان گشته است : وآفتاب ایستاد وماه توقف نمود تا وقتی که قوم ازدشمنان خودشان انتقام کشیدند آیا درکتاب یاشر این نوشته نشده است الخ پس این آیه از کلام یوشع نمیباشد زیراکه این امر ازکتاب مذکور منقول گردیده است وتاکنون معلوم نشده که مصنف این کتاب که بوده و درچه زمان تصنیف کرده است .

الا اینکه از آیهٔ ۱۸ از باب اول ازسفر شموئیل ثانی ظاهر میشود که مصنف کتاب یاشر[1] معاصر داود علیه‌السلام ویا بعداز او بوده است .

جامعین تفسیر هنیری واسکات گفته‌اند معلوم میشود که کتاب یوشع قبل‌ازسال هفتم از سلطنت داود علیه‌السلام نوشته شده است انتهی ملخصاً .

و ولادت داود علیه‌السلام سیصد و پنجاه و هشت سال بعد از وفات یوشع علیه‌السلام بوده است بنا برتصریح تواریخ علمای پروتستنت .

و آیهٔ ۱۵ از باب دهم مذکور بنا بر اقرار محققین اهل کتاب تحریفاً علاوه شده‌است در متن عبرانی و درترجمه یونانیه یافت نمیشود ومفسر هارسلی درصفحهٔ ۲۶۰ ازمجلداول از تفسیرخود گفت این آیه موافق‌ترجمهٔ یونانیه سقط شود .

شاهد نوزدهم :

مفسر هارسلی گفت که آیهٔ ۷ و۸ ازباب سیزدهم غلطند .

شاهد بیستم :

در بیان میراث بنی‌کاد[2] درآیهٔ ۲۵ ازباب سیزدهم ازکتاب یوشع این‌عبارت واقـع گردیده است : و نصف زمین بنی عمون تا عروعیر[3] که دوبرابر رباه است بود انتهی .

و این‌آیه غلط و محرفست زیرا که جناب موسی‌علیه‌السلام بنی‌کاد را چیزی

۱ـ کتابی است مفقود، دوبار درعهد عتیق بدان اشاره شده است (یوشع باب ۱۰ : ۱۳ ـ سموئیل دوم باب ۱۰ : ۱۸) واز دومورد مزبور چنین استفاده می‌شود که یاشر کتابی بود بصورت قصیده نگارش یافته بود.

۲ـ بنی‌کاد یا بنی‌جاد : فرزندان جاد هفتمین فرزند یعقوب بودند که در سرزمینی بین اردن و عروعیر زندگی میکردند و کوه معروف جلعـاد در سرزمین آنان قرار داشت و داموت ، جلعاد ، محنایم ، حشبون وعروعیر از شهرهای معروف این سبط بودند .

۳ـ عروعر شهری بود در وادی ارنون . سفر تثنیه باب ۲ : ۳۶ .

نداد از زمین بنی‌عمون زیرا که خدای تعالی نهیش کرده بود شاهد مدعا در باب دوم ازتورات مثنی[1] است وچون این آیه غلط ومحرف بود مفسر هارسلی مضطر گردیده وگفته است که متن عبری در اینجا محرفست .

شاهد بیست و یکم :

در آیهٔ ۳۴ ازباب نو نزدهم از کتاب یوشـع این جمله واقع گردیده است : و بمیراث بنی یهودا درجانب مشرق باردن برمیخورد.

واین غلط است یقیناً زیراکه ارض بنی‌یهودا بسیار دوربود ازجانب‌جنوب و لذا آدم کلارك گفت اغلب آنکه در الفاظ متن تحریف واقع‌گردیده است انتهی.

شاهد بیست و دوم :

جامعین تفسیر هنیری واسکات درشرح باب آخر ازکتاب یوشع گفته اند که پنج آیهٔ اخیره یقیناً از کلام یوشع نیست بلکه فینحاس و یا شموئیل[2] این آیات را ملحق کرده‌اند ومثل این الحاق رایج وبسیار بود فیمابین قدما انتهی .

پس گوئیم این پنج آیه الحاقیست در نزد ایشان یقیناً و اما آنچه گفته‌اند که الحاق کنندهٔ این آیات فینحاس ویاشموئیل است غیرمسلم، سندی ودلیلی ندارد واما قول ایشان مثل این الحاق فیمابین قدماء رایج و بسیار بود حقست و همان رواج الحاق باب تحریف را گشود و چون الحاق عیب نداشت لهذا هر کسی میخواست یك‌چیزی را علاوه می کرد بنابراین تحریفات عدیده درکتابهای ایشان واقع‌گردید و اکثرآن تحریفات درجمیع نسخ شایع شد .

۱ـ در این باب حدود و سرزمین اسباط بنی اسرائیل را بیان میکند و بسرزمین جادیان اشاره‌ای نمیشود .

۲ـ فینحاس پسر العازار نوهٔ هارون است که در حدود بیست سال کاهن اعظم بود. و شموئیل رئیس بنی‌شمعون است، قاموس کتاب مقدس ص ۶۷۸ـ۵۳۶ .

شاهد بیست وسوم :
از کتاب داوران

مفسر هارسلی درصفحهٔ ۲۸۳ ازمجلد اول از تفسیر خود نوشت که **شش آیه** ازباب اول ازکتاب قضاة ازآیهٔ دهم تا پانزدهم الحاقی است .

شاهد بیست وچهارم :

درآیهٔ ۷ ازباب هفدهم ازکتاب قضاة دربیان حال مردی که از **بنی یهودا بود** اینجمله واقع گردیده است: و او از لیویان بود .

و چون اینجمله غلط بود لذا مفسر هارسلی گفت اینغلط است زیرا ممکن نیست که مردی از بنی یهودا از لیویان باشد .

و یهوبی کینت بعد از اینکه فهمید اینجمله غلط است از متن اخراج کرد .

شاهد بیست و پنجم :
از سموئیل اول

آیهٔ ۱۹ از باب ششم ازکتاب شموئیل اول باین نحو رقم گردیده است : و مردمان بیت شمس[1] را زد زیراکه بصندوق خداوند نکریستند واز قوم پنجاه هزار وهفتاد نفر زد و قوم ماتم کرفتند زانرو که خداوند خلق را بصدمهٔ عظیمی زده بود انتهی .

واین غلط است وآدم کلارك در مجلد دوم ازتفسیر خود بعد از قدح وجرح نوشت غالب آنکه متن عبرانی محرفست یا بعضی از الفاظ از آن سقط شده است و یا لفظ پنجاه هزار عمداً و یا جهلاً علاوه شده است زیرا که معلوم نیست که

۱ــ شهریست در قسمت شمالی سرزمین یهود که درقسمت بنی‌هارون قرار داشت. شاید همان کوه حارس باشدکه در میان یهودیان بمکان تابوت مقدس مشهور است . قاموس کتاب مقدس ص ۱۹۹ .

اهل این قریهٔصغیره باینمقدار باشندو یااینکه اینمقدار مشغول بدرو کردن زراعت باشند.
و بعد ازین آنکه پنجاه هزار نفر یکمرتبه صندوق را به بینند در کشت‌زار یهیوشع انتهی .

بعد گفته است در لاطینیه هفتاد رئیس و پنجاه هزار و هفتاد نفر و درسریانیه پنجهزار و هفتاد نفر و همچنین در عربیه پنج‌هزار وهفتاد نفر نوشته شده است و یوسیفس مورخ هفتاد نفر فقط نوشته است وسلیمان چاراچی رابی و رابیهای دیگر بطریق دیگر نوشته‌اند پس این اختلاف و آن عدم امکان مذکور ما را یقین میدهد که در اینجا تحریف واقع گردیده است یقیناً پس یا چیزی علاوه شده است و یا سقط گردیده است انتهی .

و در تفسیر هنیری واسکات باین نحو مرقوم گردیده است : فیمابین عدد مقتولین در اصل عبری برطریق معکوس است و با قطع نظر ازین بعیداستکه این قدر مردم گنه‌کار شوند و در ده کوچك بمیرند پس در صدق اینحادثه شکّست و یوسیفس عدد مقتولین را هفتاد نوشته است فقط .

نظر کنید بحال این مفسرین چگونه مستبعد میشمارند این امر را ورد میکنند و اقرار بتحریف مینمایند .

شاهد بیست و ششم :

آدم کلارك در شرح آیه ۱۸ از باب هفدهم ازکتاب اول شموئیل گفت در این باب ازین آیه تا آیهٔ ۳۱ و آیهٔ ۴۱ واز آیهٔ ۵۴ تا آخر باب و درباب هجدهم پنج آیه از اول این باب و آیهٔ ۹ و ۱۰ و ۱۱ و ۱۷ و ۱۸ و ۱۹ در ترجمهٔ یونانیه یافت نمیشوند و درنسخهٔ اسکندریانوس یافت میشوند نظر کنید درآخر این باب که کنیکات تحقیق نموده است که این آیات مذکوره جزوی ازاصل نیستند بعد درآخر باب مذکور تقریرات کنیکات را در غایت اطناب نقل کرده است بحیثی که ظاهر میشود که این آیات محرف والحاقی میباشند و ما بعضی جمل را از او نقل مینمائیم:

و اگر کسی گوید این الحاق کی یافت شد؟ گوئیم که یهود در عهد یوسیفس میخواستند که کتب مقدسه را زینت بدهند باختراع نمازها و غنی و اختراع اقوال جدیده نظر کنید بالحاقات کثیره در کتاب استیر و بحکایت خمر و نساء و صدقی که زیاد شده است در کتاب عزرا و نحمیا « الان بکتاب اول عزرا مسمی میشود » و نظر کنید بغنای اطفال ثلثه که زیاد شده است در کتاب دانیال و بالحاقات کثیره در کتاب یوسیفس پس ممکن استکه این آیات در حاشیه نوشته شده بوده‌اند بعد داخل متن گردیده‌اند بجهت عدم مبالات کاتبین انتهی کلامه .

ومفسر هارسلی در صفحهٔ ۳۳ از مجلد اول از تفسیر خود نوشت که کنیکات در باب ۱۷ از سفر شموئیل گوید : معلوم میشود که بیست آیه از آیهٔ ۱۲ تا آیهٔ ۳۱ الحاقیست و قابل اخراجست وگوید زمانیکه ترجمهٔ ما تصحیح شد در مرتبهٔ دیگر این آیات را داخل ترجمه ننمایند .

مؤلف وفقه‌الله گوید : چون عادت یهود در عهد یوسیفس همین بود که کنیکات اقرار نمود و تحریف کردند مقداریرا که در اینجا تصریح بآن کرد و در مواضع دیگر نیز تصریح نمود چنانچه نقل بعضی اقوال او در شواهد گذشته گذشت و در شواهد آینده نیز خواهد آمد .

پس چگونه میشود اعتماد کرد بدیانت ایشان در این کتب زیرا زمانیکه مثل این تحریف سبب تزیین کتب مقدسه باشد در نزد ایشان و این امر مذموم و قبیح نبود پس هرچه دلشان میخواست میکردند وعدم مبالات کاتبین سبب شیوع تحریفات ایشان بود در نسخها و فساد کلی در کتب عهد عتیق واقع گردید پس شخص عاقل کتب محرفه را چگونه میتواند سند دیانت خود قرار بدهد ؟ !

و ازین تقریرات مشخص ومعلوم میگردد بطلان دعوی علمای پروتستنت در تحریرات و تقریرات برسبیل مغالطه که تحریف از یهود صادر نگردیده زیرا که ایشان از اهل دیانت بودند مقر ومعترف بودند که کتب عهد عتیق کلام خداست پس بعد ازاطلاع برتحریرات وتقریرات این حقیر شخص عاقل نباید امثال این مغالطات را قبول کند .

تحریف در عهد جدید

حال برویم سر وقت کتب عهد جدید و بتأیید خداوندی گوئیم :

شاهد بیست و هفتم :

آیهٔ ۳ از باب چهاردهم از انجیل متی باین نحو ترقیم یافته است : زانرو که هیرودیس بجهت خــاطر هیرود یا زن برادر خود فیلیپس یحیی را گرفته بسته در زندان انداخته .

و آیهٔ ۱۷ از باب ششم از انجیل مرقس باین نحو مرقوم گردیده : زیرا که همین‌هیرودیس بجهت خاطرهیرودیا زن برادرش فیلیپس فرستاده یحیی را دستگیر کرده در مجلسش حبس نمود زانروکه آنزن را در عهده نکاح آورده بود .

ودرآیهٔ ۱۹ ازانجیل‌لوقا باین‌طریق نوشته شده است: ورئیس ربع هیرودیس بسبب هیرود یا زن برادر خود فیلپس الخ .

ولفظ فیلیپس درسه انجیل غلط است یقیناً وازکتابی ازکتب تواریخ بثبوت نه‌پیوسته که اسم شوهر هیرود یا فیلیپس بوده بلکه یوسیفس در باب ۵ ازکتاب

هجدهم تصریح کرده است که اسم شوهرهیرودیا هیرود بوده وچون غلط بود هورن مفسر محقق در صفحهٔ ۶۳۲ از مجلد اول از تفسیـر خود گفت که غالب آنکه اسم فیلیپس از غلط کاتب واقع گردیده است البته سقـط شود و کریسباخ این لفظ را اسقاط کرده است انتهی .

و درنزد این‌حقیر این لفظ از اغلاط ارباب اناجیل است وقبول نمیکنم که از غلط کاتب باشد زیرا که این دعوی برهان ندارد و ایضاً بسیار بسیار بعید است که غلط ازکاتب در سه انجیل در مضمون واحد واقع‌گردد و بیچاره کاتب ازین غلط خبر ندارد .

و حال ملاحظه‌کنید جرأت وجسارت اهل‌کتاب را که بمجرد ظن الفاظ را از کلام الهامی‌اسقاط مینمایند والفاظ دیگرداخل می‌کنند واین‌قسم‌تحریف درجمیع ازمنه ازایشان جاریست وخیلی عجب است با کثرت تحریف درکتابهای عهدعتیق و جدید حیـا نکرده و ادعا مینمایند کذباً هیچوقت تحـریف در کتابهای ما واقع نگردیده است واین ادعا از ایشان اسباب تعجب بسیار است از برای کسانی که از حقیقت کتابهای ایشان اطلاع دارند .

وچون ایراد شواهد ازبرای الزام و اسکات خصم است لهذا این شـاهد را در امثلهٔ تحریف بزیادت متعرض شدیم بر فرض تسلیم ادعای ایشان و این شاهد در حقیقت بالنسبه باناجیل ثلثه سه شاهد است .

شاهد بیست وهشتم :

از انجیـل لوقا

آیهٔ ۳۱ ازباب هفتم از انجیل لوقا باین‌نحوترقیم یافته است: خداوندفرمود «یعنی عیسی» که من اشخاص این‌طبقه را بهچه تشبیه‌کنم وآنها که را مانند ؟

واین‌جمله (جمله خداوند فرمود) تحریفاً زیاد شده است . آدم کلارك مفسر در ذیل این‌آیه گفته است جزوی از متن لوقا هرگز نبود و از برای این‌امر شهادت

تامه است وهرمحقق رد کرده است این الفاظ را! بنجل و کریسباخ این الفاظ را از متن اخراج کرده‌اند انتهی .

وعجب از مسیحیین از فرقهٔ پروتستنت که این الفاظ را در تراجم خود ترك نمی‌نمایند آیا ادخال الفاظی که زیادتی آن بشهادت تامه ثابت شده است وهرمحقق آنها را رد کرده است در کلامی که کلام‌الله است در زعم ایشان از اقسام تحریف نمی‌باشد ؟ !

شاهد بیست و نهم :

از انجیل متی

آیهٔ ۹ ازباب بیست وهفتم از انجیل متی باین‌نحو عیان و بیان گشته است : آنگاه کامل گردید آنچه بوساطت ارمیا پیغمبر گفته شده بود که می‌گفت پس آن سی پاره نقره بهای آنشخص قیمت کرده شـده را که بعضی از بنی اسرائیل قیمت نمودند بگرفتند انتهی .

ولفظ ارمیا از اغلاط مشهوره است در انجیل متی زیراکه این امر در کتاب ارمیا یافت نمیشود و این‌مضمون در کتاب‌دیگر از کتابهای عتیق ایضاً یافت نمیشود باین الفـاظ بلی درآیهٔ ۱۳ از باب یازدهم از کتـاب زکریا عبارتی پیدا میشود که فی‌الجمله مناسبتی دارد با عبارتی که متی نقل کرده است لیکن مابین عبارتین فرق بسیار است نمیشود گفت که متی ازکتاب زکریا نقل‌کرده است وعبـارات زکریا علیه‌السلام بهیچوجه علاقه ندارد با حادثهٔ که متی درآن نقل مینماید یعنی مصلوبیت مسیح وفروخته‌شدن آن‌بزرگوار .

و علمای مسیحیة سلفاً وخلفاً اقوال ایشان در این‌موضع مضطربست. وارد- کاتلك درکتاب خود المسمی بکتاب الاغلاط که درسنه ۱۸۴۱ ازمیلاد طبع‌شده‌است درصفحهٔ ۲۶ نوشته است که مسترجوویل درکتاب خود نوشت که مرقس خطا کرد ابی‌تار را در موضع اخی ملك نوشت و متی خطا کرد ارمیا را در موضع زکریا

تحریر نمود انتهی .

وهورن درصفحهٔ ۳۸۵ و۳۸۶ ازمجلد دوم ازتفسیرخود المطبوع سنه۱۸۲۲ از میلاد گفت دراین نقل اشکال بزرگیست زیرا که در کتاب ارمیا مثل اینمضمون پیدا نمیشود .

و در آیهٔ ۱۳ ازباب یازدهم از کتاب زکریا[1] پیدا میشود لیکن الفاظ متی با الفاظ زکریا مطابق نیست و بعضی محققین بر این رفته‌اند که غلط در نسخهٔ متی واقع گردیده است و نویسنده ارمیا را در جای زکریا نوشته است یا اینکه این لفظ الحاقیست انتهی .

وبعداز آن شواهد الحاق را نقل کرده است وگفته است اغلب آنکه عبارت متی بدون ذکر اسم باین نحو بوده است آنگاه سخنی که بزبان نبی گفته شدتمام گشت و مقوی این ظن است اینکه متی اسماء انبیاء را ترك مینماید در منقولات خود انتهی .

و در صفحهٔ ۶۲۵ از مجلد اول از تفسیر خود گفته است که صاحب انجیل در اصل اسم نبی را ننوشته بود لیکن بعضی ناقلین آنرا ادراج نمودند انتهی .

پس از عبارتین مذکورتین معلوم و مشخص میشود که مختار در نزد هورن اینکه این لفظ الحاقی میباشد و در تفسیر دوالی و رجردمینت در ذیل این آیه باین نحو مکتوبست: این الفاظی که منقول گردیده است دراین موضع درکتاب ارمیا پیدا نمیشود بلکه در آیهٔ ۱۲ ازباب یازدهم از کتاب زکریا یافت میشود و بعضی توجیهات آن آنکه ناقل در زمان اول در وقت استنساخ انجیل ارمیا را درموضع زکریا نوشته‌است غلطاً وبعد از آن این غلط داخل متن گردیده است چنانچه پیرس

۱ـ و بایشان گفتم اگر در نظر شما پسند آید مزد مرا بدهید و الا ندهید پس بجهت مزد من سی پاره وزن کردند و خداوند مرا گفت آنرا نزد کوزه گر بینداز این قیمت گرانرا که مرا بآن قیمت کردند پس سی پاره نقره را گرفته آنرا در خانه خداوند نزد کوزه‌گر انداختم .

نوشت انتهی .

و جوادبن ساباطا درمقدمهٔ کتاب خود المسمی بالبراهین الساباطیه[1] نقل کرده است که من از بسیار از قسیسین این را سؤال کردم پس طاما بمن گفت از غلط کاتب است و بیوکانان و مارطیروس و کیراکوس گفته‌اند متی بحفظ خود اعتماد نمود بدون مراجعت بکتب نوشت پس درغلط واقع گردید و بعضی قسیسین گفته‌اند لعل زکریا مسمی بارمیا نیز باشد انتهی .

منصف این کتاب گوید : مختار آنکه این غلط از متی صادر گردیده است چنانچه ظاهر بر همین دلالت دارد وارد و جوویل و بیوکانان و مارطیروس و کیراکوس نیز اقرار و اعتراف دارند و احتمالات باقیه دیگر ضعیف است و رد میکند این احتمالات را آنچه ما اول گفتیم وهورن نیز اعتراف نمود که الفاظ متی با الفاظ زکریا موافق نیست پس بدون اقرار بتحریف در احد عبارتین لفظ زکریا نیز صحیح نمیباشد .

و این شاهد را در این موضع ایراد نمودیم بنابر زعم کسانیکه نسبت زیادتی این لفظ را بکاتب میدهند .

و چون از بیان این غلط متی فارغ شدیم پس حال شروع کنیم به بیان اغلاط مرقس که مستر جوویل و وارد بغلط بودن آنها مقرّ ومعترف میباشند پس گوئیم عبارت مرقس درباب دوم از انجیل خود باین نحو عیان و بیان گشته است: ۲۵ و بدیشان کفت مکر هرکز نخوانده‌اید که داود چه‌کرد چون او و رفقایش محتاج وکرسنه شدند چکونه در ایام ابی‌تار[2] رئیس کهنه بخانهٔ خدا درآمده نانهای تقدمه

۱ـ جواد بن ابراهیم بن محمد ساباط حسینی بصری (۱۱۸۸ـ۱۲۵۰ ه) دانشمندی بود حنفی مذهب وکتابهای چندی ازوی باقی مانده‌است ازجمله کتابیست بنام: البراهین‌الساباطیة فیما یستقیم به‌دعائم‌الملة المحمدیه وتنهدم به‌اساطین‌الشریعه المنسوخه العیسویه ومؤلف محترم این کتاب سؤال وجواب را ازآن‌کتاب نقل‌کرده است. اقتباس ازمعجم‌المؤلفین.

۲ـ ابی‌یاثار درپاورقی صفحهٔ ۱۹۲ جزء دوم معرفی شده است .

را خورد که خوردن آن جز به کاهنان روا نیست و به رفقای خود نیز داد انتهی .

پس لفظ ابی‌تار غلط است چنانچه این دوعالم سابق‌الذکر اعتراف نموده‌اند وهمچنین این دوجمله (چون او ورفقایش محتاج و گرسنه شدند وبرفقای خود نیز داد) زیرا که داود علیه‌السلام درآنوقت تنها بود و رفیقی همراه نداشت تا اینکه با رفیقش گرسنه شود وباو نان بدهد چنانچه مخفی‌نیست برکسیکه کتاب اول شموئیل را مطالعه‌کرده باشد .

و زمانیکه ثابت ومحقق‌گردیدکه جملتین مذکورتین در انجیل مرقس غلطند پس ثابت ومحقق‌گردیدکه آنچه مثل این دوجمله درانجیل متی ولوقا واقع‌گردیده نیز غلط است .

در انجیل متی درباب ۱۲ باین‌نحو واقع‌گردیده است: ۳ ایشانراگفت مگر نخوانده‌اید آنچه داود و رفقایش کردند وقتی که گرسنه بودند ۴ چطور بخانهٔ خدا درآمده نانهای تقدمه را خوردکه خوردن‌آن بر او و رفقایش حلال نبود بلکه برکاهنان فقط .

و در انجیل لوقا درباب ششم باین‌نحو مسطور گردیده است : ۳ عیسی در جواب ایشـان گفت آیا نخوانده‌اید آنچه‌کرد داود و رفقایش در وقتی‌که گرسنه بودند ۴ که چگونه بخانهٔ خدا درآمده نانهای تقدمه گرفته بخورد و برفقای خود نیز داد وحال‌آنکه خوردن‌آن جز به‌کهنه روا نیست انتهی .

پس درنقل این‌قول مسیح علیه‌السلام در اناجیل ثلثه هفت غلط واقع‌گردیده است پس اگر نسبت این‌هفت غلط را به‌کاتب بدهند در هفت موضع مقرّ بتحریف خواهند بود اگرچه این نسبت خلاف ظاهر است زیرا که بسیار بعید است‌که‌کاتب یك مضمون را در سه انجیل غلط بنویسد لیکن باز ضرر ندارد همـان قدر معلوم خواهد بودکه‌کتابهای ایشان قابل‌تحریف بوده است زیرا که این‌مضمون درجمیع اناجیل شایع گردیده است .

شـاهد سی‌ام :

از انجیل متی

آیهٔ ۳۵ از باب ۲۷ از انجیل متی باین‌نحو عیان و بیان گشته است : پس او را مصلوب نموده رخت اورا تقسیم نمودند وبرآنها قرعه انداختند تا آنچه بزبان نبی گفته شد تمام شود که رخت مرا در میان خود تقسیم کردند و برلباس من قرعه انداختند انتهی .

پس این‌عبارت تاآنچه بزبان نبی‌گفته شد تمام شود که رخت مرا درمیان‌خود تقسیم‌کردند و برلباس من قرعه انداختند محرف وواجب الحذفست درنزدمحققین ایشان لهذا کریسباخ این‌عبارت را حذف‌کرده است .

و هورن مفسر درصفحهٔ ۳۳۰ و ۳۳۱ ازمجلد دوم ازتفسیـرخود بادلهٔ قاطعه ثابت‌کرده است‌که این‌عبارت‌الحاقیست بعدگفته‌است‌کریسباخ خوب‌کرده‌است‌که این‌عبارت را ترك‌کرده‌است بعداز ثبوت درنزد او‌که این‌عبارت دروغ است قطعاً.

و آدم‌کلارك در مجلد پنجم از تفسیرخود در ذیل‌آیهٔ مذکوره گفته است‌که لابد است از ترك این‌عبارت زیرا که این عبارت جزوی از متن نمی‌باشد نسخهای صحیحه آنرا ترك نموده‌اند و همچنین ترجمها ترکش نموده اند الا ماشـذ"وندر و همچنین غیر محصورین از قدما ترکش‌کرده‌اند و این عبارت بالصراحه الحاقیست از آیهٔ ۲۴ ازباب ۱۹ از انجیل یوحنا اخذ شده است .

شاهد سی و یکم :

از رسالهٔ یوحنا

در باب پنجم از رسالهٔ اول یوحنا در آیه ۷ و ۸ بنابر فارسیه مطبوعهٔ سنه ۱۸۷۸ باین نحو مرقوم گردیده است : زانرو که در آسمان سه هستند که شهادت میدهند: پدر وکلمه وروح‌القدس واین هرسه یکی هستند ۸ وسه هستند که در زمین

شهادت میدهند روح و آب و خون واین هرسه در یك هستند انتهی .

پس دراین آیتین اصل عبارت همین قدر بوده‌است بنابرزعم محققین ایشان (زیرا سه هستند که شهادت میدهند یعنی روح و آب و خون واین سه‌یك هستند) معتقدین به تثلیث این عبارت را علاوه کرده‌اند زانرو که در آسمان سه هستند پدر و کلمه و روح القدس و این هر سه یك هستند که در زمین شهادت میدهند پس آن جمله فیمابین اصل عبارت الحاقی است یقیناً .

کریسباخ وشولز اتفاق‌دارند براینکه این‌عبارت الحاقیست وهورن باتعصبی که‌دارد گفته است که این جمله الحاقی و واجب‌الترك است وجامعین تفسیرهنیری- واسکات قول هورن را اختیار کرده‌اند و آدم کلارك ایضاً میل‌کرده است بملحق بودن این‌جمله و آکستائن که اعلم علمای اهل تثلیث بوده که در قرن چهارم ازقرون مسیحیه بود و تاکنون مستند اهل تثلیث همانست ده رساله براین رساله نوشته است در یکی از این ده رساله این عبارت را نقل نکرده است و حال آنکه خودش هم مثلث بود و با فرقهٔ ایرین که منکر تثلیث بوده‌اند مناظره و مشاجره داشت پس اگر این عبارت در عهد او بود هر آینه تمسك می‌جست و در اثبات مدعای خود این عبارت را نقل مینمود ومرتکب تکلف بعید نمیشد که درآیهٔ۸ مرتکب‌شده است پس در حاشیه نوشته است که مراد از آب اب است وخون ابن اســت و روح روح القدس میباشد انتهی .

این‌تکلف ضعیف است جداً ومظنون این حقیر اینکه چون این توجیه بسیار بعید بود لهذا معتقدین تثلیث این عبارت را اختراع کردند که مفید عقیده ایشان است واین عبارت مخترعهٔ مجعوله را جزوی از رساله قرار دادند و صاحب‌میزان الحق نیز اقرار کرده است که این عبارت الحاقی است .

در مجلس مناظرهٔ که فیمابین او و یکی از فضلای هند در سنه ۱۲۷۰ واقع گردیده است و شریك او در همان مجلس مناظره بوجود هفت هشت موضـــع محرف از کتب مقدسه اقرار کرده است .

و هورن محقق در تحقیق این عبارت دوازده ورق نوشته است بعد تقریرات خودرا ثانیاً تلخیص نموده است ودر نقل ترجمه جمیع تقریرات او خوف تطویل و تکدر خاطر ناظر است و جامعین تفسیر هنیری واسکات تلخیص او را نیز ملخص نموده‌اند ما خلاصهٔ خلاصه را از این تفسیر نقل مینمائیم و گوئیم :

جامعین تفسیر هنیری و اسکات گفته‌اند هورن دلائل طرفین را نوشته است بعد تثنیه نموده است یعنی دو مرتبه خلاصه کرده است خلاصهٔ تقریر دوم او این است که کسانیکه ثابت مینمایند که این عبارت کاذبه است مستند ایشان وجوهی است :

اول : آنکه این عبارت یافت نمیشود درنسخهٔ از نسخهای یونانیه که‌پیش از قرن شانزدهم یعنی یکهزار و ششصد بعد از میلاد نوشته شده است :

دوم : آنکه یافت نمیشود در نسخهٔ مطبوع که بجد و تحقیق تام در زمان اول بطبع رسیده است .

سیم : آنکه در ترجمهٔ از ترجمه‌های قدیم غیر از لاطینیه این عبارت یافت نمیشود .

چهارم : آنکه در اکثر نسخهای قدیمه لاطینیه نیز پیدا نمیشود .

پنجم : آنکه احدی ازقدماء و مورخین کلیسا متمسك باین عبارت نشده‌اند.

ششم : آنکه پیشوایان فرقهٔ پروتستنت و مصلحین دین ایشان یا این عبارت را سقط کرده‌اند و یا علامت شك براو گذاشته .

و کسانیکه قائل بصدق این عبارت هستند سند ایشان وجوهی است .

اول : آنکه در ترجمه لاطینیه قدیمه این‌عبارت یافت میشود و در بسیاری از نسخه‌های ترجمه لاطینیه و لکیت .

دوم : آنکه در کتابهای عقاید یونانیه پیدا میشود و کتاب آداب نماز کلیسای یونانیه و درکتاب نماز قدیم کلیسای لاطینیه باین عبارت متمسك شده‌اند بعضی قدما از مشایخ لاطینیه و این دو دلیل مخدوش و معیوبند و امور

باطنیه که بصدق این عبارت شهادت میدهند اینها هستند .

اول ربط کلام دوم قاعدهٔ نحویه سیم حرف تعریف چهارم تشابه این عبارت بعبارات یوحنا در محاورت .

و ممکنست بیان وجه ترك آن در نسخ اینکه از برای اصل دو نسخه باشد و یا این امر حاصل شده است از کید و یا غفلت کاتب در زمانیکه نسخه قلیل بوده است و یا اینکه این عبارت را ایرین اسقاط کرده‌اند و یا اهل دین اسقاط کرده‌اند بسبب اینکه این از اسرار تثلیث است و یا غفلت کاتب سبب شده است چنانچه همین غفلت سبب نقصانات دیگر گردیده است .

و مرشدین از کرك ترك کردند فقراتی راکه در این بحث بوده است و هورن بردلایل مرقومه ثانیاً نظر نموده است پس موافق انصاف و عدم ریاء حکم کرده است باسقاط این‌فقرهٔ مجعوله واینکه ادخال این‌فقره درمتن امکان ندارد تا شهادت ندهد برحقیقت آن نسخه‌که شکی در صحت آن نباشد انتهی .

پس نظر وتأمل‌کن ای لبیب‌که مختار ایشان مختار هورنست زیراکه ایشان گفتندکه هورن موافق انصاف وعدم ریا حکم باسقاط‌کرده است و دلایل فرقهٔ ثانی مردود است چنانچه جامعین تفسیر هنیری و اسکات تصریح‌کرده‌اند .

و از قول معتذرین دو امر معلوم میشود .

اول : آنکه کاتبین نسخ و فرقهٔ مخالف مجال واسعی داشتند قبل از ایجاد صنعت طبع از برای تحریف و مرام ایشان حاصل بود درآنزمان نمی‌بینی تحریف کاتب و یا فرقهٔ ایرین علی قولهم چگونه شایع گردیده بحیثیتی که این عبارت از جمیع نسخه‌های یونانیه ساقط‌گردیده است و ازجمیع ترجمها غیر ازترجمهٔ لاطینیه و بلکه از اکثر نسخهای لاطینیه ایضاً چنانچه از دلایل فرقهٔ اول معلوم شد .

دوم : آنکه مثبت و محقق گشت‌که اهل دیانت و دین ایضاً عمداً تحریف میکردند زمانیکه مصلحت را در تحریف میدیدند چنانچه اینعبارت را اسقاط‌کردند بجهت بودن آن ازاسرار تثلیث وچنانچه اسقاط‌کردند مرشدین ازفرقهٔ‌کرك فقراتی

را که در این بحث بوده‌اند بنا براقرار مثبتیـن این عبارت چنانچه در اعتذارات مثبتین گذشت .

پس زمانیکه تحریف ازعادت جمیله مرشدین واهل دیانت ودین ازمسیحیین باشد چه جای‌گله و شکایتست از فرق باطله وکاتبین محرفین .

پس ازین تقریرات معلوم میشودکه بهیچوجه مضایقه درتحریف قبل ازایجاد صنعت طبع نداشته‌اندو غایت جهد را در این‌باب مبذول میداشته‌اند کیف لاوحال آنکه الآن بالفعل با وجود انتشارکتب و ایجاد صنعت چاپ باب تحریف مسدود نگردیده است بازهم مشغولند و این ادعا شواهد کثیره دارد ولیکن اکتفا میکنیم در اینموضع بنقل دو حکایت فقط‌که تعلق بهمین عبارت دارد .

حکایت اول :

پس‌بدان ای عاقل‌که لوطرامام اول فرقهٔ پروتستنت ورئیس اقدم ازمصلحین ملت مسیحیت چون توجه نمود باصلاح این ملت کتب مقدسه را بزبان جرمنی ترجمه نمود تا تابعین او ازین‌کتابها استفاده نمایند و این عبارت را درترجمهٔ خود ننوشت و مراراً درحال حیوة لوطراین ترجمه بطبع رسید واین عبارت درنسخهای مطبوعه نبود پس از آن زمانیکه پیر شد و دانست که خواهد مرد خواست مرتبهٔ دیگر این‌ترجمه راچاپ‌کند پس‌درسنه ۱۵۴۶ ازمیلاد شروع بطبع ترجمهٔ مذکوره نمود و چون واقف بود از عادت اهل کتاب عموماً و از عادت مسیحیین خصوصاً وصیت نمود در مقدمهٔ این ترجمه‌که احدی این ترجمه مرا تحریف نکند .

چون این وصیت مخالف عادت اهل کتاب بود عمل باین وصیت ننمودند سی‌سال از مردنش نگذشته این عبارت مجعوله را داخل ترجمهٔ لوطرنمودند واین تحریف اولاً از اهل فرنیك فارت صادر گردید پس چون ایشان در سنه ۱۵۷۴ این ترجمه‌را چاپ‌کردند این‌عبارت مجعوله را داخل‌کردند لیکن ایشان یا ازخوف خدا

ویا ازطعن خلق در مرتبهٔ دیگر چون این‌ترجمه را چاپ کردند این‌عبارت را اسقاط کردند پس ازآن ترك این عبارت براهل تثلیث سنگـینی نمود پس این عبارت را داخل کردند اهل وتن‌برك[1] درسنه۱۵۹۶ وسنه ۱۵۹۹ ازمیلاد وهمچنین اهل هیم‌برك درسنه ۱۵۹۶ این‌عبارت‌را داخل‌ترجمه مذکوره نمودند لیکن اهل وتن‌برك ازطعن خلق ترسیدند چنانچه اهل فرنیك فارت ترسیدند و در طبع دیگر این عبارت را اسقاط کردند.

پس بعد از آن اهل تثلیث از معتقدین مترجم رضا نشدند باسقـاط عبارت مزبوره ازترجمهٔ مزبور پس‌شایع‌شد ادخال این‌عبارت مزبوره دراین‌ترجمه عموماً برخلاف وصیت امام خود.

پس چگونه میشود امیدوار شد عدم تحریف را در نسخهـای قلیلة الوجود قبل ازایجاد صنعت طبع ازکسانی‌که عادت ایشان این‌باشدکه دانستی حاشا وکلاّ ثم حاشا مرجوّ نیست ازایشان الاّ تحریف.

حکایت دوم:

باعانت جماعت معینی عهد جدید را با زبور به ادوات امریکا در سنه ۱۸۶۸ چاپ کردند واین عبارت مجعوله را داخل کردند باین‌نحو نوشتند:

۷ سَبَبْ دِطْلَانِیا آنَیّ دِیَهْبَیْ سَهْـدُوتَ بِشْمَیَّ بَبَ هِمْزِمَنْ وَ رُوخَادِ قُودْشَ وَ آنَیّ طِلُون تَیخَیْنَ ۸ وَ طَلَانِیا دِیَهْبَیْ سَهْدُوتَ بِاَرْعَار وخَاوَمِیَّ وَدِمَّ وَطْلُون تَیْ بِخَیْنَ.

وترجمه بفارسی چنین می‌باشد: زانروکه درآسمان سه هستندکه شهادت

۱ـ لوتر مخالفت خود را باکلیسیا درشهر وتن‌برك آغازکرد و سی ویکسال بعد در همانجا وفات یافت (۱۵۴۸ م) تاریخ اصلاحات کلیسا.

میدهند پدر و کلمه و روح‌القدس و این هرسه یك هستند و سه هستند که در زمین شهادت میدهند روح و آب وخون و این هرسه در یك هستند انتهی .

بعد درسنه ۱۸۷۴ باز خواسته‌اند عهد جدید را با زبور بادوات امریکا چاپ نمایند ازطعن خلق ترسیده عبارت مذکوره‌را اخراج نموده‌اند وباین‌نحو نوشته‌اند:

وَاِیتیهوُن تِلاتَ سَهدِ وَ رُوخا وَمَیی وَدَم وَتَلیتهوُن بِخَدانُون انتهی .

ترجمه بفارسی چنین میباشد زیرا سه هستندکه شهادت میدهند یعنی روح و آب و خون و این سه یك هستند پس از آن باز عهد جدید را بادوات آمریکا خواسته‌اند در سنه ۱۸۸۶ چاپ نمایند مثلثین راضی بترك عبارت مذکوره نشده‌اند داخل نموده مانند عبارت سابق تحریر نموده‌اند .

این بود حال نسخهای سریانیه ایشان بنحو اشاره و اجمال و در سنه ۱۸۷۰ عهد عتیق و جدید را بلغت عربی در بیروت چاپ نموده‌اند و باین نحو نوشته‌اند:

فالذين يشهدون (في السماء) هم ثلثة (الاب و الكلمة و روح‌القدس) وهؤلاء الثلثة هم واحد ۸ والذين يشهدون في الارض هم ثلثة الروح والماء والدم والثلثه هم في الواحد .

می بینی که عبارات زائده را مابین هلالین نوشته‌اند چاپ وتصحیح کنندگان نسخه یعنی ترجمهٔ مذکوره در مقدمه باین نحو نوشته‌اند :

والهلالان يدلان على ان الكلمة التى بينهما ليس لها وجود في اقدم النسخ و اصحها .

می‌بینی که عبارت مجعوله را بعد اهل تثلیث معلم بشك نموده‌اند .

باز عهد جدید را بلغت عربی دربیروت سنه ۱۸۸۱ مسیحیت طبع نموده‌اند و عبارت مجعوله را محض مغالطه بدون هلالان نوشته‌اند .

و در ترجمهٔ فارسیه مطبوعه سنه ۱۸۷۸ عبارت مجعوله را داخل کرده‌اند و در ترجمهٔ فارسیه مطبوعه سنه ۱۸۸۲ و سنه ۱۸۸۷ داخل نکرده‌اند .

این بود حال ایشان در اینزمان با وجود انتشارکتب و ایجاد صنعت طبع

پس حال ایشان قبل از ایجاد صنعت طبع و عدم انتشار کتب چه خواهد بود ؟ !

حال گوئیم اگر انتساب این عبارت بیوحنا صحیح است پس آنهائیکه اسقاط کرده‌اند تحریف نموده‌اند و اگر نسبت غیرصحیح است کماهوالحق پس آنهائیکه داخل کرده‌اند تحریف نموده‌اند در هر صورت تحریف ایشـان تا کنون ثابت و محقق گردید .

وفیلسوف مشهور اسحق نیوتن رسالهٔ نوشته است حجم آن بقدر پنجاه ورق است و در آن رساله اثبات کرده‌استکه عبارت مذکوره و همچنین آیهٔ ۱۶ از باب سیم از رسالهٔ اول پولس بتیموتاؤس هردو محرفند وآیهٔ مذکوره باین‌نحو است:

و بالاجماع سرّ دینداری عظیم است که خدا در جسد ظاهر شد و عدل او در روح پدید وبفرشتکان مشهود کردید وبامتها موعظه کرده شد و دردنیا ایمان آورده و بجلال بالا برد انتهی .

و این آیه ایضاً بسیار نافع است از برای اهل تثلیث فعلیهذا علاوه کردند از برای اثبات عقیدهٔ فاسدهٔ خود .

شاهد سی ودوم :

از مکاشفهٔ یوحنا

در باب اول از مکاشفات یوحنا باین نحو رقم یافته است : ۱۰ و در روز خداوند در روح شدم و از عقب خود آواز بلندی چون صدای صور شنیدم ۱۱ که می‌کفت من الف و یاء و اول وآخر هستم[1] الخ .

وکریسباخ وشولز متفق‌اند که لفظ اول وآخرالحاقی است وبعضی مترجمین ین دو لفظ را ترک کرده‌اند و در سریانیه مطبوعهٔ سنه ۱۸۷۴ لفظ الف و یا رانیز رك کرده است و همچنین در ترجمهٔ عربیه مطبوعه سنه ۱۶۷۱ و سنه ۱۸۲۱ نیز فظ اول وآخر و الف و یا را مانند سریانیه ترك کرده‌اند .

۱ــ برای توضیح بیشتر بکتاب افسانه‌های بت‌پرستی درآئین کلیسیا ص ۱۸۷ مراجعه‌فرمائید.

شاهد سی وسیم :

از اعمال رسولان

آیهٔ ۳۷ از باب هشتم از کتاب اعمال حواریین باین نحو تحریر گردیده است: فیلیپس گفت هر گاه بتمام دل ایمان آوردی جایز است درجواب گفت ایمان آوردم که عیسای مسیح پسر خداست .

واین آیه الحاقی است یکی ازاهل تثلیث الحـاق کرده است از برای خاطر این جمله در جواب گفت ایمان آوردم که عیسای مسیح پسر خداست .

کریسباخ و شولز اتفاق دارند که این آیه الحاقی است .

شاهد سی وچهارم :

از کتاب اعمال باین نحو نوشتـه شده است : ۵ گفت خداوندا تو کیستی خداوند گفت من آن عیسائی هستم که تو بدو جفا میکنی تو را مشکل است برمیخ لکد زدن ۶ او لرزان و حیران شده گفت خداوندا چه میخواهی من بکنم خداوند ویرا گفت برخاسته بشهر بروکه آنجا بتو گفته میشود چه بایدکرد انتهی .

کریسباخ و شولز گفته‌اند این‌عبارت « تو را مشکل است برمیخ لگد زدن او لرزان و حیران شده گفت خداوندا چه میخواهی من بکنم» الحاقیست .

شاهد سی و پنجم :

آیهٔ ۶ از باب دهم از کتاب اعمال باین نحو رقم شده است : که نزد دباغی شمعون نام[1] که خانه‌اش بکنار دریاست مهمانست او بتو خواهدگفت که تو را چه بایدکرد .

۱ـ وی در شهر یافا زندگی می‌کرد ، داستان وی با حضرت عیسی در بابهای نهم و دهم از اعمال رسولان آمده است و در عهد جدید دو بار اسم وی مذکور است : اعمال رسولان باب ۹ : ۴۳ و باب ۱۰ : ۶ .

کریسباخ و شولز گفته‌اند این‌عبارت (او بتو خواهد گفت که تو را چه باید کرد) محرف والحاقی است .

شاهد سی وششم :

از رساله پولس بقرناتیان

آیهٔ ۲۸ ازباب دهم ازرسالهٔ اول پولس بقرناتیان باین نحو رقم شده است: اما اکرکسی بشما کوید این قربانی بت است مخورید بخاطر آنکسیکه خبر داد بجهت ضمیر زیراکه جهان پری آن از آن خداوند است و اینجمله (زیراکه جهان و پری آن از آن خداوند است) الحاقیست .

و هورن در صفحهٔ ۳۲۷ از مجلد دوم ازتفسیر خود بعد از اینکه اثبات کرده است الحاقی بودن اینجمله را گفته است کریسباخ اسقاط کرده است اینجمله را ازمتن بعداز اینکه جزم نموده است که این‌جمله قابل اخراجست و الحق اینکه این جمله سند ندارد وکلام فضولیست وغالب آنکه ازآیهٔ ۲۶ اخذ شده و باینجا ملحق گردیده است انتهی .

وآدم کلارك درذیل این آیه گفته‌است کریسباخ این‌جمله‌را ازمتن انداخته‌است وحق آنست که این جمله سند ندارد انتهی کلامه .

و دربعضی از نسخهای سریانیه و ترجمه‌های عربیه و فارسیه و غیـره وغیره این جمله را ننوشته‌اند از آنجمله در ترجمهٔ عربیه مطبوعهٔ سنه ۱۸۷۱ و ۱۸۲۱ و ۱۸۳۱ .

شـاهد سی وهفتم :

از انجیل متی

آیهٔ ۸ از باب دوازدهم از انجیل متی باین نحو تحریر گردیده است : زیرا

که پسر انسان مالك روز سبت نیز است پس لفظ نیز الحاقی است .

و هورن بعداز اینکه الحاقی بودن این لفظ را بادله ثابت کرده است درصفحهٔ ۳۳۰ ازمجلد دوم از تفسیر خود گفته است که این لفظ مأخوذ است از آیهٔ ۲۸ از باب دوم از انجیل مرقس ویا ازآیهٔ ۵ ازباب ششم از انجیل لوقا ودراینجا الحاقی است خوب کرده است کریسباخ که این لفظ الحاقی را اخراج کرده است .

شاهد سی وهشتم :

درآیهٔ ۳۵ ازباب دوازدهم از انجیل متی باین نحو مرقوم گردیده است : مرد نیکو از خزانهٔ نیکوئی دل خود چیزهای خوب برمیآورد ومرد بد از خزانهٔ بد چیزهای بد بیرون میآورد ولفظ دل الحاقی است .

و هورن بعداز اینکه ملحق بودن آنرا بادله ثابت کرده است در صفحهٔ ۳۳۰ از مجلد دوم ازتفسیر خود گفته است این لفظ ازآیهٔ ۴۵ ازباب ششم از انجیل لوقا اخذ شده است .

شاهد سی ونهم :

آیهٔ ۱۳ ازباب ششم از انجیل متی در نمازی که عیسی تعلیم حواریین نمود باین نحو رقم شده است : و ما را درآزمایش میاور بلکه از شریر ما را رهائی ده زیرا ملکوت وقدرت وجلال تا ابدالآباد ازآن تو است آمین و اینجمله (زیرا ملکوت وقدرت وجلال تا ابدالآباد ازآن تست) الحاقیست .

و فرقهٔ کاتلك رومن از روی جرم ویقین حکم میکنند بالحاقی بودن اینجمله واینجمله درترجمه لاطینیه پیدا نمیشود ونهدرترجمهئی ازترجمهای اینفرقه درزبان سریانی وانگلیسی وغیره و اینفرقه ملحق را ملامت می کنند .

وارد کاتلك درصفحهٔ ۱۸ از کتاب خود که مسمی بهکتاب اغلاط است و در سنه ۱۸۴۱ ازمیلاد چاپ شده است گفته است ارئزمس این جمله را تقبیح کرده

است و بلنجر گفته است این جمله بعد ملحق شده است و تاکنون الحاق کنندهٔ آن معلوم نشده است واما قول لارنشش ولاکه گفت این‌جمله ساقط شده است از کلام رب دلیلی براین ادعا ندارد بلکه حق او بودکه لعنت وملامت کندکسانی راکه این بازی خودشانرا جزوی ازکلام رب قرار دادند بدون مبالات انتهی .

واجله ازمحققین فرقهٔ پروتستنت این جمـله را نیز رد کرده‌اند و آدم‌کلارك اگرچه الحاقی بودن این‌جمله را اختیار نکرده است ولیکن باین قدرها اقرار داد که‌کریسباخ و وتستن ومحققین دیگرکه در اعلی‌درجهٔ تحقیق بوده‌اند این جمله را رد کرده‌اند چنانچه در ذیل شرح این آیه تصریح‌کرده است و چون باعتراف این مفسر ثابت ومحقق‌گردیدکه محققینی‌که در اعلی درجهٔ تحقیق بوده‌اند این جمله را رد کرده‌اند پس مخالفت مفسر مضر نخواهد بود .

بنا برتحقیق فرقهٔ کاتلك وتحقیق محققین فرقهٔ پروتستنت این‌جمله علاوه‌شده است در نماز مسیح‌که تابعینش درشـرق وغرب عالم لااقل روزی دومرتبه بایست بخوانند پس درصورتیکه نمازی که این همه شهرت را دارد محرفین آنرا تحریف کرده باشند پس‌ازوقوع تحریف درمواضع دیگرکه این‌شهرت را نداشته وندارند پناه برخدا فعلیهذا نماز یومیه ایشانهم محرف است .

شاهد چهلم :

از انجیل یوحنا

آیهٔ ۵۳ ازباب هفتم و ۱۱ ازباب هشتم (ازآیهٔ اول تا آیهٔ یازدهم) از انجیل یوحنا الحـاقی است و هورن در الحاقیت این آیات «اگرچه مختار درنزد او عدم الحاقست» درصفحه ۳۱۰ ازمجلد چهارم ازتفسیرخود چنین نوشته‌است: که ارئزمس و کالوین و پزء و کروتیس و لکلرك و وتستن و سملر و شلز ومورس و هین‌لن و پالس و شمت وکسان دیگر از مصنفین‌که نوفنس وکوچر که اسامی ایشانرا ذکر کرده‌اند صدق این‌آیات را تسلیم ندارند .

بعد گفته‌است کریزاستم وتهیوفلکت ونونس شروحی براین‌انجیل نوشته‌اند واین‌آیات را شرح نکرده‌اند بلکه این‌آیات را درشرحهای خودهم نقل‌ننموده‌اند.

و ترتولین و سایه پرن رساله‌ها نوشته‌اند در باب عفت وزنا و باین آیات متمسك نشده‌اند وهرگاه این‌آیات درنسخهای ایشان بود هرآینه ذکرنموده وباینها تمسك میکردند یقیناً انتهی .

و وارد کاتلك گفت که بعضی قدما اعتراض‌کردند براول باب هشتم ازانجیل یوحنا انتهی. و نورتن حکم‌کرده است باینکه این‌آیات الحاقیست یقیناً .

شاهد چهل‌ویکم :

از انجیل متی

درآیهٔ ۱۸ ازباب ششم از انجیل متی باین‌نحو مرقوم گردیده است : تا در نظر مردم روزه‌دار ننمائی بلکه در حضور پدرت که در نهانست و پدر نهان‌بین تو آشکارا ترا جزا خواهد داد ولفظ «آشکارا» الحاقی است .

و آدم‌کلارك در ذیل شرح این‌آیه بعداز اثبات الحاقیت این لفظ گفته است چون این لفظ سند کامل نداشت کریسباخ و وتستن و بنجل این لفظ را از متن انداخته‌اند .

شاهد چهل و دوم :

از انجیل مرقس

در آیهٔ ۱۷ ازباب دوم از انجیل مرقس لفظ بتوبه واقع گردیده است و آن الحاقی است .

و آدم‌کلارك در ذیل شرح این‌آیه بعداز اثبات الحاقی‌بودن این لفظ را گفته است کریسباخ این‌لفظرا ازمتن انداخته است. وکروتیس وملّ وبنجل دراین‌اسقاط او را متابعت نموده‌اند .

شاهد چهل و سوم :

از انجیل متی

در آیهٔ ۱۳ از باب نهم از انجیل متی نیز لفظ بتوبه واقع گردیده است و آنهم الحاقی است مانند لفظ سابق .

و آدم کلارك در ذیل شرح این آیه این مطلب را ثابت کرده است بعد گفته است مل و بنجل در اسقاط این لفظ خوب کاری کرده‌اند. کریسباخ نیز این لفظ را ازمتن انداخته است .

شاهد چهل وچهارم :

از باب بیستم از انجیل متی ۲۲ : عیسی درجواب گفت نمیدانید چه میخواهید آیا میتوانید از آن کاسه که من مینوشم بنوشید وتعمیدی که من میبابم بیابید بدو گفتند میتوانیم ۲۳ ایشانرا گفت البته ازکاسهٔ من خواهید نوشید و تعمیدی که من میبابم خواهید یافت تا آخر آیه .

و این قول « تعمیدی که من میبابم بیابید » الحاقی است و همچنین وتعمیدی که من میبابم خواهید یافت و کریسباخ این‌دوجمله را در هردومرتبه که متن‌را چاپ کرده است ازمتن انداخته است .

و آدم کلارك درشرح این دوآیه بعداز اثبات الحاقیت گفته است ازقواعدی که محققین مقرر نموده‌اند از برای تمییز وتشخیص عبارت صحیحه و غیرصحیحه معلوم ومشخص نمیشود که این دوقول جزوی ازمتن باشند انتهی .

شاهد چهل و پنجم :

از انجیل لوقا

درباب نهم از انجیل لوقا باین‌نحو مرقوم‌گردیده است : آنگاه روکردانیده بدیشان گفت نمیدانید که شما ازکدام نوع روح هستید ۵۶ زیراکه پسرانسان نیامده

است تا جان مردم را هلاك سازد بلکه تا نجات دهد پس بقریهٔ دیکر رفتند .

واین عبارت « زیرا که پسر انسان نیـامده است تا جان مردم را هلاك سازد بلکه تا نجات دهد » الحاقیست .

و آدم کلارك در ذیل شرح این دو آیه گفته است که کریسباخ این عبارت را ازمتن انداخته است .

وغالب اینکه نسخهای بسیار قدیمه باین نحو باشد: آنکاه رو کردانیده بدیشان کفت نمیدانید که شما از کدام نوع روح هستید پس بقریهٔ دیکر رفتند .



مبحث سیم : تحریف بنقصان

در این مبحث بیست شاهد ذکر مینمائیم تا عدد شهود ما به صد برسد انشاءالله تعالی .

شاهد اول :

آیهٔ ۱۳ ازباب پانزدهم ازسفر تکوین باین‌نحو مسطورگردیده است :

وَ اِمِرِلاَبْرام مِیَدْعِیا یَدْعِتْ دِمَشَخَطْ بِتْ هَوِیْ زَرْعوخ بِاَرْعاالاْدِیَیْ وَ

بِتْ عُبْدِیِ خِلْمَتْ وَبِتْ مَلیِصِی لُون اَرْبَعْ مِیائَه شِنِّی .

ترجمه‌بفارسی چنین‌میباشد: و او باابرام گفت که یقین بدان که ذریهٔتو درزمینی که ازآن ایشان نیست غریب خواهند شد وایشان‌آنها را بندگی خواهندنمود وآنها ایشانرا چهارصد سال ظلم خواهند نمود انتهی .

این‌عبارت «ایشان‌آنهارا بندگی‌خواهندنمودوآنهاایشانرا ظلم‌خواهندنمود».

و همچنین آیهٔ ۱۴ که باین‌نحو مرقوم گردیده است :

وَاوْپْ لِطّاییا بِعُبْدِی شِلْمَتْ اِلْهِیتْ دَیْنِی اَنَا وَبار هَدَبْتِ پالطَیْ بِمال رابا.

یعنی اما برطائفه که ایشان بنده آنها میشوند من عقوبت خواهم کرد و بعد از آن ایشان باموال فراوان بیرون خواهند آمد انتهی.

پس این‌آیه با عبارتهای آیهٔ سابقه دلالت دارند بر اینکه مراد ازین زمین زمین مصر است زیرا کسانی‌که بنی اسرائیل را به بندگی گرفتند و ظلم بر ایشان نمودند پس خدا ایشانرا جزا داد یعنی معاقبشان فرمود اهل‌مصر بودند نه‌غیرایشان وبنی‌اسرائیل با مال‌کثیر ازمصر بیرون‌آمدند واین‌امور در غیرایشان یافت نمیشود.

وآیهٔ ۴۰ ازباب دوازدهم ازسفرخروج باین‌نحو رقم یافته است :

وَ تِیبَتْ وِ بْنِیِیسْرائیل دِتِبْلُون کَوْمِصْرِ اَرْبَعْ مِائَه وَتْلَیْ شِنِّی وَ

اما بودن بنی‌اسرائیل‌که درمصر ساکن بودند مدت چهارصد و سی سال بود انتهی.

پس فیمابین‌آیتین اختلافیست یا از آیهٔ اول لفظ سی سال ساقط شده است و یا در آیهٔ ثانیه زیاد شده است .

و با قطع نظر ازین اختلاف و تحریف گوئیم که بیان مدت در هر دو آیه غلط است یقیناً هیچ شکی و شبهه در او نیست بوجوهی :

وجه اول : آنکه موسی علیه‌السلام ابن‌بنت لاوی‌بن‌یعقوب علیه‌السلام است و ابن ابن ابن لاویست ایضاً زیرا که ابن یوخبت بنت لاویست از جانب مادر و ابن عمران ابن قاهت ابن لاوی‌ابن یعقوبست از جانب پدر پس عمران عمه خود را تزویج نموده بود چنانچه در باب ششم و آیهٔ ۲۰ از سفر خروج تصریح شده است[1] .

۱ــ و عمرام عمه خود یوکابد را بزنی کرفت و او برای وی هارون و موسی را زائید .

و همچنین در باب ۲۶ از سفر اعداد یعنی در آیهٔ ۵۹ از باب مزبور[1] .

وقاهت جدّ موسی علیه‌السلام ازجانب پدر پیش ازآمدن بنی‌اسرائیل بمصر متولد شده بود بنابرتصریح آیهٔ ۱۱ از باب ۴۶ از سفر تکوین .

فعلیهذا امکان ندارد که مدت اقامت بنی‌اسرائیل در مصر زیادتر از دویست وپانزده سال باشد .

وجه دوم : آنکه مورخین ومفسرین متفق‌اند براینکه مدت‌سکون بنی‌اسرائیل در مصر دویست وپانزده سال بوده است و از تصنیفات علمای پروتستنت کتابیست در لسان عربی مسمی بمرشد الطالبین الی‌الکتاب المقدس الثمین و در عنوان این کتاب نوشته شده است: طبع فی‌مطبعة مجمع کنیسةالانکلیزالاسقفیه فی مدینة فالته سنه ۱۸۴۰ مسیحیت .

و در فصل ۱۷ از جزو ثانی ازین کتاب تواریخ حوادثات عالم را ضبط کرده است ازابتدای خلقت عالم تامیلاد مسیح علیه‌السلام در دوطرف حادثه سالها را معین نموده است یعنی درطرف راست حادثه از ابتدای خلقت را نوشته است تا وقوع آن حادثه و در طرف چپ از وقوع حادثه تا میلاد مسیح سالها را معین نموده است .

و در صفحهٔ ۳۴۶ باین نحو رقم نموده است : (۲۲۹۸ اقامة اخوة یوسف و ابیه فی مصر ۱۷۰۶) و مراد از اقامة دخول ایشانست بمصر .

ودرصفحهٔ۳۴۷ : (۲۵۱۳ عبورالاسرائیلین بحرالقلزم[2] وغرق فرعون ۱۴۹۱) انتهی کلامه بالفاظه .

پس زمانیکه اقل را از اکثر اسقاط نمائیم دویست وپانزده‌سال باقی‌خواهد

۱ــ ونام زن عمرام یوکبد بود دختر لاوی که برای لاوی در مصر زائیده شد واو برای عمرام هارون و موسی و خواهر ایشان مریم را زائید .

۲ــ بحرالقلزم یا بحراحمر : دریاچه‌ای است میان آفریقا وسرزمین عربی که باکانال‌سوئز بدریای متوسط واز باب‌المندب به‌اوقیانوس هند متصل می‌شود .

بود وصورت عمل باین‌نحو میباشد :

پیدایش	قبل از میلاد
اکثر ۲۵۱۳	اکثر ۱۷۰۶
اقـل ۲۲۸۹	اقـل ۱۴۹۱
الباقی ۲۱۵	الباقی ۲۱۵

واین مختار تمامی مورخین است از اهل‌کتاب از یهود ونصاری وازعبارت آدم‌کلارك‌که ترجمه اوعنقریب نقل‌خواهدشد براقوال مفسرین نیزمطلع‌خواهی‌شد.

وجه سیم : آنکه درباب سیم از رسالهٔ پولس باهل غلاطیه باین نحو واقع گردیده است : اما وعده‌ها بابراهیم وبه‌نسل اوکفته‌شد ونمیکوید به نسلها که کویا از بسیار باشد بلکه ازیکی وبه‌نسل تو که مسیح است ومقصود اینست عهدی راکه ازخدا به‌مسیح بسته شده بود شریعتی‌که چهارصد وسی‌سال بعدازآن نازل‌شد باطل نمیسازد بنهجیکه وعده نیست شود انتهی .

وکلام مقدس‌النصاری اگرچه خالی از خطا نیست چنانچه خواهی دانست معهذا عبارت اومخالف عبارت سفرخروج است زیراکه‌پولس مدت‌را بقدرمذکور از زمان اخذ میثاق از ابراهیم علیه‌السلام تا زمان نزول تورات معتبر دانسته ومعین نمود وحال‌آنکه زمان اخذ میثاق از ابراهیم بسیار مقدم است بردخول بنی‌اسرائیل بمصر وهمچنین نزول تورات مؤخر از خروج بنی‌اسرائیل است از مصر و پولس نگفت مدت‌سکونت بنی‌اسرائیل درمصرچهارصد وسی‌سالست بخلاف سفرخروج.

وچون بیان مذکور غلط بود یقیناً لهذا تصحیح مینماید آنرا آیهٔ ۴۰ ازباب دوازدهم از سفرخروج درنسخهٔ سامریه ویونانیه‌که باین‌نحو رقم یافته است : ۴۰ پس جمیع ایام سکونت بنی اسرائیل وآباء و اجداد ایشان در ارض‌کنعان و ارض

مصر[1] چهارصد و سی سال بوده پس در این دو نسخه این الفـاظ «آباء و اجـداد ایشان وارض کنعان» زیادشده .

و آدم کلارك مفسر درصفحهٔ ۳۶۹ ازمجلد اول ازتفسیرخود در ذیل شرح آیهٔ مذکوره باین‌نحو نوشته است که عموم اتفاق دارند براینـکه مضمون این آیه در غایت اشکال است انتهی .

و مؤلف این کتاب گوید : مضمون این‌آیه درغایت اشکال نیست بلکه‌غلط است یقیناً پس مفسر مزبور عبارت نسخهٔ سامریه را نقل کرده است بعد گفته است وعبارت اسکندریانوس موافق است با عبارت سامریه و بسیار از افاضل برآنندکه نسخهٔ سامریه درحق پنج کتاب موسی علیه‌السلام صحیح‌تر می‌باشد .

واین امر مسلم است که اسکندریانوس در نسخهای ترجمهای یونانیه اصح و قدیم از جمیع نسخهای موجوده میباشد وکسی در وثاقت پولس هم شك ندارد پس تمامی امر منفصل میشود بشهادت این سه وتواریخ شهادت میدهد براینکه حق درجانب این سه میباشد .

زیرا که ابراهیم علیه‌السلام چون داخل کنعان‌شد پس‌از زمان دخول آنجناب تاولادت اسحق علیه‌السلام بیست وپنجسال بوده واینکه اسحق شصت ساله بود که که یعقوب علیه‌السلام ازبرای او متولد شد و اینکه یعقوب علیه‌السلام چون داخل مصر شد یکصد وسی سال داشت پس مجموع دویست وپانزده سال خواهد بود و اینکه مدت‌اقامهٔ بنی‌اسرائیل درمصردویست وپانزده‌سال بوده پس‌مجموع چهارصد وسی‌سال خواهد بود (یعنی از ابتدای دخول ابراهیم به‌کنعان تا خروج بنی‌اسرائیل

۱ـ ارض کنعان همان سرزمینی است‌که ذریهٔ‌کنعان درآن سکونت داشتندکه ازشمال ازطریق حمات بشمال لبنان وازطرف مشرق بدشت‌سوریه وازجنوب بدشت العرب وازمغرب بساحل دریای متوسط امتداد دارد. قاموس‌کتاب مقدس .

و ارض‌مصر پیشتر بسرزمینی گفته می‌شدکه ازشمال بدریای متوسط وازمشرق بدریای احمر وازجنوب به‌نوبیا وازمغرب بدشت صحرا محدود است. قاموس‌کتاب مقدس.

ازمصر چهارصد وسی‌سال خواهد بود) نه مدت اقامت بنی‌اسرائیل در مصر. کلام مفسر تمام شد با مختصر شرحی ازجانب مؤلف .

و جامعین تفسیر هنیری واسکات بعداز تسلیم اینکه مدت اقامت بنی اسرائیل درمصر دویست وپانزده سال بوده عبارت سامریه را نقل نموده‌اند پس گفته‌اند شبهه ندارد که این‌عبارت صادقه‌است وجمیع مشکلات واقعه درمتن‌را زایل‌میکند انتهی.

پس ازبرای‌تو ظاهر وروشن گردید که مفسرین‌ایشان توجهی‌ندارند برعبارت سفرخروج که درنسخهٔ عبرانیه‌است سوای اقراواعتراف باینکه عبارت سفرخروج غلط است .

و اینکه گفتیم کلام پولس نیز خالی ازخطا نیست علتش این بوده است که مدت را از زمان اخذ عهد ومیثاق گرفته است یعنی‌اول مدت‌را ازعهد قرارداده است واین عهد یکسال قبل‌از میـلاد اسحق علیه‌السلام بوده است بنا برتصریح باب ۱۷ از سفر تکوین و آیهٔ ۲۱ ازباب مذکور باین‌نحو مزبورگشته است : اما عهد خود را با اسحق که او را ساراه از برایت خواهد زائید درهمین وقت بسال آینده ثابت خواهم کردانید .

و نزول تورات در ماه سیم ازخروج بنی‌اسرائیل ازمصر واقع گردیده است بنا برتصریح باب نونزدهم ازسفر خروج[1] .

فعلیهـذا هرگاه مدت را بحسابی که آدم‌کلارك نوشت بگیریم مدت بقـدر چهارصد وهفت‌سال خواهد بود ودرتواریخ فرقهٔ پروتستنت نیز بهمین قدرها اعتبار کرده‌اند نه چهارصد وسی‌سال چنانچه پولس مدعی گردیده .

درصفحهٔ ۳۴۵ از مرشدالطالبین باین‌نحو رقم شده است : سنه ۲۱۰۷ میثاق خدا باابرام وتبدیل‌اسم‌او بابراهیم سنه ۱۸۹۷ وتعیین ختان ونجات‌لوط وهلاکت

۱- باب مزبور آیهٔ اول گوید : و درماه سیم ازبیرون‌آمدن بنی‌اسرائیل از زمین مصر در همانروز بصحرای‌سینا آمدند... داستان‌سخن گفتن موسی‌را با خدا می‌نویسد تا درباب‌بیستم احکام عشره که شامل تمام احکام تورات است بیان می‌کند .

سادوم و عمورا و اضما وصابوعیم[1] بآتش ازجهت فواحش وشرارت ایشان.

پس ازآن درصفحهٔ ۳۴۷ باین‌نحو رقم نموده‌است (۲۵۱۴ منح‌الشریعة علی جبل سیناء ۱۴۹۰) انتهی .

پس چون اقل را از اکثر طرح نمائیم چهارصد وهفت‌سال باقی خواهدماند وصورت عمل اینست :

پیدایش	قبل از میلاد
الاکثر ۲۵۱۴	الاکثر ۱۸۹۷
الاقل ۲۱۰۷	الاقل ۱۴۹۰
الباقی ۴۰۷	الباقی ۴۰۷

فـائدة : اینکه‌گفتیم یوخبت مادر موسی علیه‌السلام عمه پدرش عمران بود و زن او شد صحیح است شبههٔ دراو نیست .

آیهٔ ۲۰ از باب ششـم از سفـر خروج موافق لیشن خَتْ وَشِقِلِي عِمْران لِيُوكَبَدِ عَمَتُوالِهِ لِبَخْتِ وَلِدَلْ قَتِهِ لِأَهَرُوَنَ وَلِمُوشِي الخ .

یعنی عمران یوکبد[؟] عمه خود را بجهت خود بزنی گرفت و او از برایش موسی و هرون را زائید و سالهای عمر عمران یکصد وسی وهفت سال بود.

و در لیشن عتیقه باین نحو رقم یافته است .

وَ نْسَبْ عِمْرام اَنْ تَنْتاليُوكابَرْ بَرَتْ دَدِهْ وَ يِلِدَتْ اِلِهِ لِأَهَرُون وَالْمُوشِي وَالْمَرْيَمْ الخ[؟] یعنی عمران یوکبـد عمهٔ خود را بجهت خود بزنی‌گرفت و او از

1ـ چهارشهر بزرگ ازشهرهای سدومیان «قوم‌لوط» بودندکه دراثرمعصیت وگناه قوم مزبور شهرهای نامبرده ویران گردیدند .

برایش هرون وموسی ومریم را زائید الخ .

مخفی نماندکه در این‌عبارت اخیره لفظ مریم زیاد شده است واین صحیح است موافق نسخهٔ سامریه ویونانیه می‌باشد چنانچه خواهدآمد انشاءالله .

و در ترجمــهٔ عربیه مطبوعهٔ بیروت سنه ۱۸۷۰ باین نحو رقم شده است :
و اخذ عمرام یوکابد عمته زوجة له فولدت له هارون وموسی .

و در ترجمهٔ عربیه مطبــوعهٔ سنه ۱۸۱۱ باین نحو نوشتــه شــده است :
فاتخذ عمرام یوخابد عمته زوجة له .

و در ترجمهٔ هندیه مطبوعه سنه ۱۸۲۲ و سنه ۱۸۲۹ و سنه ۱۸۴۲ باین نحو رقم شده است : عَمْرَامَ اَبی اِپنِی پُاپکی بِہِن یُوخَا بِدْسی بِیاه کِیاه .

و در ترجمهٔ فارسیه مطبوعه سنه ۱۸۳۹ : و عمران یوکبد عمهٔ خودرا بنکاح درآورد .

ودر ترجمهٔ فارسیه مطبوعه سنه ۱۸۴۵ : و عمرام یوکبد عمه خودرا بجهت خود بزنی کرفت .

و همچنین در فارسیه مطبوعه سنه ۱۸۵۶ و ۱۸۷۸ .

و همچنین غیراز اینها از ترجمه‌های انگلیسیه وسریانیه وکلدانیه وغیرها .

لیکن عجب است که آیهٔ ۲۰ از باب ششم ازسفــر خروج که منقول گردید درترجمهٔ عربیه مطبوعهٔ سنهٔ۱۶۲۵ باین‌نحو مسطورگردیده است : **فتزوج عمران یوخابذ ابنه عمته .**

پس این‌مترجم خائن لفظ عمه را بدختــر عمه تحریف نموده است و چون این‌ترجمه درغایت دقت و متانت در عهد پاپا اریانوس هشتم چاپ شــده است و بسیاری ازقسیسین ورهبانان وعلما که واقف بودند برلسان عربی وعبرانی ویونانی وغیرها بذل جهد نمودند درتصحیح این‌ترجمه چنانچه بوضوح تمام ازمقدمه‌ای که براین ترجمه نوشته شده است این امر واضح وآشکار می‌گردد .

پس ظن غالب اینکه این تحریف از ایشان عمداً صادرگردیده است تا عیبی درنسب موسی وهرون‌علیهماالسلام واقع نشود زیرا که نکاح عمه در تورات حرام است چنانچه درآیهٔ ۱۲ ازباب هجدهم ازسفر لیویان[1] ودرآیهٔ ۱۹ ازباب بیستم از سفر[2] مذکور مرقوم گردیده است .

در ترجمه عربیه مطبوعه سنه۱۸۴۸ نیز این‌تحریف موجود است «هدیهم‌الله» دست از تقلب برنمیدارند عجب دارم از سفهائی که این طایفه را بدون تحقیق از اهل امانت و دیانت و وقار میدانند .

شاهد دوم :

از سفر پیدایش

آیهٔ ۸ ازباب چهارم ازسفر تکوین باین نحو مسطور گردیده است : و قاین ببرادرش هابیل متکلم‌شد ووواقع‌شدهنکام بودن ایشان درصحرا که قاین به‌برادرخود هابیل برخاسته و او را کشت .

و درنسخهٔ سامریه ویونانیه و ترجمهای قدیمه باین نحو مرقوم شده است : و قاین به‌برادرش هابیل متکلم شده وکفت بیا برویم بصحرا و واقع‌شد هنکام‌بودن ایشان درصحرا الخ پس‌این‌عبارت بیابرویم‌بصحرا ازنسخهٔ‌عبرانیه سقط شده‌است.

و هورن درحاشیهٔ صفحهٔ ۱۹۳ ازمجلد دوم از تفسیرخود چنین نوشته است: این‌عبارت درنسخهٔ سامریه و یونانیه وآرامیه و همچنین در نسخهٔ لاطینیه‌که چاپ شده است در پالیکلات والتن یافت میشود وکنیکات حکم کرده است بادخال این عبارت در نسخهٔ عبرانیه وشبهه نیست دراینکه این‌عبارت حسنه میباشد انتهی .

پس ازآن در صفحه ۳۳۸ از مجلد مذکور گفته است : بسا هست‌که عبارت

۱ـ عورت خواهر پدر خود را کشف مکن او از اقربای پدر تو است .

۲ـ وعورت خواهر مادرت یا خواهر پدرت را کشف مکن...

ترجمه یونانیه صحیح باشد واگرچه درنسخهٔ عبرانیه مروجه الان یافت نمیشود مثلاً نسخهٔ عبرانیه خواه خطی باشد و خواه چاپی ناقص است درآیهٔ مذکوره بنقصان بین" ومترجم ترجمهٔ انگلیسیه که مختون است چون دراینجا درست نفهمیده باین نحو ترجمه کرده است قاین با برادرش هابیل متکلم شد واین نقصان را جبران مینماید ترجمه یونانیه و موافق این ترجمه است نسخه سامریه وترجمهٔ لاطینیه و آرامیه و ترجمه ایکوئیلا و دو تفسیری که در لسان چالدی هستند و فقره که فلویهودی نقل کرده است انتهی .

و قول آدم کلارك درصفحه ۶۳ ازمجلد اول از تفسیرخود مانند قول هورن میباشد ودرترجمه سریانیه قدیم این‌عبارت موجود است وهمچنین در ترجمه عربیه مطبوعه سنه ۱۸۳۱ وسنه ۱۸۴۸ .

شاهد سیم :

درآیه ۱۷ ازباب هشتم از سفر تکوین در نسخه عبرانیه باین نحو مسطور گردیده‌است: وطوفان چهل‌روز برزمین واقع شد وآبها زیاد شده کشتی‌را برداشته تا از زمین بلند شد .

و این‌جمله یعنی‌آیه دراکثر نسخهای لاطینیه و ترجمه یونانیه باین نحو رقم شده است : وطوفان چهل شبانه‌روز در زمین بود. هورن درمجلداول ازتفسیرخود گفته است لفظ شب درمتن عبرانی باید زیاد شود انتهی .

شاهد چهارم :

درآیه ۲۲ ازباب سی‌وپنجم ازسفر تکوین درنسخه عبرانیه باین‌نحو مسطور گردیده است : و واقع شدهنگام سکونت اسرائیل درآنزمین که روبین رفت و با متعه پدرش بلهاه خوابید واسرائیل شنید وپسران یعقوب دوازده بودند انتهی .

وجامعین تفسیر هنیری واسکات گفته‌اند که جماعت یهود تسلیم دارند که‌چیزی

ازین آیه افتاده است و ترجمه یونانیه تکمیل میکند باین نحو اسرائیل شنید ودر نظرش قبیح بود پس جماعت یهود نیز معترف بسقوط میباشند .

فعلیهذا سقوط جمله از نسخهٔ عبرانیه مستبعد نیست در نزد اهل کتاب تا چه برسد بسقوط یك حرفی و یا دوحرفی .

شاهد پنجم :

هارسلی مفسر درصفحه ۸۲ ازمجلد اول از تفسیر خود در ذیل آیهٔ ۵ ازباب ۴۴ ازسفر تکوین گفته است: علاوه‌شود در اول این آیه ازترجمه یونانیه این جمله: چرا شما صواعی (کیل طلا) مرا دزدیدید انتهی . پس بنا براعتراف این مفسر این جمله از نسخهٔ عبرانیه افتاده است .

شاهد ششم :

درآیه ۲۵ ازباب پنجاهم از سفر تکوین درنسخه عبرانیه دروصایای یوسف علیه‌السلام باین نحو نوشته شده است: پس یوسف به‌پسران اسرائیل سوکند داد و کفت که بتحقیق خداشمارا توجه خواهدنمود وشمااستخوانهای‌مرا ازاینجا برآرید.

ودر نسخهٔ سامریه وترجمه یونانیه ولاطینیه وسریانیه وبعضی ترجمهای قدیمهٔ دیگر جملهٔ اخیره باین نحو مرقوم گشته است: وشما استخوانهای‌مرا ازاینجا باخود ببرید پس لفظ باخود از عبری افتاده است .

و هورن گفته است که مسترپت رائد این لفظ متروك را داخل کرده است در ترجمهٔ جدیدیه خود ازبرای بیبل وفعل او صوابست .

شاهد هفتم :

از سفر خروج

آیهٔ ۲۲ ازباب دوم از سفـر خروج دربیان حال موسی علیه‌السلام در نسخهٔ

عبرانیه باین‌نحو محررگشته : و او ازبرایش پسری را زائید (دختر شعیب از برای موسی) در مدین و اسمش را کرشوم نامید زیرا که گفت در زمین بیگانه غریب هستم .

و درترجمهٔ یونانیه و لاطینیه و بعضی ترجمهای قدیم درآخرآیهٔ مذکوره این جمله یافت میشود و ایضاً پسر دوم را زائید و اسم اورا العاذر خواند وگفت ازجهت اینکه خدای پدرم مرا اعانت نمود و ازشمشیر فرعون نجاتم داد.

ودرنسخهٔ سریانیه قدیم که تاریخ‌طبعش پاره شده‌است ودرنزد مؤلف موجود است جملهٔ اخیره ازآیهٔ مزبوره باین‌نحو محرر گشته است :

وَ یلِدِتْ تَبْ بَرَادِتْرَینْ لِمُوشِي وَ قْرَاشِمِهِ اِلْعَاذَرْ مِطْلَ دِالَه دِاَبُهَیْ بِعْدِرْ دِرِی وِ پْاص یَانِي مِنْخِرْبِه دِپْرِعَونْ انتهی .

پس معلوم شد این‌جمله باین تطویل ازمتن عبرانی افتاده است وترجمهٔ این کلمات را درپیش گفتیم .

وازجمله عجایب اینکه این‌نسخه‌ای که درنزد حقیرموجود است دروسط هر صفحه خطی کشیده شده است ودرجانب راست خط ممتد عبارات سریانیه قدیم را نوشته است ودرجانب چپ عبارات سریانیه جدید را مرقوم نموده است در صفحهٔ ۸۶ ازنسخهٔ مذکوره درجانب راست خط وسط عبارت مذکوره مرقوم است و از جانب چپ سقط کرده‌اند و درمواضع بسیاری ازین نسخه این‌کار را کردند و این بسیار عجیب است وعجیبتر اینست که حیا نمیکنند این‌قسم کتابهای محرف‌را چاپ کرده بدست مردم میدهند و در انتشـار آن کمال جد و جهد را دارند و این فعل عقلا نیست .

مجملاً برویم سرسخن وگوئیم آدم‌کلارك در صفحهٔ ۳۱۰ از مجلد اول از تفسیرخود بعداز نقل عبارت مسطوره ازتراجم هیوبی کینت در ترجمه لاطینیه خود

این‌عبارت را داخل کرده است ومدعی است که موضع عبارت همین است و این عبارت در نسخهٔ از نسخهای عبرانیه ازخطی وچاپی یافت نمیشود و حال آنکه در ترجمهای معتبره موجود است انتهی .

پس معلوم و محقق گردیدکه این‌عبارت از نسخه عبرانیه افتاده است ونسخه ناقص است .

شاهد هشتم :

درآیهٔ ۲۰ ازباب ششم ازسفر خروج از نسخهٔ عبرانیه باین‌نحو مرقوم شده است : وعمرام یوکبت عمهٔ خود را بجهت خود بزنی گرفت و او ازبرایش هرون وموسی را زائید وسالهای عمر عمرام یکصد وسی وهفت سال بود :

و درنسخهٔ سامریه و ترجمهٔ یونانیه و در سریانیه در جانب راست خط باین نحو مرقوم شده است : واو ازبرایش هرون و موسی ومریم خواهر ایشانرا زائید تا آخر .

پس لفظ مریم خواهر ایشان از نسخه عبرانیه سقط شده است و آدم کلارك بعد از نقل عبارت نسخهٔ سامریه و یونانیه گفته است مظنون بعضی از اجلهٔ محققین آنکه این‌لفظ درمتن عبرانی بود .

شاهد نهم :

از سفر اعداد

آیهٔ ۶ ازباب دهم ازسفر اعداد باین نحو مرقوم است : و چونکه دوم مرتبه تیزآهنك میکشید خیمه‌نشینانی که بسمت‌جنوب جادارند بکوچند بجهت کوچ‌نمودن نشان تیزآهنك بکشند .

ودرآخر این‌آیه درترجمهٔ یونانیه این‌جمله یافت میشود و چونکه سیم‌مرتبه تیزآهنك میکشیـد خیمهای غربیه بکوچند و چون چهارم مرتبه تیزآهنـك میکشید

خیمه نشینانی که بجانب شمال جا دارند بکوچند انتهی .

و آدم کلارك درصفحهٔ ۶۶۳ از مجلد اول از تفسیر خود گفته است مغربیه و شمالیه دراینجا ذکر نشده است لیکن معلوم‌است که ارتحال ایشان نیز به‌تیز آهنك‌ـ کشیدن بوده واز این‌جهت معلوم‌میشود که متن عبرانی دراینجا ناقص‌است ویونانیه این نقصان را جبران مینماید باین نحو : وچونکه سیم مرتبه تیز آهنـك می کشید خیمه‌نشینان سمت‌مغرب بکوچند وچون چهارم‌مرتبه تیز آهنك میکشید خیمه‌نشینانی که بسمت شمال جا دارند بکوچند .

شاهد دهم :

از کتاب داوران

مفسر هارسلی‌گفته است : ازآخرآیهٔ ۱۳ و اول آیهٔ ۱۴ از باب شانزدهم از کتاب قضاة چیزی افتاده است پس‌ازترجمه یونانیه اخذ شود وبراین‌عبارت علاوه شود باین‌نحو: پس‌شمشون[۱] باو کفت هرگاه هفت کیس‌مرا ازسرمن بکیری وباسدی ببافی وبه‌میخ بدیوار به‌بندی مثل سایرمردم ضعیف خواهم‌بود پس او را خوابانیده وهفت قنزعاترا کرفت و باسدی بافت و اورا بست .

شـاهد یازدهم :

آدم کلارك درصفحهٔ ۱۶۷۶ ازمجلد دوم از تفسیر خود گفته است از ترجمهٔ یونانیه تمامی‌آیهٔ سیم ساقط شده است الا لفظ شکینا وآیه ۴ و۵ و۶ و۹ و۳۷ و۳۸ و ۳۹ و ۴۰ و۴۱ ساقط شده است .

ازترجمه‌عربیه درباب مذکور ازآیهٔ اول تاآیهٔ بیست‌وششم وآیهٔ‌بیست‌ونهم.

۱ــ شمشون پسرمنوح مدت‌بیست‌سال براسرائیل قضاوت‌می‌نمود وعاقبت باگروهی ازدشمنانش در زیرآوار ماند وجان داد . قاموس‌کتاب مقدس صفحه ۵۳۱ و۵۳۲ .

شاهد دوازدهم :

از کتاب ایوب

آیهٔ ۱۷ از باب چهل ودوم از کتاب ایوب باین‌نحو رقم شده است: و ایوب پیر و کهن‌سال شد وفات یافت و نسخهٔ عبرانیه در اینجا ختم شده است .

و در ترجمهٔ یونانیه این قدر علاوه شده است و دوم مرتبه مبعوث می‌شود یعنی ازقبر برانگیخته میشود باکسانیکه خدا ایشانرا مبعوث میفرماید .

و علاوه شده است نیز در یونانیه بیان نسب ایوب و بیان احوال او برسبیل اختصار .

کامت وهردران گوید این تتمه جزوی ازکتاب الهامی است فلووپولی‌هستر نیز تسلیم مینمایند و مردم در عهد ارجن[1] این تتمه را قبول مینمودند و تهیودوشن درترجمهٔ یونانیه خود آنرا نوشته است فعلیهذا عبرانیه محرف است بنقصان درنزد قدمای مسیحیه .

و علمای مذکورین ومحققین از فرقهٔ پروتستنت براین رفته‌اندکه این‌عبارات مجعولست پس درنزد ایشان درنسخهٔ یونانیه تحریف بزیادة شده است .

و هورن گفته است ظاهر اینکه این‌عبارت مجعولست اگرچه قبل از مسیح نوشته شده است انتهی .

مؤلف گوید چونکه این مفسر تسلیم کردکه این عبارت محرفه قبل از مسیح علیه‌السلام بوده است دو امر لازم میآید .

اول : آنکه قدمای مسیحیت از عهد حوارییین تا یکهزار وپانصد سال این ترجمهٔ محرف راکلام‌الله بدانند زیراکه ایشان در ظرف مدت مذکوره این ترجمه راصحیح میدانستند ونسخهٔ عبرانیه رامحرف پس‌تمامی‌مسیحیین دراینمدت طولانی درضلالت بوده‌اند زیراکه اجماع برخطانموده بودند زانروکه کلام مخلوق راکلام خالق میدانستند .

۱ـ شرح حال ارجن را درپاورقی صفحه ۴۰۶ جزء اول ملاحظه فرمائید .

ثانیاً : ایراد بر مسیح و حواریین وارد میشود چرا نفرمودند ترجمه یونانیه محرفست تا اینکه بیك کلمه حرف تابعین خود را نجات بدهند تا یکهزار وپانصد سال در ضلالت باقی نمانند این یك کلمه حرف چه ثقالتی داشت .

پس ازین تقریر بطلان دعوی متابعان مسیح ظاهر وآشکار گردید که من باب مغالطه میگویند اگر کتب عهدعتیق محرف بود جناب مسیح وحواریین بیان میفرمودند و مواضع محرفه را تشخیص مینمودند پس سکوت ایشان ازین امر قبیح دلیل عدم وقوع تحریف است در کتب عهدعتیق پس جواب اینمغالطه بوضوح تمام بیان شد.

شاهد سیزدهم :
از زبور

در آیه ۳ از زبور ۱۴ در ترجمهٔ لاطینیه و ترجمهٔ اتهیوبیك و ترجمهٔ عربیه و نسخهٔ واتیکانوس از ترجمهٔ یونانیه اینعبارت واقع گردیده است : کلوی آنها کور کشاده است و بزبانهای خود فریفته‌اند و زهرمار بالشی درزیر لبهای ایشانست ودهنهای ایشان پراز فحش وتلخی است وپاهای ایشان بقصد خون ریختن دوانست و پایمالی و خرابی در روش آنهاست و راه‌آرامیرا نشناخته‌اند ودر چشمان ایشان ترس خدا نیست انتهی .

واین عبارت در نسخهٔ عبرانیه وجود ندارد بلکه در رسالهٔ پولس باهل روم یافت میشود پس خالی ازین نیست یا جماعت یهود این عبارت را از نسخهٔ عبرانیه اسقاط کرده‌اند پس این تحریف بنقصانست . و یا متابعان مسیح درکلام پولس از برای اصلاح کلام او زیاد کرده‌اند و این تحریف بزیادهٔ خواهد بود پس احد تحریفین لازم‌است قطعاً .

وآدم کلارك در ذیل شرح آیه مذکوره از زبور چنین نوشته است : بعد ازین آیه در نسخهٔ واتی‌کانوس از ترجمهٔ اتیهوبك و ترجمهٔ عربیه شش آیه واقع گردیده است در باب سیم از رسالهٔ پولس باهل روم از آیهٔ ۱۳ تا آیهٔ ۱۸ آیات

مذکوره یافت میشود .

شاهد چهاردهم :

از کتاب اشعیا

آیهٔ ۵ از باب چهلم از کتاب اشعیا در عبرانیه باین نحو رقم گردیده است: و جلال خداوند جلوه کر میکردد که تمامی بشر جمیعاً خواهند دید زیرا که دهان خداوند چنین فرموده است.

و درنسخهٔ یونانیه آیهٔ مزبوره باین نحو مرقوم گشته است : و جلال خداوند جلوه کر میکردد که تمامی بشر جمیعاً نجات خداوند را خواهند دید زیرا که دهان خداوند چنین فرموده است .

آدم کلارك در صفحه ۲۷۸۵ ازمجلد چهارم از تفسیر خود بعد از نقل عبارت ترجمهٔ یونانیه گفته است مظنون من اینکه این عبارت اصلیه است و پس از آن گفته است این سقوط در متن عبرانی بسیار قدیم است مقدمست بر ترجمه چالدیه و لاطینیه و سریانیه و این عبارت در جمیع نسخهای ترجمهای یونانیه یافت میشود و لوقا در آیهٔ ۶ از باب سیم از انجیل خود این عبارت را قبول کرده است و در نزد من یك نسخه‌ایست بسیار قدیم ودراین نسخه تمامی آیه ساقط شده است انتهی.

و هورن در باب هشتم از حصهٔ اول از مجلد دوم از تفسیر خود گفت که لوقا در آیهٔ ۶ از باب سیم تحریرش مطابقست با ترجمهٔ یونانیه ولوهه چنین میداند که این عبارت صحیح است لهذا از کتاب اشعیا داخل ترجمهٔ خود نموده است انتهی.

وجامعین تفسیر هنیری واسکات گفته‌اند که این الفاظ « نجات خداوند» بعداز لفظ « خواهند دید » علاوه شود نظر کنید بآیهٔ دهم از باب پنجاه و دوم[1] و ترجمه یونانیه انتهی .

۱ــ خداوند ساعد قدوس خودرا درنظر تمامی امتها بالا زده است وجمیع کرانهای زمین نجات خدای ما را دیده‌اند .

پس متن‌عبرانی بنقصان تحریف شده است بنا باعتراف این مفسرین و آدم‌کلارك گفت این تحریف بسیار قدیمست .

شاهد پانزدهم :

آدم‌کلارك درذیل شرح آیه ۵ ازباب ۶۴ از کتاب اشعیا[1] گفته است اعتقاد من اینکه دراینموضع ازغلط کاتب نقصان واقع‌گردیده است و این تحریف بسیار قدیمست زیراکه قدمای مترجمین نتوانسته‌اند معنی آیه‌را درست بیان‌نمایند چنانچه متأخرین از مترجمین همین‌حال را دارند انتهی .

مؤلف‌گوید : مقصود مفسر اینکه چون در آیه تحریف واقع گردیده است لهذا متقدمین ومتأخرین از مترجمین نتوانسته‌اندآیه را درست ترجمه نمایند ومعنی او را واضح وآشکار کنند .

شاهد شانزدهم :

از انجیل متی

هورن مفسر درصفحه ۴۷۸ ازمجلد چهارم از تفسیر خود نوشت‌که آیه تامه مابین آیه ۳۳ و۳۴ ازباب بیست و یکم از انجیل لوقا افتاده است پس‌آن‌آیه زیاد شود بعداز اخذآن ازآیه ۳۶ ازباب ۲۴ از انجیل متی ویا ازآیه ۳۲ ازباب سیزدهم از انجیل مرقس تا لوقا موافق باشد با اناجیل دیگر انتهی .

بعد درحاشیه گفته است که تمامی محققین و مفسرین اغماض‌کرده‌اند ازاین نقصان بزرگی که در متن لوقا واقع گردیده است تا اینکه هیلز باین نقصان توجه نمود انتهی .

پس بنابراعتراف این‌مفسر یك‌آیه تامه ازمتن‌انجیل‌لوقا افتاده است وواجب

۱ــ تو آنانیرا که شادمانند و عدالت را بجا می‌آورند و براهها ترا بیاد می‌آورند ملاقات میکنی اینك تو غضبناك شدی وما کناه‌کرده‌ایم در اینها مدت مدیدی بسربردیم .

است که آن آیه علاوه شود بر انجیل لوقا و آیهٔ مزبوره در انجیل متی باین نحو مرقوم گردیده است: اما از آنروز وساعت (یعنی قیامت) هیچکس اطلاع ندارد حتی ملائکه آسمان جز پدر وبس .

شاهد هفدهم :
از اعمال رسولان

در آیه ۷ از باب شانزدهم از کتاب اعمال رسولان چنین مسطور گردیده است:
پس بمیسا آمده سعی نمودند که بطینا بروند لیکن روح ایشانرا اجازت نداد .
کریسباخ و شولز[1] گفته‌اند صحیح اینکه لیکن روح عیسی ایشانرا اجازت نداد انتهی .
پس بنا براقرار این دو مفسر لفظ یسوع یعنی عیسی از آیه ساقط شده است ودر ترجمه عربیه مطبوعه سنه۱۶۷۱ وسنه۱۷۲۱ این لفظ را داخل کرده‌اند وعبارت این دو ترجمه اینست : **فلم یترکهم روح یسوع .**

شاهد هجدهم :
از انجیل متی

انجیلی که امروز نسبتش به متی داده میشود اول و اقدم اناجیـل است و از تصنیفات متی نیست یقیناً واین نسبت غلط است بلاشبهه بلکه انجیل متی را بعد از تحریف ضایع کردند زیرا که قدمای مسیحیة کلهم اجمعین و غیرمحصـورین از متأخرین براین رفته‌اند که انجیل متی درلسان عبرانی بود وآن ضایع ومفقود گردید بسبب تحریف بعضی فرق مسیحیة وانجیل موجود الان ترجمهٔ آنست و این ترجمه سند متصل ندارد حتی اسم مترجم را نیز تاکنون نمیدانند ازروی یقین .

۱ـ خاورشناسی است انگلیسی ۱۷۹۸ـ۱۸۵۷ .

شاهد این ادعا اقرار جیروم است که از فضلای قدمای مسیحیه است . پس درصورتی که اسم مترجم را نمیدانند احوال اورا بطریق اولی نخواهند دانست بلی رجماً بالغیب ادعا مینمایند لعل فلان ویا فلان این ترجمه را نوشته است واین ادعا ازبرای مخالفین مذهب مسیح حجت نخواهد بود بخصوص مسلمین ایدهم‌الله رب‌العالمین که همیشه طالب علم‌ویقین‌اند واستناد کتاب بمصنف‌بمجرد ظن وتخمین ثابت نمیشود .

پس زمانیکه مذهب تمامی قدما وغیرمحصورین از متأخرین این‌باشد که ما بیان‌کردیم یقین است‌که دراین‌صورت اعتماد بقول‌بعضی‌کشیشها ازفرقهٔ پروتستنت ازعقل وخرد دوراست‌که بمجرد ظن بلابرهان‌گویندکه خودمتی ترجمه‌کرده‌است.

چون بنای ما در این‌کتاب مبارك باستدلال است ازقول علمای مسیحیه لهذا شواهد این‌ادعا را ازبرای تو ذکروبیان مینمایم بشرط‌اینکه دروقت مطالعه حواس خود را جمع نموده ملتفت شوی که چه عرض میکنم و قدر این‌کتاب را بدانی و زحمات حقیر را هدر ندهی ومرا حیاً ومیتاً ازدعای خیر فراموش نفرمائی منهم در دنیا وبرزخ ترا دعا میکنم ومیگویم :

بالله التوفیق و علیه‌التکلان وهوالمستعان بدان ایدك‌الله تعالی :

در مجلد نونزدهم از انسائی‌کلوپید یا برتنیکاه چنین نوشته است:

هرکتابی از عهدجدید در لسان یونانی نوشته شده است الا انجیـل متی و رسالهٔ عبرانیان پس تألیف این‌کتاب در لسان عبرانی شده است این‌امر یقینی است بدلایل انتهی .

لاردنر درصفحهٔ۱۱۹ ازمجلد دوم ازکلیات نوشت‌که بی‌پیس نوشت‌که متی انجیل خودرا درعبرانی‌نوشت وهرکسی بقدر لیاقت خود آنرا ترجمه‌نمود انتهی.

واین‌قول « هرکسی بقدر لیاقت خودآنرا ترجمه‌نمود » دلالت دارد براینکه بسیاری ازمردم این‌انجیل‌را ترجمه نموده‌اند وبسندکامل ثابت نشده است‌که ترجمه امروز مال‌کیست والهامی بلکه ثقه‌بودن این‌مترجم نیز به‌ثبوت نه پیوسته است پس

شمردن این کتاب از کتب الهامیه از دینداری نیست .

وبعد لاردنر درصفحه ۱۷۰ از مجلد مسطور گفت که ارینیوس نوشت که متی انجیل خود را ازبرای یهود بزبان ایشان نوشت درایامی که پطرس وپولس در روم معظم بودند انتهی .

پس ازآن درصفحه ۵۷۴ ازمجلد مسطور گفت ازبرای ارجن سه‌فقره‌است که یوسی‌بیس آنرا نقل‌کرده است :

اول : آنکه متی انجیل خود را داد بمؤمنین از یهود درلسان عبرانی.

دوم : روایت شده است که متی انجیل‌خودرا نوشت اولاً وداد بعبرانیین.

سیم : آنکه متی انجیل خود را به عبرانیین نوشت که منتظر بودند شخص موعود را ازنسل ابراهیم وداود انتهی .

وپس ازآن لاردنر درصفحه۹۵ ازمجلد چهارم نقل‌نموده‌است که‌یوسی‌بیس[1] نوشت متی زمانی که خواست‌برود بسوی قوم دیگر بعداز وعظ عبریان انجیل‌خود را در لسان ایشان نوشت و بایشان داد .

پس ازآن در صفحه ۱۷۴ از مجلد چهارم مذکور گفت سرل‌گفته است متی انجیل خود را در عبرانی نوشت انتهی .

بعد لاردنر در صفحه ۱۸۷ از مجلد مذکور گفت که ابی‌فانیس نوشت که متی انجیل خود را در زبان عبرانی نوشت و متی همان‌کسی است که منفرد شده است باستعمال این لسان درتحریر عهد جدید .

بعد در صفحه ۴۳۹ از مجلد چهارم که مذکور شد از قول جیروم نوشت که متی انجیل خود را در لسان عبرانی تحریرنمود در ارض یهودیت از برای مومنین ازیهود وظل شریعت را مخلوط نکرده بصدق‌انجیل .

بعد درصفحه ۴۴۱ ازمجلد سابق‌الذکر ایضاً ازقول جیروم نوشت که جیروم

۱ـ تاریخ نویس یهودی بودکه در اورشلیم متولد شده ودر زمان تیطوس تخریب اورشلیم و هیکل را بچشم خود دیده است وجنگ یهود ازکتابهای مشهور وی است. المنجد .

درفهرست مورخین نوشت که متی انجیل خودرا درارض یهودیت درلسان وحروف عبرانی نوشت ازبرای مؤمنین از یهود واین امر محقق نشده است که ترجمه آنرا در یونانی که نوشت واین امرهم محقق نشده‌است که مترجم آن کیست ونسخهٔ انجیل عبرانی موجود است درکتابخانه سریاکه جمع کرده است آنرا پی‌فلس شهید بجهد تام ونقل آن اخذ شده‌است باجازه ناصریین که در بریا ازاضلاع سریا بودند وایشان این نسخه عبرانیه را استعمال می‌کردند .

بعد در صفحه ۵۰۱ از مجلد چهارم المذکور فی‌السابق گفت که آکستائن نوشت که گفتند که متی تنها ازمیان چهارنفر انجیل خودرا درعبرانی نوشت و سه نفر دیگر در یونانی نوشتند .

بعد درصفحه ۵۳۸ ایضاً ازمجلدسابق‌الذکر گفت که کریزاستم نوشت: گفته‌اند که متی انجیل خودرا در لسان عبرانی نوشت از برای مؤمنین از یهود باستدعا و خواهش ایشان .

بعد لاردنر در صفحهٔ ۱۳۷ از مجلد پنجم گفت که اسیدوران نوشت که متی تنها ازمیان چهارنفر انجیل‌خود را درعبرانی نوشت وباقی دریونانی تحریر نمودند انتهی کلامه .

و هورن مفسر درمجلد چهارم از تفسیرخود نوشت :

اول بارمن. دوم کروتیس. سیم کسابن. چهارم والتن. پنجم تاملائن. ششم وگیو. هفتم همیند. هشتم مل. نهم هارود. دهم اودن. یازدهم کینبل. دوازدهم ای‌کلارك. سیزدهم سائمن. چهاردهم تلیمنت. پانزدهم پری‌تیس. شانزدهم دوبن. هفدهم کامت. هجدهم میکابلس. نونزدهم اری‌نیس. بیستم ارجن. بیست ویکم سرل . بیست ودوم ابی‌فانیس. بیست وسیم کریز استم . بیست و چهارم جیروم و غیرایشان از علمای متقدمین و متأخرین قول پی‌پیس را اختیار کرده‌اند که این انجیل در لغت عبرانی نوشته شده است.

قول او و غیرایشان یعنی مانند کری‌کری نارنیزن و ایدجسو و تهیوفلکت

ولونهی‌فیس و یوسی‌بیس و اتهانی‌شیس وآکستائن و اسیدور و غیراینها ازکسانی که لاردنر و واتسن و غیرهما تصریح بایشان نموده‌اند درکتابهای خود و در تفسیر دوالی ورجردمینت مرقوم است که اختلاف عظیمی در زمان متأخرین واقع‌گردیده است که این انجیل در چه زبانی نوشته شده است لیکن بسیار از قدما تصریح کرده‌اند که متی انجیل خود را در لسان عبرانی نوشت که این لسان ، لسان اهل فلسطین بود .

پس قولی که قدما برآن اتفاق کرده‌اند یعنی اینکه متی انجیل خود را در لسان عبرانی نوشت قول فصل شمرده شود درمثل این قسم انتهی .

و جامعین تفسیر هنیری واسکات نوشته‌اندکه سبب فقدان نسخهٔعبرانیه اینکه فرقهٔ ابیونیه[1] که منکر الوهیت مسیح بودند این نسخه را تحریف کردند و ضایع شد بعداز فتنهٔ پروشالم وبعضی‌گفته‌اندکه ناصریین ویا جماعت یهودی‌که داخل در ملت مسیح شده‌بودند تحریف‌کرده‌اند انجیل‌عبرانی را وفرقهٔ ابیونیه فقرات‌کثیره را اخراج‌کرد از انجیل متی.

و یوسی‌بیس در تاریخ خود نوشت‌که ارینیوس‌گفت‌که متی انجیل خودرا در عبرانی نوشت انتهی .

و ریو درتاریخ خود بانجیل‌گفت هرکسی گویدکه متی انجیـل خود را در یونانی نوشت غلط است زیراکه یوسی‌بیس تصریح نموده است در تاریخ خود و همچنین بسیار ازمرشدین ملت مسیحیه‌که متی انجیل خود را در عبرانی نوشت نه دریونانی انتهی .

ونورتن‌کتاب ضخیمی نوشته‌است ودرآن‌کتاب اثبات‌کرده است‌که تورات جعلی است یقیناً ! ازتصنیفات موسی علیه‌السلام نیست! واقرار بانجیل نموده‌است لیکن با اعتراف بوقوع تحریفات‌کثیره درآن ولذلك کلام او مقبول نیست درنزد اهل تثلیث لیکن چون مدعی مسیحی است و نقـل‌کرده است در این باب ازکلام

۱ــ فرقهٔ ابیونیه درپاورقی صفحهٔ۲۸۴ جزء اول معرفی شده است .

قدمای معتبرین درنزد متابعان مسیح لذا نقل کلام او عیبی ندارد .

پس گوئیم درکتاب خود که در سنه ۱۸۳۷ میلادیه در بلدهٔ بوستن مطبوع شده است درصفحه ۴۵ از مجلد اول در حاشیه دیباچهٔ کتاب باین نحو مرقوم نموده است : اعتقاد مینمایند که متی انجیل خود را در لسان عبرانی نوشت زیراکه قدمائی که اشاره باین امر نمودند قول ایشان واحد است بالاتفـاق و ما در این مورد ترك مینمائیم ذکر کسانی راکه درغایت درجهٔ استناد نیستند وگوئیم که پی پیس وارینیوس و ارجن و یوسی بیس وجیروم اقرار کرده‌اند باینکه متی در زبان عبرانی نوشت و احدی ازقدما بخلاف این علماء قائل نشد .

و این شهادت بسیار بزرگست زیراکه تعصب درآنوقت فیمابین ایشان یعنی قدما چنین بود که در این وقت می‌بینی فیمابین متأخرین پس اگر در قول این قدما شکی بود مخالف ایشان ازبرای تعصب میگفت که انجیل یونانی اصل است نه‌ترجمه پس هرگاه ما شهادت زمان قدیم را رد ننمائیم که برطریقهٔ واحده است وازعدم رد شهادت ایشان هیچ مجالی لازم نمیآید پس لابد اعتقاد مینمائیم که متی انجیل خود را درعبرانی نوشت وتاکنون اعتراضی براین شهادت ندیده‌ام تا به‌سبب‌آن محتاج بتحقیق شویم بلکه عوض اعتـراض شهادت قدما را دیده‌ام بر اینکه نسخه عبرانیه این انجیل موجود بود در نزد مسیحیینی که از قوم یهود بودند خواه محرفه وخواه غیرمحرفه انتهی .

پس از اقوال مذکوره معلوم ومحقق گردید که متی انجیل خودرا در زبان و حروف عبرانی نوشت وقدمای مسیحیه اتفاق دارند برحقیقت این مسئله واحدی از قدما بخلاف این قول قائل نشده است پس قول ایشان در این باب قول فصل خواهد بود چنانچه دوآلی و رجردمنت اقرار کردند که نسخه عبرانیه موجود ومستعمل بود تا زمان جیروم واینکه اسم مترجم بروجه تحقیق معلوم نشده است .

پس ظاهر وآشکار گردید اینکه آنچه هورن گفت با اعتراف بآنچه گذشت غالب اینکه متی انجیل خود را در دولسان عبرانی ویونانی نوشت انتهی .

این قول قابل التفات نیست زیرا که این‌قول‌مجرد ظن وبلابرهانست ومؤید قول قدماست اینکه متی از جمله حواریین بود اکثر احوال مسیح علیه‌السلام را بچشم خود دیده بود وبعضی را شنیده بود پس هرگاه متی مؤلف این انجیل بود در موضعی از مواضع این امر ازکلامش ظاهر و روشن میگردید اینکه احوالی را مینویسدکه بچشم خود دیده است و از نفس‌خود بصیغهٔ متکلم تعبیر مینمود موافق جریان عادت مصنفین ومؤلفین ازسلف وخلف واین‌عادت مهجور ومتروك نبود در عهد حواریین ایضـاً بلکه ثابت و برقرار بود آیا نمی بینی رسائل مندرجه را در عهد جدید ؟!

بر فرض تسلیم‌که این رسایل از حواریین باشندکه اینحال ظاهرمیشود ازاین رسایل ازبرای ناظروتحریرلوقا را نمی‌بینی‌که چون‌انجیل‌را ازطریق‌استماع نوشته است وهمچنین‌کتاب اعمال رسولان را تا باب نوزدهم .

این‌حال ازین دوکتاب ظاهرنمیشود وبصیغهٔ متکلم تعبیرازنفس‌خود نمینماید و بعدازین چون شریك پولس شد درسفر پس‌از باب بیستم ازکتاب اعمال‌حواریین بحثی نوشته است‌که اینحال از او ظاهر میشود و بصیغهٔ متکلم از نفس خود تعبیر می‌نماید .

و اگرکسی‌متمسك شود به‌تورات موسی‌علیه‌السلام و انجیل‌یوحنا یعنی‌گوید ازین دوکتاب این‌حال ظاهر نمیشود و بصیغهٔ متکلم از نفس خود تعبیر ننموده‌اند پس معلوم میشودکه این‌رسم در آنزمانها نبوده است .

جواب‌گوئیم مادهٔ استدلال باید محقق‌الوقوع باشد که گفت که تورات از تصنیفات موسی علیه‌السلام است و انجیل یوحنا از مؤلفات اوست خود این محل نزاع بزرگی است فیمابین‌مسلمین واهل‌کتاب وما درباب اول ازهمین‌کتاب‌خلاف این را مبرهن ومدلل ساختیم وگفتیم‌که این‌تورات موجود الآن ازتصنیفات موسی علیه‌السلام نیست وهمچنین انجیل یوحنا .

پس معلوم شدکه این اعتراض فاسد است وبدون برهان قوی چگونه امکان

دارد که بخلاف ظاهر تمسك شود .

و زمانیکه مؤلف ثقه ومعتبر باشد واز تحریرات او حال مذکور ظاهر شود البته موجب اعتبار کتابست که بچشم خود دیده است و مینویسد و بگوش خود از ثقات استماع نموده است و میگوید من دیدم وشنیدم فلان‌حال را .

الحاصل : درنزد هرعاقل این‌امرموجب اعتبار است واز کلام جامعین تفسیر هنیری واسکات معلوم میشود که این انجیل درقرن اول متواتر نبود واینکه تحریف نیز درآن قرن شایع بود درمیان مسیحیین والا ازبرای احدی تحریف امکان‌نداشت یعنی تحریف انجیل متی واگر بالفرض بعضی بی‌دینان اقدام باین‌امر قبیح‌مینمودند صلحا اصلاح نموده و اصل انجیل را ترك نمیکردند پس از این ترك کردن معلوم میشود که بطوری تحریف نموده بودندکه قابل اصلاح نبود .

پس زمانی‌که اصل انجیل سالم نماند ازتحریف محرفین پس ظن‌تو درباب ترجمه‌ای که صاحب آن معلوم‌نیست چه‌خواهدبود پس‌حق آنست که تمامی‌این‌انجیل یعنی ترجمه محرف وغلط است .

و فاستس‌که ازعلمای فرقهٔ مانیکیز[1] بود درقرن چهارم ازقرون مسیحیه‌گفت که انجیل منسوب به‌متی از تصنیفات او نیست و بروفسر جرمنی‌گفت‌که این‌انجیل تماماً کاذبست انتهی .

اگرچه مسیحیین اعتقاد خوبی درحق این‌عالم جرمنی ندارند لیکن چون از علمای مسیحیه بود لهـذا قول او برایشان حجت است و این انجـیل در نزد فرقهٔ مارسیونی[2] بود لیـکن دو باب اول در او نبود پس این دو باب در نزد این فرقه الحاقی است .

و همچنین درنزد فرقه ابیونیه این دوباب از ملحقاتست و فرقهٔ یونی‌تیرین و قسیس ولیمس این دو باب را انکار نموده‌اند و نورتن اکثر مواضع این انجیل را

۱- پیروان مانی را گویند. بپاورقی صفحهٔ ۲۸۸ جزء اول مراجعه‌کنید .
۲- پیروان مارسیون بودند. بپاورقی صفحهٔ ۲۸۶ جزء اول مراجعه شود .

انکار مینماید .

پس ازین تقریرات معلوم ومشخص شد که این انجیل از تصنیفات متی نیست وبا انضمام این دلایل بدلایلی که درباب اول مذکور گردید این امر اظهر من الشمس وابین من الامس خواهد بود والحمدلله رب العالمین .

شاهد نوزدهم :

درآیهٔ ۲۳ ازباب دوم از انجیل متی باین نحو مسطور گردیده است :

وَ تیلِی عِمرِی بِمَدِنت دِپیش قِریِتا نَصرَة اَخ دِپیش تو میمِا مِندِی

دِمیرِوا بِن بِیی دِنَصرا ایابِت پیش قِریا .

یعنی : ومسیح آمده ببلدهٔ مسمی بناصره ساکن شد تا آنچه بزبان انبیا گفته بود تمام شود که بناصری معروف خواهد شد انتهی .

و قول او تا آنچه بزبان انبیا گفته شود تمام شود که بناصری معروف خواهد شد از اغلاط این انجیل است واین قول درکتابی از کتب مشهوره که منسوب بانبیا است یافت نمیشود هرکس مدعی است فعلیه الاثبات وقول حقیر دراینجا موافق علمای کاتلك می باشد که این قول بود درکتابهای انبیاء لیکن یهودان کتابهارا قصداً وبجهت عناد دین مسیح فاسد و ضایع نمودند .

پس گوئیم کدام تحریفی است بنقصان که زیادتر از این باشد که فرقه‌ای کتب الهامیه‌را عالمةً وعامدةً ازبرای اغراض نفسانیه وعناد ملت دیگر ضایع وفاسد نماید.

ممفرد کاتلك کتابی تألیف کرده است و او را مسمی به‌سؤالات سائل نموده است واین کتاب در شهرلندن سنه ۱۸۴۳ ازمیلاد چاپ شده است و در سؤال دوم گفته است کتابهائی که این عبارت درآنها بود یعنی عبارتی که متی نقل نمود محوشد زیرا کتب انبیائی که موجودند الان دریکی ازآنها یافت نمیشود که عیسی بناصری

معروف خواهد شد .

و کریز استم در تفسیر نهم بر متی گفته است بسیاری از کتب انبیا محو شد زیرا که جماعت یهود کتابها را ضایع کردند بجهت غفلت بلکه بجهت عدم دیانت و بعضی را پاره کردند و برخی را بآتش سوزانیدند انتهی کلامه .

واین قول مظنون حقیر است بظن قوی که جماعت یهود کتابهای پیغمبران را پاره کرده و سوزانیـدند زیرا که چون دیدند که حواریین در اثبات مسائل ملت مسیحیه متمسك به کتابهای انبیاء میشوند لهذا کتب را ضایع و فاسد کردند و لهذا جستن درمناظره طریفون یهودی گوید کتب کثیره را ازعهدعتیق اخراج کردند یعنی یهود تابمردم چنین نمایند وظاهرسازند که عهد جدید موافقت تامه با عهدعتیق ندارد واز اینجا معلوم میشود که کتب کثیره محو شد کلام ممفرد تمام شد .

و ازین کلام دوامر ظاهر میشود .

اول : جماعت یهود بجهت عدم دیانت بعضی ازکتابهـا را پاره کردند و بعضی را سوزانیدند .

دوم : آنکه تحریف کمال سهولت را داشت در زمان گذشته آیا نمی‌بینی که اینکتابها از صفحهٔ عالم منعدم شدند بفعل یهود .

و چون دیانت اهل کتاب را دانستی بالنسبه بکتابهای الهیهٔ الهامیه و سهولت وقوع تحریف را هم در زمان گذشته فهمیدی پس چه استبعاد عقلی و نقلی دارد هرگاه مسلمین گویند که جماعت یهود و مسیحیت همین کار را کردند با کتاب و عبارتهائیکه نافع بود از برای مسلمین و مؤید و مسدد دین ایشان بود .

پس درکمال سهولت میتوانیم بگوئیم که چنانچه جماعت یهود بجهت عناد ملت مسیحیت منشأ این فعل زشت قبیح گردیدند پس همچنین جماعت یهود ومسیحیین بجهت عداوت با دین اسلام مصدر این شرارت گردیدند و عالمرا بضلالت وآتش جهنم انداختند .

اگر آباء واجداد منند من آنها را خوب میشناسم اللهم فلك الحمد علی

ما انقذتنی من الضلالة والجهالة .

شاهد بیستم :

آیهٔ ۱۱ از باب اول از انجیل متی باین نحو مرقوم گردیده است : و یوشیا[1] یکنیا و برادرانش را تولید نمود در زمان جلای بابل انتهی .

پس از این عبارت ظاهر وآشکار میگردد که یکنیا و برادرانش اولاد صلبی یوشیا هستند و اینکه یکنیا برادر داشت و اینکه ولادت ایشان در زمان جلای بابل بوده و امور سه‌گانه غلطند یقیناً .

اما اول : بجهت اینکه یکنیا ابن یهویاقیم ابن یوشیاست پس ابن الابن است نه ابن .

و اما دوم : یکنیا برادر ندارد بلی پدرش یهویاقیم سه برادر دارد عمو برادر نمیشود .

و اما سیم : پس بجهت آنکه یکنیا در زمان جلای بابل دوازده ساله بود نه اینکه درآنزمان متولد شد .

بهمین علت آدم‌کلارك گوید که کامت گفت آیهٔ ۱۱ باین نحو خوانده شود و یوشیا یهویاقیم و برادرهای او را تولید نمود و یهویاقیم یکنیا را در زمان جلای بابل تولید نمود انتهی .

حاصل قول کامت که مختار آدم‌کلارك نیز میباشد لابد است از اینکه لفظ یهویاقیم در اینجا زیاد شود پس در نزد این دو نفر این لفظ ازمتن ساقط شده است و این تحریف بنقصانست و مع‌هذا اعتراض سیم مرتفع نمیشود .

و چون عدد شواهد ما در اثبات تحریف باقسامه الثلثه یعنی تحریف بزیاده و نقصان و تبدیل لفظی بلفظی بصد رسید از خوف اطناب و تطویل بهمین قدرها

۱ـ یوشیامردی بود خداپرست که مردم را ازپرستش بت برحذر می‌داشت برای اطلاع بیشتر به پاورقی صفحه ۱۳۱ جزء اول مراجعه کنید .

اکتفا و اختصار نمودیم و همین قدرها هم کافیست در اثبات اینمعنی و از برای هر اعتراضی که وارد میشود از جانب ایشان در اینمسئله و همچنین از برای جواب هر مغالطه که صادر میشود از علمای پروتستنت در این باب زیراکه هر قضیه فیصل داده میشود بشهادت دو و یا سه شاهد بنابر شهادت باب ۱۷ از تورات مثنی از آیهٔ ۲ از باب مذکور باین نحو مسطورگردیده است :

اکر در میان شما در یکی از دروازهای که خداوند خدایت بتو میدهد مردی و یا زنی یافت شود که در نظر خداوند خدایت کار ناشایسته نموده از عهد او تخلف ورزد * و عزیمت کرده بخدایان غیرعبادت کرده آنها را سجده نماید یعنی آفتاب یا ماه یا هر یکی از عساکر آسمان که من امر نفرموده‌ام * اکر بتو بیان کرده شود بشنوی و خوب متفحص شوی و اینك اکر راست و یقین باشد که این امر مکروه در اسرائیل واقعشده است * پس آنمرد ویا زنیکه این عمل ناشایسته را دراندرون دروازهایت مرتکب شده است آن مرد و یا آن زنرا بیرون آر و با سنك سنکسارش نما تا بمیرند .

۶ بِپُومَ دِتْرَیْ سَهْدِی یِمُطْلاسَهْدِی پَیْش مُومِیتَ مَیْتَنَ لَپِیشِ مُومِیتَ بِپُومَ دِخَ سَهْدَ .

یعنی از گواهی دو شاهد و یا سه شاهد آنشخصیکه مستوجب مرگست کشته شود ازگواهی یك شاهد کشته نشود انتهی .

درصورتیکه قتل بگواهی دو و یا سه شاهد ثابت شود و خون یك زنده ریخته بشود البته تحریف باقسام سه‌گانه‌اش بشهادت یکصد شاهد معتبر بطریق اولی ثابت میشود .

لیکن ما دراینموضع بجهت توضیح و زیادتی فائده پنج مغالطه ازمغالطات ایشانرا با جواب ذکر وبیان مینمائیم اگرچه جواب همه این‌مغالطات بوضوح تمام

از تحریرات سابق ما ظاهر و روشن گردید ولیکن مقصود زیادتی فائده است .

مغالطهٔ اول : ظاهر میشود دربعضی از اوقات ازتقریرات علمای پروتستنت ازبرای تغلیط عوام و کسانی که غیرواقفند ازکتابهای ایشان که منتسب مینمایند کذباً آنها را بانبیای عظام که دعوی تحریف مختص است باهل اسلام و احدی برایشان سبقت ننموده است ولی دراین کلام احتیاط مینمایند درتحریر این مغالطه و لذا در رسائل ایشان یافت نمیشود مگر بنحو اشاره .

الجواب : مخالف وموافق ازسلف و خلف این ادعای صحیــح و واقع را مینمایندکه عادت اهل کتاب بر تحریف است وتحریف واقع گردیده است ازایشان درکتب سماویه الهیه لیکن قبل از ایراد شواهد اینمدعا میخواهیم که بیـان نمائیم معنی دولفظ مستعمل درکتابهای اسناد ایشان را وآن لفظ **اراته** و لفظ **وپریوس-ریدنك** می باشد .

و هورن محقق درصفحهٔ ۳۲۵ ازمجلد دوم ازتفسیر خود المطبوع سنه۱۸۲۲ ازمیلاد نوشته است که فرق حسن‌فیمابین اراته «غلط کاتب» ومابین وپریوس ریدنك «اختلاف عبارت» آنستکه میکایلس گفته است، اینکه زمانیکه اختلاف پیدا شود فیمابین العبارتین و یا اکثر صادقه نخواهد بود مگر یکی از آنها و اما باقی یا از تحریف قصدی و عمدیست و یا سهو کاتب لیکن تمییز و تشخیص صحیح از غیر آن دشوار است غالباً .

پس اگرشك باقی‌بماند برهمه اختلاف عبارت اطلاق‌شود وزمانیکه صراحةً معلوم شود که کاتب در اینجا کذباً نوشته است گفته میشودکه غلط کاتبست انتهی .

پس بنا برمذهب مختار در نزد محققین فرق است فیمابین لفظین مذکورین واختلاف عبارت که مصطلح است فیمابین مسیحیین همان تحریف است که مصطلح است در نزد اهل اسلام پس هرکسی اقرار باختلاف عبارت نماید از ایشان بمعنی مذکور همان اقرار بتحریفست ومثل این اختلافات در انجیل سی‌هزار یافت میشود بنا برتحقیق میل ویکصد وپنجاه هزار بنابرتحقیق کریسباخ و عددش غیرمعین است

یعنی عدد اختلافات واقعه در انجیل بنابرتحقیق شولزکه آخر محققین است .

و در مجلد نوزدهم از انسائی‌کلوپید یا برتینکا در بیان لفظ اسکربچران و تیستن جمع کرده است مثل این اختلافاترا زیادتر از هزار هزار .

و چون معنی الفاظ مستعمل و مصطلح ایشان را دانستی پس شواهد را از برای تو در سه مقصد ایراد مینمائیم و در **مقصد اول** اقوال کسانیرا بیان مینمائیم که مقبول و مسلمند در نزد فرقهٔ کاتلك و پروتستنت و یا در نزدیکی از فرقتین مذکورتین و در **مقصد دوم** اقوال کسانیراکه خودشانرا از مسیحیین میدانند لیکن فرقهٔ پروتستنت وفرقهٔ کاتلك آنها را ازاهل بدعت وضلالت میدانند و **مقصد سیم** اقوال مخالفین ملت مسیحیت را ذکر و بیان خواهیم نمود .



عهدین ازنظر کاتلیك و پروتستنت

مقصد اول :

دانستی که دراین مقصد اقوال مسیحیین ازمفسرین معتبرین ومورخین ایشان مذکور خواهدگردید ودراینمقصد سی قول ازاقوال معتبرین را ذکر خواهیم‌نمود.

قول اول :

آدم کلارك در صفحهٔ ۳۶۹ از مجلد پنجم از تفسیر خودگفته است که :

این رسم از قدیم‌الایام است که کبار و بزرگان مورخین ازبرای ایشان بسیارند و همین است حال رب یعنی مورخین او بسیار بوده‌اند لیکن اکثر بیانات ایشان غیرصحیح بود اشیائیرا که واقع نبود نوشته‌اند اینها واقع است یقیناً و در حالات دیگر عمداً و یا سهواً بغلط افتاده‌اند بخصوص مورخینی که در زمینی نوشته‌اند که لوقا انجیل خود را در آن زمین تحریر نمود پس از برای همین مطلب روح‌القدس مستحسن شمرد

که جمیع حالات را بروجه صحت بلوقا بدهد تا اینکه اهل دیانت حال صحیح را بدانند انتهی .

پس بنا براقرار مفسر ثابت گردید وجود اناجیل کاذبه پر از اغلاط پیش از انجیل لوقا و قول اواشیا را نوشتند الی آخر دلالت دارد برعدم تحقیق مؤلفین و قول اودرحالات دیگرعمداً ویاسهواً بغلط افتاده‌اند دلالت دارد برعدم دیانت ایشان.

قول دوم :

درباب اول ازرسالهٔ پولس باهل غلاطیه باین نحو مسطور گردیده است :

۶ عَاجُوبِیُون دَخَیْ جَلْدِی بِدْاِرْتُنْ مِنْ دِهَوْدِقَمْ قَارِیلُوخُون بِشَفَقَتِیْ دِمِشِیخْ لِمَشْخَدْتَاخِرتَا ۷ هَیْ دِلِیِلَا خِرْتَا اِلَّا اِتْنَشِی دِبِخِبَاطِیْنَا اَلُوخُونْ .

یعنی تعجب میکنم که بدین زودی ازآن کسیکه شما را بتوفیق مسیح دعوت فرمود برمیگردید بسوی انجیل دیگر ۷ که دیگر نیست لیکن بعضی هستند که شما را مضطرب میسازند و میخواهند انجیل مسیحرا تحریف نمایند انتهی .

پس ازکلام مقدس النصاری پولس سه امر مستفاد و ثابت میشود .

اول : آنکه در عهد حواریین انجیلی بود مسمی بانجیل مسیح نه مسمی بانجیل متی و مرقس و لوقا و یوحنا .

دوم : آنکه انجیل دیگر بود مخالف انجیل مسیح درعهد مقدس النصاری.

سیم : آنکه محرفین درصدد تحریف انجیل مسیح بودند در زمان پولس تا چه برسد بازمنهٔ دیگر زیراکه بعد ازآن ازبرای انجیل نماند مگراسم مانند عنقا.

آدم کلارك در مجلد ششم از تفسیر خود در شرح اینمقام نوشت که این امر محقق‌استکه اناجیل کثیرهٔ کاذبه رایج بود دراول قرون مسیحیت وکثرت این احوال کاذبهٔ غیرصحیحه مهیج لوقا گردید برتحریر انجیل و ذکر اکثر از هفتاد از این

اناجیل کاذبه یافت میشود و اجزاءکثیره از آن اناجیل باقیست و فابریسیوس جمع نمود این اناجیل کاذبه را و درسه مجلد چاپ کرد ودربعضی از آن اناجیل‌وجوب اطاعة شریعت موسویه بیان شده است و وجوب ختنه با اطاعت انجیل و معلوم میشود اشارهٔ حواری بیکی ازین اناجیل است انتهی .

پس از اقرار و اعتراف اینمفسر معلوم میشود که این اناجیل کاذبه موجود بودند قبل از انجیل لوقا و قبل از تحریر پولس رسالهٔ خود را باهل غلاطیه ولذلك مفسر گفت اولاً وکثرة این احوال‌کاذبه الخ .

واین قول موافق است با قول او درمجلد پنجم از تفسیر خود چنـانچه در پیش دانستی .

وثانیاً گفت معلوم میشود اشارهٔ حواری بیکی ازین اناجیل پس ثابت شد که مراد ازانجیل‌درکلام مقدس‌النصاری انجیل مدونست نه‌معانی مجتمعه ومرکوزه در ذهن مصنف چنانچه ظاهر میشود از بعضی مغالطات علمای پروتستنت .

فائدة جلیلة : آنچه مفهوم میشود ازکلام پولس که درعهدحوارین انجیلی بود مسمی بانجیل مسیح حق وصدق است و این قریب‌القیاس است ومختار فاضل اکهارن وبسیاری از متأخرین از علمای جرمن یعنی نمسه همین است وبهمین قول میل نموده است محقق لیکلرك وکوپ و میکایلس و لیسنك وینمیر و مارش .

و در اخبار آل محمد سلام‌الله علیهم اجمعین همین معین شده است .

و در عیون اخبارالرضا علیه‌السلام منقولستکه آنبزرگوار بجا ثلیق نصرانی فرمودند بدانکه چون انجیل اول مفقود شد نصاری اجتماع نمودند بسوی علمای خود وگفتند که عیسی‌بن مریم‌کشته شد و ما انجیل را مفقود نمودیم وگم کردیم و شما علمای ما هستید پس چکنیم و نزد شما چه قدر است از آن انجیل الوقا و مرقابوس؟ گفتند که انجیل در سینهٔ ما نقش است و میدانیم آنرا بیرون میدهیم سفر سفر آنرا درحق هرکسی‌که نازل شده بود ازبرای شما تاآنکه تمام آن جمع شود پس الوقا و مرقابوس ویوحنا ومتی نشستند واین انجیـل را از برای شما ساختند

بعد از آنکه انجیل اول از نظر شما مفقود شده بود[۱] انتهی بقدر الحاجة .

پس از کلام پولس و علمای مسیحیه که اسماء ایشان مذکور گردید و غیر مذکورین از علمای جرمن و حدیث شریف معلوم و محقق گردید که انجیل اول یعنی اصلی مفقود شد و این چهار انجیل موجود الآن از جملهٔ مخترعات و مفتریات و مجعولاتند و این حقیر هیچ شکی و شبهه‌ای در این باب ندارم و از روی جزم و یقین میدانم که عیسی علیه السلام بری ازین اغلاط و اختلافات میباشد که در این اناجیل است بلی بعضی از کلمات الهیه و فرمایشات مسیحیه درمیان این اناجیل پیدا میشود .

واگر کسی سئوال کند آنها کدامند؟ درجواب گوئیم دراواخر باب اول گفتیم که هرجزوی از اجزاء عهد عتیق وجدید اگر مطابق قرآن و احادیث صحیح است و مؤید شرع شریف محمدیه صلی‌الله علیه و آله وسلم میباشد مقبولست یقیناً و الا مردود است بلاشبهه کذب و افتراست برجناب عیسی علیه‌السلام بسته‌اند و روح آنجناب متأذی از امثال این نسبتها میباشد .

وعلاوه بردلایلی که دراین کتاب ذکر شد این معنی از برای این حقیر مکشوف ومشهود گردیده است که ذکر آن در این مقام مناسب نیست زیرا که فوق ادراك عوام است واگر چنین نبود دین خودرا هرگز تغییر نمیدادم ومذلت غربت وسایر مصائب را که شمه‌ای از آنها در مقدمه ذکر شد بی‌جهت و بی‌سبب اختیار نمینمودم و الحمدلله علی التوفیق والهدایة .

قول سیم :

درباب ۱۱ از رسالهٔ دوم پولس باهل قرنتس باین نحو عیان و بیان گشته است:

۱۲ اِیْنَ آهَ دِبعَبَدْ ایوِیْنِ اوُپ بِتْ عُبْدِ دِ قاطِعْنِ مٰاهٰانٰا دِآنَی دِبِبْعٰایِنٰا

۱- باب ۱۲ از کتاب مزبور .

مٰاهٰانٰا دِبِهٰومِنْدِی دِبِعبٰادِنٰا شُبْهٰا رٰا پَیشی اَخْدِیّنْ ۱۳ سَبَبْ دٰانِی دِهٰتِخَنْ

شِلِیخِی دَکٰلِینَ وَپَعْلِی پِچْیلِی وَمَدْمُووِینَ کَنَی لِشْلِیخِی دِمشِیخَ .

و ترجمهٔ این کلمات بفارسی چنین میباشد : لیکن آنچه میکنم هم خواهم کرد تا از جویندگان فرصت فرصت را منقطع سازم تا درآنچه افتخار میکنند مثل ما نیزیافت شوند زیرا که چنان رسولان کذبه عمله مکار که برسولان مسیح صورت خود را تغییر میدهند انتهی .

پس مقدس النصاری با علی صوت ندا میکنند که رسولان کذبه و عملهٔ غدار ومکار برسولان مسیح صورت خود را تغییر دادند و خود را شبیه رسولان مسیح نمودند درعهد وزمان خود پولس .

و آدم کلارك در تفسیرخود درشرح این‌مقام گوید که این‌اشخاص کذباً مدعی بودند که ایشان رسولان مسیح می‌باشند و حال آنکه در نفس‌الامر رسولان مسیح نبودند وموعظه و اجتهاد مینمودند لیکن مقصود ایشان نبود الا جلب منفعت .

قول چهارم :

آیهٔ اول از باب چهـارم از رسالهٔ اول‌یوحنا باین‌نحو رقم شده است :

سَوکُولِی لِکُلّیَ رُوخِیلا هَنْمِیتُون اِلاّ هَوْتِیُون بِپْـرَش رُوخّی اِنّ مِنْ

اَلٰهِیْنَ سَبَبْ دِرٰابٰا نَبِیّ دَکٰلِی پِلْطِلُون کَوْدٰاَهَ عٰالَمْ .

یعنی ای‌حبیبان هرروح را قبول مکنید بلکه ارواح را بیـازمائید که از خدا هستند یا نه زیرا که انبیای‌کذبه بسیار بدینجهان بیرون رفته‌اند پس یوحنای حواری ایضاً مثل پولس باعلی صوت ندا میکندکه بسیار از انبیای‌کذبه در عهـد او ظاهر شدند و ادعای رسالت نمودند از جانب مسیح و در واقع رسول مسیح نبودند و

مقصودی نداشتند مگر دنیا معلوم است که چه افتراها خواهند بست از برای جلب منفعت دنیا و چه انجیلها مدون نموده و نسبت آنها را به مسیح خواهند داد .

و آدم کلارك در شرح این مقام گوید که هر معلم در زمان اول مدعی بود که روح القدس بمن الهام مینماید زیرا که هر رسول معتبر باین نحو آمده بود و مراد از روح در اینجا انسانی است که مدعی باشد که من دراثر روحم و تعلیم میدهم موافق قول روح و قول او بلکه ارواح را بیازمائید یعنی معلمین را بدلیل بیازمائید .

و قول او زیرا که انبیای کذبه بسیار (معلمینی که روح القدس بآنها الهام ننموده بود بخصوص از جماعت یهود) انتهی .

از کلام مفسر معلوم میشود که جمیع معلمین درزمان اول مدعی الهام بوده‌اند و از کلام قبل مفسر معلوم شد که تشبه ایشان برسولان مسیح مکر وحیله بوده‌است و همّ ایشان نبود مگر کسب مال و جلب منفعت پس مدعیان رسالت و الهام در زمان اول بسیار بوده‌اند جداً .

قول پنجـم :

چنانچه این پنج کتاب که الان مشهور بتوراتند منتسب به موسی علیه‌السلام‌اند همچنین شش کتاب دیگر نیز منتسب بآن بزرگوارند باین تفصیل :

اول کتاب مشـاهدات. **دوم** کتاب تکوین صغیـر. **سیم** کتاب معـراج . **چهارم** کتاب اسرار. **پنجم** کتاب تشمنت. **ششم** کتاب اقرار .

و کتاب دوم ازین شش کتاب اصل او موجود بود در لسان عبرانی تا صد و چهارم و جیروم از آن کتاب نقل نموده است و همچنین سیدرینس در تاریخ خود به کثرة و ارجن گفته است که پولس آیهٔ ششم را از باب ۵ و آیهٔ ۱۵ از باب ششم از رسالهٔ خود باهل غلاطیه ازین کتاب نقل نموده است و ترجمهٔ این کتاب موجودبود تا قرن شانزدهم و در این قرن مجلس ترنت تکذیبش نمود پس بعد از آن مجعول و کذب شد

وحقیر بسیار متعجبم ازفعل آباء و اجداد خود یعنی تکذیب و تصدیق ایشان کتب مقدسه را «علی قولهم» زیرا که حال کتابهای آلهیه و انتظامات ملکیه در نزد ایشان بیك میزان میرود وقتی مصلحت می بینند کتب آلهیه را تصدیق و تسلیم مینمایند و زمانی صلاح را درتکذیب ومنع میدانند .

وکتاب سیم ازکتب سته نیز معلوم میشود که معتبر بود فیمابین قدما .

لاردنر درصفحهٔ ۵۱۲ ازمجلد دوم از تفسیرخود گفته است که ارجن گوید که یهودا آیهٔ نهم را از رسالهٔ خود ازین کتاب نقل نموده است انتهی .

الآن این کتاب با پنج کتاب دیگر ازجملهٔ مجعولات و مخترعات ومفتریات شمرده میشود لیکن فقرات وعباراتی که ازین کتابها منقول شده است بعد از دخول درانجیل الهامی وصحیح شمرده میشود وهورن گوید مظنون اینکه این کتاب مجعول اختراع شده است در ابتدای ملت مسیحیه انتهی .

پس محقق نصاری نسبت اختراع این کتاب را باهل قرن اول داده است .

قول ششم :

آنکه موشیم مورخ دربیان علمای قرن ثانی درصفحهٔ ۶۵ ازجلداول ازتاریخ خود المطبوع سنه ۱۸۳۲ گوید: که فیمابین تابعین رأی افلاطون وفیثاغورث مقولهٔ مشهوره بوده که کذب وخدعه ازبرای ازدیاد صدق وعبادت خدا نه اینکه جایز است فقط بلکه این دوامر قابل تحسین نیز میباشند و یاد گرفت اولاً از ایشان یعنی از تابعان این دوحکم یهودی‌های مصر این مقوله را پیش از مسیح چنانچه آشکار میشود این جزماً ازبسیار ازکتب قدیمه پس از آن وبای این غلط بد مؤثرشد در مسیحیین چنانچه ظاهر میشود این امر از کتب کثیره که نسبت داده شده است ببزرگان کذباً انتهی .

پس زمانی که این نوع کذب و خدعه از مستحبات دینیه باشد درنزد یهود قبل از مسیح علیه‌السلام ودرنزد مسیحیین در قرن دوم .

پس ازبرای تحریف وکذب وافترا واختراع حدّ یقف نخواهد بود فعلیهذا جماعت یهود ومتابعان مسیح بامید ثواب ازخدا و سایر جهات کردند آنچه کردند.

قول هفتم :

یوسی‌بیس درباب ۱۸ ازکتاب چهارم ازتاریخ خودگفت: ذکر نموده است جستن شهید درمقابل طریفون یهودی چند بشارت مسیحیه را ومدعی گردیده است که جماعت یهود این بشارتها را ازکتب مقدسه اسقاط کردند انتهی .

و واتسن درصفحهٔ ۳۲ ازجلد سیم باین‌نحو نوشته است که من‌شك‌ندارم در این‌امر بدرستی عباراتی که الزام‌نمود جستن بآنها یهودرا درمباحهٔ طریفون دراینکه آنها را اسقاط کرده‌اند وآن عبارات در عهد جستن و ارینیوس موجود بودند در نسخهٔ عبرانیه و یونانیه واجزائی ازکتب مقدسه و اگرچه الان آن عبارات در نسخهٔ عبرانیه ویونانیه یافت‌نمیشود سیما عبارتی که جستن‌گفت که این‌درکتاب ارمیاست.

سلبرجیس درحاشیه جستن نوشت و داکتر کریب در حاشیهٔ ارینیوس رقم نموده است اینکه معلوم میشودکه پطرس چون نوشت آیهٔ ششم را ازباب ۴ از رسالهٔ اول خود این بشارت درخیالش بود انتهی .

و هورن درصفحهٔ ۶۲ ازمجلد چهارم از تفسیر خود باین نحو نوشته است : که مدعی‌گردیده است جستن درکتاب خود درمقابل‌طریفون یهودی‌که عزرا بمردم گفت بدرستی‌که طعام عیدفصح طعام خدای نجات دهندهٔ ماست پس‌اگرفهم‌نمودید رب را افضل ازین علامت یعنی طعام وایمان آوردید باو پس این زمین غیرمعمور نخواهد بود ابداً واگر ایمان باو نیاوردید و وعظ او را استماع ننمودید پس سبب استهزاء اقوام یعنی اجنبیه خواهید بود .

و اٹی‌بیکرگوید غالب اینکه این‌آیه فیمابین آیهٔ ۲۱ و۲۲ از باب ششم از کتاب عزرا بوده و داکتر آی‌کلارك جستن را تصدیق مینماید انتهی .

پس از این عبارات منقوله ظاهر وآشکارگردیدکه جستن شهید که از اجلهٔ

قدمای مسیحیه بود مدعی گردیده است که جماعت یهود بشارات عدیده را از کتب مقدسه انداخته‌اند و تصدیق جستن نموده است در این ادعا سلبـرجیس و کریب و وائی بتکر و ای کلارك و واتسن و واتسن مدعی شده است که این عبارات درعهد جستن و ارینیوس موجود بودند در نسخهٔ عبرانیه ویونانیه واجزائی از کتب‌مقدسه و اگرچه الان این‌عبارات دراین نسخها پیدا نمیشوند .

مؤلف گوید : که مسئله خالی از دو شق نیست زیرا یا اینکه این شخص که از عظمای قدمای مسیحیه است با پنج نفر مؤیدش صادقند در این ادعا پس دراین صورت ثابت و محقق میشود تحریف جماعت یهود باسقاط عبارات مذکوره و یا اینکه این شخص با مؤیدینش غیرصادقند پس لازم میآیدکه این مقتدا و مؤیدینش محرف و مخرب کتب باشند یقیناً و مرتکب این امر قبیح و شنیــع باشند از برای اطاعت مقوله مشهوره مذکوره در قول سابق پس تحریف احد فریقین خواه صادق باشند این مدعیان یا کاذب لازم است قطعاً .

وهمچنین‌گوئیم بنا برادعای واتسن ایضاًزیراکه بنا برشق‌اول تحریف مسقط ازنسخهٔ عبرانیه ویونانیه بعداز زمان جستن وارینیوس لازم میآید بلاشك وبنابرشق ثانی تحریف کسانی لازم میآیدکه این‌عبارت را در نسخهٔ جستن و ارینیوس علاوه کرده‌اند پس بنا برجمیع تقدیرات تحریف ثابت و محقق است.

قول هشتم :

لاردنر درصفحهٔ ۱۲۴ ازجلد پنجم ازتفسیرخود نوشته است که حکم شد بر اناجیل مقدسه از برای جهالت مصنفین آنها باینکه این اناجیل خوب نیستند به امر سلطان اناسطئیوس در ایامی‌که مسائل او درآن ایام حاکم‌بود در قسطنطنیه انتهی.

مؤلف گوید : هرگاه این اناجیل الهامیه بودند وثابت شده بود درنزد قدما در عهد سلطان مذکور باسناد صحیحه معتبره‌که این اناجیل ازتصنیفات حواریین و تابعین ایشان میباشد پس جهالت مصنفین وتصحیح اناجیل مرتبهٔ دیگر معنی ندارد

پس ثابت و محقق گردید که تا عهد سلطان مزبور استناد اناجیل ثابت نشده بود و مسیحیین هم معتقد بودند که این اناجیل الهامی هستند و بقدر امکان اغلاط و تناقضات را تصحیح و درست نمودند پس تحریف بر اکمل وجه یقیناً ثابت میشود و ایضاً ثابت گردید که اناجیل سند صحیح ندارند .

پس ظاهر و آشکار گردید بطلان ادعای علمای پروتستنت که در بعضی از اوقات ادعا مینمایند که هیچ سلطانی از سلاطین و حاکمی از حکام تصرف نموده است در کتب مقدسه در هیچ زمانی از ازمنه هرگز .

و ظاهر شد ایضاً که رأی اکهارن و بسیاری از متأخرین ازعلمای جرمن در باب اناجیل درغایت قوت ومتانت میباشد والحمدلله علی ظهور الحق و ابطال الباطل.

قول نهم :

گذشت در شاهد دوم از مبحث اول که آکستائن و قدمای مسیحیه می گفتند که جماعت یهود تورات را تحریف کرده اند از برای اینکه ترجمهٔ یونانیه غیرمعتبر باشد وازبرای عناد دین مسیح واین تحریف ازایشان درسنه ۱۳۰ ازسالهای مسیحیه صادرگردید .

ومحقق هیلز وکنیکات قولشان موافق قول قدماست و هیلز بادلهٔ قویه ثابت کرده است صحت نسخهٔ سامریه را وکنیکات گفت که جماعت یهود عمداً تورات را تحریف کرده اند وآنچه محققین کتب عهد عتیق و جدید گفته اند که سامرین تحریف کرده اند عمداً اصلی ندارد .

قول دهم :

در شاهد سیم از مبحث اول دانستی که کنیکات مدعی صحت نسخهٔ سامریه گردیده است و بسیاری ازمردم میدانند که ادلهٔ کنیکات جواب ندارند وجزم مینمایند که یهود بعداوت سامریین تحریف کرده اند .

قول یازدهم :

در شاهد یازدهم از مبحث اول گفتیم که آدم کلارك مفسر اقرار نمود که در کتب تواریخ ازعهد عتیق تحریفات کثیره بالنسبه بمواضع‌دیگر واقع گردیده‌است و اجتهاد در تطبیق عبث است و احسن آنکه تسلیم‌شود در اول‌وهله امری که‌قدرت بر انکار او بظفر وغلبه نیست وایضاً اقرار مفسررا دانستی در شاهد هجدهم باینکه مواضع استغاثه و فریاد بسیار ازبرای ما حاصل شد بسبب وقوع تحریف در اعداد کتب تواریخ .

قول دوازدهم :

در شاهد بیست و دوم از مبحث اول معلوم و مشخص نمودیم که آدم کلارك مختارش اینکه جماعت یهود تحریف کردند اینجا را درمتن‌عبرانی وترجمهٔ یونانی به‌تحریف عمدی چنانچه مظنونست بظن قوی در جاهای دیگر که منقول گردید .

قول سیزدهم :

در شاهد بیست وسیم معلوم شدکه هورن تسلیم مینماید تحریف یهود را در دوازده‌آیه .

قول چهاردهم :

گفتیم درشاهداول ازمبحث دوم که کلیسای کاتلك‌اجماع نموده‌است برصحت هفت‌کتابی که تفصیل آن درشاهد مذکورگذشت واینکه این‌هفت‌کتاب الهامی است و همچنین اجماع نمودند برصحت ترجمهٔ لاطینیه واینکه علمای پروتستنت گویند که کتب مذکوره محرف و واجب‌الردند و تحریفات و الحاقات کثیره ازقرن پنجم تا قرن پانزدهم واقع گردیده است و هیچ ترجمه از تراجم مانند لاطینیه تحریف

نشده است و ناقلین آن بدون مبالات فقرات بعضی کتاب از عهدجدید را درکتاب دیگر داخل نموده‌اند وهمچنین عبارات حواشی را داخل متن کرده‌اند .

قول پانزدهم :

در شاهد بیست وششم ازمبحث دوم دانستی که مختار آدم کلارك همان‌مختار کنیکات می‌باشد که یهود بودند درعهد یوسیفس می‌خواستند که مزین نمایند کتب مقدس را باختراع صلوات یعنی نمازها و غناء و اختراع اقوال جدیده نظر کنید بالحاقات کثیره درکتاب استیر وحکایت خمر ونسآء وصدقی که زیاد شده است در کتاب عزرا ونحمیا و الان مسمی میشود بکتاب اول عزرا وبغناء اطفال ثلثه که زیاد شده است درکتاب دانیال و بالحاقات کثیره درکتاب یوسیفس .

حال‌گوئیم چون مانند این تحریف سبب تزئین کتب بوده ومذمتی‌هم‌نداشت درنزد ایشان پس بی‌مبالات تحریف مینمودند بخصوص در زمانی که عمل بمقوله مشهوره مسلمه مینمودند که ذکر آن درقول ششم گذشت پس تحریف از مستحبات دینیه بود .

قول شانزدهم :

در شاهد اول ازمبحث سیم گذشت اقرار واعتراف آدم کلارك که بسیار از افاضل براین رفته‌اند که سامریه درحق کتب خمسهٔ موسی صحیح تر است.

قول هفدهم :

در شاهد دوازدهم از مبحث سیم دانستی تتمه‌ای که در آخر کتاب ایوبست درترجمهٔ یونانیه مجعولست درنزد پروتستنت و حال آنکه پیش از مسیح علیه‌السلام نوشته شده است و داخل بود درترجمهٔ مسطوره درعهد حواریین ومسلم‌بود درنزد

قدما از مسیحیین .

قول هجـدهم :

در شاهد نونزدهم از مبحث سیم گذشت قول کریزاستم که جماعت یهود کتب را ضایع کردند بجهت غفلت بلکه بجهت عدم دیانت وبعضی‌را پاره کردند وبرخی را سوزانیدند ومختار فرقهٔ کاتلك همین قول است .

قول نونزدهم :

هورن درمجلد دوم از تفسیرخود دربیان ترجمهٔ یونانیه نوشت که این ترجمه بسیار قدیم است و بغایت اعتبار معتبر بود فیمابین یهود و قدمای مسیحیه و دائمـاً خوانده می‌شد در معبدهای فریقین ومشایخ مسیحیه از لاطینیه و یونانیه نقل‌نکردند مگر ازهمین ترجمه و جمیع ترجمه‌ها را تسلیم نمود کلیسای مسیحیه غیر از ترجمهٔ سریك .

و ازین ترجمها بزبانهای دیگر ترجمه نموده‌اند مانند عربیه وارمنیه وترجمهٔ اتهیوپك وترجمهٔ اتالك قدیم و ترجمهٔ لاطینیه که مستعمل بود قبل‌از جیروم وهمین خوانده میشود فقط تا امروز درکلیسای یونانیه وکلیساهای مشرقیه .

پس از آن گفته است حق درنزد ما اینکه این‌نسخه دویست وهشتاد وپنج‌سال ویا دویست وهشتاد وشش‌سال قبل‌از میلاد مسیح ترجمه شده است وپس‌از آن‌گفته است ازبرای کمال شهرت این ترجمه یك‌دلیل‌کافیست وآن اینست که مصنفین عهد جدید فقرات کثیره را نقل نکردند مگر ازهمین ترجمه وجمیع مشایخ قدما غیر از ارجن و جیروم واقف نبودند برلسان عبرانی و اقتـدا مینمودند درنقل ازین ترجمه بکسانی که بالهام نوشته‌اند واین مردم اگرچه درباب دینی در غایت اجتهاد برده‌اند لیکن ایشان مع‌ذلك تعلیم نگرفتند لسان عبری را که آن اصل کتب است و راضی بودند باین‌ترجمه وآنرا کافی می‌دانستند درجمیع مطالب خود وکلیسای یونان این

ترجمه را کتاب مقدس دانسته وتعظیمش مینمود .

و بعدگفته است این‌ترجمه خوانده‌میشد درکلیسای یونانیه ولاطینیه تایکهزار وپانصد سال وسند ازهمین ترجمه گرفته میشد واین ترجمه معتبر بود در معبدهای یهود تا اول قرن ازقرون مسیحیه پس از آن چون استدلال نمودند مسیحیین بریهود ازین ترجمه زبان درازی‌کردند یعنی یهود براین ترجمه با اینکه این ترجمه موافق نیست با متن عبری و در ابتدای قرن دوم فقرات کثیره را اسقاط مینمودند ازین ترجمه پس ازآن ترك ومهجورش نمودند واختیارنمودند ترجمه ایکوئلارا وچون مستعمل بود درمیان یهود تا اول قرن‌مسیحی ودرمیان مسیحیین تامدتی پس‌منقولات آن‌کثرت پیدا کرد واغلاطی درآن واقع شد بسبب تحریف صادر ازیهود عمداً و همچنین بسبب غلط کاتبین ودخول عبارت شرح وحاشیه درمتن انتهی بقدرالحاجه.

و وارد از علمای کاتلك در صفحهٔ ۱۸ ازکتاب مطبوع خود درسنه ۱۸۴۱ گفته است‌که ملحدین مشرق تحریفش‌کردند یعنی ترجمهٔ مذکوره را انتهی.

پس ازاقرار محقق‌پروتستنت ثابت ومحقق‌گردیدکه جماعت یهود این‌ترجمه را عمداً تحریف نمودند زیرا که :

اولا : گفت درابتدای قرن‌دوم فقرات‌کثیره را اسقاط مینمودند ازاین‌ترجمه

و ثانیاً : گفت بسبب تحریف صادر از یهود عمداً واین تحریف صادر شد از ایشان بجهت عناد وعداوت با دین مسیح بنا برتصریح محقق مذکور .

پس فرقهٔ‌پروتستنت نمیتوانندکه تحریف‌عمدی صادر ازیهود را دراین‌ترجمه انکار نمایند ودرنزدفرقهٔ‌کاتلك نیز تحریف عمدی دراین ترجمه مسلم‌است پس هردو فرقه باقرار واعتراف دراین تحریف اتفاق دارند .

حال گوئیم بنا برقول فرقهٔ پروتستنت زمانی‌که جماعت یهود بجهت عناد و عداوت با دین‌مسیح این‌ترجمه مشهوره‌را تحریف نمودندکه مستعمل بود درجمع معبدهای ایشان تا چهارصد سال وهمچنین معبدهای مسیحیین شرقاً وغرباً واز خدا نترسیدند وبطعن خلق اعتنا ننمودند وتحریف ایشان مؤثر واقع‌گردید دراین نسخهٔ

مشهوره پس چگونه نمیشود جزم ویقین کرد بوقوع تحریف عهدی ازایشان درنسخهٔ عبرانیه که در دست ایشان بود وانتشاری نداشت درمیان مسیحیین بلکه مستعمل نبود فیمابین ایشان تا قرن دوم وتحریف ایشان مؤثر واقع گردید اعم ازاینکه این تحریف بجهت عناد وعداوت با دین مسیح باشد موافق قول قدما وآکستائن چنانچه درپیش دانستی ومختار آدم کلارك چنانچه درشاهد بیست ودوم از مبحث اول و در قول دوازدهم گذشت .

وایضاً بنا براعتراف هورن با شدت تعصبی که دارد درشش موضع دردوازده آیه چنانچه درشاهد بیست وسیم وقول سیزدهم رقم شد .

و خواه بجهت عناد با سامریین بنا برمختار کنیکات و آدم کلارك و بسیاری از علما چنانچه در شاهد سیم ازمبحث اول وقول دهم گذشت .

وخواه بجهت عنادی که فیمابین ایشان بود چنانچه ازفرقهٔ مسیحیین در قرن اول وبعد ازآن صادر شد واین هم در اقوال سابقه گذشت و درشاهد سی ام خواهی دانست که این تحریف عمدی عمداً ازاهل دیانت صادر شد واز مسیحینی که صادق بودند در زعم ایشان بجهت مخالفت بافرقهٔ دیگر ازمسیحیین جای تعجب هم نیست زیراکه مثل این امر درنزد ایشان بمنزلهٔ مستحبات دینیه و عین مقتضای دیانت بود بنا برحکم مقولهٔ مشهورهٔ مسلم فیمابین قدما که ذکر آن .

در قول ششم ازموشیم مورخ گذشت ویا بجهت وجوه وعلل دیگر که مقتضی تحریف بود درآن زمان .

وبعضی ازاخبار وعلمای یهود درعهدسلطان بایزیدخان* بشرف اسلام مشرف و بهعبدالسلام مسمی گردید و رسالهٔ مختصری تألیف کرده است در رد بریهود و آنرا مسمی نموده است بهرسالة الهادیهٔ واین رساله مشتمل برسه قسم است پس درقسم سیم که دربیان اثبات تغییر ایشان بعضی کلمات تورات است عالم مذکور چنین گفته است:

* دوتن ازپادشاهان عثمانی بنام بایزید بوده اند : ۱ـ بایزید ملقب به ایلدرم (۷۹۲-۸۰۵ه) و۲ـ بایزید دوم (۸۸۶-۹۱۸ه) .

بدانکه بتحقیق ما پیـدا کردیم در اشهر تفاسیـر تورات که در نزد ایشان مسمی به‌تلمود[۱] می‌باشد بدرستی در زمان تلمیای ملك که آن بعداز بخت النصر است که این تلمیای ملك از احبار و علمای یهود تورات را خو استه پس ایشان ترسیدند از اظهـار آن زیرا که این ملك منکر بعضی اوامر تورات بود پس هفتاد مرد از علما واحبار یهود جمع‌شده وهرچه میخو استند تغییر دادند از کلماتی که این‌ملك منکر آنهابود واز خوف‌ملك این‌کار را کردند پس زمانی‌که اقرار بتغییر نمودند چگونه اعتمادکرده می‌شود بر یك‌آیه انتهی .

پس‌گوئیم بنا برقول علمای کاتلك ملحـدین مشرق زمانی مثل این ترجمهٔ مشهوره را تحریف‌کردند که مستعمل بود در کنایس ایشان شرقاً وغرباً بخصوص درکلیسای شما کاتلك تا یکهزار وپانصد سال بنا برتحقیق هورن ومؤثر واقع‌گردید تحریف‌ایشان درجمیع نسخهای این‌ترجمه پس‌چگونه‌میشود ردنمود فرقهٔ‌پروتستنت را درتحریف شما ترجمهٔ لاطینیه را که مستعمل بود در کلیسای شما نه بخـدا قسم بلکه ایشان در این باب صادقند **ان‌الکذوب قدیصدن** شما هم صادقید در دادن این نسبت بایشان درسایر کتابها .

۱ـ کتابی است شامل دوقسمت که یکی‌را مشنا و دیگری را گمارا گویند ،

مشنا که بمعنای تکرار است عبارت ازمجموع تقـالید مختلفه یهود است با بعضی از آیات که از کتابهای عهد قدیم اقتباس شده قوم یهود برآنندکه این تقلیدها درکوه سینا بموسی داده شده بعد ازآن هارون والیعازر ویوشع دست بدست بانبیاء بعد و از انبیاء برؤسا وخلفای‌کنیسه رسیده تا قرن‌دوم بعدازمسیح‌که درآنوقت حاخام یهود تمام‌آنهارا جمع‌کرده درکتابی ثبت نمود وشخص مذکور به‌جامع مشنا شهرت یافت .

و گمارا که بمعنی تعلیم‌است عبارت ازمجموع تعلیمات وتفاسیری‌است‌که بعدازانتهای مشنا در مدارس عالیه واقع شد وتفسیراتی‌که نوشته شده نیز دوقسم میباشد : یکی را تلمود اورشلیم گویندکه حاخامهای طبریه آنرا فیمابین قرن سوم وپنجم نوشتند ودیگری را تلمود بابل‌گویندکه درقرن پنجم نوشته شد. قاموس‌کتاب مقدس ص۲۶۴ .

قول بیستم :

ریس باعانت جمعی از علمای محققین کتابی نوشته است و آن کتاب مسمی بانسائی کلوپید یا ریس می‌باشد پس درمجلد چهارم از کتاب مسطور در بیان بیبل چنین نوشته شده است که داکتر کنیکات گفت بدرستی که نسخهٔ عهد عتیق که موجود است نوشته شده است مابین هزار وهزار و چهارصد واز همین استدلال نموده و گفته است که جمیع نسخهائی که در صد و هفتم و هشتم نوشته شده بود منعدم شد بامر محفل شورای یهود زیراکه بمخالفت کثیره مخالف بود با نسخهای معتمد در نزد ایشان ونظراً الی هذا .

والتن ایضاً گفته است بدرستی نسخهائی که بر کتابت آنها ششصدسال گذشته است قلیل‌الوجوداست ونسخه‌ای که‌از کتابت آن هفتصد ویاهشتصدسال گذشته است پس در غایت ندرتست .

پس اقرار نمودکه داکتر کنیکات که معتمد فرقهٔ پروتستنت است در تصحیح کتابهای عهد عتیق اینکه نسخه‌ای که درصد وهفتم وهشتم نوشته شده بود بدست‌او نرسید بلکه نسخهائی بدست او رسیدندکه مابین هزار وهزار وچهارصد نوشته‌شده بودند علتش را هم بیان کرد وگفت که جماعت‌یهود نسخهای‌اول را ضایع کردند و علت تضییع ایشانرا نیز بیان نمودکه بمخالفت کثیره مخالف‌بود با نسخهای معتمد درنزد ایشان و والتن نیز چنین گفت .

مؤلف این کتاب گوید : این تضییع و اعدام دویست سال بلکه زیادتر بعداز ظهور خاتم‌الانبیاء صلی‌الله علیه وآله وسلم بوده است پس‌چون جمیع نسخ هائی که مخالف بود با نسخ‌های ایشان محو شد از صفحهٔ عالم و مؤثرشد تحریف ایشان باثری که باین‌مرتبه رسید و نماند در نزد ایشان مگر نسخه‌ای که راضی بودند باو پس مجال واسعی بود از برای ایشان در تحریف در نسخهای خود بعد از زمان حضرت محمد صلی‌الله علیه وآله وسلم نیز واستبعادی نیست در وقوع تحریف از ایشان بعداز اینزمان .

بلکه حق آنست که کتابهای اهل کتاب قبل از صنعت چاپ قابل تحریف بود درجمیع قرنها بلکه بعداز ایجاد صنعت طبع نیز باکی وامتناعی ندارند ازتحریف چنانچه در شاهد سی‌ویکم از مبحث دوم مسئله را مبرهن ومشخص نمودیم .

قول بیست و یکم :

مفسر هارسلی درصفحهٔ ۲۸۲ از جلد سیم ازتفسیرخود درمقدمهٔ کتاب یوشع باین نحو رقم نموده است :

این قول که متن مقدس محرف شده است شکی درش نیست و ظاهر است از اختلافات نسخها زیرا که عبارت صحیحه در عبارات مختلفه نمیشود مگریکی و این امر مظنون منست بلکه‌گوئیم قریب بیقین است که عبارات بسیارقبیحه دربعضی از اوقات داخل متن مطبوع گردید لیکن ازبرای من دلیلی ظاهرنشده است براینکه تحریفات درکتاب یوشع اکثر ازسایرکتابهای عهد عتیق است .

بعد درصفحهٔ ۲۷۵ ازجلد سیم گفته است این‌قول البته صادق است که متن عبری در نقولی که درنزد مردم بود بعداز حادثهٔ بخت‌النصر بلکه لعل باندك زمانی قبل ازین‌حادثه ایضاً دراشنع واقبح حالات تحریف‌بودند بالنسبه به‌حالتی که حاصل شد ازبرای متن بعداز تصحیح عزرا .

قول بیست ودوم :

واتسن درصفحه ۲۸۳ از جلد سیم ازکتاب خود گفته است که مدتی گذشت بر اینکه ارجن شکایت مینمود ازین اختلافات و نسبت این اختلافات را باسباب مختلفه میداد مثل تغافل نویسندگان و شرارت و عدم مبالات ایشان و جیروم گفت بدرستی من چون اراده نمودم ترجمه کنم عهد جدید را مقابله نمودم نسخ‌هائی را که درنزد من بود اختلاف عظیمی پیداکردم .

قول بیست وسوم :

آدم کلارك درمقدمه‌ای ازمجلد اول ازتفسیرخودگفت که ترجمه‌های بسیار در زبان لاطینی ازاشخاص مختلفه موجود بودند پیش ازجیروم وبعضی ازآنها محرف بودند درغایت درجهٔ تحریف وبعضی مواضع ازآنها متناقض بود با موضع دیگر چنانچه جیروم فریاد و استغاثه می‌نماید .

قول بیست و چهـارم :

وارد کاتلك درصفحهٔ ۱۷ و۱۸ ازکتاب خود المطبوع سنه ۱۸۴۱ گفت که دکتر همقری درصفحه۱۷۸ ازکتاب‌خودگوید که اوهام یهود خرابست یعنی کتابهای عهد عتیق درمواضعی بحیثی‌که قاری بسهولت برآن‌مواضع خراب متنبه و ملتفت می‌شود بعـد گفته است که جمـاعت یهود بشارتهای مسیحیه را بتخریب بزرگ خراب کردند .

و بعد گفته است که عالمی ازعلمای پروتستنت‌گفت که مترجم قدیم بنهجی برمن خواند والان یهود برنهج دیگر می‌خوانند ودرنزد من نسبت خطا به‌کاتبین از یهود و بایمان ایشان بهتراست از نسبت بجهل مترجم‌قدیم وتساهل وتسامح‌آن زیرا که محافظت زبور قبل‌وبعدازمسیح درمیان یهودکمتربود ازمحافظت غناهای‌ایشان.

قول بیست وپنجم :

فیلیپس‌کوادکولس زاهب دررد‌کتاب احمدشریف‌ابن زین‌العابدین‌اصفهانی کتابی نوشته است واو را مسمی بالخیالات نموده است واین‌کتاب طبع شده‌است در سنه ۱۴۶۹ پس درفصل ششم ازکتاب مزبور چنین‌گفته است‌که تحریفات‌کثیره درنسخهٔ قضاعیه مخصوص درکتاب سلیمان یافت می‌شود .

و رب اقیلا که مشتهر بانکلیس تورات است نقل نموده است همه آنها را و همچنین نقل نمود رب یوثبلن عزیال کتاب یوشع بن نون وکتاب قضاة وکتاب

سلاطین و کتاب اشعیا و کتاب‌های دیگر انبیا را و نقل نمود رب یوسف اعمی زبور و کتاب ایوب و راعوث و استیر و سلیمانرا وهمه اینها تحریف کردند دراین نقل‌ها وما جماعت نصاری حفظ کرده این کتاب‌هارا تاملزم نمائیم جماعت یهودرا بتحریف وما اباطیل ایشانرا قبول نداریم انتهی .

پس این راهب درقرن هفدهم ازقرون مسیحیه شهادت میدهد برتحریف یهود.

قول بیست وششم :

هورن درصفحهٔ ۶۸ از جلد اول از تفسیرخود نوشته است که تسلیم شود در باب الحاق که فقرات کذابیه درتورات یافت می‌شود یعنی مانند این فقرات الحاقیه.

بعد درصفحهٔ ۴۴۵ از مجلد دوم گفته است که مقامات محرفه در متن عبرانی کم است یعنی ۹ عدد است فقط چنانچه اولاً ذکر نمودیم .

قول بیست وهفتم :

عرض حالی ازفرقهٔ پروتستنت رسید بسلطان جیمس اول بدینمضمون بدرستی زبوراتی که داخل است درکتابهای نماز ما مخالف است با عبری بزیاده و نقصان وتبدیل در دویست موضع تخمیناً .

قول بیست وهشتم :

مستر کارلائل گفته است که مترجمین انکلیسیه مطلب را فاسدکردند وحق را پوشانیدند و جهال را خدعه نمودند و مطلب انجیلی که مستقیم بودند معوج کردند و درنزد ایشان ظلمت محبوبتر ازنور است وکذب احق از صدقست .

قول بیست ونهم :

مستر پروتن از اراکین کونیسل استدعا نمود ترجمهٔ جدیده را و می گفت

ترجمه‌ای که رایج است در انکلتره مملو از اغلاط است و به قسیسین می‌گفت که ترجمهٔ انگلیسیه مشهوره شما عبارات کتابهای عهد عتیق را در هشتصد وچهل‌وهشت موضع تحریف نموده‌است و این تحریف سبب رد شده است از مردمان غیرمحصور و کتابهای عهد جدید را ودخول ایشان بآتش‌جهنم انتهی .

مخفی نماند این سه قول که مندرج است درقول بیست‌وهفتم و بیست‌وهشتم وبیست‌ونهم از کتاب واردکاتلك نقل‌شد .

قول سی‌ام :

هورن در باب ۸ از مجلد دوم از تفسیرخود در بیان اسباب وقوع ویریوس ردنیك که معنی‌آنرا درصدر جواب‌این‌مغالطه دانستی نوشته‌است ازبرای وقوع‌آن چهار اسباب می‌باشد :

سبب اول :

غفلت وسهوکاتب است واین غفلت وسهو ازکاتب بوجوهی متصور میشود:

اول : آنکه شخصی‌که عبارات را القا مینمود برکاتب القا نمود آنچه القا نمود ویا اینکه‌کاتب قول ملقی را نفهمید پس نوشت آنچه نوشت.

دوم : آنکه حروف عبرانیه ویونانیه متشابه همدیگر میباشند یکی را عوض دیگری را نوشت .

سیم : آنکه‌کاتب اعراب‌را خط‌گمان‌کرد ویاخطی‌که جزوحرف براونوشته می‌شد ویا اینکه اصل‌مطلب را فهم نکرد پس عبارات‌را اصلاح نمود وبغلط افتاد .

چهارم : آنکه‌کاتب منتقل شد ازجائی بجای دیگر پس چون متنبه گردید رضا نشد بپاك‌کردن آنچه نوشته بود پس‌ازموضع متروك دومرتبه نوشت وآنچه‌را پیش‌نوشته بود همان‌طور باقی‌گذاشت .

پنجم : آنکه کاتب چیزی را ترك نمود پس بعد از نوشتن چیز دیگر متنبه

شد وعبارت متروکه را بعدازآن نوشت پس‌عبارت ازجائی بجای دیگر منتقل شد.

ششـم : آنکه نظرکاتب خطاکرد وبرسطر دیگر واقع‌شد پس عبارت افتاد.

هفتم : آنکه‌کاتب بغلط‌افتاد درفهمیدن الفاظ مخففه پس برموافق فهم‌خود مخففه را کامله نوشت پس غلط واقع شد .

هشتم : آنکه جهل‌کاتبین وغفلت ایشان منشأ بزرگی است از برای وقوع ویریوس ردنیك با اینکه عبارت حـاشیه و یا تفسیر را جزو متن دانسته پس داخل متن نمودند .

سبب دوم :

نقصان نسخهٔ منقول عنها واین نیز بوجوهی متصور می‌شود :

اول : پاك شدن اعراب وحروف .

دوم : آنکه اعرابی‌که درصفحه‌ای بود درصفحهٔ دیگرظاهرشد ومخلوطشد به‌حروف صفحهٔ دیگر پس جزوی ازحروف مفهوم‌گردید یعنی درنظر ناسخ .

سیم : آنکه فقرات وعبارات متروکهٔ فراموش شده درحاشیه بدون علامت نوشته شـده بودند کاتب دوم ندانست که این فقـرات را در کجـا بنویسند پس به غلط افتاد .

و سبب سیم :

آنکه تصحیح خیالی واصلاح واین نیز بوجوهی واقع گردیده است :

اول : آنکه عبارت صحیحه را در نفس‌الامر غلط فهمید ویا بخطا واقع‌شد در فهم مطلب و یا اینکه خیال کرد عبارت غلط است بحسب قاعده و حال آنکه عبارت غلط نبود لیکن این غلط ازمصنف صادر شده بود در نفس‌الامر.

دوم : آنکه بعضی از محققین اکتفا نکردند براصلاح غلط برحسب قاعده وبس بلکه عبارات غیرفصیحه را مبدل بفصیحه نمودند و عبارات فضول و الفـاظ

مترادفه را که فرقی درآنها ازبرای ایشان ظاهر نشد اسقاط کرده وحذف نمودند.
سیم : آنکه این اکثر وجوه می باشد وقوعاً که ایشـان فقرات مقابله را مساوی نمودند واین تصرف بخصوص در اناجیل واقع گردیده است و بهمین جهت الحاق زیاد شده است در رسائل پولس تا اینکه عباراتی که ازعهد عتیق نقل نموده است مطابق باشد با ترجمه یونانیه .
چهارم : آنکه بعضی ازمحققین عهد جدیدرا مطابق نمودند باترجمهٔ لاطینیه

سبب چهـارم :

آنکه تحریف عمدیست که صادر شـده است از کسی از برای مطلب خود یعنی از برای اثبات مطلب خود خواه محرف از اهل دیانت باشد ویا ازاهل بدعت وملزم نشد احدی درمیان اهل بدعت ازقدما زیادتر ازمارسیون وکسی مستحق ملامت نشد زیادتر ازاو بسبب این حرکت شنیعهٔ قبیحه واین امر نیز مسلم ومحقق است که بعضی تحریفات قصدیه وعمدیه صادر شد ازکسانیکه اهل دیانت و دین بودند واین تحریفات رجحانی پیداکرد بعداز ایشان ازبرای تأییدمسئلهٔمقبوله ویادفع اعتراضات وارده یعنی باین کلمات محرفه مسئلهٔ مسلمه را تأیید مینمودند و یا دفع اعتـراض میکردند ازشبهات وارده انتهی کلامه ملخصاً .
و هورن امثله کثیره در بیان اقسام هرسببی از اسباب اربعه وارد نموده است وچون ذکرآن موجب تطویل کلام وتکدر خاطر ناظربود لهذا ذکرآنهارا دراینجا بیجا دانستم وهرکسی خواسته باشد رجوع بکتاب او نماید .
ولیکن امثله‌ای که ازبرای تحریف اهل دین‌ودیانت ذکر نموده‌است ازکتاب قاق دراینجا نقل میشود :
گفته است مثلاً ترك شده است عمداً آیهٔ ۴۳ از باب ۲۲ از انجیل لوقا زیرا که بعضی اهل دیانت گمان‌کردند که تقویت ملك ازبرای رب یعنی مسیح منافی‌الوهیت او می‌باشد .

و ترك شده است عمداً ازباب اول از انجیل‌متی این‌الفاظ: پیش‌از اینکه جمع شوند یعنی مریم ویوسف ازآیهٔ۱۸ واین‌الفاظ فرزند بزرگ او یعنی‌مریم ازآیهٔ۲۵ تا شك واقع‌نشود دربکارت‌دائمهٔ مریم‌علیها‌السلام.

و لفظ دوازده به‌یازده مبدل شد درآیهٔ ۵ از باب ۱۵ از رسالهٔ اول پولس باهل‌قرنتس تا برپولس کذب لازم‌نیاید زیراکه یهودای اسخریوطی پیش مرده بود .

و ترك شد بعضی الفاظ درآیهٔ ۳۲ ازباب ۱۳ از انجیل‌مرقس واین الفاظ را بعضی مرشدین نیز ردکردند زیرا که ایشان خیال‌کردند که این الفاظ مؤید فرقهٔ ایرین می‌باشند .

وبعضی‌الفاظ زیادشده درآیهٔ ۳۵ ازباب اول ازانجیل‌لوقا درترجمهٔ سریانیه وفارسیه وعربیه و اتهیوبك وغیراینها ازتراجم ودربسیار ازنقول مرشدین در مقابل فرقهٔ یوتی‌کنیس زیرا که این فرقه منکربودکه عیسی علیه‌السلام دارای دوصفت باشد یعنی ربوبیت وعبودیت انتهی.

پس هورن جمیع‌صور محتمله در تحریف را بیان‌وعیان نموده است واقرار کرده است‌که همه این‌اقسام تحریفات درکتب سماویه واقع‌گردیده است .

پس‌گوئیم زمانیکه ثابت شدکه عبارات حاشیه و تفسیر داخل‌متن‌گردیده‌است بجهت جهل وغفلت کاتبین .

و نیز محقق شده است‌که مصلحین عبـاراتی‌که برخلاف قاعده بود در زعم ایشان ویا درنفس‌الامر صلاح‌کردند .

وبه‌ثبوت پیوست که‌ایشان عبارات‌غیرفصیحه‌را مبدل‌بفصیحیه نمودند والفاظ زیاده ومترادفه را انداختند .

واینکه تسویه نمودند مابین فقرات مقابله دراناجیل خصوصاً وازبرای همین تسویه الحاق‌کثرت پیداکرده است در رسائل پولس .

واینکه بعضی ازمحققین عهد جدید را مطابق‌کردند با ترجمهٔ لاطینیه .

واینکه اهل بدعت تحریف کردند عمداً واینکه اهل دین ودیانت نیز عمداً تحریف مینمودند ازبرای تأیید مسئله ویادفع اعتراض وتحریف ایشان رجحانی پیدا کرد بعداز ایشان پس کدام دقیقه از دقایق تحریف را باقی گذاشتند اهل دین و اهل بدعت اتفاق کردند برتحریف این کتب بجهت اغراض مذکوره .

فعلیهذا چه استبعادی دارد هرگاه اهل اسلام الآن این ادعای صحیحهٔ صادقه‌را نمایند و گویند مسیحیینی که عبادت صلیب را دوست میداشتند و راضی به‌ترك آن نبودند وترك جاه ومناصب ووطن وابنای وطن ورفقا واهل وعیال شاق بود برایشان تحریف کردند بعضی عباراتی را که مؤید دین اسلام بود بعد از ظهور اسلام و این تحریف رجحانی پیدا کرد بعد از ایشان چنانچه تحریف ایشان رجحان پیدا کرد درمقابل فرقه‌هائی که ازخودشان بودند بلکه چون اهتمام ایشان دراین تحریف اشدّ بود ازتحریفی که درمقابل ملت خودشان صادرگردید .

پس ترجیح این تحریف نیز اشد خواهد بود ازترجیح آن تحریف.

وچون عدد اقوال منقوله از معتبرین از مسیحیین در این مقصد به سی رسید ازخوف تطویل بهمین‌قدرها اکتفا واختصار ورزید ولیکن من‌باب لزوم یك دوقول مختصر دیگر درضمن فائده نقل می‌شود .

فائدةجليلة : فيها آداء دين‌من‌جانب‌المسلمين نصرهم‌الله رب‌العالمين الی‌المسيحيين هديهم‌الله الی دين‌المبين .

بدانکه : جمعی از مسیحیین در بیان استبعاد تحریف بعضی احتمالات ذکر مینمایندکه شخص جاهل وعوام آنها را دلیل وبرهان میداند ازآن جمله صاحب میزان الحق درفصل سیم از باب اول درصفحهٔ ۲۸ از میزان الحق از نسخهٔ مطبوعهٔ سنه۱۸۶۲ چنین رقم‌نموده است: درصورتیکه از امتان محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم طلب ثبوت این ادعا را نمائیم تعجب است که هیچیك از آنها هنوز درستی آنرا بدلایل واضحه ومعتبره ثابت ننموده است .

و ایشان درباب ادای جواب قاطع این چهار مسئله که آیا کتب مقدسه عهد

عتیق وجدید درچه زمان وبواسطهٔ کیان وبچه تحریف گشته وکلمات محرفه کدامند؟ تا حال مدیون مسیحیان می‌باشنـــد بلکه بی دلیل بمحض ادعا خودشان را ساکت می‌سازند وحکماً می‌گویند که چنین است انتهی بالفاظه.

حال می‌خواهیم طلب قسیسین را بوکالت ازجانب مسلمین ادا نمائیم.

پس گوئیم درمجلداول ازتفسیر هنیری واسکات قول آکستائن باین‌نحومنقول گردیده است: جماعت یهود نسخهٔ عبرانیه را تحریف کردند در بیان زمان اکابری که قبل از زمان طوفان وبعد ازآن بوده‌اند تا زمان موسی علیه‌السلام واین‌کار را از برای این کردند که ترجمهٔ یونانیه غیرمعتبرباشد وازبرای عناد با دین مسیح.

ومعلوم می‌شودکه قدمای مسیحیه مثـــل این‌قول را قائل بودند ومی‌گفتندکه جماعت یهود درسال صد وسی ازمیلاد تورات را تحریف کردند انتهی.

پس ازین قول معلوم میشودکه آکستائن وقدمای مسیحیه اعتراف مینمودند بوقوع تحریف در تورات و می‌گفتند این‌تحریف درسنه ۱۳۰ ازمیلاد مسیح واقع گردیده است.

پس سعی ایشان مشکور بادکه ما را خبر دادند دراین‌باب پس درادای طلب قسیسین بنا براقرار خود، محرفین کتب مقدسه جماعت یهود وزمان تحریف یکصد و سی‌سال بعداز میلاد علت وباعث برتحریف عناد وعداوت با دین‌مسیح وازاعتبار انداختن ترجمهٔ یونانیه و موقع تحریف زمان کبـــایر و بزرگان ازآدم تا موسی علیهماالسلام فعلیهذا سفراول تورات کلیة ازاعتبار ساقط می‌شود.

وطامس انگلیس کاتلك درصفحه۱۷۶ و۱۷۷ ازکتاب خود المسمی بمرآت الصدق که درسال ۱۸۵۱ چاپ شده است چنین گفته است:

اگر نظر نمائید بزبور چهاردهم فقط که موجود است درکتاب نماز عامه که علمای پروتستنت رضا وقبولی خودشان این‌کتاب‌را به قسم وحلف اظهار مینمایند پس ازآن مطالعه‌نمائید این‌زبور را درکتاب مقدس پروتستنت هرآینه پیدا خواهید کردکه چهار آیه در کتاب نماز ناقص است بالنسبه بکتاب مقدس لیکن این آیات

اگر ازکلام الهی است چرا ترك کرده‌اند درکتاب صلوة و اگر ازکلام الهی نیست چرا عدم صدق آنرا اظهار نمینماید درکتاب صلواة .

پس حق صریح آنست که علمای پروتستنت کلام الهی را تحریف کرده‌اند یا بزیاده ویا بنقصان الحمد لله که برائت ذمه از برای مسلمین حاصل شد از طلب مسیحیین هرکس این باب را ازکتاب ما مطالعه فرماید حکم قطعی به برائت ذمهٔ مسلمین خواهد داد .



عهدین از دیدگاه مسیحیان

مقصد دوم :

فرقهٔ ابیونیه[1] که درقرن‌اول ازقرون‌مسیحیة ومعاصر باپولس بودند وپولس را منکر بودند باشد" انکار و می‌گفتند که پولس مرتد است و انجیـل متی را قبول داشتند لیکن‌این‌انجیل درنزد این‌فرقه مخالف بود با انجیلی که منسوب به متی‌است والآن موجود است درنزد معتقدین پولس درمواضع کثیره و دوباب اول در انجیل فرقهٔ مذکوره نبود فعلیهذا دو باب اول و مواضع کثیره ازین انجیل در نزد فرقهٔ مزبوره محرفست .

ومعتقدین پولس گویندآن فرقه تحریف کرده است نه‌ما وبل[2] درتاریخ‌خود در بیان حال این فرقه باین‌نحو مرقوم نموده است که این فرقه ازکتب عهـد عتیق تورات را قبول مینمودند وبس وازاسم داود وسلیمان وارمیا وحزقیال علیهم‌السلام نفرت‌داشتند وازعهدجدید درنزد این‌فرقه انجیل‌متی بود فقط لیکن دراکثرمواضع

۱و۲- بپاورقی‌های صفحهٔ ۲۸۴ جزء اول مراجعه شود .

انجیل را تحریف نموده بودند ودوباب اول را ازانجیل بیرون آورده بودند انتهی.

و فرقهٔ مارسیونیه از فرق قدیمهٔ مبتدعهٔ مسیحیین است یعنی از اهل بدعت و جمیع کتب عهد عتیق را رد مینمودند این فرقه و میگفتند که اینها الهامی نیستند و همچنین جمیع کتب عهد جدید را ایضاً رد مینمودند الا انجیل لوقا و ده رساله از رسائل پولس و این مسلم در نزد ایشان یعنی انجیل لوقا با ده رسالهٔ پولس مخالف بود با موجود الآن فعلیهذا کتب مذکورهٔ موجوده الآن محرفست در نزد فرقهٔ مذکوره.

و مخالفین این فرقه اینفرقه را متهم بتحریف مینمایند بل در تاریخ خود در بیان حال این فرقه چنین گوید : این فرقه منکر بود کتابهای عهد عتیق را یعنی الهامیتش را منکر بود و ازعهد جدید انجیل لوقا را مسلم داشت لیکن دوباب اول مسلم نبود در نزد این فرقه و از رسائل پولس ده رساله را قبول داشت لیکن رد میکرد ازین رسائل هرچیزیراکه مخالف خیالش بود انتهی.

مؤلف این کتاب گوید : انکار اینفرقه در انجیل لوقا منحصر نبود بدو باب اول لاردنر در بیان تحریف این فرقه در انجیل لوقا در جلد هشتم از تفسیر خود چنین تصریح نموده است : بعضی مواضعی راکه تغییر دادند از انجیل لوقا بتبدیل و یا باسقاط اینها هستند : دوباب اول، قصه تعمیدیافتن عیسی از یحیی علیهما السلام و حال نسب مسیح از باب سیم و قصه امتحان ابلیس عیسی را و قصهٔ دخول عیسی بهیکل یعنی بیت المقدس و قرائت اوکتاب اشعیا را از باب چهارم آیهٔ ۳۰ و ۳۱ و ۳۲ و ۴۹ و ۵۰ و ۵۱ از باب یازدهم و این لفظ ایضاً سوای آیهٔ یونس نبی آیهٔ ۶ و ۸ و ۲۰ از باب دوازدهم ، از آیهٔ اول تا ششم ازباب سیزدهم، از آیهٔ ۱۱ تا ۳۲ از باب پانزدهم ، آیهٔ ۳۱ و ۳۲ و ۳۳ از باب هجدهم ، از آیهٔ ۲۸ تا آیهٔ ۴۶ از باب نونزدهم ، از آیهٔ ۹ تا آیهٔ ۱۸ از باب بیستم ، آیهٔ ۸ و ۲۱ و ۲۳ از باب بیست ویکم ، آیهٔ ۱۶ و ۳۵ و ۳۶ و ۳۷ و ۵۰ و ۵۱ از باب بیست ودوم ، آیهٔ ۴۳ از باب بیست و سیم ، آیهٔ ۲۶ و ۲۸ از باب بیست وچهارم .

و ابی‌فانیس تمامی این احوالرا نوشته است و داکتر مل گفت که آیهٔ ۳۸ و ۳۹ را از باب چهارم نیز اخراج کرده‌اند انتهی .

و لاردنر در مجلد سیم از تفسیر خود در ذیل بیان فرقهٔ مانی کیز[1] در حالت نقل از آکستائن قول فاستس را که ازاعظم علمای این فرقه است در قرن چهارم از قرون مسیحیت بود نوشت که فاستس گفت :

من منکرم اشیائیرا که الحاق کردند در عهد جدید آباء واجداد شما بمکر ومعیوب کردند صورت حسنه را وافضلیت آنرا زیرا که این امرمحقق است که این عهد جدید را مسیح وحواریون تصنیف ننموده‌اند بلکه مرد مجهول‌الاسم تصنیف کرده است و نسبت آنرا بحواریین و رفقای حواریین داده است از ترس اینکه مبادا مردم تحریرات او رامعتبر ندانند بگمان اینکه او غیرواقف است از حالاتیکه نوشته است بسیار اذیت نمود مریدین عیسی را با اینکه تألیف نمودکتابهائیرا که اغلاط و تناقضات در آن یافت میشود و نسبت آنرا بآنها داد انتهی .

پس عقیده این فرقه بالنسبه بعهد جدید این بودکه مذکور شد وفاضل مشهور این فرقه با علی صوت ندا میکندکه اهل‌تثلیث بعضی اشیاء را درعهد جدید الحاق نمودند و اینکه مصنف عهد جدید مرد مجهول الاسمی است و حواریون و تابعین ایشان مصنف عهد جدید نمیباشند و این‌عهد جدید پر از اغلاط و تناقضات می‌باشد .

خدای واحد شاهد است که این فاضل در ادعای این سه امر صادقست .

ونورتن کتاب ضخیمی تصنیف کرده است چنانچه درشاهد هجدهم ازمبحث سیم دانستی که منکر تورات گردیده است وبدلایل قویه ثابت کرده است که تورات از تصنیفات موسی علیه‌السلام نمیباشد واقرار بانجیل نموده است لیکن با اعتراف باینکه انجیل منسوب بمتی الآن از تصنیفات او نمیباشد بلکه ترجمهٔ آنست

۱ـ بپاورقی صفحه ۲۸۸ جزء اول مراجعه شود .

و تحریف نیز یقیناً در او واقع گردیده است در مواضع کثیره و ادعای خود را بدلایل بسیار طولانی ثابت کرده است هر کسی خواسته باشد رجوع کند به‌کتاب مـذکور .

پس از این دو مقصد ظاهر وآشکارگردید که فرق مسیحیت مقر ومعترفند بوقوع تحریف در عهد عتیق و جدید .



عهدین از دیدگاه غیر مسیحیان

مقصد سیم :

سلسوس ازعلمای مشرکین و بت‌پرستان میباشد درصد دوم از میلاد بود و کتابی در بطلان دین مسیح نوشته است . و اکهارن که از علمای مشهورین از اهل جرمن میباشد قول این فاضل مشرك بت‌پرست را در کتاب خود باین نحو نقل کرده است که مسیحیین انجیلهای خود را تبدیل نموده‌اند سه و یا چهارمرتبه بلکه زیادتر از این تبدیل مضامین اناجیل تغییر و تبدیل یافت انتهی .

پس ملاحظه کنید قول این فاضل مشرك را که ما را خبر میدهد که مسیحیین اناجیل خود را تا زمان او زیادتر از چهار مرتبه تغییر وتبدیل داده بودند وفرقه‌ای که منکر نبوت و الهام وکتب سماویه که در نزد اهل کتابست میباشند و جمعیت و کثرتی پیدا کرده‌اند در دیار اروپا وعلمای پروتستنت اینها را مسمی بملحد مینمایند جمعیت و اقوال غریبی دارند در ردّ دین مسیح و اگر خواسته باشیم اقوال ایشان را در باب تحریف فقط نقل نمائیم کلام بسیار بطول می‌انجامد پس خوبستکه اکتفا

نمائیم بنقل دوقول ازاقوال ایشان هرکسی زیادتی اطلاع را خواسته باشد رجوع کند به کتابهای ایشان که دراکناف عالم منتشر است.

پس گوئیم پارکز ازحکمای فرنگستان گوید که ملت پروتستنت گوید بدرستیکه معجزات ازلیه و ابدیه حفظ کرده است عهد عتیق و جدید را از اینکه صدمهٔ خفیفی بآنها برسد لیکن اینمسئله نمیتواند مقاومت کند در مقابل لشگر اختلاف عبارت که عدد آن سی‌هزار میباشد انتهی .

پس ملاحظه کنید قول این حکیم راکه چگونه دلیل الزامی را بنحو استهزا ذکرنموده است لیکن درتحریر خود طریق احتیاط را مراعات نموده است واکتفا کرده است برتحقیق میل والا میگفت یکصد و پنجاه هزار و یا هزار هزار چنانچه در پیش دانستی .

و صاحب اکسهوموو‌ا از حکما در باب پنجم از تتمهٔ کتاب خودالمطبوع سنه ۱۸۱۳ از میلاد دربلدهٔ لندن باین نحو نوشته است : اینست فهرست کتابهائیکه مشایخ از قدمای مسیحیـت ذکر نموده‌اند و نسبت آنها را بمسیح علیه‌السلام و حوارین و سایر مریدین داده‌اند یعنی مریدین مسیح علیه‌السلام هفتاد وچهار عدد :

منسوب بعیسی علیه‌السلام هفت عدد :

۱ــ رسالهٔ مسیح با بکرس ملك ادیسه . ۲ــ رسالهٔ مسیح به پطرس و پولس . ۳ــ کتاب تمثیلات و وعظ مسیح ع . ۴ــ زبور مسیح که تعلیم حوارین ومریدین مینمود در خفا . ۵ــ کتاب شعبده وسحر . ۶ــ کتاب مسقط رأس مسیح و مریم و ظئران یعنی دایهٔ مریم . ۷ــ رسالهٔ مسیح که از آسمان افتاد در صد ششم .

منسوب بمریم علیها‌سلام هشت عدد :

۱ــ رسالهٔ مریم باکتاسشس. ۲ــ رسالهٔ مریم بسیسیلیان . ۳ــ کتاب

مسقطرأس مریم . ۴ـ کتاب مریم و ظئراو یعنی دایه . ۵ـ تاریخ مریم و حدیث آن . ۶ـ کتاب معجزات مسیح . ۷ـ کتاب سؤالات صغار و کبار مریم . ۸ـ کتاب نسل مریم و خاتم سلیمانی .

منسوب به پطرس حواری یازده عدد :

۱ـ انجیل پطرس . ۲ـ اعمال پطرس . ۳ـ مکاشفات پطرس . ۴ـ مکاشفات پطرس ایضاً . ۵ـ رسالهٔ پطرس بکلیمنس . ۶ـ مباحثهٔ پطرس و اپیین . ۷ـ وعظ پطرس . ۸ـ کتاب مسافرت پطرس. ۹ـ کتاب قیاس پطرس . ۱۰ـ تعلیم پطرس . ۱۱ـ آداب نماز پطرس .

منسوب به یوحنا نه عدد :

۱ـ اعمال یوحنا . ۲ـ انجیل دوم یوحنا . ۳ـ کتاب مسافرت یوحنا . ۴ـ حدیث یوحنا . ۵ـ رسالهٔ یوحنابحیدروپك . ۶ـ کتاب وفات مریم . ۷ـ تذکرهٔ مسیح و نزولش از صلیب . ۸ـ مکاشفات دوم یوحنا . ۹ـ آداب صلوة یوحنا .

منسوب باندریاه حواری دو عدد :

۱ـ انجیل اندریاه . ۲ـ اعمال اندریاه .

منسوب بمتی حواری دو عدد :

۱ـ انجیل طفولیت . ۲ـ آداب صلواة متی .

منسوب بفیلپ حواری دوعدد :

۱ـ انجیل فیلپ . ۲ـ اعمال فیلپ .

منسوب ببرتولما یك عدد :

۱ـ انجیل برتولما .

منسوب بتومای حواری پنج‌عدد :

۱ـ انجیل توما . ۲ـ اعمال توما . ۳ـ انجیل طفولیت مسیح .
۴ـ مکاشفات توما . ۵ـ کتاب مسافرت توما .

منسوب بیعقوب حواری سه عدد :

۱ـ انجیل‌یعقوب . ۲ـ آداب‌صلوة یعقوب . ۳ـ کتاب وفات‌مریم.

منسوب بمتیاه حواری‌که داخل‌شد درعدد حواریین بعد ازمسیح سه عدد:

۱ـ انجیل متیاه . ۲ـ حدیث متیاه . ۳ـ اعمال متیاه .

منسوب بمرقس سه عدد :

۱ـ انجیل مصریین. ۲ـ آداب صلوة مرقس. ۳ـ کتاب پیشین‌برنیاده.

منسوب ببرنیاده دو عدد :

۱ـ انجیل برنیاده . ۲ـ رسالهٔ برنیاده .

منسوب به تهیودوشن عدد :

انجیل تهیودوشن .

منسوب بپولس پانزده عدد :

۱ـ اعمال پولس . ۲ـ اعمال ته‌کله . ۳ـ رسالهٔ پولس بادوقیین.
۴ـ رسالهٔ سیم پولس بتسالونیکیان . ۵ـ رسالهٔ سیم پولس بقرناتیان .
۶ـ رسالهٔ اهل قرناتیان باو و جواب آن‌رساله از جانب او . ۷ـ رسالهٔ پولس

بسنیکاوجواب آن رساله ازسنیکاپولس . ۸ـ مکاشفات پولس. ۹ـ مکاشفات پولس ثانیاً . ۱۰ـ وزن پولس. ۱۱ـ انابی کشن پولس. ۱۲ـ انجیل پولس. ۱۳ـ وعظ پولس. ۱۴ـ کتاب افسون مار پولس. ۱۵ـ پریسبت پطرس و پولس .

وبعد صاحب اکسیهوموواگفته است چون طغیان اناجیل ومکاشفات ورسائل ظاهر وآشکارگردید که اکثر اینها مسلم الثبوتست درنزد اکثرمسیحیین تا الآن ایضاً پس چطورمشخص میشود که کتب الهامیه همان کتابهای مسلم درنزد فرقهٔ پروتستنت میباشند ؟ !

و زمانیکه ملاحظه نمائیم که این کتابهای مسلم نیز قبل از ایجاد صنعت طبع قابل الحاق و تبدیل بود اشکال واقع میشود .

مغالطهٔ دوم :

اینکه مسیح علیه‌السلام شهادت داده است بحقانیت کتب عهد عتیق پس هرگاه محرف بودند بحقانیت آنها شهادت نمیداد بلکه بر او بود که یهود را ملزم نماید برتحریف .

در جواب گوئیم :

اولاً چون تواتر لفظی از برای کتب عهد عتیق و جدید ثابت نشده است و سند متصل بمصنفین ندارند چنانچه در باب اول دانستی و جمیع انواع و اقسام تحریف درکتابهای عهد عتیق و جدید مثبت و محقق گشته است وتحریف اهل دین و دیانت را نیز از برای تأیید مسئلهٔ و یا دفع اعتراضی در قول سی‌ام ازمقصد اول در جواب از مغالطه اول معلوم ومشخص نمودیم[1] و بدلایل قاطعه وبراهین ساطعه ثابت نمودیم که هیچ دقیقه از دقایق تحریفرا در این کتب باقی نگذاشتند پس این

۱ـ در فحه ۳۱۲ جزء دوم بیان شده است .

کتب از همین جهت مشکوک است در نزد اهل اسلام .

فعلی‌هذا احتجاج ببعضی از آیات این کتاب‌ها را بر اهل اسلام تمام نیست بلکه غلط و باطل‌است زیرا که جایزاست که آیات محتج بها الحاقی باشند که بعضی از مسیحیین از اهل دین و دیانت در آخر قرن‌دوم ویا درقرن سیم علاوه کردند درمقابل فرقهٔ ابیو نیه وفرقهٔ مارسیو نیه وفرقهٔ مانی کیز واین‌تحریف رجحانی‌پیداکرد بعداز ایشان بجهت‌تأیید مسئلهٔ مقبوله چنانچه درمقابل فرقهٔ ایریین دیوتی‌کنیس این‌کار را کردند واین‌تحریفات بعدازایشان ترجیحی‌پیداکرد زیراکه فرق‌سه‌گانه‌مذکوره‌منکر کتابهای عهدعتیق بودندکلاً ویا بعضاً وانکارآنها درجواب ازمغالطهٔ اول دانستی .

و بل درتاریخ خود دربیان حال فرقهٔ مارسیونیه گویدکه این‌فرقه دوخدا را معتقد بود : یکی خالق خیر ، دوم خالق شر[1] و میگفت تورات و سایر کتاب های عهد عتیق را خدای دوم داده است یعنی خالق شر و همهٔ اینها مخالف عهـد جدید می‌باشند انتهی .

ولاردنر درصفحهٔ۴۸۶ ازمجلد هشتم ازتفسیرخود دربیان‌حال‌این‌فرقه نوشت که این فرقه میگفت که خدای یهود غیراز پدر عیسی است و عیسی از برای محو شریعت موسی آمده است زیرا که شرع موسی مخالف انجیل است انتهی.

و ایضاً لاردنر درمجلد سیم ازتفسیرخود دربیان حال فرقهٔ مانیکیز نوشت‌که مورخین اتفاق دارندکه تمامی این‌فرقه‌کتب مقدسهٔ عهدعتیق را قبول‌نداشت درهمه وقت و در اعمال ارکلاس عقیده این فرقه باین‌نحو نوشته شـده است : خدعه‌کرد شیطان انبیای یهود را وشیطان با موسی تکلم نمود و با سایر انبیای یهود و متمسك می‌شد این فرقه بآیهٔ ۸ ازباب دهم ازانجیل یوحنا که مسیح بایشان فرمودکه انبیای یهود راهزن و دزد می‌باشند انتهی.

مؤلف این کتاب گوید : این‌آیه باین نحو است : عیسی فرمود جمیع کسانیکه پیش‌ازمن آمدند دزدوراهزن‌هستند وگوسفندان سخن‌ایشانرانشنیدند انتهی.

۱ـ برای توضیح بیشتر مطالعه‌کتاب افسانه‌های بت‌پرستی درآئین‌کلیسا توصیه می‌شود .

و ثانیاً گوئیم هرگاه قطع نظر نمائیم از الحاقیت و غیرالحاقیت و تغییر و تبدیل باز میتوانیم بگوئیم که از فرمایشات مسیح سند تمامی این کتب ثابت نمیشود زیرا که مسیح علیه‌السلام عدد و اسماء تمامی کتب عهد عتیق را بیان نفرمود پس از کجا معلوم ومشخص می‌گردد که کتابهای مستعمله در میان یهود از عهد عتیق ۳۹ عدد بود بنا برتسلیم وقبولی فرقهٔ پروتستنت ویا ۴۶ عدد بود بنا برقول و تسلیم و قبولی فرقهٔ کاتلك زیرا که درمیان کتابهای مقبوله درنزد فرقتین مذکورتین کتاب دانیال نیز می‌باشد و جماعت یهود که معاصر مسیح بودند و همچنین متأخرین از ایشان غیراز یوسفیس این کتاب را آسمانی والهامی نمی‌دانند بلکه معترف به‌نبوت دانیال نیز نبودند .

و یوسفیس مورخ که تاریخ او معتبر است در نزد مسیحیین عموماً که مرد یهودی متعصب بود و بعد از عیسی علیه‌السلام بود در تاریخ خود باینقدر اقرار و اعتراف مینمایند وبس و گوید در نزد ما چند هزار کتاب نیست که متناقض باشند با همدیگر ودر نزد ما بیست و دو کتاب میباشد وبس و احوال ازمنهٔ ماضیه درآنها نوشته شده است و این کتابها الهامی میباشند و از آنجمله پنج کتاب مال موسی علیه‌السلام است ودراین پنج کتاب بیان احوال عالم شده است از ابتدای خلقت تا وفات موسی علیه السلام و سیزده کتاب از نوشتجات انبیاء میباشد و درآنها احوال ازمنهٔ انبیاء نوشته شده است از موت موسی علیه السلام تا زمان سلطنت اردشیر و چهار کتاب باقی دیگر مشتمل است برحمد و ثنای الهی انتهی .

پس ثابت نمی‌شود از شهادت این‌مورخ حقیقت این کتب متداوله زیرا که غیراز تورات هفده کتاب بیان کرد وحال‌آنکه در نزد فرقهٔ پروتستنت غیراز تورات سی وچهار کتاب می‌باشد وددنزد فرقهٔ کاتلك چهل ویك کتاب .

و مع‌ذلك معلوم نمی‌شود که کدام کتاب ازاین کتاب‌هائی که فعلاً مستعمل مسیحیین می‌باشند داخل در هفده کتابست زیرا که این مورخ غیر از کتاب مشهور حزقیال دو کتاب دیگر را نیز منتسب به‌آنجناب نموده است درتاریخ خود.

پس ظاهر است این دو کتابی که الآن وجود ندارند در نزد مورخ داخل در عدد هفده کتاب بوده‌اند.

و در پیش دانستی که کریزاستم و علمای کاتلك اقرار و اعتراف دارند که جماعت یهود بجهت غفلت بلکه بجهت عدم دیانت کتاب‌ها را ضایع کردند بعضی را پاره کردند و برخی را سوزانیدند پس جایزاست که گوئیم این کتابهائی که ضایع و مفقود شد داخل در عدد این هفده کتاب باشند بلکه میخواهیم بگوئیم کتاب‌هائی که میخواهیم شرح و بیان نمائیم الآن که فرقهٔ پروتستنت و فرقهٔ کاتلك وغیرهما از یهود و نصاری نمیتوانند گم شدن آنها را انکار نمایند پس جایز است که اکثر کتب مفقوده داخل در عدد این هفده کتاب باشند که مورخ بیان نمود.

و کتاب‌های گمشده از عهد عتیق اینها میباشند.

اول: کتاب حروب خداوند که در آیهٔ ۱۴ از باب ۲۱ ازسفر اعداد مذکور گردیده است و ذکری از او شده است[۱] و درشاهد دهم ازمبحث دوم دانستی.

ودر تفسیر هنیری‌واسکات باین‌نحو مرقوم است: غالب‌آنکه موسی این‌سفر را نوشت ازبرای تعلیم یوشع و دراین‌کتاب حدودزمین موآب بیان شده بود.

دوم: کتاب یاشر که درآیهٔ ۱۳ ازباب دهم ازکتاب یوشع ذکر این‌کتاب شده است[۲] چنانچه درشاهد هجدهم از مبحث دوم دانستی و همچنین درآیهٔ ۱۸ از باب اول ازسفر شموئیل دوم این‌کتاب ذکر شده است.[۳]

سیم و چهارم و پنجم: سه‌کتاب سلیمان علیه‌السلام است: یکی یکهزار وپنج زبور بود دوم تاریخ مخلوقات یعنی بیان حال‌آنها سیم سه‌هزارمثل‌سلیمان وچیزی ازاین امثال تاکنون باقی می‌باشد وذکر این سه کتاب شده است درآیهٔ

۱ـ درکتاب جنکهای خداوند کفته می‌شود...

۲ـ مکر این درکتاب یاشر مکتوب نیست‌که...

۳ـ اینك درسفر یاشر مکتوبست...

۳۲ و۳۳ ازباب چهارم ازسفر ملوك اول.[1]

و آدم کلارك درجلد دوم ازتفسیر خود درشرح آیهٔ۳۲ درحق‌امثال وزبورات چنین‌گوید:امثالی که الان منتسب به‌سلیمان می‌باشد نهصد ویانهصد و بیست‌وسه عدد است تخمیناً واگر تسلیم‌شود قول بعض‌که نه باب از اول‌کتاب ازتصنیفات سلیمان علیه‌السلام نیست پس ششصد وپنجاه تخمیناً باقی میماند از یکهزار و پنج زبور سرود سلیمانی وبس .

واگرگوئیم‌که زبور بیست وهفتم‌که بعدازصدم ذکر شده است وبرعنوانش اسم سلیمان نوشته شده‌است واصح‌ّآنکه زبور مذکور را پدرسلیمان داود تصنیف کرده است ازبرای تعلیم او انتهی .

بعد درشرح آیهٔ ۳۳ درحق تاریخ مخلوقات چنین‌گوید: ازبرای قلوب علما قلق واضطراب عظیمی حاصل شده است از برای فقدان تاریخ مخلوقات به فقدان ابدی انتهی .

ششم : کتاب قوانین سلطنت تصنیف اشموئیل‌که ذکرآن درآیهٔ ۲۵ ازباب دهم از سفر شموئیل اول آمده است.[2]

هفتم : تاریخ شموئیل .

هشتم : تاریخ ناثان نبی .

نهم : تاریخ کاد بیننده و ذکر این سه‌کتاب در آیهٔ ۲۹ از باب بیست ونهم

۱ـ سه هزار مثل‌کفت وسرودهایش هزار وپنج بود و در بارهٔ درختان سخن‌کفت از سرو آزاد لبنان تا زوفائیکه بردیوار میروید ودربارهٔ بهایم ومرغان وحشرات وماهیان نیز سخن کفت وازجمیع طوایف وازتمام پادشاهان زمین‌که‌آوازه حکمت اورا شنیده بودند میآمدند تا حکمت سلیمان را استماع نمایند .

۲ـ پس سموئیل رسوم سلطنت را بقوم بیان کرده درکتاب نوشت و آنرا بحضور خداوند کذاشت .

از کتاب اول تواریخ ایام آمده است[1] و آدم کلارك درصفحهٔ ۱۵۲۲ از مجلد دوم از تفسیر خود گوید که این کتاب‌ها گمشده است انتهی .

دهم و یـازدهم: کتاب شمعیای نبی وادوی بیننده و ذکر این دو کتاب‌در آیهٔ ۱۵ از باب دوازدهم از کتاب دومین تواریخ ایام آمده است[2].

دوازدهم : کتاب احیاه نبی .

سیزدهم : کتاب مکاشفات یعدوی بیننده و این دو کتاب در آیهٔ ۲۹ ازباب نهم از کتاب دوم تواریخ ایام مذکور گردیده‌اند[3] و در این آیه تاریخ ناثان نبی ایضاً مذکور گردیده است .

آدم کلارك مفسر در صفحهٔ ۱۵۳۹ از مجلد دوم چنین گوید: که این کتابها تماماً مفقود کردیدند انتهی .

چهـاردهم: کتاب یهوای پیغمبر ابن‌حنانی کتاب مزبور در آیهٔ ۳۴ ازباب بیستم ازکتاب دومین تواریخ ایام‌مذکورگردیده است[4] آدم کلارك درصفحهٔ ۱۵۶۱ از مجلد دوم از تفسیر خود گوید که این کتاب الان مفقود است رأسـاً اگر چه موجود بود در وقت تألیف سفر دوم از اخبار ایام انتهی .

پـانزدهم : کتاب اشعیا پیغمبر که احوالات عزیاه پادشاه از اول تا آخر درآن نوشته‌بود واین‌کتاب درآیهٔ ۲۲ ازباب بیست وششم ازکتاب دومین ازاخبار ایام‌مذکورگردیده است[5] و آدم کلارك درصفحهٔ ۱۵۷۳ از مجلد دوم ازتفسیر خود

۱ـ اینك امور اول و آخر داود پادشاه در سفر اخبار سموئیل رائی و اخبار ناثان نبی و اخبار جادرائی .

۲ـ آیا آنها در تواریخ شمعیان نبی و تواریخ انساب عددی رائی مکتوب نیست .

۳ـ آیا آنها در تواریخ ناثان نبی و در نبوت اخیای شیلونی و در رؤیای یعدوی رائی درباره یربعام بن نباط مکتوب نیست .

۴ـ بقیه وقایع یهوشافاط از اول تا آخر در اخبار ییهوابن حنانی‌که در تواریخ پادشاهان اسرائیل مندرج است .

۵ـ اشعیابن آموس نبی بقیه وقایع اول و آخر عزیا را نوشت .

گوید که این کتاب رأساً مفقود گردیده است انتهی .

شانزدهم : کتاب مکاشفات اشعیای پیغمبر آنچنان کتابی که احوالات حزقیای پادشاه مفصلاً دراو نوشته شده بود واین کتاب درآیهٔ ۳۲ ازباب سی‌ودوم ازکتاب دومین تواریخ ایام مذکور شده است[۱] .

هفدهم : مرثیه ارمیای پیغمبر بر یوشیا و ذکر این درآیهٔ۲۵ ازباب سی و پنجم از کتاب دومین تواریخ ایام آمده است[۲] و آدم کلارك در شرح این آیه گوید که این مرثیه الان مفقود است انتهی .

و در تفسیر دو آلی و رجردمنت مسطور است که این مرثیه الان مفقوداست و امکان ندارد که این مرثیه همان مرثیهٔ مشهور الان باشد زیراکه ناحیات مشهورهٔ ارمیا الان بر حادثهٔ اورشلیم و موت صدقیا است و مفقود شده بر موت یوشیا بوده انتهی .

هجدهم: کتاب تواریخ ایام و ذکر آن در آیهٔ ۲۳ از باب دوازدهم از کتاب نحمیا آمده است[۳] وآدم کلارك در صفحهٔ ۱۶۷۶ از مجلد دوم ازتفسیرخود گوید که این کتاب پیدا نمیشود در کتابهائی که در نزد ما میباشند زیراکه فهرست کذائیرا ندارد بلکه این کتاب کتاب دیگر بود که الان مفقود است انتهی .

و در پیش دانستی که یوسفیس دو کتاب دیگر غیر از کتاب مشهور الان منتسب بحزقیال مینماید واین مرد مورخ معتبریست درنزدمسیحیین فعلی‌هذا بیست کتاب مفقود گردیده است واحدی از کاتلك و پروتستنت ویهود قادر نیست برانکار فقدان این کتابها .

و طامس انگلس ازعلمای کاتلك در کتاب خود المسمی بمرآت الصدق

۱ـ وبقیه وقایع خرقیا وحسنات‌او اینك در رؤیای‌اشعیاابن آموس نبی و در...مکتوب‌است.

۲ـ و ارمیا بجهت یوشیا مرثیه خواند ... و آنرا فریضه در اسرائیل قرار دادند چنانکه در سفر مراثی مکتوب است .

۳ـ ورؤسای‌آبای نبی لاوی در کتاب تواریخ ایام تاایام یوحانان بن‌الیاشیب ثبت گردیدند.

که در سنهٔ ۱۸۵۱ چاپ شده است گوید که اهل عالم اتفاق دارند بر اینکه کتب مفقوده از کتابهای مقدس از بیست کمتر نمی‌باشند .

تنبیه : بعضی بشارتها در کتب علمای اثنی عشریه مانند کتابهای محمدبن یعقوب کلینی و کتابهای محمد بن بابویه قمی و بحارالأنوار علامهٔ مجلسی وغیرهم رحمت‌الله علیهم نقل مینمایند مانند بشارتهائی که در مقدمات مباهله حضرت رسول با نصارای نجران واقع گردیده است و الآن در کتب مقدسه موجوده در نزد اهل کتاب این بشارتها وجود ندارند لعل در کتب مفقود بوده‌اند .

بلی ثابت میشود از شهادت یوسی فس که پنج کتاب در عهد او منسوب به‌موسی علیه‌السلام بود و لیکن معلوم نمیشود که آن پنج کتاب همین پنج کتاب موجود الان است یاخیر وظاهراً بنظر حقیر چنین میآید که این پنج کتاب موجود الان غیراز آن پنج کتابی است که در عهد یوسی فس مورخ بوده .

و در شاهد اول و دوم از مبحث اول دانستی که این مرد یهودی متعصب بود با این پنج کتابیکه الان منسوب بموسی علیه‌السلام است در تحریرات خود مخالفت مینماید یقین است که یهودی متعصب باتورية مخالفت نمینماید در تحریر خود درصورتیکه اعتقادش این باشد که کلام خداست .

پس مخالفت این مرد یهودی با این تورية دلیل است که این تورية غیر از توراتی است که در زمان خود مورخ بود .

ثالثاً گوئیم هرگاه ما تسلیم کرده و قبول نمائیم که این کتابهای متداولهٔ الان در عهد و زمان مسیح علیه‌السلام بودند و آنجناب و حواریین شهادت دادند از برای این کتابها باز گوئیم که مقتضای شهادت ایشان همین قدر است و بس که این کتابها در آنوقت در نزد یهود موجودبودند خواه مصنفین این کتب اشخاص منسوب الیهم باشند یا نه و خواه حالات مندرجه در این کتابها صادقه باشند و یا بعضی صادق و برخی کاذب .

و مقتضای این شهادت این نیست که هر کتابی ازاین کتابها از تصنیفات

اشخاص منسوب الیهم میباشد واینکه هرحال و قول مندرج در این کتابها حکماً باید صادق باشد.

بلکه هرگاه مسیح وحواریون ازین کتابها نقل نمایند بمجرد نقل ایشان صدق منقول عنه لازم نمیآید بحیثی که دیگر محتاج بتحقیق نباشد.

بلی اگر مسیح علیه‌السلام تصریح نماید که فلان جزو و یا فلان قول و یا فلان حکم که در فلان کتاب ازکتابهای عهد عتیق نوشته شده است ازجانب خدا میباشد یقیناً مقبولست درنزد مسلمین بشرط اینکه قول مسیح بتواتر برسد والابگفتهٔ این اناجیل و رسائل عهد جدید این امر ثابت نمیشود زیراکه خود کتب عهدجدید از اناجیل وغیره مقطوع السند و غلط و محرف می‌باشد چنانچه همهٔ این امور را در پیش ببراهین قاطعه و دلایل ساطعهٔ معلوم و مشخص نمودیم.

پس این شهادت که در کتب عهد جدید است از برای کتب عهد عتیق هیچ فائده و ثمری ندارد زیرا که مادهٔ استدلال محقق الوقوع نیست.

و این امر را برأی و اجتهاد خود نمیگویم بلکه محققین فرقهٔ پروتستنت در آخر الامر بقول این‌حقیر برگشته‌اند والا ملجائی ومفری و پناهی نداشتند ازدست کسانیکه ایشان رامسمی بملحد مینمایندکه الان دیار اروپا مملو ازوجود ایشانست.

محقق فرقهٔ پروتستنت پیلی در باب ۳ از قسم سیم از کتاب خود المطبوع سنه ۱۸۵۰ در بلدهٔ لندن چنین‌گوید: بدون شك وریب شفیع‌ما گفت‌که توریة از جانب خداست و منهم مستبعد میدانم که ابتداء وجود آن ازجانب غیر خدا باشد بخصوص زمانیکه ملاحظه نمائیم این امر را بدرستی که جماعت یهود در مذهب رجال و در اشیاء دیگر مانند فن حرب و صلح اطفال بودند و ملصق و چسبیده بتوحید بودند و مسائل ایشان در ذات و صفات الهی خوب ومرغوب بود و مردمان دیگر قائل بآلهه کثیره بودند وبدون ریب شفیع مانبوت اکثر نویسندگان عهد عتیق راتسلیم وقبول نمود و واجبست برما مسیحیین تا بهمین حدّ برویم و اما

اینکه عهد عتیق تماماً و کمالاً ویا اینکه هرفقره از فقرات آن حق است ویااینکه هر کتاب از کتابهای عهد عتیق اصل دارد ویااینکه تحقیق‌مؤلفین عهد عتیق واجب‌است پس دراین امور اگر مسیحی مدعی شود من‌زیاده بر این نمیگویم که تمام سلسلهٔ مسیحیه را بمصیبت انداخته است بدون ضرورت در اینصورت این کتابها خوانده میشدند عموماً و یهودی هائی که معاصر شفیع مابودند این‌کتابهارا قبول داشتند وحواریون وجماعت یهود باینها رجوع مینمودند واین کتابها را استعمال مینمودند و لیکن ازین رجوع و استعمال غیر ازین‌نتیجه ثابت نمیشود بدرستی که مسیح علیه‌السلام زمانیکه صراحة در حق بشارتی از بشارتها بفرماید که این از جانب خدا است پس الهامی خواهد بود یعنی مصرح به‌در کلام مسیح والا اینقدر فقط که این کتابها مشهور و مسلم بود در آنوقت پس در اینصورت کتب مقدسه ما شاهد خوبیست از برای کتابهای یهود لیکن باید خاصیت این شهادت را بفهمیم و این خاصیت البته بینونیت دارد با خاصیتی که در بعضی اوقات بیان شده است با اینکه از برای هر معامله خاصه است و استحکام هررأی بلکه ازبرای علت هرامر باقیاس آن‌علت.

ویعقوب در رسالهٔ خودگوید: که صبر ایوب را شنیده‌اید ومقصود رب را تعلیم ایشان نمود مع‌ذلك فیمابین علمای‌مسیحیه نزاع ومباحثه‌ای است در حقّیت ایوب بلکه در وجودش قدیماً پس از شهادت یعقوب همان‌قدر معلوم می‌شود فقط که این‌کتاب‌دروقت یعقوب بود ویهود اورا قبول داشتند.

و پولس در رسالهٔ دوم خود بتیموتاؤس‌گوید همچنانکه ینیس و یمبریس با موسی مخالفت‌کردند اینها نیز باراستی مخالفت میکنند الخ.

و این دواسم در عهد عتیق پیدا نمی‌شوند و معلوم نیست‌که پولس این‌دواسم را از کتب‌کاذبه نقل کرده‌است یا ازروایت‌یادگرفته است لیکن

احدی خیال نکرده است دراینجا که پولس از کتاب نقل کرده است و اینکه این حال مکتوب بود و نفس خودراهم ازبرای اثبات تعیین صدق روایت مدعی قرار نداده است فضلاً از اینکه مبتلا باشد باین سؤالات بحیثی که تحریر ورسالت او موقوف باشند برتحقیق اینکه ینیس و یمبریس با موسی مخالفت کردند یا نه .

پس از برای چه حالات دیگر را تحقیق نمائیم و غرض من ازین تقریر نه اینست که ازبرای فقرات تواریخ یهود شهادتی یافت نمیشود که افضل باشد ازشهادت تاریخ ایوب وینیس ویمبریس بلکه من بوجه دیگر خیال میکنم ومقصودمن اینست که از نقل فقره ای ازعهد عتیق در عهدجدید صدق آن فقره لازم نمیآید بحیثی که محتاج بدلیل خارج که مبنای آنست در اعتبار نباشد .

و جایز نیست که این قاعده مقرر باشد از برای تواریخ یهود یعنی قاعدهٔ مجرد نقل اینکه جمیع اقوال از کتابهای ایشان صادق است والاّ جمیع کتابهای ایشان کاذبه خواهد بود زیراکه این قاعده ازبرای کتاب دیگر مقرر نگردیده است .

و من بیان این امر را ضرور دانستم از برای اینکه رسم والتر و تلامذهٔ آن از ایام ماضیه باین نحو است که ایشان غالباً داخل میشوند در بغل یهود پس ازآن هجوم میآورند بر ملت مسیحیه و بعضی اعتراضات ایشان ناشی شده است از بیان معنی برخلاف نفس الامر و بعضی ازمبالغه لیکن مبنای اعتراضات ایشان اینست که شهادت مسیح و معلمین قدما بررسالت موسی و انبیای دیگر تصدیق است از برای هرجزو جزو و از برای هرقول قول ازتواریخ یهود و ضمانت هرحالی مندرج درعهدعتیق واجب است برملت مسیحیه کلام پیلی تمام شد .

حاصل مقصود محقق پیلی اینکه ازمجرد نقل مسیح وحواریین ازکتب عهد

عتیق و تصدیق آن‌بزرگوار برسالت موسی وسایر انبیاء علیه‌السلام صدق وحقانیت تمامی کتب عهد عتیق لازم‌نمیآید بطوری‌که مسیحیین ضمانت داشته باشند بصحت و صدق جمیع اجزاء و اقوال کتابهای عهد عتیق را بلکه هر بشارتی را که مسیح تصریح کرد بصدق و صحت آن صحیح و الهامی است والافلا .

حال بدقت نظر و ملاحظه کن که کلام این محقق باکلام این حقیر مطابق است یا نه .

و قول او که : مابین علمای مسیحیة نزاع و مباحثه‌ایست در حقیقت ایوب بلکه در وجودش قدیماً اشاره مینماید باختلاف قوی و معروف در میان اهل کتاب زیراکه رآبی ممانی‌دیز که عالم مشهوری است از علمای یهود و همچنین میکایلس و لکلرك و سملر و استاك و غیر ایشان گفته‌اند که ایوب اسم فرضی است ومسمای آن در هیچوقتی از اوقات نبوده و کتابش حکایت باطله و قصهٔ کاذبه میباشد .

وکامت ووانتل وغیر هما گفته‌اند که ایوب در نفس الامر بوده است.

پس‌ازآن قائلین بوجودش درتعیین زمان او هفت قول دارند .

اول : بعضی گفته‌اند که معاصر موسٰی علیه‌السلام بود .

دوم : بعضی گفته‌اند که معاصر قضاة بعداز یوشع علیه‌السلام بود .

سیم : و بعضی قائل شدند که معاصر هاسیروش وارد شل پادشاه ایـران بوده است .

چهارم : بعضی گفته‌اند که معاصر یعقوب علیه السلام بوده است .

پنجم : برخی اعتقاد کرده‌اند که معاصر سلیمان علیه‌السلام بود.

ششم : جماعتی گفته‌اند که با بخت‌النصر معاصر بود .

هفتم : و بعضی گفته‌اند که ایوب قبل از زمان آمدن ابراهیم علیه‌السلام بکنعان بوده است .

و هورن که محقق فرقهٔ پروتستنت میباشد گوید که خفت این خیالات دلیل کافی است به‌ضعفش .

و همچنین اختلاف دارند درعوص بلدهٔ او یعنی بلدهٔ ایوب که در آیهٔ اول از باب اول از کتاب ایوب مذکور گردیده که درکدام اقلیم بوده بر سه قول قائل شده‌اند .

بوچارت واسپاهم وکامت وغیرایشان گفته‌اند که عوص در اقلیم عرب بوده.

و میکایلس و الجن گفته‌اند در شعبهٔ دمشق بوده .

ولود وماجی‌وهیلز و کود و بعضی‌متأخرین گفته‌اند که عوص‌اسم‌ادومیه است.[1]

وهمچنین درمصنف این کتاب یعنی کتاب ایوب که آیا الیهو بود و یا ایوب ویا سلیمان ویا اشعیا ویا مرد مجهول الاسمی معاصر با منسه ویا حزقیال و یا عزرا ویا مردی از آل الیهو ویا موسی علیه‌السلام .

و بعد قائلین بقول آخر نیز اختلاف دارند پس بعضی متقدمین گفته‌اند که مصنف این کتاب موسی علیه السلام است در زبان عبرانی و ارجن گوید که موسی علیه‌السلام این کتابرا از سریانی به‌عبرانی ترجمه نموده است.

وهمچنین اختلاف دارند درموضع ختم این کتاب چنانچه درشاهد دوازدهم از مبحث سیم محرر و مرقوم افتاد .

پس در این باب بیست وچهار قول میباشد وهمان دلیل کافی است دراثبات اینکه اهل کتاب سند متصل ندارند از برای کتابهای خودشان و منشأ اقوال ایشان نمیباشد مگر ظن و تخمین .

و تهیودور که درقرن پنجم بود این کتابرا بمذمت بسیار مذمت نموده است و واردکاتلك ازپیشوای‌بزرگ فرقهٔ پروتستنت جناب لوطرنقل‌کرده است بدرستیکه این کتاب قصهٔ محضه میباشد .

پس‌حال بایدملاحظه‌کنیم حال‌این کتابیرا که مسلم‌است‌درنزد فرقهٔ پروتستنت

۱ــ این‌لفظ درعبرانی ادوم خوانده میشود وآن دربین دریای مرداب وخلیج عقبه، از وادی عربه تا دشت عربستان قرار دارد. برای اطلاع بیشتر به‌لغت‌نامهٔ مرحوم دهخدا کلمه ادوم و قاموس کتاب مقدس ص۲۷ــ۲۸ مراجعه شود .

وکاتلك وحال آنکه بنابر تحقیق ر آبی‌ممانی‌دیز و میکایلس و لیکلرك وسملر واستاك وغیرهم ازعلماء حکایت باطله وقصهٔ کاذبه میباشد وبنابررأی تهیودور قابل مذمتست و بنا بررأی امام فرقهٔ پروتستنت قصهٔ محضه‌استکه قابل التفات نیست و بنابرقول مخالفین ایشان مصنفش معین نیست رجماً بالغیب منسوب مینمایند باشخاصی .

پس هرگاه فرض شود که ازمصنفات الیهو و یا مردی از الله ویا مرد مجهول الاسم است که معاصر منسه بود الهامی بودنش ثابت نمیشود .

و در شاهد اول از مبحث دوم دانستی که کتاب استیر غیرمقبول بود در نزد قدمای مسیحیت تا سیصد وشصت و چهار سال و از روی جزم اسم مصنفش نیز معلوم نیست و ملیتو وکرینازین تهاینمیش ردش کرده‌اند و اظهار شبهه نموده است براین کتاب ایم‌فیلوکیس .

وهمچنین است حال کتاب سرود سلیمانی و قسیس‌تهیودور این کتابرا بسیار مذمت کرده است مانند کتاب ایوب و سیمن و لیکلرك معترف بصدق این کتاب نیستند و واستن و بعضی از متأخرین گفته‌اند که این کتاب غناء فسقی است لابد است از اخراج آن ازکتب الهامیه و سملرگفت ظاهراً این کتاب از موضوعات باشد و واردکاتلك نقل نموده است که کاستیلیو گفت لابد باید این کتاب اخراج شود از عهد عتیق .

بهمین منوالست حال کتابهای دیگر پس حال گوئیم اگر شهادت مسیح و حواریین موجب اثبات صدق جمیع اجزاء و عدد و احکام و اقوال کتابهای عهد عتیق‌بوده است پس امثال این اختلافات فاحشه واقعه فیمابین علمای مسیحیت سلفاً و خلفاً چه معنی دارد ؟ ! نه اینستکه رد قول مسیح و حوارپین موجب کفر است پس اگر مسیح و حوارپین شهادت داده باشند برحقانیت جمیع کتابهای عهد عتیق پس وای برحال منکرین که ازآنجمله است امام اعظم یعنی لوطر واگر چنین نباشد مثبتین بدعاقبت و معذب خواهند بود .

پس انصاف آنستکه محقق پیلی گفت و این غایت و منتهای سعی است در

این باب از جانب ایشان و بدون اقرار و اعتراف بقول پیلی ملجائی و مفری از برای مسیحیین پیدا نمیشود .

کیف لاوحال آنکه در شاهد شانزدهم ازمبحث اول از همین باب دانستی که علمای یهود ومسیحیین متفق‌اند براینکه عزراعلیه‌السلام بغلط وخطا واقع گردیده است در سفر اول از اخبار ایام و این سفر ایضاً داخل است در عدد کتابهائیکه مسیح علیه‌السلام بحقیقت آنها شهادت داد بنا برزعم ایشان .

پس زمانیکه منقاد نشوند بقول این حقیر و تحقیق پیلی در تصدیق این غلط چه خواهند گفت ؟! و بعد از همه اینها .

رابعاً گوئیم هرگاه برفرض محال تسلیم نمائیم که شهادت مسیح و حواریین تصدیق است از برای جمیع اجزاء واقوال واحکام مندرجه در این کتب بازضرری بما ندارد زیراکه ثابت و مدلل گشته که مذهب جمهور علمای مسیحیت و جستن واکستائن و کریزاستم ازقدما ومذهب کافهٔ کاتلك وسلبرجیس ودکترگریپ ووائی-تبکر و ایکلارك و همفری و واتسن ازعلمای پروتستنت اینکه جماعت یهود کتب را بعد ازمسیح وحواریین تحریف نمودند و خرابی را درمیان این کتابها انداختند.

چنانچه در مقصد اول مفصلاً و مدللاً ترقیم یافت وکافهٔ علمای پروتستنت ایضاً در اکثر مواضع مضطرندکه اقرار بتحریف نمایند وگویندکه جماعت یهود تحریف نموده‌اند چنانچه در مباحث و مقاصد ثلثه عیان و بیان نمودیم .

پس الآن سئوال مینمائیم ازایشان مواضعی‌که مقرّ ید بوقوع تحریف و خرابی درآنها آیا محرف بود درزمان عیسی‌علیه‌السلام وحواریین ومع‌ذلك شهادت وگواهی دادند بصدق جمیع اقوال و اجزاء این‌کتب و یا چنین نبود؟ بعد تحریف واقع شد .

معین و مشخص است‌که شق اول امری است‌که هرکسی فی‌الجمله دیانتی داشته باشد نمیتواند این‌شق را اختیار نماید وشق‌ثانی منافات‌ندارد باشهادت مسیح و حواریون پس ثبت‌المطلوب وظهرالمقصود پس این شهادت منافات ندارد با

تحریفی که بعداز ایشان واقع گردید .

و اما قول ایشان هرگاه تحریف ثابت شده‌بود ازجماعت یهود جناب مسیح علیه‌السلام ایشانرا ملزم مینمود براین فعل.

گوئیم بنا برمذاق جمهور قدما ازمسیحیین این کلام‌بیجا ومساغی ندارد بلکه تحریف درعهد ایشان واقع شد یعنی درعهد قدما ویهود را توبیخ والزام مینمودند وهرگاه ما قطع‌نظر نمائیم از مذاق و قول قدما باز راه کلام از برای ما مسدود نمیشود ومیتوانیم بگوئیم الزام‌وتوبیخ مسیح‌علیه‌السلام وهمچنین حواریون ضرور نیست بنا برمذهب خود متابعان مسیح .

آیا نمی‌بینیدکه نسخهٔ عبـرانیه و سامریه در مواضع‌کثیره اختـلاف دارند بطوریکه یکی ازاین دو نسخه غلط ومحرفست البته وازاین‌مواضع محرفه وخراب موضعی‌است‌که ذکر آن درشاهد سیم ازمبحث اول گذشت ودانستی‌که بین‌الفریقین نزاعی‌است سلفاًوخلفاً وهرکدام ازفرقتین مدعی است‌که محرف آن‌فرقه است نه‌ما.

و داکترکنیکات و تابعینش‌گویندکه حق با سامریین است تحریف وخراب‌کنندهٔ جماعت یهود است .

و جمهور علمای پروتستنت گویند که حق با یهود است و محرف و مخرب سامریون میباشند علی‌زعمهم‌گویند این‌موضع را پانصدسال بعدازموسی علیه‌السلام سامریین تحریف‌کردند .

پس بنا برزعم فرقهٔ پروتستنت نهصد وپنجاه ویکسال قبل‌ازمیلاد مسیح این تحریف از سامریین صادرگشته و مسیح علیه‌السلام وحواریین نه‌جماعت یهود و نه سامریین را ابداً الزام به‌تحریف ننموده‌اند و هیچ فرمایشی در این باب نفرموده‌اند بلکه آن زن سامریه در سرچاه سؤال‌کرد از مسیح علیه‌السلام در این‌باب بخصوص و عیسی علیه‌السلام قوم اورا در این باب الزام ننمود بلکه سکـوت‌کرد و سکوت آنجناب دراین وقت تأیید مینماید سامریین را ولذلك داکترکنیکات ازهمین‌سکوت استدلال‌نموده وگفته است‌که سامریین‌تحریف نکرده‌اند بلکه جماعت‌یهود تحریف

نمودند چنانچه در شاهد دوم وسیم از مبحث اول محرر گشت .

وهمچنین از مواضع محرفه مذکوره این موضع است که یك حکم زاید بر ده حکم در نسخهٔ سامریه یافت میشود بالنسبه به‌عبرانیه واین‌حکم نیز محل‌نزاعست فیمابین ایشان ازسلف وخلف وهرکدام از فرقتین نسبت تحریف‌را بدیگری میدهد و یك‌کدام از فرقتین صادق میباشند یقیناً زیراکه این احکام یا ده است و یا یازده و مع‌هذا مسیح وحواریون هیچکدام از فریقین را الزام ننمودند و نفرمودند که این تحریف نموده است یا آن .

پس چه ضرر دارد بنا برقواعد مذهب شما مسیحین کتب عهد عتیق محرف باشند قبل ازمسیح وحوارین ومع‌ذلك سکوت‌نموده وهیچ‌نگویند چنانچه دیدید.

مغالطهٔ سیم :

آنکه جماعت‌یهود ومسیحیین ازاهل‌دین ودیانت بودند چنانچه شما مسلمین درحق خود ادعا مینمائید پس بسیاربعید است که اهل دین‌ودیانت جرأت وجسارت نمایند بر مثل این‌قبیح .

درجواب گوئیم : بعداز اطلاع برمباحث ومقاصد ثلثه چنین بحث ومغالطه را بمیان‌آوردن زهی بی‌خردی وکم‌عقلی است ودرقول‌ششم ازمقصداول درجواب مغالطه اول دانستی‌که این امر درمیان یهود و مسیحیین بمنزلهٔ مستحبات دینیه بود بحکم مقوله مشهوره که نقل آن درآنجا گذشت پس تغییر و تحریف منافی دین و دیانت نبود تا اینکه‌کسی جرأت وجسارت ننماید .

مغالطهٔ چهـارم :

اینکه بعضی نسخهای کتب مقدسه‌که پیش از زمان محمد رسول‌الله صلی‌الله علیه وآله وسلم نوشته شده است والان درنزد مسیحیین موجود است واین‌نسخهای قدیمه بانسخهائی‌که الان مستعمل‌مسیحیون میباشد موافق است وهم‌چنین باهمدیگر

موافقت کلی دارند انتهی.

بدانکه این مغالطه ازاعظم مغالطه‌های ایشانست و اغلب کشیشها اینمغالطه را در مقابل اهل اسلام بتحریرات و تقریرات عجیبه و غریبه بقدر اندازهٔ فهم خود مینویسند و صاحب میزان‌الحق از صفحهٔ ۳۹ تا ۴۱ اینمغالطه را نوشته است یعنی در نسخهٔ مطبوعهٔ سنه ۱۸۶۲ .

الجواب: این‌مغالطه مشتمل برسه ادعاست .

اول : آنکه این نسخهای موجود الان پیش از زمان خاتم‌الانبیاء صلی‌الله‌علیه وآله وسلم نوشته شده‌اند .

دوم : آنکه با همدیگر موافقت کلی دارند یعنی نسخه‌های قدیمه .

سیم : آنکه با نسخهای حالیه ما موافقت دارند هرسه ادعا غلط و باطلند بی‌شبهه اما اول در قول بیستم از مقصد اول در جواب از مغالطهٔ اول دانستی که تصحیح کنندگان نسخهٔ عهد عتیق نسخهٔ عبرانیه که درصد هفتم و هشتم نوشته شده باشد بدست ایشان نیامد بلکه نسخهٔ کاملهٔ عبرانیه که درصد دهم نوشته شده باشد بدست ایشان نیفتاد زیرا که نسخهٔ قدیمه که از برای کنیکات حاصل شد و بزحمت او را بدست آورد نسخهٔ بود که در نزد ایشان مسمی بقودکس لادیانوس بوده و کنیکات گوید که این نسخه درصد دهم نوشته شده بود .

و موشیودی روسی گوید که این نسخه درصد یازدهم نوشته شده است و چون اندرهوت نسخهٔ عبرانیه را بادعای تصحیح کامل بطبع رسانید درچهارده‌هزار موضع با این نسخه مخالفت کرد یعنی باقودکس‌لادیانوس ازآنجمله زیادتر از دو هزار موضع در تورات بود فقط پس ملاحظه کنید کثرت اغلاط این نسخه را .

واما نسخهای‌ترجمهٔ یونانیه پس‌سه نسخه ازآنها بسیارقدیمست درنزد ایشان.

اول : قدکس‌الاسکندرنیوس .

دوم : قدکس واطیکانوس .

سیم : قدکس افریمی .

اول : در لندن درکتابخانهٔ موسه‌ام برطنیه موجود است و این نسخه درنزد مصححین در مرتبهٔ اولست آخر ازنسخها وعلامت اولیه را دارد .

دوم : درکتابخانهٔ شهر روم واقع ولایت ایطالیا موجود است و این معلم بعلامت دوم و در مرتبهٔ دوم است در نزد مصححین .

سیم : درشهر پاریس موجود است ودراین نسخه کتابهای عهدجدید میباشند و بس و ابداً ازکتابهای عهد عتیق در این نسخه نیست .

پس بیان حال این سه نسخه در اینجا بجاست .

پس گوئیم که هورن‌درمجلددوم‌از تفسیرخوددربیان‌حال قدکس‌الاسکندرنیوس چنین گوید که این نسخه در چهار مجلد نوشته شده است پس در مجلدات سه‌گانه اول کتابهای صادقه وکاذبه ازکتب عهد عتیق میباشند و در مجلد چهارم عهد جدید و رسالهٔ اول کلیمنت بقرناتیان و زبورکاذب منسوب بسلیمان علیه‌السلام تحریرگشته است انتهی .

بعد گفته است پیش از زبور رسالهٔ اتهانی‌سیش یافت میشود و بعد از آن فهرست آنچه خوانده میشود در نماز در هر ساعتی از ساعات شبانه روز و چهارده زبور ، قسم یازدهم از آنها در نعت وصفات مریم علیهاسلام است وبعضش کاذب و برخی مأخوذ از انجیلند و دلایل یوسی‌بیـس بر زبورات مکتوبند و قوانین او براناجیل .

و بعضی مبالغه‌کردند در مدح این نسخه و برخی دیگر در مذمتش ورئیس دشمنان این نسخه وتستین است و در قدیم بودن این نسخه کلام است پس کریب و شولز چنین گمان کرده‌اند لعل این نسخه درآخر صد چهارم نوشته شده باشد و میکایلس گوید حد" خدمت این نسخه اینکه امکان ندارد که قدیم‌تر ازین فرض شود زیراکه رسالهٔ اتهانی‌سیش در این نسخه یافت میشود .

و اودن چنین فهمیده‌است که این‌نسخه درقرن‌دهم نوشته شده‌است و وتستین گوید که درقرن‌پنجم تحریرگشته‌است وچنین‌گمان کرده‌است لعل‌این‌نسخه ازنسخها

باشد که در اسکندریهٔ سنه ۶۱۵ از برای ترجمهٔ سریانیه جمع شدند .

و داکتر سملر چنین فهمیده است که در قرن هفتم نوشته شده است ومونت فاکن گوید امکان ندارد که جزماً گفته شود درحق نسخه‌ای ازنسخها که قدیمتراز الاسکندر یانوس باشد و یا غیرآن که پیش از قرن ششم نوشته‌اند .

و میکایلس گوید: که این نسخه در زمانی نوشته شد که زبان اهل مصر زبان عربی شده بود یعنی صد ویا دویست سال بعداز تسلط مسلمین براسکندریه زیراکه کاتب این نسخه در مواضع کثیره میم را بدل بباء نموده است و بالعکس چنانچه در زبان عربی تبدیل میشود پس بهمین استدلال کرده است که امکان ندارد که این نسخه پیش از قرن هشتم نوشته شده باشد .

و وابد فهمیده است که در وسط قرن چهارم و یا در اواخر آن نوشته شده است و ممکن نیست که ازین قدیمتر باشد زیرا که ابواب و فصول در این نسخه پیدا میشوند و قوانین یوسی بیس در او نقل شده است و اسپاین بر دلائل وابد اعتراض نموده است و ادلهٔ نوشته شدن آن در قرن چهارم و پنجم اینهاست .

اول : تقسیم ابواب در رسائل پولس یافت نمیشود و این تقسیم در سنه ۳۹۶ بوده .

دوم : آنکه رسایل کلیمنت دراین نسخه یافت میشوندکه قرائت آنها را مجلس لودیسیا و کار تهیج منع نمود شلز باین استدلال نموده است که این نسخه پیش از سنهٔ ۳۶۴ نوشته شده است .

سیم : آنکه‌استدلال نموده است‌شلز بدلیل‌تازه‌دیگر وآن‌اینست‌که درزبور چهاردهم‌ایمانی یعنی قسمی فقره‌که درسنه۴۴۴ وسنه ۴۴۶ یافت می‌شد دراین‌نسخه پیدا نمیشود پس این‌نسخه پیش‌ازاین سالها نوشته شده است یعنی چون فقره‌که در این سالها پیدا میشد دراین نسخه نیست پس باید نوشته شده باشد .

و وتسین گمان کرده است که پیش از زمان جیروم نوشته شده است زیرا که بدل شده است متن یونانی در این نسخه بترجمهٔ اتالك قدیم و کاتبش نمیداند

که ایشان عرب را هکارین میگفتند زیرا که اگوراو بدل اکاراوو نوشته است .

دیگران جوابش داده‌اند باینکه این غلط کاتب است وبس زیرا که لفظ اکار۔ اوون در آیهٔ اخیر آمده است و میکایلس گفت باین دلایل چیزی ثابت نمیشود زیرا که این نسخه بالضرره از نسخهٔ دیگر نقل شده است بنابر اینکه باهتمام تمام نقل شده باشد این دلایل بنسخه منقول عنها تعلق میگیرد نه به‌این نسخه بلی ممکن است تصفیهٔ امر بخط و اشکال و حروف و عدم اعراب .

و دلایل عدم نوشته‌شدن آن درقرن‌چهارم اینها هستند: گمان کرده است داکتر سملر که رسالهٔ اتهانی سیش در حسن زبورات در این نسخه یافت میشود وادخال این رساله در حال حیوة او محال بود بهمین دلیل اودن استدلال نموده است که این نسخه در قرن دهم نوشته شده است زیرا که این رساله رسالهٔ کاذبه است و اختراع آن درحال‌حیوتش امکان ندارد واختراع درقرن‌دهم درغایت قوت‌بودانتهی.

پس‌از آن هورن در مجلد مسطور در بیان قدکس و ایطاکانوس چنین‌گفته است که در مقدمهٔ ترجمهٔ یونانیه که در سنه ۱۵۶۰ بطبع رسیده‌است چنین نوشته شده است که این نسخه پیش از سنه ۳۸۸ نوشته شده است یعنی در قرن چهارم.

و مونت فاکن و پیلین چینی چنین گفته است در قرن پنجم ویا ششم نوشته شده است و دیووین گفت در قرن هفتم نوشته شده است . وهاك گوید در ابتدای قرن چهارم .

مارش گوید در اواخر قرن پنجم واختلافی پیدا نمیشود مابین دو نسخه از از نسخه‌های عهد عتیق و جدید مثل و مانند اختلافی که فیمابین قدکس الاسکندر نیوس و این‌نسخه یافت می‌شود یعنی این‌دو نسخه چنان باهمدیگر اختلاف‌دارندکه اختلاف‌هیچ‌نسخه‌درعالم باین‌اندازه‌نرسیده‌است ازنسخه‌های‌عهدعتیق‌وجدید انتهی.

پس‌از آن گفته است استدلال نموده است کنیکات باینکه این نسخه وهکذا نسخهٔ الاسکندر نیوس نقل نشده‌اند از نسخهٔ ارجن ونه از نقل‌های او که قریب به زمان او نقل شده‌اند بلکه این دو نسخه از نسخه‌های منقول گردیدند که علامات

ارجن درآنها نبود یعنی در زمانی که علامات ارجن در نقول متروك گردید انتهی .

بعد درمجلد مذکور گفته‌است دربیان قدکس افریمی وتستین گمان کرده‌است که این نسخه از نسخه‌هائی است که در اسکندریه جمع شد ازبرای تصحیح ترجمهٔ سریانیه لیکن دلیلی نیست براین امر و استدلال نموده است ازحاشیه آیهٔ هفتم از باب هشتم از رسالهٔ عبرانیه که این نسخه پیش‌از سنه ۵۴۲ نوشته شده است لیکن میکایلس استدلال او را قوی نمیداند بهمین قدر قائل است فقط که این نسخه قدیمی است . و مارش گفت که در قرن هفتم تحریر شده است ترجمه کلام هورن تمام شد .

پس‌ازین تقریرات و اختلافات فاحش از برای لبیب ظاهر و روشن گردید که ایشان دلیل قطعی ندارند براینکه این نسخه‌ها در قرن فلان و تاریخ فلان نوشته شده‌اند و این نسخه‌ها درآخر تاریخ تحریر نداردکه کاتب در فلان سال این نسخه را نوشت چنانچه این تاریخ مکتوب است در اواخر کتابهای اسلامیه غالباً .

پس علمای ایشان رجماًبالغیب گویند بظنی که از بعضی قرائن از برای ایشان ناشی شده است لعل درقرن فلان ویا فلان نوشته‌شده‌اند ومجردظن وتخمین برمخالف تمام نیست .

و دانستی که ادلهٔ قائلین باینکه نسخهٔ قدکس الاسکندر نیوس درقرن‌چهارم ویا پنجم نوشته شده است ضعیف و منقوض است .

و ظن سملر نیز بعید است زیرا که تغییر زبان اقلیمی بزبان اقلیم دیگر در اندك مدتی خلاف عادت است و عرب در قرن هفتم از قرون مسیحیه بر اسکندریه مسلط شدند زیرا که تسلط ایشان در سال بیستم از هجرت بود علی‌الاصح‌الا اینکه مراد و مقصودش آخر این‌قرن باشد و دلیل میکایلس سالم و خالی ازاعتراض‌است لابد باید تسلیم و قبول شود .

پس ممکن‌نیست که‌این نسخه پیش‌ازقرن هشتم نوشته‌شده باشد و ظن غالب آن است که اودن گفت این نسخه در قرن دهم نوشته شد که در آن قرن دریای

تحریف مواج بود و مؤید این قول است اشتمال این نسخه بر کتب کاذبه ایضاً .

پس ظاهر آن است که کاتبش در زمانی بود که درآن زمان تمیز و تشخیص فیمابین کاذب از صادق مشکل بوده است و این بروجه کمال در قرن دهم بود .

واینکه بقای کاغذ وحروف تا یکهزار وپانصد چیزی کم مستبعد است عادةً بخصوص زمانی که ملاحظه نمائیم این امرراکه طریق محافظت وکتابت درطبقات اولی فیمابین مسیحیین خوب نبوده‌اند .

و میکایلس استدلال و تستین را در حق قدکس افریمی رد نموده است.

و قول مونت فاکن و کنیکات را نیز دانستی .

و قول دیووین را در حق قدکس و اطلیکانوس ایضاً دانستی .

و قول مارش درحق قدکس افریمی اینکه این دو نسخه درقرن هفتم نوشته شده‌اند پس ازبرای تو ظاهر و روشن گردید که دعوی اول ثابت نیست بلکه غلط است بی‌شبهه زیراکه ظهور حضرت خاتم‌انبیاء صلی‌الله‌علیه وآله‌وسلم یعنی‌ولادت با سعادتش در آخر قرن ششم از قرون مسیحیه و بعثتش در اوایل قرن هفتم بود و زمانی که ثابت شد که قدکس الاسکندر نیوس مشتمل بر کتب کاذبه نیز میباشد و اینکه بعضی او را بسیار مذمت نمودند و رئیس اعدا و مذمت کنندگان این نسخه و تستین است.

و اینکه اختلافی پیدا نمیشود از نسخه‌های عهد عتیق و جدید مثل اختلافی که فیمابین قدکس الاسکندر نیوس وقدکس واطلیکانوس‌یافت میشود پس ازبرای تو ظاهر شد که ادعای دوم و سیم نیز غیر صحیح و باطل میباشند .

و ثانیاً گوئیم هر گاه ما قطع نظر نمائیـم از این تحریرات و تقریـرات و اختلافات فاحش وفرض نمائیم که این سه‌نسخه قبل‌از ظهور موفور السرورحضرت خاتم الانبیاء صلی‌الله علیه وآله و سلم نوشته شده‌اند نیز ضرری بحال ما ندارد .

زیرا که ما نمی‌گوئیم که کتب مقدسهٔ اهل کتاب محرف و خراب نبود تا زمان ظهور حضرت خاتم الانبیاء صلی‌الله علیه وآله وسلم و بعد از آن تحریف و

خرابی در آنها واقـع گردید بلکه میگوئیـم که این کتب قبل از ظهور آن سرور علیه و آله سلام‌الله الملك الاکبر بوده‌اند لیکن بدون سند متصل بمصنفین و اینکه تحریف و خرابی پیش‌از آنجناب در این کتابها واقع گردیده بود یقیناً.

و دربعضی مواضع بعداز آنجناب نیز تغییر و تبدیل واقع‌شد پس این‌قول منافات ندارد با وجود نسخه‌های قدیمه‌کثیره تاچه برسد بسه نسخه بلکه اگر هزار نسخه مثل قدکس الاسکندر نیوس و غیره یافت شود هیچ ضرری ندارد بحال ما بلکه بسیار منفعـت دارد از برای ما باعتبـار اشتمال این نسخ بر کتب مجعولـه موضوعهٔ مخترعه یقیناً . باعتبار اختلاف این نسخه ها با همدیگر چنانچه در قدکس الاسکندرنیوس و قدکس اطیکانوس که اختلاف شدیدی است فیما بین این دو نسخه .

و باعتبار اختلاف این نسخه‌های قدیمه با نسخه هائی‌که فعلاً مستعمل است فیمابین اهل کتاب زیرا که آن نسخه‌های قدیمه مشتمل بر کتب کاذبه نیز میباشند بنابر اقرار خود مثلثین .

پس این از اعظم ادلهٔ دالهٔ برتحریف است ازاسلاف ایشان و از قدیم بودن نسخه صحت لازم نمی‌آید و الا باید بگویندکه آن کتب کاذبه مندرجه در قدکس-الاسکندر نیوس نیز صادق میباشند و این خلاف مذهب جمهور مسیحیین است‌پس ثابت و محقق شد که از قدیم بودن نسخه صحت لازم نمی‌آید .

مغالطهٔ پنجم :

آنکه نسخه‌های‌کتب مقدسه منتشر بود درشرق وغرب عالم پس اگر احیاناً کسی چنین فکر شنیعی در کارگاه قلب قبیح میکشید باز انجام آن غیر ممکن بود چنانچه در کتابهای شما مسلمین تحریف امکان ندارد .

و در جواب گوئیم : که جواب این مغالطه ظاهر و روشن است ازبرای کسی‌که همین باب را ازکتاب ما بدقت مطالعه‌نموده باشد زمانی‌که تحریف‌بالفعل

باقرار خودشان درکتابهای خودشان واقع گردیده است .

پس ادعای عدم امکان تحریف بسیار بیجا و بی‌قاعده خواهد بود وقیاس این کتب بر قرآن مجید قیاس مع‌الفارق است زیرا که این کتب قبل از ایجاد صنعت طبع قابل تحریف بودند و اشتهار آنها بحیثی نبود که مانع ازوقوع تحریف باشد.

آیا نمی‌بینی که چگونه تحریف نمودند جماعت یهود وملحدین مشرق ترجمهٔ یونانیه را بنا براقرار فرقتین از پروتستنت وکاتلك با وجود شهرت آن در مشرق و مغرب عالم و شهرهٔ این ترجمه زیادتر بود از نسخهٔ عبرانیه یقیناً .

وچگونه مؤثرشد تحریف ایشان یعنی یهود وملاحدهٔ مشرق چنانچه درقول نونزدهم از مقصد اول درجواب از مغالطهٔ اول مفصلا گذشت .

بخلاف قرآن‌مجید که اشتهاروتواتر آن درهرقرنی ازقرون مانع بود ازوقوع تحریف وقرآن مجید درجمیع طبقات از زمان نزول تاکنون در صحایف محفوظ است وهمچنین درسینهٔ اکثرمسلمین محفوظ است وهرکسی دراین‌باب شکی داشته باشد در این زمان تجربه کند که خواهد دید . در جامع ازهر مصر[1] فقط زیاده از یکهزارنفرحافظ قرآن که ازاول تاآخر بتجوید تام قرآنرا حفظ دارند وهیچ دهی

۱ـ الازهر نخستین و مشهورترین مسجد مصر است درآغاز حکومت فاطمیان بسال ۳۵۹ که بنای قاهره آغاز گردید بهمت‌جوهر کاتب صقلی در روزشنبه سی‌ام جمادی‌الاولی اولین‌کلنگ مسجد مزبور هم بزمین زده شد و درنهم رمضان سال ۳۶۱ ساختمان آن پایان پذیرفت و تا حال این‌مسجد چندین‌بار تجدیدبنا وترمیم گردیده است ومدرسه‌ای نیز جنب‌آن بنا گردید که عده‌ای درآن مشغول درس وتلاوت قرآن بودند، درسال ۸۱۸ عدهٔ مجاورین‌آن به۷۵۰ مرد از ایرانیان و زیالعه (دیالمه) ومغاربه ومصریین ریفی رسید وموقوفات زیادی نیزیافت و درزمان محمدعلی پاشا که معارف وعلوم درمصر رونق گرفت عده‌ای دانشجو از تمام کشورهای اسلامی ازهمه مذاهب بدانجا روی‌آوردند تا بصورت یك دانشگاه بزرگ اسلامی درآمد وبرنامه‌های آن شامل نحو و صرف ، معانی وبیان ، منطق و فلسفه ، ادب ، لغت، وعلوم‌دینی ازعقاید وفقه وحدیث وعرفان وغیرذلك‌است واین‌دانشگاه شعبه‌های علمی‌غیرمذهبی نیز دارد درسال ۱۳۸۱ هجری چند دانشکده نیز بآن افزوده شدکه مهمترآنها: معاملات و ←

ازدهات مسلمین مصرنیست الا اینکه چندنفر حافظ قرآن دراو هستند بخلاف دیار اروپا دراین‌طبقه ازمسیحیین باوجود فراغت بال وتوجه تام بعلوم وصنایع وکثرت ایشان ازمسلمین درعدد یکنفر حافظ انجیل پیدا نمیشود .

وتاامروز نشنیده‌ایم‌که یکنفرحافظ‌کتب عهدجدید درمیان مسیحیین پیداشود فضلاً از اینکه حافظ عهد عتیق وجدید باشد وامروز درطهران حفت بالامن والامان چند نفر حافظ قرآن درمیان این‌کورها و گداها پیدا میشود خود مؤلف این‌کتاب چند نفر ایشانرا دیده‌ام .

و همچنیــن قاطرچی و چاروادار و مهترهای مصر حافظ قرآن میباشند پس قسیسین دراین باب نمی‌توانند مقابله‌کنند باگداهای طهران و قاطرچی و چاروادار و مهترهای مصر تا چه برسد بعلما وکملین اهل اسلام .

سلماس[1] بمنزلهٔ دهی است از دهات ایران جناب ملاعبدالعلی درکهنه شهر[2] وحاجی ملاکاظم درسورا[3] حافظ قرآنند خود این حقیــر دیده‌ام و ملاقات نموده‌ام الان بالفعل‌که یکهزار وسیصد ودوازده ازهجرت‌گذشته است زنده وموجود هستند

→
طالعات هستند واین مؤسسه علمی وبزرگ مذهبی بنام نامی یگانه دختر پیامبر اسلام حضرت زهرا علیهاالسلام الازهر نامیده شـده است. دانشجویان رشته‌های مذهبی این دانشگاه باید قرآن را د: [illegible]ل تحصیلات خود حفظ کنند . ضمیمه معجم‌البلدان ، قاموس الاعلام ترکی ، تاریخ ادبیات ایران نوشتهٔ ادوارد براون ترجمه یاسمی.

۱ـ سلماس : قصبه ومرکز بخش از شهرستان خوی در ۴۶ کیلومتری شمال باختری‌رضائیه در مسیر راه شوسه رضائیه به خوی واقع است و اکنـون آنرا شاهپور خوانند . فرهنگ جغرافیای ایران. ازعبارت چنین فهمیده میشودکه‌مؤلف محترم ازسلماس‌هم حافظ قرآنی را اسم برده بودکه ازقلم‌کاتب افتاده است .

۲ـ کهنه‌کند : دهی است از دهستـان خروسلو بخش گرمی شهرستان اردبیل . فرهنگ جغرافیای ایران .

۳ـ سوران : دهی است جزء دهستان خورش رستم بخش شـاهرود خلخـال . فرهنـگ جغرافیای ایران .

سلمهم‌الله وجزاهم‌الله وهمچنین‌سایرین ازحفاظ‌قرآن در مشاهد مشرفه پیدا میشوند.

و عزرا علیه‌السلام در میان اهل‌کتاب ممدوحست‌که تورات را حفظ داشت ودرمیان این امت مرحومه در این طبقه ایضاً در جمیع دیار اسلام با وجود ضعف مسلمین در این طبقه صد هزار حافظ قرآن پیدا میشود و این فضل بدیهی است‌که خداوند بامت محمد صلی‌الله علیه وآله و سلم وکتاب ایشان مرحمت فرموده است واین نیز معجزه‌ایست از معجزات پیغمبر که درجمیع طبقات ظاهر وروشن است .

حکایت : نمیدانم در چه‌کتابی از کتب تواریخ دیده‌ام‌که یکروزی امیری از امراء دولت انگلیس با جمعیت بشهرسهارنفور ازبلادهندآمد ودیدکه اطفال مشغول به‌تعلیم وحفظ قرآن میباشند .

از معلم ایشان پرسید این چه‌کتابیست ؟ معلم‌گفت قرآن مجید است.

امیرگفت آیا درمیان این اطفال‌کسی پیدامیشودکه تمامی قرآنرا حافظ باشد معلم‌گفت بلی واشاره نمود بجمعی ازایشان .

امیرکه این حرف‌را شنید استبعاد نمود وگفت یکی ازین اطفال را طلب‌کن وقرآنرا بدست من بده تا امتحان‌کنم معلم‌گفت هرکدام‌را که میخواهی ازآنهائی که معین نمودم اختیار با تو است .

امیر یکی ازآنهارا خواست‌که سیزده ویاچهارده‌ساله بود وچون درمواضع متعدده ازقرآن امتحان وتجربه‌نمود ویقین کردکه این کودك سیزده ویا چهارده‌ساله حافظ جمیع قرآن است تعجب‌کرد وگفت: **شهـادت میدهم‌که تواتر از برای هیچ‌کتابی از کتب ثابت نگردیده است مانند ثبوت‌آن ازبرای قرآن.**

ممکنست کتابت‌آن‌ازسینهٔ صبیی‌ازصبیان بامنتهای‌صحت‌الفاظ وضبط‌اعراب.

پس قیاس‌کتب عهد عتیق وجدید به‌قرآن قیاس مع‌الفارقست .

وحقیردراینجامیخواهم هشت‌وجه ذکرنمایم‌که‌ازاطلاع باین‌وجوه‌هشت‌گانه استبعاد وقوع‌تحریف‌در کتابهای‌اهل‌کتاب کلیةً زایل‌میشوددیگر بهیچوجه‌من‌الوجوه شکی وشبهه‌ای دراین‌باب باقی نمیماند بشرط اینکه بدقت ملاحظه‌کرده وبخوانی.

وجه اول :

سرگذشت تورات

موسی علیه‌السلام نسخهٔ تورات‌را نوشت و باحبار وسایر بزرگان بنی‌اسرائیل تسلیم و تفویض نمود و وصیت نمود ایشانرا به‌محافظت او و اورا درمیان صندوق شهادت گذارد و در هرهفت سالی یکمرتبه در روزعید ازبرای استماع بنی‌اسرائیل بیرون می‌آوردند .

وآیهٔ ۹ ازباب سی‌ویکم از تورات مثنی باین‌نحو رقم یافته است:

وموسی این تورات را نوشت و به‌کاهنان بنی‌لیوی[1] که صندوق عهد خداوند را برمیداشتند وهم بتمامی مشایخ اسرائیل سپرد * وموسی ایشانرا امر فرمودکفت که بعداز انقضاءِ هرهفت سال درعید سال آبرا در عید سایبانها * وقت برآمدن تمامی اسرائیل تا اینکه در حضور خداوند خدایت در مقامی که برمیکزیند مرئی شوند آنکاه این‌تورات‌را درکوش ایشان بحضورتمامی اسرائیل بخوان * قوم‌را یعنی مردان وزنان واطفال وغریبی که در اندرون دروازه هایت میباشند جمع کن تا اینکه بشنوند و بیاموزند واز خدای شما ترسیده بعمل نمودن تمامی کلمات این تورات متوجه شوند انتهی.

آیات مرقومات نص‌اند بر مدعای ما مجملاً برویم سرمطلب.

طبقه اول از بنی‌اسرائیل بر وصیت موسی علیه السلام ثابت بودند و نسخهٔ تورات در میان صندوق عهد خداوند بود و چون طبقه اولی منقرض گردید حال بنی‌اسرائیل تغییر یافت گاهی مرتد بودند و گاهی مؤمن حالشان بدین منوال بود

۱ــ لاوی سومین پسر یعقوب است که دارای سه پسر بنامهای جرشون ، مهتات ومراری بود. وی در ۱۳۷ سالگی در مصر بدرود حیات گفت بنی لاوی یا لاویان فرزندان لاوی هستند و بتابوت سکینه و خیمه اجتماع نزدیکتر از اسباط دیگر اسرائیلی بودند از اینرو کارهای مذهبی را بیشترآنها عهده‌دار بودند وبعدها سمت‌کهانت را نیز عهده دار شدند . اقتباس از قاموس‌کتاب مقدس . مقصود ازعید ابرا سال انفکاك وازعید سایبان جشن خیمه‌هاست .

تا اول سلطنت حضرت داود علیه‌السلام و دراین‌سلطنت حال‌ایشان خوب شد و در صدرسلطنت حضرت سلیمان[1] نیزمؤمن بودند لیکن بجهت انقلابات‌مذکوره نسخهٔ موضوعه در میان صندوق عهد خداوند ضایع و مفقود گردیده بود .

و از روی جزم و یقین نمیشود گفت‌که در چه زمان ضایع و مفقود شدآنچه معلوم ومحقق است همین قدر است‌که قبل از زمان سلیمان آن نسخه ضایع وفاسد و ناپیدا گردیده بود زیرا که جناب سلیمان در عهد و زمان خود وقتی که صندوق شهادت خداوند را گشودند در آنجا یعنی در میان صندوق غیر از دو لوح سنگ که ده حکم در آن دو لوح مکتوب بود فقط چیزی دیگر نبود چنانچه در آیه ۹ از باب هشتم از سفر ملوك اول مرقوم گردیده است :

لِتُوا بِقّیبُوتا اَخْجِی تَرَیْ پْارُوش یْاتِی دِکِیپی دِمُتْ بِیوْاتامْا مُوشِی بِخُورِیبِ الخ.

یعنی در صندوق چیزی نبود سوای دو لوح سنگی که موسی در حوریب در آنجا گذاشت هنگامیکه خداوند با بنی‌اسرائیل در حین بیرون آمدن ایشان ازمصر عهد بسته بود .

اسرائیلیان

و در اواخر سلطنت حضرت سلیمان انقلاب عظیمی از برای ملت اسرائیلیه واقع شد بنا برشهادت‌کتب مقدسهٔ ایشان .

نعوذبالله حضرت سلیمان باغوا و وساوس زوجات خود مرتد و بت‌پرست گردید و از برای اصنام در مقابل بیت‌المقدس معابد بنا نمود پس زمانیکه مرتد و بت‌پرست شد بنا برقول ایشان غرضی وکاری با تورات نداشت .

وبعد از وفات حضرت سلیمان انقلاب اعظم واشد از اول واقع شد اسباط

۱– بپاورقی صفحه ۲۸۱ جزء اول مراجعه شود .

بنی‌اسرائیل متفرق بدو فرقه گردیدند و سلطنت واحده دو سلطنت شد ده سبط در یکجانب دو سبط در طرف دیگر واقع شد و سلطنت ده سبط از برای یوربیعام[1] مسلم شد و این سلطنت مسمی شد بسلطنت اسرائیلیه و رحبعام[2] بن‌سلیمان سلطان دو سبط شد و این سلطنت را سلطنت یهود میگویند .

کفر و ارتداد فیمابین این دو سلطنت شایع وآشکارگردید زیرا که یوربیعام بعد از استقرار بر سریر سلطنت و تمکن از پادشاهی مرتد شد و بمقتضای الناس علی دین ملوکهم ده سبط با او موافقت نمودند پس بازارکفر وعبادت اصنام در میان این ده سبط گرم شد .

کسیکه بر ملت تورات ثابت ماند ازکهنه ازین مملکت هجرت نموده و بمملکت یهود رفت و این اسباط عشره تا دویست وپنجاه سال کافر و عابد صنم بودند پس‌خداوند عالم‌غضب فرمود براینجماعت ومسلط فرمود برایشان آشوریین را تا اینکه اینها را اسیر نموده و در ممالك متفرق کردند و در این مملکت باقی نماند از ایشان مگر اندکی .

و این مملکت را بت‌پرستان آباد نمودند پس اختلاط شدیدی واقع شد مابین این جماعت و جماعت بت‌پرستان تناکح و تناسل وتوالد در میان اینها بعمل آمد و اولاد اینها را سامریین مینامند .

و از ابتدای سلطنت یوربیعام تا دویست و پنجاه سال جماعت بنی‌اسرائیل با تورات کاری نداشتند و وجود نسخهٔ تورات در این مملکت مثل وجود عنقا بود واین بود حال اسباط عشره .

یهودیان

اما سلطنت یهودیه بعد از موت سلیمان علیه‌السلام تا سنه ۳۷۲ بیست نفر

۱ـ بپاورقی صفحه ۱۳۱ جزء اول مراجعه شود .

۲ـ بپاورقی صفحه   جزء اول مراجعه کنید .

سلطان برسریر سلطنت یهودا نشست و مرتدین این سلاطین اکثر بودند از مؤمنین ایشان و عبادت اصنام شایع شد در عهد رحبعام بتها در زیر هر درختی گذاشته و عبادت کرده شدند .

و در عهد آخذ[۱] مذابح از برای بعل در هر جانب و ناحیه از نواحی شهر اورشلیم بنا شد و ابواب بیت‌المقدس مسدود گردید .

وقبل از زمان آخذ دو مرتبه بیت‌المقدس واورشلیم را غارت نموده بودند دفعهٔ اول شیشاق[۲] سلطان مصر جمیع اثاث بیت‌الله و بیت‌السلطان را نهب نمود .

و در مرتبهٔ ثانیه سلطان مرتد اسرائیلیه نهب و غارت شدید نمود بیت‌الله و بیت‌السلطانرا پس از آن اساس و بنای کفر محکم شد در زمان منسی[۳] تا اینکه اکثر اهل این‌مملکت وثنی وبت‌پرست‌شدند ومذبحی ازبرای اصنام درفنای بیت‌المقدس بنا نهادند و بت بزرگ ایشانرا در بیت‌المقدس گذاشتند و حال کفر باین نحو بود در زمان آمون[۴] پسر منسی .

پس چون یوشیا پسر آمون بر سریر سلطنت وتخت پادشاهی‌نشست سلطان توبهٔ نصوح نمود و ارکان دولتش توجه تام نمودند بترویج ملت موسویه وسعی بلیغ داشتند در هدم ارکان کفر و شرك .

تورات پیدا شد .

لیکن با همه اینها کسی تورات را ندید و وجود نسخهٔ تورات تا هفده سال

۱ـ بپاورقی صفحه ۲۴ جزء دوم مراجعه شود .

۲ـ اول شخصی از بیست ودومین سلسلهٔ پادشاهان مصر است که قبل از فرارکردن یربعام از زمین اسرائیل به تخت سلطنت نشست و در سال ۹۲۷ قبل از میلاد به یهودیه لشگرکشید و هیکل اورشلیم را غارت کرد . قاموس کتاب مقدس .

۳ـ بپاورقی صفحه ۲۵ جزء دوم مراجعه شود .

۴ـ بپاورقی صفحه ۲۵ جزء دوم مراجعه کنید .

ازسلطنت یوشیا مثل وجود عنقا بود و در سال هجدهم ازسلطنت او حلقیای[1] کاهن گفت که من نسخهٔ تورات را در بیت‌المقدس پیدا کرده‌ام و آن نسخه را داد بشافان کاتب پس نسخهٔ تورات راخواندند بریوشیای ملك چون ملك شنید مضمون تورات را جامه‌های خود را پاره نمود از شدت حزن از جهت عصیان بنی‌اسرائیل چنانچه در باب ۲۲ از آیهٔ ۸ از سفر ملوك ثانی و باب ۳۴ ازکتاب دوم تواریخ ایام‌نوشته شده است و عبارات آیات بدین نحو است :

وَ مِرّی خِلقیا کَهن کورا لِشاپان ساپر ۹ کِتابه دِشَرعَت مُوخچِلی بِبَیت دِمارِیا وَ یِهبِلّی خِلقیا کِتابه لِشاپان وَقَم قارِی‌لِه ۱۰ وَمُودعِیلِی شاپان ساپِرا اَلمِلکا بِیمار یا کِتابه یِهبِلی اِلّی خَلِقیا کَهن وَقَم قارِی لِه شاپان قَم مَلکا ۱۱ وَ وِیلاکد سَمِعلی مَلکا هِمزِمانِی دِکتابِه دِشَرعَت اکاچونچِری حُولوه انتهی

بعبارات سفر ملوك .

و معنی بفارسی چنین باشد یعنی حلقیای کاهن بزرگ گفت بشافان کاتب که تورات را درخانهٔ خداوند یافتم وحلقیا آن کتابرا بشافان داد وهم شافان کاتب بملك نقل کرد گفت که حلقیای کاهن کتابرا بمن داده است و شافان آنرا در حضور ملك خواند وواقع شدبمجردشنیدن ملك کتاب‌تورات راکه لباسهای خود رادریدانتهی.

و ما میگوئیم اعتماد نیست بر این نسخه و نه برقول حلقیای کاهن زیرا که از تقریرات سابقه معلوم شدکه بیت‌الله دومرتبه قبل ازعهد آخذ نهب وغارت‌کرده بودند و اصنام را در خانه جا داده بودند و خدام اصنام روزی چند مرتبه داخل بیت میشدند و تا سال هفدهم از سلطنت یوشیا کسی تورات را ندیده واسم آنراهم

---

[1] ـ رئیس کاهنان معاصر یوشیا بود هنگامیکه نقره‌های داخل شده بهیکل را حساب می‌نمود کتاب شریعت را پیدا کرد . کتاب دوم پادشاهان باب ۲۲ : ۸ .

نشنیده بود و حال آنکه سلطان و امنای دولتش کمـال اجتهـاد را در ترویج ملت موسویه داشتند و کهنه هم تاسال هفدهم سلطنت روزی چندمرتبه داخل خانه میشدند عمله و بنا و نجار و حجار در خانه مشغول تعمیر بودند .

بسیار بسیار عجب است که با وجود این کثرت تردد وطول مدت نسخه در خانه باشد و احدی از مخالف و مؤالف او را نه‌بینند پس هرکسی اندك تأملی در این باب نماید درکمال صافی وآسانی میداندکه این نسخه نبود مگر ازمخترعات وموضوعات و مجعولات .

حلقیا چون دید توجه سلطان وارکان دولت او رابسوی ترویج ملت موسویه لهذا جمع نمود این تورات را از روایات لسانیه‌که از افواه رجال شنیده ومی‌شنید اعم از اینکه این روایات صادقه باشند یا کاذبه و در مدت هفده سال مشغول جمع وتألیف بود! بعد از آنکه جمع کرد نسبت آنرا بموسی علیه‌السلام داد و مثل این افترا وکذب از برای ترویج ملت از مستحبات دینیه بود در نزد یهود و نصاری بحکم مقولهٔ مشهوره که نقل آن در قول ششـم از مقصد اول در جواب مغالطهٔ اول گذشت .

پس از آنکه کذب وافترا از مستحبات دینیه باشد در نزد یهود قبل ازمسیح ودرنزد مثلثین بعد ازمسیح پس‌دراینصورت ازبرای کذب وافترا حدی نخواهد بود.

و ما در اینموضـع قطـع نظر از اینها کرده و میگوئیم که نسخهٔ تورات در سال هجدهم از سلطنت یوشیا پیدا و معمول بود تا سیزده سال که بقیه سلطنت اوست و بعد از فوت او یاهوز[1] برسریر سلطنت نشست و مرتد شد وکفر شایع شد و سلطان مصر براو مسلط و او را اسیر نموده و برادر او را برتخت سلطنت جای داده و او هم مثل برادرش مرتد بود وبعد از فوت او پسرش برسریر سلطنت

۱ـ منظورهمان یهوآحاز پسرچهارم یوشیا است سه ماه بیشتر حکومت نکرد فرعون نکوه ویرا در ربله اسیر کرد و برادرش یهویاقیم را بجای اونشاند ویهویاقیم یازده‌سال سلطنت کرد و دراورشلیم بمرد فرزندش یهویاکین جانشین وی گردید و سه ماه و ده روز حکومت‌نمود.

استقرار یافت و او هم مثل پدر و عمو مرتد بود و او را بخت نصر[1] اسیر نمود با جمعی کثیر از بنی‌اسرائیل و بیت‌المقدس را با خزانه سلطان نهب و غارت نمود و عموی او را بجای او نشانید آنهم مثل برادرزاده‌اش مرتد بود .

وقتی که اینمطالب را دریافت نمودی پس میگوئیم تواتر تورات در نزد اینحقیر مؤلف کتاب منقطع گردید قبل از زمان یوشیا و نسخهٔ که در عهد یوشیا پیدا شد محل اعتنا و اعتبار نیست و تواتر با او ثابت نمیشود .

با همه اینها تا سیزده سال معمول بود وبعد حالش معلوم نیست ظاهراً اینکه زمانی که ارتداد وکفر رجوع کرد میان اولاد یوشیا باز نسخهٔ تورات مفقود شد قبل ازحادثهٔ بخت نصر و وجود تورات درمیان ازمنهٔ ارتداد مثل طهر متخلل مابین دمین بوده است لوفرض اینکه نسخه یا منقولاتش باقی ماند مظنون بظن‌قوی اینکه درحادثهٔ بخت‌نصر ضایع‌شد واین‌حادثه حادثهٔ اول بود .

وجه دوم :

آنکه چون سلطان منسوب ازجانب بخت‌نصر ادعای استقلال‌نمود و طغیان کرد بربخت‌نصر فلهذاسلطان‌بابل اورا اسیر کرد وپیش‌روی‌او اولادرا تماماً سر برید وچشم او را کند مغلولاً بزنجیرهای برنجی اورا بسوی بابل فرستاد بیت‌الله و بیت‌السلطان وجمیع خانهای اورشلیم و هرمنزل جلیلی و خانهٔ امیری وکبیری بود تماماً آتش زد وقلعهٔ اورشلیم‌را بازمین مساوی کرد وشعوب بنی‌اسرائیل‌را اسیروار روانهٔ بابل‌نمود واین مملکت را از مساکین وضعفای روی زمین از قبیل زارع و باغبانان وامثال اینها معمور نمود .

و این حادثه حادثهٔ ثانیه بودکه از برای بخت نصر روی داد و در این حادثه تورات وجمیع کتابهای عهد عتیق که قبل‌از این‌حادثه تصنیف شده بودند منعدم واز صفحهٔ‌عالم بالمرة مفقودشدند واین‌امر مسلم‌است درنزداهل‌کتاب ازیهود ونصاری.

۱ـ بپاورقی صفحه ۳۴۷ جزء اول مراجعه شود .

وجه سیم :

آنکه بنا براعتقاد یهود و نصاری عزرا علیه‌السلام درمرتبه ثانیه کتب مفقوده‌را تصنیف نمود حادثهٔ دیگر برایشان واقع شد و آن حادثه درباب اول ازکتـاب اول مقابیین باین‌نحو مسطورگشته است :

بعداز اینکه اورشلیم ازبرای انتیوکس مفتوح شـد شاهنشاه فرنك جمیـع نسخهای‌کتب عهد عتیق‌را بآتش انداخته واحراق نمود ومنادی ازجانب او نداکرد هرکسی نسخه‌ای ازکتابهای عهد عتیق درنزد او پیدا شود و یا اینکه فریضه‌ای از فرایض شرع موسی را بجا آورد حکماً مقتول وکشته خواهد شد و ماهی یکمرتبه تحقیق مینمود هرکسی‌که نسخه‌ای ازکتابهای عهد عتیق درنزد او پیدا میشد یااینکه رسمی ازرسومات شرع حضرت موسی‌را بجاآورده بود بی‌تأمل‌سر اورا می‌بریدند انتهی ملخصاً .

این‌حادثه یکصد وشصت‌ویك‌سال قبل‌ازمیلاد مسیح بوده است وسه‌سال‌ونیم هم طول‌کشید چنانچه درتواریخ ایشان و تاریخ یوسفیس مفصلاً مشروح گردیده است و دراین حادثه جمیع نسخهای عهد عتیق که حضرت عزرا علیه‌السلام تصنیف نموده بود ضایع ومفقود گردید و اثری ازآنها باقی نماند .

چنانچه در شاهد شانزدهم از مبحث اول از کلام جان هلنرکاتلك دانستی‌که گفت : نقول صحیحه بواسطه عزرا ظاهر شد و آن نقول نیز در حادثه انتیوکس ضایع‌شد انتهی .

بعد جان هلنر گفت شهادت صادقه ازبرای این‌کتب نبود مادامی‌که مسیح و حوارین شهادت نداده بودند انتهی .

مؤلف‌گوید: حال این شهادت را درجواب مغالطهٔ دوم دانستی .

وجه چهارم :

اینکه بعدازحادثات مذکوره حوادثات دیگر نیزبریهود واقع‌گردید ازدست

ازدست ملوك فرنك ودرآن‌حوادثات نقول‌عزرا و نسخهای غیرمحصوره منعدم‌شدند وازین جمله حادثهٔ طیطوس[1] رومیست واین‌حادثه حادثهٔ‌بزرگ‌بود که سی‌وهفت‌سال بعداز عروج مسیح واقع گردید و این‌حادثه بتفصیل تمام وبسط مالاکلام درتاریخ یوسیفس یهودی وتواریخ دیگر مسطورگردیده است.

و دراین‌حادثه ازجماعت یهود واطراف ونواحی‌آن هزار هزار و صد هزار نفر بهلاکت رسیدند بعضی ازگرسنگی و برخی‌را بآتش سوزانیدند و طایفه‌ای را به شمشیر و قومی را بدارکشیـدند و نود وهفت هزار کس اسیر شدند و در اقالیم مختلفه آنها را فروختند وجمع کثیری نیز دراقطار ارض یهودیت هلاك شدند.

وجه پنجم :

آنکه قدمای‌مسیحیة ملتفت نبودند به‌نسخهٔ عبرانیه ازعهدعتیق یعنی‌این‌نسخه را قابل التفات نمیدانستند بلکه جمهور ایشان معتقـد بودند که این نسخه تحریف گردیده است وترجمه یونانیه معتبربود درنزد ایشان بخصوص تا آخر قرن دوم از قرون مسیحیه که احدی از ایشان به‌نسخهٔ عبرانیه رجوع‌نمیکرد واین‌ترجمه مستعمل بود حتی درجمیع معابد یهود ایضاً تا آخر قرن اول .

پس نسخهٔ عبرانیه از این جهت قلیل‌الوجود بود وبا قلّت در نزد یهود بود بهمانطوری که در مقصد اول درجواب مغالطهٔ اول دانستی .

وجه ششم :

آنکه جماعت یهود نسخهائی را که درصد هفتم و هشتم نوشته شده بودند منعدم نمودند زیرا که با مخالفت کثیره مخالف بودند با نسخهای معتمـده در نزد ایشان وازهمین‌جهت بود که تصحیح‌کنندگان عهدعتیق بدست ایشان نیفتاد نسخه‌ای که درصد هفتم وهشتم نوشته شده بود پس ازمنعدم‌شدن نسخها نسخه‌ای که موافق

۱ـ بپاورقی صفحه ۳۱ جزء دوم مراجعه شود .

میل و رضای ایشان بوده درنزد ایشان ماند .

پس مجال واسع ازبرای ایشان‌بود ازبرای تحریف وخرابی چنانچه درقول بیستم ازمقصد مزبور دانستی .

وجه هفتم :

ازبرای مسیحیین نیزدرطبقات‌اولی اسباب قلت‌نسخه وامکان‌تحریف محرفین موجود بود زیرا که تواریخ ایشان شهادت میدهد باینکه ایشان تا سیصد سال بلکه زیادتر بانواع و اقسام محنت و بلاها مبتلا وگرفتار بودند و ده قتل عظیم و بزرگ ازبرای ایشان واقع‌گردید واین قتلها چنان بزرگ بودکه قریب به قتـل عام بود و نزدیك بودکه ملت مسیحیه کلیةً مستأصل شده و از روی زمین برداشته شود .

اول : در عهد وزمان نیروشاه در سنهٔ ۶۴ ودر این حادثه پطرس حواری‌که خلیفهٔ اول مسیح است با زنش شهید شدند رضی‌الله تعالی عنهما .

و پولس ایضاً کشته شد واین قتل در دارالسلطنه وایالات بود ومادام‌الحیات این‌سلطان را حال بدین‌منوال بود واقرار بمسیح گناه بزرگی‌بود درحق مسیحیین.

دوم : درعهد سلطان دومشیان واین سلطان مثل نیر و عدو ملت مسیحیه بود و امر نمودکه این‌ملت را قتل‌عام نمایند پس قتل‌عام ظاهروآشکارگردید بطوری‌که خوف استیصال این‌ملت‌بود و یوحنای حواری جلای وطن نمود فیلوویس کلیمنس کشته شد .

سیم : درعهد سلطان ترجان و ابتدای این‌امر در سنه ۱۰۱ بوده است وحال بدین‌منوال بود تا هجده‌سال ودر این‌حادثه اکناشس اسقف قرنتیه وکلیمنت اسقف روم وشمعون اسقف اورشلیم کشته شدند .

چهارم : درعهد سلطان مرقس انتونیس وابتدای این امر در سنه ۱۶۱ بود وحال بدین‌منوال آمد تا مدت زیادتر از ده‌سال وقتل بمشرق و مغرب رسید و این سلطان فلسفی مشهور متعصب در بت‌پرستی بود .

پنجم : درعهد سلطان سویرس و ابتدای این‌حادثه درسنه ۲۰۲ بود و چند هزار ازمسیحیین درمصر کشته شدند وهکذا در دیارفرانسه وکارتهیج وقتل درغایت شدت بود بحیثی که مسیحیین گمان کردند که اینزمان زمان دجالست .

ششم : درعهد سلطان مکسیمین بود وابتدای این امر درسنه ۲۳۷ بود و امر این سلطان صادر شد بقتل علماء زیراکه گمان کرده بود زمانی که اهل‌علم کشته شدند عوام را باطاعت آوردن درغایت سهولت و آسان است ودراین حادثه پاپاپونتیانوس و پاپا انتیروس کشته شدند .

هفتم : درعهد سلطان دیشس و ابتدای این امر درسنه۲۵۳ بود واین سلطان خواست که ملت مسیحیه را مستأصل نماید وامراو بحکام ولایات وایالات صادرشد باستیصال این ملت وبعضی از مسیحییـن دراین‌حادثه مرتدکشته و بت پرست شدند مصر و افریکا یعنی آفریقا واتالی ومشرق مواضع تفرج ظلمش بود.

هشتم : در زمان سلطنت ولریان در سنه ۲۵۷ وچندهزار در این حادثه کشته شدند بعد امر سلطان درغایت شدت صادر شد باین نحوکه جمیع اساقفه وخادمان دین کشته شوند و عربهـا را ذلیل نمایند واموال‌ایشانرا ازدست ایشان بگیرند واگر بعداز اینها نیز دردین مسیح باقی بمانند کشته شوند واموال وزنهای‌شریفه‌را غارت نمایند و از وطن نیز جلا شوند و مابقی مسیحیین را غلام بگیرند و ایشانرا حبس نمایند وبپای ایشان زنجیر انداخته وبکارهای دولتی ایشانرا وادارند .

نهم : درعهد سلطان اریلین وابتدای این‌حادثه سنه ۲۷۴ بود وامر سلطـان صادر شد لیکن خیلی ازمسیحیین کشته نشدند زیراکه خود سلطان کشته شد.

دهم : درسنه۳۰۲ دراین‌حادثه شرق وغرب زمین پرشد درقتل وشهرفریجیا را یکمرتبه آتش زدند بحیثی که متنفسی از مسیحیین دراین‌شهر نماند .

این وقایع هرگاه وقایع صادقه باشند چنانچه خود مسیحیین مینویسنـد و میگویند وشکی درصحت این وقایع ندارند دراینصورت کثرت نسخه و محافظت کتب کماینبغی متصور نمیشود و همچنین تصحیح وتحقیق دشوار است در چنین

اوقاتی و از برای محرفین در امثال این اوقات فرصت تحریف خیلی وسعت دارد و درجواب ازمغالطۀ اول دانستی که فرقه‌های بسیار ازاهل‌بدعت ازمسیحیین درقرن اول کتب را تحریف می کردند .

وجه هشتم :

اینکه سلطان دیوکلیشین خواست وجودکتب مقدسۀ اهل کتاب را از صفحۀ عالم محو نماید جد وجهد کثیری در این‌باب نمود ودرسنۀ ۳۰۳ امر او صادرگردید بهـدم و خراب کردن جمیع کلیساها و احراق و سوزانیدن کتابها و بعدم اجتماع مسیحیین ازبرای عبادت پس کلیسا را خراب وکتابها را احراق نموده با جدوجهد تمام وسعی مالاکلام وهرکس ابامینمود ویاگمان میکردند کتابی‌را پنهان کرده‌است بعذاب شدید او را معذب مینمودند .

ویا اینکه اگرامتناع مینمودند ازعدم‌اجتماع بعبادت باز معذب‌بودند چنانچه تواریخ خود مسیحیین شهادت میدهد .

و لاردنر درصفحۀ ۵۲۲ ازمجلد هفتم ازتفسیرخودچنین‌گوید: امردیوکلیشین درشهرمارچ ازسال نوزدهم‌ازجلوسش صادرگردید بااینکه‌کلیساها را خراب نموده وکتابهای مقدسه را بسوزانند انتهی .

بعد گوید یوسی‌بیس باندوه تام می‌گویدکه او بچشم خود دیدکه‌کلیساها را خراب وکتابهای مقدسه را دربازار میسوزانند انتهی .

و حقیر نمی‌گویم‌که تمامی‌کتابها از صفحۀ عالم منعدم شدند لیکن می‌گویم بی‌شك وشبهه‌کتابها بسیارکم شدند ونسخهای‌غیرمحصورۀ صحیحۀ نفیسه ضایع‌شد زیراکه‌کثرت مسیحیین وکثرت‌کتابهای ایشان بطوریکه درمملکت ودیار این‌پادشاه بود بقدر عشری از اعشار اینها در مملکت دیگر نبود پس باب تغییر و تحریف در همچنین اوقاتی مفتوح گردید .

و اگر گویم بعضی ازکتابها کلیةً منعدم شد نیـز جای تعجب نخواهد بود

پس گوئیم ممکن است در این حوادثات بعضی از کتابهای مسیحیین کلیةً منعدم شده باشند وموجود الان باسم او ازجملهٔ مجعولات ومخترعات وموضوعات باشد زیرا که این امر قبل از ایجاد صنعت طبع امر ممکن بود نه محال چنانچه درقول بیستم از مقصد اول درجواب مغالطه اول دانستی که نسخهای مخالفه بانسخهٔ یهود کلیةً منعدم شد بفعل ایشان بعد از صد هشتم .

و آدم کلارك در مقدمهٔ تفسیرش چنین گوید که اصل تفسیر منسوب به تیشن منعدم شد وتفسیر منصوب به تیشن موجود بود در عهد تهیودورت وخوانده میشد درجمیع کلیساها لیکن تهیودورت منعدم کرد جمیع نسخهای اورا تااینکه انجیل را قایم مقام او نماید انتهی .

پس ملاحظه ونظر کنید که چگونه این تفسیر ازصفحهٔ عالم منعدم شد به فعل تهیودورت ! وچگونه مسیحیین بدل او را اختراع و اختلاق نمودند! و بدون شك اقتدار دیو کلیشین که شاهنشاه فرنك بود زیادتر بود از اقتدار یهود وهمچنین زمان منعدم نمودن او نزدیکتربود از زمان نیست کردن یهود وهمچنین اقتدار این سلطان زیادتر بود از اقتدار تهیودورت .

پس اگر گوئیم بعضی کتابهای عهدجدید معدوم و نیست شد درحادثهٔ دیو کلیشین و حوادثات که درعهد سلاطین مذکوره واقع گردید که همه اینها شاهنشاه بودند در عهد خود هیچ جای تعجب و استبعاد نخواهد بود .

و اینکه موجود الان باسم آن کتب دراینصورت ازجملهٔ مفتریات خواهدبود چنانچه در تفسیر تیشن شنیدی واهتمام مسیحیین در اختراع بعضی کتب جدید یقیناً زیادتر خواهدبود از اختراع تفسیرمذکوره ومقولهٔ مقبولهٔ مشهوره درنزد مسیحیین که ذکر آن درمقصد اول درجواب ازمغالطهٔ اول گذشت حاکم مسلط بود باستحسان و استحباب این اختراع واختلاق .

واز برای حوادثات مذکوره دروجوه ثمانیه مسطوره اسانیدمتصله بکتابهای اهل کتاب مفقودگردید و سند متصل بکتابی ازکتابهای عهد عتیق و جدید پیدا نمیشود

نه در نزد یهود و نه در نزد مسیحیین .

کراراً و مراراً در جاهلیت و ایمان سند خواسته‌ایم از اساتید خود وسایرین بدست نیامده است و باین عذر متعذر گردیدندکه سبب فقدان سند وقوع مصائب وفتن و محنست بر مسیحیین تا مدت سیصد و سیزده سال .

و خود حقیر تفحص و تجسس کردم کتب اسناد را بدست نیامد چیزی غیر از ظن و تخمین و ظن و تخمین سند نیست بالقطع والیقین مجملاً پس‌ازمطالب مذکوره ثابت و محقق گردیدکه کتب عهد عتیق وجدید سند صحیح متصل ندارند.

اولاً تحریف و تغییر و تبدیل و خرابی در این کتابها از اهل دین و دیانت و اهل بدعت و ضلالت بجمیع اقسام تغییر و تحریف یعنی تحریف لفظی بلفظی و زیاده و نقصان واقع گردیده است یقیناً .

ثانیاً و مملو از اغلاط فاحشه میباشد بی‌شبهه .

ثالثاً و پر از اختلاف معنوی هستند بدون شك .

رابعاً و منسوخند چنانچه درباب چهارم مفصلاً ومدللاً خواهدآمد انشاءالله.

خامساً و مشتمل بربعضی احکام قبیحه میباشند چنانچه نقل آن احکام درباب اول گذشت و در باب پنجم و ششم نیز مذکور خواهد گردید .

سادساً و اینکه مشتملند بربعضی نسبتها به پیغمبران خدا از قبیل اینکه جناب سلیمان و هرون مرتد شدند نعوذبالله مذبح و معبد از برای بت بناکردند و داود پیغمبر با زن اوریای حتی زناکرد وشوهراو را بحیله‌کشت ولوط پیغمبر بادختران خود زناکرد واشعیا پیغمبر تا سه سال ونیم با مرخدا منکشف‌العوره بود وحزقیال پیغمبر بامر خدا تا سیصد و نود روز باید نان را بر فضلهٔ انسانی بخود و اگر نه بفضلهٔ حیوانی و امثال این امور قبیحه بسیار است درکتابهای عهد عتیق وجدید و نقل همه این امور در موضع خود خواهد آمد پس معلومست این کتابها از جانب خدا نمیباشند .

سابعاً و هیچ عاقل این کتابها را سند تدین از برای خود قرار نمیدهد .

ثامناً پس از اطلاع برمطالب این باب حقیقتاً و تفسیر سه آیهٔ مبارکه که دلالت برتحریف داشت و دراول باب مذکورگردید ازبرای تو ظاهر وروشن شد.

ایخدای عادل مقدس تو را بهزار هزار زبان حمد و ثنا مینمایم که مرانجات دادی تا اینکه اقرارنمودم بوحدانیت تو اولاً وبه نبوت جمیع پیغمبران تو ازآدم تا خاتم ثانیاً .

و از درگاه تو درکمال عجز و انکسار مسئلت مینمایم که سلب هدایت و توفیق و ایمان از من نفرمائی و سایر قسیسین و مسیحیین را نیز حظی ونصیبی از قوت تعلیم و حلاوت مطالب قرآن مرحمت بفرمائی .

و ایضاً تو را قسم میدهم بتقرب محمد وآل محمد که مرا توفیق بدهی تا اینکه شروع کنم به بیان مطالب باب سیم که در ابطال تثلیث واثبات توحید است.



پس می‌گویم :
بالله التوفیق وعلیه التوکل

باب سیم

در اثبات توحید و ابطال تثلیث

و این باب مشتمل بر یك مقدمه و سه فصل است .

اما مقدمه مشتمل است بردوازده امر بعدد دوازده امام سلام‌الله علیهم ودوازده حواری و این دوازده امر موجب حصول بصیرت ناظر است در فصول ثلثه .

امر اول :
خدا در عهدین

آنکه‌کتابهای عهد عتیق ناطق است باینکه خدایتعالی واحد و ازلی و ابدی حیّ لایموت قادر مختار است مثل ندارد نه در ذات و نه در صفات وبری ازجسم و شکلست و این امر بجهت شهرت و کثرت در آن‌کتب غیرمحتاج بنقل شواهد و غنی از اثباتست .

امر دوم :
عابد در عهدین

آنکه عبادت غیرالله حرام است وحرمت آن مصرح به است درمواضع شتی از تورات مثل باب بیستم و سی وچهارم از سفر خروج .

و تصریح شده است در باب سیزدهم از تورات مثنی که اگر پیغمبری یا بینندهٔ خوابها دعوت نماید بعبادت غیرالله باید کشته شود اگرچه صاحب معجزات عظیمه هم باشد و اگرکسی از اقربا و رفقا ترغیب نماید شخصیرا بعبادت غیرخدا مرغب باید کشته شود ورحم بر او نشود و درباب ۱۷ ازتورات مثنی مسطوراستکه: اگرثابت شود برکسی عبادت غیرالله مرد باشد یازن باید سنگسارشود[۱] یعنی بمجرد اینکه ثابت‌شود غیرازخدای واحد حقیقی‌راعبادت نموده است حکم او رجم‌است.

امر سیم :
معبود در عهدین

آنکه درآیات کثیره غیرمحصوره ازعهد عتیق اشعار بلکه تصریح شده‌است باینکه خدایتعالی جسم است وشکلی واعضا دارد مثلاً درآیهٔ۲۶ و۲۷ ازباب اول ازسفر تکوین[۲] وآیه ۶ ازباب نهم ازسفر مذکور[۳] اثبات شکل وصورت شده‌است ازبرای خدا .

و درآیهٔ ۱۷ ازباب ۵۹ ازکتاب اشعیا اثبات سر شده‌است. [۴]

۱ـ آیه ۳ از باب مزبور .

۲ـ و خدا گفت آدم را بصورت ما و موافق شبیه ما بسازیم ... پس خدا آدم را بصورت خود آفرید .

۳ـ هرکه خون انسان ریزد خون وی بدست انسان ریخته شود زیرا خدا انسان را بصورت خود ساخت .

۴ـ پس عدالترا مثل زره پوشید وخود نجات را برسر خویش نهاد و جامهٔ انتقام رابجای لباس در برکرد و غیرت را مثل ردا پوشید .

ودرآیهٔ ۹ ازباب ۷ ازکتاب دانیال[۱] اثبات سر و مو شده است .
و درآیهٔ ۳ از زبور ۴۳ [۲] اثبات رو و دست وبازو شده است .
و درآیهٔ ۲۲ و۲۳ ازباب ۳۳ ازکتاب خروج[۳] اثبات رو وقفا شده است.
و درآیهٔ ۱۵ از زبور ۳۳ [۴] اثبات چشم وگوش شده است .
همچنین درآیه۱۸ ازباب۹ ازکتاب دانیال[۵] اثبات چشم وگوش گردیده‌است
ودرآیهٔ ۲۹ و۵۲ ازباب ۸ از سفرملوك اول[۶] وآیهٔ ۱۷ از باب۱۶ [۷] وآیهٔ۱۹ ازباب ۳۲ ازکتاب ارمیا[۸] وآیهٔ ۲۱ ازباب ۳۴ ازکتاب ایوب[۹] وآیهٔ ۲۱ از باب ۵ وآیهٔ۳ ازباب ۱۵ ازکتاب امثال سلیمانی[۱۰] اثبات چشم معلوم میشود.

۱ـ و نظر می‌کردم تاکرسیها برقرار شد و قدیم‌الایام جلوس فرمود و لباس او مثل برف سفید و موی سرش مثل پشم پاك .
۲ـ نور و راستی خود را بفرست تا مرا هدایت نمایند و مرا بکوه مقدس تو و مسکنهای تو رسانند .
۳ـ و خداوند گفت ... پس دست خود را خواهم برداشت تا قفای مرا ببینی اما روی من دیده نمی‌شود .
۴ـ از آسمان خداوند نظر افکند و جمیع بنی‌آدم را نگریست از مکانت سکونت خویش نظر می‌افکند برجمیع ساکنان جهان .
۵ـ ای خدایم گوش خود را فراگیر وبشنو وچشمان خود را بازکن و بخرابیها، وشهریکه باسم تو مسمی است نظر فرما .
۶ـ ای یهوه خدای من ... تاآنکه شب وروز چشمان تو براین خانه بازشود ... تاچشمان تو بتضرع بنده‌ات و بتضرع قوم تو اسرائیل گشاده شود .
۷ـ خداوند می‌گوید ... زیرا چشمانم بر همهٔ راههای ایشان است و آنها از نظر من پنهان نیست و عصیان ایشان از چشمان من مخفی نی .
۸ـ نزد خداوند تضرع نموده گفتم : آه ای خداوند یهوه ... که چشمانت بر تمامی راههای بنی‌آدم مفتوح است .
۹ـ زیرا چشمان او «خدا» بر راههای انسان می‌باشد .
۱۰ـ زیرا که راههای انسان در مد نظر خداوند است. چشمان خداوند در همه جا است .

در آیهٔ ۴ از زبور ۱۱ اثبات چشم و مژگان شده است. [1]

در آیهٔ ۶ و۸و۹و۱۵ اززبور۱۷ اثبات گوش و پاو دماغ و نفس و دهن شده است. [2]

در آیهٔ ۲۷ ازباب ۳۰ ازکتاب اشعیا اثبات لب و زبان شده است. [3]

درباب ۳۳ ازسفر استثنا دست و پا ثابت شده است. [4]

در آیهٔ ۱۸ ازباب ۳۱ ازسفرخروج انگشتها ثابت گردیده است. [5]

در آیهٔ ۱۹ ازباب شکم و قلب ثابت شده است. [6]

در آیهٔ ۳ ازباب ۲۱ ازکتاب اشعیا پشت ثابت شده است. [7]

در آیهٔ ۷ از زبور ۲ فرج ثابت شده است. [8]

۱ـ کرسی خداوند در آسمان ، چشمان او می‌نکرد پلکهای وی بنی‌آدم را می‌آزماید .

۲ـ ای خدا ... کوش خود را بمن فراکیر ... مرا زیر سایهٔ بال خود پنهان کن ... ای خداوند برخیز... و پیش روی وی درآمده ...

۳ـ اینك اسم خداوند از جای دور می‌آید در غضب خود سوزنده و در ستون غلیظ و لبهایش پر از خشم و زبانش مثل آتش سوزان است .

۴ـ مقصود همان سفر تثنیه است که در باب ۳۳ گوید : «موسی» کفت یهوه از سینا آمد.. بدرستیکه قوم خود را دوست می‌دارد و جمیع مقدسانش در دست تو هستند و نزد پایهای تو نشسته هر یکی ازکلام تو بهره‌مند می‌شوند .

۵ـ و چون کفتکو را با موسی درکوه سینا بپایان برد دو لوح شهادت یعنی دو لوح سنک مرقوم بانکشت خدا را بوی داد .

۶ـ در هیچیك از کتابهای عهدین سخن از قلب وشکم نشده است که با گفتهٔ مؤلف محترم سازگار باشد مگر آیه ۱۹ از باب ۴ کتاب ارمیا نبی (خداوند میکویدکه مثل دیده‌بانان مزرعه او را احاطه می‌کنند چونکه برمن فتنه انکیخته است داه تو واعمال تو این‌چیزها را بر تو وارد آورده است این شرارت تو بحدی تلخ است که بدلت رسیده است احشای من پرده‌های دل من ازدرد سفته وقلب من درا‌ندرونم مشوش کردیده.. و) باز دراین‌قسمت چنانکه ملاحظه می‌کنید سخنی از شکم بمیان نیامده است .

۷ـ وحی از زمین هولناك میرسد : کمر من از شدت درد پرشده است و درد نره مثل درد زنیکه می‌زاید مرا درکرفته است .

۸ـ تو پسر من هستی امروز ترا تولیدکردم .

درآیهٔ ۲۸ ازباب ۲۰ از اعمال حواریین‌خون ثابت شده است.[۱]

پس آیاتی‌که اشعار بآنها شد اثبات اعضا و جوارح مینماید از برای خدای تعالی ولی بعضی اعضای او ناقص‌است مثلاً ابرو ندارد! ناخن ندارد! زانو ندارد واگرغلام باشد کسی اورا به‌دو پول سیاه نمیخرد !

واز برای تنزیه حق‌تعالی در تورات دوآیه پیدا میشود وآن‌آیهٔ ۱۲ وآیهٔ ۱۵ است از باب ۴ از تورات مثنی وآن دوآیه باین‌نحو است :

وَهُمْ زِمْلِي مَرْيَا عَمّوخُون مِنْ گَوَدِ نُورَقَل دِهِمْزَمَنِي اَخْتُونْ شِمْعِلُوخُونْ وَ دَمَيْتَ لاٰخِزِلُوخُون شِبُوق مِنْ‌قَلَ.

ترجمه بفارسی چنین میباشد : وخداوند با شما ازمیان‌آتش متکلم‌شد صدای کلماترا شنیدید اما صورتی سوای آواز ندیدید .

وَپَيْشِيتُونْ هِشَيْرَا ٰبَا لِكَنَتُوخُون سَبَبْ دِلاٰخِزْلُون كُلْ دَمَيْتَ بِيُومْ دِهُم زِمْلِي مَرْيَا عَمّوخُونْ بِخُورِيب مِنْ كَوَدِنُورَ .

یعنی پس جان خودتانرا نیك محافظت نمائیـد چون در روزیکه خداوند با شما درحوریب ازمیان آتش تکلم نمود هیچ صورتی را ندیدید انتهی.

و چـون مضمون دوآیهٔ مزبوره مطـابقت دارد با برهان عقلی تأویل آیات غیرمحصوره واجبست نه تأویل این دوآیه بلکه این دوآیه درظاهرخود باقی هستند و اهل‌کتاب در اینموضع با ما موافقند وترجیح نمیدهند آیات غیرمحصوره را بر دوآیهٔ مزبوره وچنانچه اشعار به‌جسمیت خدایتعالی پیدا میشود وهمچنین اثبات‌مکان نیز شده است ازبرای خدایتعالی درآیات غیرمحصوره ازعهد عتیق وجدید.

۱- پس نگاه دارید خویشتن و تمامی آن گله را که روح القدس شما را برآن اسقف مقرر فرمود تاکلیسای خدا را رعایت‌کنیدکه آنرا بخون خود خریده است .

مثلاً آیهٔ ۸ از باب ۲۵ وآیهٔ ۴۵ و ۴۶ از باب ۲۹ از سفر خروج و درآیهٔ ۳ از باب ۵ و آیهٔ ۳۴ از باب ۳۵ از سفر اعداد و درآیهٔ ۱۵ از باب ۲۶ ازتورات مثنی و در آیهٔ ۵ و ۶ از باب ۷ از سفر شموئیل دوم و در آیهٔ ۳۰ و ۳۲ و ۳۴ و ۳۶ و ۳۹ و ۴۵ و ۴۹ از باب ۸ از سفر ملوك اول و در آیهٔ ۱۱ از زبور ۹ و در آیهٔ ۴ از زبور ۱۰ و در آیهٔ ۸ از زبور ۲۵ و درآیهٔ ۱۶ از زبور ۶۷ و درآیهٔ ۲ از زبور ۷۳ و در آیهٔ ۲ از زبور ۷۵ و در آیهٔ ۱ از زبور ۹۸ و در آیهٔ ۲۱ از زبور ۱۳۴ و در آیهٔ ۱۷ و ۲۱ از باب ۳ ازکتاب یوئیل و در آیهٔ ۳ از باب ۸ از کتاب زکریا .

و در آیهٔ ۴۵ و ۴۸ از باب ۵ و آیهٔ ۱ و ۹ و ۱۴ و ۲۶ از باب ۶ و آیهٔ ۱۱ و ۲۱ از باب ۷ و آیهٔ ۳۲ و ۳۳ از باب ۱۰ و آیهٔ ۵۰ از باب ۱۲ وآیهٔ ۱۳ ازباب ۱۵ و آیهٔ ۱۷ از باب ۱۶ و آیهٔ ۱۰ و ۱۴ و ۱۹ و ۳۵ از باب ۱۸ و آیهٔ ۹ و ۲۲ از باب ۲۳ از انجیل متی .

تمامی این آیات و غیر اینها دال بر ایننده که از برای خدا مکانست .

و در عهد عتیق و جدید یافت نمیشود آیاتی که دلالت داشته باشند برتنزیه حقتعالی از مکان‌الاقلیل و اندك .

مثل آیه اول و دوم از باب ۶۶ ازکتاب اشعیا و آیهٔ ۴۸ از باب۷ از اعمال رسولان و آیات مرقومات باین نحوند :

خداوند میفرماید که آسمانها کرسی من و زمین قدمگاه منست پس خانه از برایم بنا نموده باشید کجاست و مکان آرام من درکجا .

خداوند میفرماید : دستم همه اینچیزها را ساخته است و تمامی اینها موجود شد نهایت باین خواهم نکریست و فقیر و شکسته روحی که بسبب کلام من میلرزد .

ولیکن حضرت اعلی در خانهای مصنوعی دستها ساکن نمیشود چنانکه نبی گفته است .

و چون مضمون این آیات قلیله موافقت داشت با برهان عقلی مؤول شده است آیات کثیره غیرمحصوره که مشعر بمکانست از برای خدایتعالی نه این آیات قلیله و اهل کتاب ایضاً موافقند با مسلمین در این تأویل .

پس ازین امرسیم ظاهروآشکار میگردد که کثیر زمانیکه مخالف باشد بابرهان عقلی واجبست ارجاع اوبقلیلی که موافق باشد بابرهان عقلی واعتنا نمیشود بکثرت کثیر در صورت مخالفت با برهان چنانچه مخفی و مستور نیست برشخص بصیر .

پس تأویل و تطبیق کثیر واجبست با قلیل در اینصورت پس چگونه تأویل نمیشود درصورتیکه کثیر موافق و قلیل مخالف باشد با برهان عقلی پس در این صورت تأویل بالبداهة واجبست .

امر چهارم :

دیدن خانه

درامر سیم دانستی که خدا شبه وصورت ندارد و درعهد جدید نیز درمواضع عدیده تصریح شده است که رؤیت و دیدن خدا امکان ندارد .

در آیهٔ ۱۸ از باب اول از انجیل یوحنا باین نحو مذکور گردیده است :

نَشَ هِیْچَ لاُخِزیلِی لاله یعنی خدا را هرگز کسی ندید .

و در آیهٔ ۱۶ از باب ششم از رسالهٔ اول پولس بتیموتاؤس باین نحو رقم یافته است : وَنَشَ مِنْ بِنَیْنَشَ لِیلِی خِزْیوُهْ اوُپْ لِی مٰاصِی لِخزَیوُه

یعنی واحدی ازانسانخدا را ندیده و نمیتواند دید او را تا ابد الآباد .

و درآیهٔ ۱۲ از باب چهارم از رساله اول یوحنا : کسی هرگز خدا راندید.

پس از این آیات معلوم و مفهوم میشود هرکسیکه مرئی و دیده شود خدا نخواهد بود هرگز اگر چه درکلام خدا و یا انبیاء ویا حواریین لفظالله و مثل آن بر او اطلاق شده باشد پس مغرور نشود کسی بمجرد اطلاق لفظالله و ادعا ننماید

که تأویل مجاز است ارتکاب بمجاز جایز نیست .

زیرا که قائل شدن بمجاز واجبست در وقت قرینه مانعه از ارادهٔ حقیقت بخصوص زمانیکه برهان قطعی دلالت برمنع داشته باشد بلی اطلاق این الفاظ بر غیرالله بوجه مناسبی در محل خود شده است در کتب عهدین .

مثلاً اطلاق این الفاظ در پنج کتاب منسوب بموسی علیه‌السلام بر بعضی ملائکه از برای ظهور جلال خداست در آنها زیادتر از غیرآنها .

در باب بیست وسیم قول‌الله سبحانه یعنی از سفر خروج باین نحو وارد گردیده است :

اینك فرشته را در حضور تو میفرستم تا اینکه تو را بر سر راه نگاه دارد و تو را بمکانیکه حاضر ساخته‌ام بیاورد * ازو با حذر باش و آوازه‌اش رابشنو واو راغضبناك مکن زیراکه عصیان شما راعفو نخواهد نمود چونکه اسمم در اوست * زیرا که فرشتهٔ من در حضور تو راهی شده تو را باموریان و حتیان و پریزیان وکنعانیان و حویان و یبوسیان[1] خواهد آورد و من ایشانرا قطع خواهم نمود انتهی .

قول او اینك فرشته را در حضور تو میفرستم و همچنین زیرا که فرشتهٔ من

۱ــ اموریان قبیله‌ای بودند ازسوریان و اولادکنعان‌بن‌نوح در جنوب اورشلیم وادی لم‌یزرع مسکن داشتند و بعدها میان نهر ارنون و یبون و اردن سرزمین سبز و خرمی را بتصرف خود درآوردند و در جنگ با اسرائیلیها شکست خوردند .

حتیان: فرزندان حت‌بن‌کنعان بودند ودرجنوب یهودیه نزدیك حبرون مسکن داشتند وآثار نقاشی و حجاری حتی‌که در مصر بدست آمده نشانه تمدن آنان است .

پریزیان : روستانشینان‌کنعانیان بودندکه فرزیان نیز خوانده می‌شدند .

کنعانیان : اولادکنعان‌بن حام‌بن نوح هستند و دربین سوریه و دریای متوسط مسکن داشتند .

حویان: گروهی ازفرزندان‌کنعام‌بن‌حام بودندکه درکنار دریای روم ساکن بودند .

یبوسیان : گروه دیگری ازکنعانیان راکه درحوالی کوهستانی اورشلیم مسکن داشتند یبوسیان خوانده می‌شوند. اقتباس ازقاموس‌کتاب مقدس جیمز هاکس .

در حضور تو راهی شده نص صریحند در اینکه آنیکه با بنی‌اسرائیل میرفت در ستون ابر در روز و در ستون آتش در شب فرشته بوده است از فرشتهای خدا و لفظ‌الله بر او اطلاق شده است چنانچه عنقریب مطلع خواهی گردید بجهت ظهور جلال خدا در او وچنانچه ظاهر وآشکار میگردد از قول‌الله سبحانه وتعالی «چونکه اسمم در اوست» و اطلاق این لفظ در مواضع غیرمحصوره برملك شده است.

و همچنین برانسان کامل بلکه برآحادناس بلکه برشیطان رجیم بلکه برغیر ذوی‌العقول ایضاً وازبعضی مواضع تفسیر بعضی این الفاظ معلوم است ودربعضی مواضع سیاق‌کلام دلالت دارد بحیثی که مشتبه نمیشود امر برناظر و در نظر اول معلوم میشود که مقصود ازلفظ‌الله وامثال ذلك ذات مقدس باری نمیباشد آگاه باش که میخواهم شواهد این باب را از برای تو نقل نمایم و نقل خواهیم نمود.

در این باب عبارات کتب عهد عتیق را از ترجمهٔ فارسیهٔ مطبوعهٔ لندن درسنهٔ ۱۸۵۶ مطابق ۱۲۷۲ هجری و عبارات عهد جدید را از فارسیه مطبوعهٔ سنهٔ ۱۸۸۷ و سنه ۱۸۸۲ و جمیع عبارات موضع مستشهد را نقل نخواهیم نمود بلکه آیات مقصوده را نقل نموده وآیات غیرمقصوده را ترك خواهیم نمود پس گوئیم:

در باب ۱۷ از سفر تکوین باین نحو عیان و بیان گشته است:

وهنگامیکه ابرام‌نودونه‌ساله‌بود خداوند باابرام مرئی‌شده ویرا گفت که من خدای قادر هستم در حضورم سلوك نموده کامل شود ۳ و ابرام بر روی خود افتاد و خدا باو متکلم شده گفت ۴ نسبت بمن اینك عهد من با تو است که پدر امتهای بسیار خواهی بود ۷ وعهد خود رامیان من وتو وهم با ذریه‌ات بعد از تو درقرنهای ایشان بجای عهد دائمی استوار خواهم نمود تا اینکه ازبرای تو وبرای ذریهٔ تو بعد از تو خدا باشم ۸ وبرای تو وذریهٔ تو بعد ازتو دیاریراکه درآن بیگانه میباشی یعنی تمامی زمین کنعانرا بوراثت دائمی خواهم داد و ایشانرا خدا خواهم بود ۹ و دیگر خدا باابراهیم گفت که تو عهد مرا نگاه خواهی داشت تو و ذریه تو

بعد از تو در قرنهای ایشان ۱۵ و خدا بابراهیم کفت الخ ۱۸ و ابراهیم بخدا کفت الخ ۱۹ و خدا کفت بتحقیق زنت ۲۲ و خدا بابراهیم تکلم را باتمام رسانیده از نزد او صعود نمود انتهی .

پس در اینعبارات لفظ‌الله و رب واله برملك اطلاق شده است و خود اوهم فرمود منم خدای قادر و از برای تو و ذریهٔ تو خدا خواهم بود چنانچه می‌بینی .

و همچنین امثال این الفاظ در باب ۱۸ از سفر تکوین برملکی اطلاق شده است که از برای ابراهیم علیه‌السلام ظاهر شد با دو ملك دیگر و او را بشارت دادند بولادت اسحق و خبر دادند بخرابی شهر لوط درچهارده موضع بلکه بیشتر.

و در باب ۲۸ از سفر مذکور در حال یعقوب علیه‌السلام زمانیکه مسافرت مینمود بشهر خال خودلابان[1] باین نحو مرقوم گردیده است :

پس یعقوب از بئرشبع بیرون آمد و بحاران[2] روانه شد ۱۱ و بجائی رسید که در آنجا بیتوته نمود زیرا که آفتاب فرو میرفت و از سنکهای آنمکان کرفته بجهة بالین کذاشته وهمانجا خوابید ۱۲ پس بخواب دید که اینك نردبانی برزمین برپاکشته سرش بآسمان میخورد و اینك فرشتکان خدا از آن ببالا و زیر میرفتند ۱۳ و اینك خداوند بر آن ایستاده کفت من خداوند خدای پدرت ابراهیم و هم خدای اسحاقم این زمینی که بر آن میخوابی بتو و ذریهٔ تو میدهم ۱۴ و ذریهٔ تو مانند خاك زمین کردیده بمغرب و مشرق و شمال و جنوب منتشر خواهند شد و هم از تو وذریه‌ات تمامی قبایل زمین متبرك خواهند شد ۱۵ و اینك من با توام و هرجائیکه میروی تو را نکاه داشته باین زمین باز پس خواهم آورد و

۱ــ پسر بتوئیل نوهٔ ناحور است‌که در شهر حادان سکونت داشت ، قاموس‌کتاب مقدس .

۲ــ نخست چاهی راکه ابراهیم علیه‌السلام کنده بود بئرشبع (چاه قسم) می‌خواندند بعدها شهریرا که در ۲۰ میلی حبرون بنا شد بئرشبع نامیدند . و حادان شهر یا مکانی را گویند که در شمال شرقی الجزیره میان رود فرات و خدیور واقع است .

تا بوقتی که آنچه بتو کفته‌ام بجا آورم تو را وا نخواهم کذاشت ۱۶ و یعقوب ازخواب خود بیدار شده کفت بدرستی که خداوند در اینمکانست ومن ندانستم ۱۷ پس ترسیده کفت که اینمکان چه ترسناکست این نیست مکرخانهٔ خدا واینست دروازهٔ آسمان ۱۸ پس بامدادان یعقوب سحرخیزی نموده سنکی که بجهت بالینش کذاشته بود برکرفته او را چون عمودی نصب نمود و روغن بسرش ریخت ۱۹ واسم اینمکانرا بیت‌ئیل[۱] کذاشت اما اسم آن شهر اولا[۲] لوزبود ۲۰ و یعقوب نذرکرده کفت اکر خداوند خدا با من باشد و مرا در راهی که میروم محافظت نماید و برای خوردن بمن نان و برای پوشیدن لباس بدهد ۲۱ تا اینکه بخانهٔ پدرم بسلامت برسم خداوند مرا خدا خواهد بود ۲۲ و این سنکی که چون عمودی نصب نموده‌ام خانهٔ خدا خواهد بود و از هرچه بمن میدهی یقیناً عشر آنرا بتو میدهم انتهی .

و درباب سی‌ویکم ازسفر مذکور قول یعقوب علیه‌السلام درخطاب بزنهای خود لیاه و راحیل[۲] باین نحو مرقوم گردیده است : ۱۱ وفرشتهٔ خداوند در خواب بمن کفت که ای یعقوب کفتم اینك‌حاضرم ۱۲ پس اوکفت حال چشمانت را بگشا الخ ۱۳ من خدای بیت‌ئیلم که در آنجا ستونرا روغن زدی و از برایم در آنجا نذر کردی حال برخیز و ازین زمین بیرون آمده بزمین خویشاوندانت مراجعت نما .

و در باب سی و دوم از سفر مزبور چنین مذکورگردیده است : ۹ ویعقوب

۱ـ بپاورقی صفحه اول از جزء اول مراجعه شود .

۲ـ لیاه یالیئه دختر بزرگ لابان و زن یعقوب بود که حضرت یعقوب را شش پسر و یك دختر زائید و بعد از ورود بمصر جهان را وداع گفت .

راحیل دختر لابان و زوجهٔ یعقوب و مادر یوسف وابن‌یامین بود وی در راه افراته جهان زندگی را بدرود گفت ومقبره او در یك میلی شمال بیت‌لحم اکنون هم پایدار است. قاموس کتاب مقدس .

گفت که ای خدای پدرم ابراهیم و خدای پدرم اسحق خداوندی که بمن گفتی که بزمین خود و خویشاوندانت برگرد که باتو نیکوئی خواهم کرد ۱۲ و تو گفتی که البته نیکوئی بتو خواهم نمود و هم ذریه تو را مثل ریگ دریا که از بسیاری نتوان شمرد خواهم نمود .

و در باب سی وپنجم از سفر مذکور باین نحو مسطور گردیده است : ۱ و خدا بیعقوب گفت که برخیز و ببیت‌ئیل برو درآنجا ساکن شو و مذبحیرا بساز برای خدائیکه وقت فرارکردنت از حضور عیسو برادرت بتو نمودار شد ۲ پس یعقوب بخانواده و تمامی آنانیکه بهمراهش بودند گفت الخ ۳ که برخیزم و به بیت‌ئیل برویم تا درآنجا مذبحی را برای خدائیکه در روز تنگنائیم استجابت‌نمود و در راهی‌که رفتم با من بود بسازم ۶ و یعقوب بلوزکه بیت‌ئیل است در زمین کنعان آمد او و تمامی قومیکه بهمراهش بودند ۷ و در آنجا مذبحیرا ساخت و آنمکانرا بیت‌ئیل نامید زیراکه در حین فرارکردنش از حضور برادر خود خدا او را نمودار شد .

و در باب ۴۸ از سفر مرقوم چنین رقم یافته است : ۳ و یعقوب بیوسف گفت خدای قدیر درلوز[1] در ولایت کنعان بمن نمودار شد و بمن برکت داد ۴ و بمن گفت که اینك تو را بادرود بسیارمیکردانم وتو را صاحب جماعت امتها میسازم و این زمین را بذریهٔ تو بعد از تو بجهت میراث ابدی خواهم داد انتهی .

پس از آیه ۱۱ و ۱۳ از باب ۳۱ ظاهر و آشکار میگردد آنیکه بریعقوب علیه‌السلام ظهور وتجلی نمود و وعده‌اش داد ویعقوب علیه‌السلام عهد ونذر نمود با اوملکی بوده است لفظ خدا وخداوند براو اطلاق شده است درعبارات مذکوره زیادتر از هجده موضع .

وآنملك گفت منم خدای ابراهیم پدر تو واسحق و یعقوب هم گفت درحق ملك ایخدای پدرم ابراهیم و خدای پدرم اسحق و ایضاً یعقوب در حق او فرمود

۱ـ لوز اسم اصلی بیت‌ئیل است و شاید محلی بود درکنار بیت‌ایل . قاموس‌کتاب مقدس .

ای خدا و خدای قدیر و امثال این عبارات چنانچه می‌بینی .

و در باب ۳۲ از سفر تکوین باین نحو مرقوم گردیده است :

ویعقوب بتنهائی باقی‌ماند وشخصی تاطلوع فجراو رامصارعت نمود ۲۵ و هنکام دیدنش که (بیعقوب) غالب نیامدکفت ران او را لمس کرده وکف ران یعقوب سست شد وقتی‌که باو مصارعت نمود ۲۶ پس آنشخص کفت مرا رها نما زیرا که صبح طالع است و (یعقوب) کفت که تو را رها نمی‌دهم تاکه مرا برکت دهی ۲۷ وآنشخص کفت‌که اسم تو چیست و اوکفت یعقوب ۲۸ پس اوکفت اسمت دیکر باره یعقوب کفته نه‌شود مکر اسرائیل زیرا که مثل سرور با خدا بودی و بر مردمان نیز غالب میائی ۲۹ پس یعقوب از او سؤال نموده کفت تمنا اینکه اسم خود را بکوئی و اوکفت‌که از چه سببست‌که اسم مرا میپرسی و او را در آنجا برکت داد ۳۰ ویعقوب اسم آنمکان پنوئیل خواند زیرا که کفت خدا را روبرو دیدم و جانم رها یافته است انتهی .

واین کشتی‌گیر با یعقوب علیه‌السلام ملکی بوده است بهمان وجهی که‌گفتیم والا لازم میاید که خدای بنی‌اسرائیل در غایت عجز وضعف باشد بحیثی‌که تاصبح با یعقوب علیه‌السلام مصارعت نمود و بدون حیله بر او غالب نشد .

وکلام هوشع پیغمبر در باب دوازدهم ازکتابش نص صریحست در این باب وکلام هوشع باین نحو رقم یافته است : ۳ برادرش را در رحم از پاشنه‌اش کرفت وبا قوتش با خدا کامیاب شد ۴ بلکه با فرشته‌کامیاب‌کردیده قادرشد کریه‌کنان ویرا التماس نمود او را در بیت‌ایل یافت و در آنجا با ما کفتکوکرد انتهی .

و در باب ۳۵ از سفر تکوین باین نحو مرقوم گردیده است :

وخدا دیکر بیعقوب نمودار شد درحینی‌که از پدان‌ارم[1] بازآمد

۱ـ قسمت شمالی این مکان در بناهای مصریان نهرنیا و در بناهای آشوریان نهری گفته شده و فعلاً به الجزیره مسمی است . تلخیص از قاموس‌کتاب مقدس .

و او را برکت داد ۱۰ وخدا با او گفت که اسمت یعقوبست اسمت دیگر یعقوب خوانده نشود مگر اینکه اسمت اسرائیل خواهد بود واسم او را اسرائیل خواند ۱۱ وهم خدا ویرا گفت که من خدای قدیرم بارورو بسیار شو و قوم بلکه جماعت قومها از تو صادر میشوند و از صلب تو ملوك بیرون خواهند آمد ۱۲ و زمینی که بابراهیم و باسحق داده‌ام بتو میدهم وبذریهٔ تو بعداز تو اینزمین‌را میدهم ۱۳ وخدا درمکانیکه باو تکلم‌نموده بود از نزد او صعود نمود ۱۴ و یعقوب درمکانی که باو متکلم شده بود ستونی یعنی ستونی از سنك برپا نمود و برآن قربانی ریختنی ریخت و هم روغن را برآن مالید ۱۵ و یعقوب اسم آنمکانی که خدا باو در آنجا متکلم شده بود بیت‌ئیل خواند انتهی .

و آنکه بریعقوب ظاهر شده بود همان ملك مذکور بود که در پنج موضع لفظ خدا بر او اطلاق شده است وهم یعقوب را گفت که من خدای قدیرم .

و درباب ۳ ازسفر خروج باین‌نحو مذکور گردیده است :

۲ و فرشتهٔ خداوند ازمیان بوته در شعلهٔ‌آتش باو نمودار شد و نگریست و اینك آن بوته بآتش شعله‌ور بود اما بوته‌فانی‌نمیشد... ۴ و خداوند چون دید که بآن طرف ازبرای نگریستن‌گردید خدا ویرا ازمیان بوته‌آواز داد و گفت ای موسی موسی... و دیگر گفت که‌اینك حاضرم ۶ و دیگر گفت که من خدای پدرت ابراهیم وخدای اسحق و خدای یعقوبم و موسی روی خودرا پوشید زیراکه ازنگریستن بخدا ترسید ۷ وخداوند گفت بتحقیق مصیبت قوم‌خودرا درمصر دیدم... ۱۱ وموسی بخدا گفت الخ. ۱۲ خدا فرمود البته با تو خواهم بود واین برایت علامت خواهد شد که تو را فرستادم هنگامی که این قوم را ازمصر بیرون آورده باشی خدا را براین‌کوه عبادت خواهید کرد ۱۳ پس موسی بخدا گفت اینك وقتی که ببنی اسرائیل میرسم و بایشان بگویم که خدای پدران شما مرا

بشما فرستاده‌است وایشان بمن بکویندکه اسم‌او چیست بایشان چه‌بگویم ۱۴ و خـدا بموسی کفت‌که من آن هستم که هستم ودیکر کفت به‌بنی‌-اسرائیل چنین بکوکه اهیه (یعنی من هستم) مرا بشما فرستاده است ۱۵ وخدا دیکر بموسی کفت‌که به بنی‌اسرائیل چنین بگو که خداوند خدای پدران شما خدای‌ابراهیم وخدای اسحق وخدای‌یعقوب مرا بشما فرستاده است ابداً اسم من همین است و تذکرهٔ من دهر بدهر اینست ۱۶ برو و مشایخان اسرائیل را جمع کرده بایشان‌بکوکه خداوند خدای پدران شما خدای ابراهیم واسحق ویعقوب بمن نمودار شده کفت‌که به تحقیق بشما توجه نمودم وآنچه‌که بشما واقع شد درمصردیدم انتهی .

معین است اینکه ازبرای موسی علیه‌السلام ظاهرشد وبا او تکلم‌نمود وگفت منم خداوند خدای پدران شما خدای ابراهیم و خدای اسحق و خدای یعقوب بعد کفت من آن هستم‌که هستم که این ترجمهٔ اهیه اشراهیه میباشد پس از آن بموسی کفت به بنی‌اسرائیل چنین بگو که اهیه مرا بشما فرستـاده است و فرمود اسم من همین‌است‌وتذکرهٔ‌من دهر بدهر اینست وخداوندخدای‌پدران‌شماخدای‌ابراهیم‌واسحق ویعقوب بمن نمودار شد ملکی بوده است ودر بیست و پنـج موضع بلکه زیادتر لفظ خدا وخداوند براو اطلاق شده است .

و دلیل براینکه ملك بود همـان صدر آیهٔ دوم است از همین‌باب‌که مترجم تفسیر وترجمه بفرشته نموده است .

وعیسی علیه‌السلام نیزلفظ خدا والله را برآن ملك اطلاق نموده‌است چنانچه مرقس نقل نموده است در باب دوازدهم از انجیل خود ومتی درباب بیست و دوم ولوقا درباب بیستم قول مسیح علیه‌السلام‌را درخطاب بصدوقیان‌که باین‌نحو تحریر نموده‌اند :

درکتاب موسی نخوانده‌اید در ذکربوته چگونه خدا اورا خطاب‌کرده‌گفت که منم خدای ابراهیم وخدای اسحق و خدای یعقوب انتهی بالفاظ مرقس.

وگفتیم که این‌ملك بوده‌است ولذلك اکثرمترجمین ازفارسیه‌وغیره بدل لفظ خدا فرشته نوشته اند و علت اطلاق این لفظ برملك همانست که در پیش گفته شد .

وآیهٔ اول ازباب هفتم ازسفر خروج باین‌نحو مرقوم شده است :

و خداوند بموسی گفت که ببین تورا برای فرعون خدا نصب کردم و برادرت هرون ازجانب تو پیغمبر خواهد بود .

وآیه ۱۶ ازباب ۴ از سفر خروج باین نحو تحریرگردیده است:

و او ازجانب‌تو (یعنی هرون ازجانب‌موسی) بقوم خواهدگفت واو ازبرای تو بجای دهان خواهد شد وتو ازبرای او بجای خدا خواهی بود انتهی.

پس دراین دوآیه لفظ خدا درحق موسی علیه‌السلام واقع‌گردیده است واز همینجا ترجیح یهود برمسیحیین دراین عقیده ظاهروآشکار میگردد زیراکه باوجود ادعای ایشان محبت را درحق موسی وترجیح او برسایر انبیاء متمسك باین اقوال نشده‌اند که آنجناب را بمرتبهٔ الوهیت و ربوبیت برسانند .

و درباب ۱۳ ازسفر خروج باین‌نحو مرقوم گردیده است :

۲۱ و خداوند پیشاپیش ایشان وقت روز درستون ابر تااینکه ایشانرا رهبری نماید ووقت شب درستون آتش تا اینکه ایشانرا منورسازد میرفت تاکه روز وشب راهی باشند ۲۲ ستون ابر وقت روز و ستـون آتش را وقت شب از حضور قوم برنداشت .

و بعد درباب ۱۴ ازسفر مذکور باین نحو مزبورگشته :

آنکاه فرشتهٔ خدا که پیش اردوی اسرائیـل میرفت برکشته از عقب ایشان روانه شد و همچنین ستون ابری‌که پیش روی ایشان بود در عقب ایستاد ۲۴ و در پاس سحری واقع شدکه خداوند از ستـون آتش و ابر باردوی مصریان نکریسته اردوی مصریانرا مضطرب‌کردانید انتهی.

و اینکه پیش روی بنی‌اسرائیل درستون‌آتش وستون ابر میرفت ملکی بوده

است چنانچه در آیهٔ ۱۹ تصریح باین مطلب شده است که می بینی و حال آنکه لفظ یهواه ، الله ، رب ، خدا و اله بر او اطلاق شده است :

و درباب اول از تورات مثنی باین نحو مسطور گردیده است :

۳۰ خداوند خدای شما که پیش روی شما روانه است اوست که برای شما جنگ خواهد نمود موافق هرچه که جهت شما درنظر شما در مصر بجا آورده بود ۳۱ همچنین در بیابان که در آنجا مشاهده کردی که خداوند خدای تو ترا چون کسی که پدر خود را میبرد تو را در تمامی راهی که رفتید تارسیدن شما باین مکان برداشت ودراین کار بخداوند خدای خودتان ایمان نیاوردید ۳۳ که او پیشاپیش شما در راه روانه‌شد تااینکه وقت شب بآتش و وقت روز به‌ابر ازبرای شما مکان‌آرد وزدن‌را تفحص نماید تا که راهی که درآن بایست بروید بشما بنماید انتهی.

پس اطلاق‌لفظ خدا در سه‌موضع برملك مذكورگرديده است زيرا که ملکی بود که پیشاپیش بنی‌اسرائیل میرفت وبا لشکر مصر مقاتلت میکرد .

و درباب ۳۱ از سفر مزبور باین نحو مذکور گردیده است :

۳ خداوند خدای تو است که درحضور تو عبور مینماید الخ ۴ و خداوند چنانکه بسیحون[1] الخ ۵ و خداوند ایشانرا بشما تسلیم خواهدکرد ۶ قوی و دلیر بوده از ایشان ترسان و هراسان مشوید زیرا که خداوند خدایت با تو روانه میشود وازتو غفلت نکرده ترا وا نخواهد گذاشت ۸ وخداوند درحضور تو میرود واو با تو خواهد آمد الخ .

و دراین الفاظ نیز لفظ خداوند بر ملك مذكور اطلاق‌گرديده است :

وآیهٔ۲۲ ازباب ۱۳ ازکتاب قضاة درحق اینکه با مانوح[2] و زنش تکلم‌نمود

۱ـ یکی ازسلاطین اموریان است که اسرائیلیان را ازگذشتن از زمین خود منع نمود و با اسرائیلیان جنگید وشکست خوردد. قاموس کتاب مقدس .

۲ـ بپاورقی صفحه ۴۲۴ جزء اول مراجعه فرمائید .

وایشانرا به‌پسر بشارت داد باین نحو واقع گردیده است: ۲۲ وما نوح بزنش گفت که البته میمیریم زیرا که خدا را نگران شدیم و تصریح شده است. در آیهٔ ۳ و ۹ و ۱۳ و ۱۵ و ۱۶ و ۱۸ و ۲۱ از همین باب که متکلم فرشته بوده است نه خدا و لفظ خدا براو اطلاق شده است.

در آیهٔ ۲۲ ایضاً اطلاق این لفظ برملك آمده است.

در باب ۶ از کتاب اشعیـا و باب ۳ از سفر شموئیل اول و باب ۴ و۹ از کتاب حزقیال و باب ۷ ازکتاب عاموص و آیهٔ ششم اززبور ۸۲ باین‌نحو مسطور گردیده‌است: من گفتم‌که شما خدایانید و تمامی شما پسران متعالانید انتهی.

پس در این موضع لفظ خدایان و پسران متعال برعوام اطلاق گردیده‌است تا چه برسد بخواص.

و درباب ۴ از رسالهٔ دوم پولس بقرناتیان باین نحو مرقوم‌گردیده است: ۳ لیکن اگر بشارت ما مخفی‌است برهالکان مخفی است‌که در ایشان خدای این جهان فهمهای بی‌ایمانشان راکور گردانیده‌که مبادا تجلی بشارت جلال مسیح‌که صورت خدا است ایشانرا روشن سازد انتهی.

ومراد ازخدای این‌جهان شیطان ملعونسب بنابراعتقاد خود علمای‌پروتستنت پس‌لفظ‌خدا برشیطان اطلاق‌شده‌است بنابراعتقادخودشان تاچه برسد بانسان واینکه گفتیم بنابر اعتقاد خودعلمای پروتسننت زیراکه تمامی‌ایشان لفظ خدای این جهان را تفسیر بشیطان مینمایند تااینکه نسبت اعمال قبیحه را بخدا نداده باشند باین‌معنی که خدا را خالق الشر ندانند لیکن موافق کتب مقدسه ایشان خدا خالق شر است یقیناً نعوذبالله و شواهد این‌مطلب در مقدمه گذشت و در باب هفتم نیز خواهدآمد لیکن در اینجا گوئیم:

آیهٔ ۷ ازباب ۴۵ ازکتاب اشعیا باین‌نحو رقم یافته است: مصور نوروخالق ظلمت وصانع سلامت ومترتب ضر" منکه خداوندم بجاآورنده تمامی‌این‌چیزهایم.

ومقدس النصاری درباب ۲ ازرسالهٔ دوم خود بتسالو نیکیان باین‌نحو مرقوم

نموده‌است: ۱۱ و بدین جهت خدا بدیشان گمراهی میفرستد تا دروغ را باور کنند ۱۲ و تا فتوائی شود بر همه کسانیکه راستی را باور نکرده‌اند بلکه بنا راستی شاد میباشند انتهی .

و چون اعتقاد ایشان همانست که ما گفتیم و مقصود ماهم الزام ایشانست پس مراد حاصل است که لفظ خدای جهان اطلاق برشیطان شده است .

و آیهٔ۱۹ ازباب ۳ از رسالهٔ پولس بفیلیپیان باین‌نحورقم شده‌است که انجام ایشان هلاکت است و خدای ایشان شکم و افتخار ایشان در ننك ایشان وچیزهای دنیا را اندیشه میکنند انتهی .

پس مقدس النصاری لفظ خدا را برشکم اطلاق کرده است .

و درباب ۴ ازرسالهٔ اول‌یوحنا باین‌نحو تسطیر یافته است ۸ کسی‌که محبت نمی‌نماید خدا را نمیشناسد زیرا که خدا محبتست.

۱۶ و ما دانسته و باور کردیم آن‌محبتی راکه خدا باما‌نموده‌است خدامحبت است و هر که در محبت ساکنست در خدا ساکنست و خـدا در وی ، پس یوحنا محبت را با خدا متحد دانسته است ودر دو موضع دیگر گفته است‌که خدا محبت است و بعد اثبات تلازم نموده است مابین محبت و خدا باین نحو گفته است وهر که در محبت ساکن است در خدا ساکنست و خدا دروی .

و اطلاق لفظ خدا و خدایان بربت و بتها بسیار است در کتب سماویه و بجهة شهرت و کثرة احتیاج بنقل شواهد ندارد .

و همچنین اطلاق رب بمعنی مخدوم و معلم بسیار بسیار است غنی از نقـل شواهد است .

و در آیهٔ ۳۹ ازباب اول انجیل یوحنا لفظ رب باین نحو تفسیر شده است چه میخواهید بدو گفتند ربی یعنی ایعلم در کجا منزل مینمائی انتهی .

وچون این‌مراتب را درست دانسته وفهم نمودی و از روی دقت این‌شواهد را مطالعه فرمودی ازبرای تو بصیرت تامه حاصل شدکه از برای عاقل جایزنیست

که از اطلاق این الفاظ بر مسیح علیه‌السلام استدلال نماید برالوهیت آنجناب که او الله ویا ابن الله است نعوذ بالله و بمجرد این‌اطلاق عاقل نمیتواند جمیع براهین عقلیه قطعیه و دلایل نقلیه را ترك نماید والا لازم می‌آید که ملك و موسی و جمیع عوامهای دنیا و معلمان و مخدومان و شیطان و شکم و محبت خدایان او باشند و و مشرکین هند و صوفیه غیر ازین نمیگویند نعوذ بالله من الضلالة والجهالة .

امر پنجم :
مجاز در عهدین

آنکه وقوع در غیر مواضعی که ذکر آن‌گذشت در امر سیم وچهارم بغایت بسیار است در کتب‌عهدین مثلاً خداوند وعده داد جناب ابراهیم علیه‌السلام رادر تکثیر و زیاد کردن اولاد او باین نحو در آیهٔ ۱۶ از باب ۱۳ از سفر تکوین : و ذریهٔ تو را مثل خاك زمین خواهم نمود که هرکسی خاك زمین را تواند شمرد ذریهٔ تو را هم تواند شمرد .

و آیهٔ ۱۷ از باب ۲۲ از سفر مذکور باین نحو مزبور است: بنابراین البته تو را برکت خواهم داد و ذریهٔ تو را مثل ستاره‌های آسمان و مانند ریکی که در در کنار دریا است بسیار زیاد خواهم‌کردانید بلکه ذریهٔ تو دروازه‌های دشمنانشان را بمیراث خواهند کرفت .

و همچنین یعقوب علیه‌السلام را وعده داد باینکه نسل تو مثل ریك بیابانها خواهد بود چنانچه در امر چهارم گذشت و حال گوئیم که اولاد این دو بزرگوار بمقدار عدد یك رطل ریك نبود دردنیا درهیچوقتی ازاو اوقات تا چه برسد بمقدار ریکهای کنار دریا و ریکهای روی زمین ستاره‌های آسمان .

ودر حق زمینی که خدا وعده داه بودکه اورا به‌بنی‌اسرائیل بدهد در آیهٔ ۸ ازباب ۲ ازسفر خروج ودرغیر آن‌ازآیات باین‌نحو واقع‌گردیده است: بخصوص اینکه ایشانرا از دست مصریان رهانیده ایشانرا از آنزمین بزمین نیکو و وسیع

بزمینی که شیر و شهد جاریست بر ارم فرود آمدم انتهی .

ملخصاً و زمینی نیست در دنیاکه متصف باین صفت باشدکه شیر و شهد از او جاری شود .

و در باب اول از تورات مثنی باین نحو واقع گردیده است : ۲۸ ما تا بکجا برآئیم که برادران ما دل ما را کداخته‌اند وکفته‌اندکه این قوم از ما بزرکتر و بلندبالاترند شهرهای ایشان بزرك و تا بآسمان محصون الخ .

و در باب ۹ از سفر مذکور باین نحو مسطورگردیده است : ۱ ای اسرائیل بشنو توامروز ازاردن عبورمینمائی تاداخل شده اقوامیکه از توعظیم ونیرومندترند و شهرهای بزرکی که بآسمان محصونست بتصرف آوری .

و درزبور ۷۸ باین‌نحو مسطورگردیده است: ۶۵ نهایت خداوند مثل کسیکه از خواب و مثل پهلوانیکه از شراب میخروشد بیدار شد ۶۶ و دشمنان خود را بعقب جا زده برایشان رسوائی ابدی کذاشت .

و در آیهٔ ۳ از مزمور ۱۰۴ در وصف خدایتعالی باین نحو مسطورگردیده است : ۳ آنکه بالاخانه‌های خود را درمیان آبها آراسته میسازد وابرها را عراده‌اش نموده بربالهای باد روانه است .

وکلام یوحنای لاهوتی مملو و پر از مجاز است وکم کلمه‌ایست ازکلمات اوکه محتاج بتأویل نباشد چنانچه مخفی نیست برمطالعه‌کنندهٔ انجیل و رسائل و مشاهدات او و ما در اینجا اکتفا میکنیم بنقل یك عبارت از عبارتهای او و گوئیم: در باب ۱۲ از مکاشفات خود چنین گوید :

۱ و علامت عظیمی در آسمان ظاهر شد زنی خورشید را دربر کرده و ماه زیر پایش و بر سرش تاجی از دوازده ستاره ۲ وحامل بود از درد زه و عذاب زادان فریاد برمیآورد ۳ و علامت دیکر در آسمان پدید آمد که اینك اژدهای بزرکی سرخ‌فام که او را هفت سروده شاخ بود وبرسرهایش هفت افسر ۴ ودمش ثلث کواکب آسمانراکشیده آنها

را بر زمین ریخت واژدها پیش آنزن که میزائید می‌ایستاد تا چون بزاید فرزند او را ببلعد ۵ پس‌زائید فرزند نرینه راکه همه امتهای‌زمین رابعصای آهنین حکمرانی خواهدکرد ۶ وزن به بیابان فرارکردکه درآنجا مکانی ازبرای وی از خدا مهیا شده است تا او را مدت هزار ودویست وشصت روز بپروراند ۷ و درآسمان جنك شد میکائیل وفرشتکانش با اژدها جنك کردند و اژدها و فرشتکانش جنك کردند ۸ ولی غلبه نیافتند بلکه جای ایشان در آسمان دیکر یافت نشد... تا آخرباب.

و این کلام در ظاهر معنی ندارد هرگاه تأویل نشود قطعاً محالست تأویلش هم بعید است در اول وهله بنظر نمیآید! انشاءالله در باب هشتم این آیاترا تأویل نموده و خواهیم گفت که مقصود ازین زن فاطمهٔ زهرا سلام‌الله‌علیهاست و آفتاب پیغمبر است وماه امیرالمؤمنین و دوازده ستاره دوازده امام سلام‌الله علیهم اجمعین بشرحی که خواهد آمد انشاءالله و اهل‌کتاب آیات مذکوره و امثال اینها را یقیناً تأویل مینمایند و مقرّ ومعتـرفند بکثرة وقوع مجازات و کنایات و استعارات در کتب سماویه.

وصاحب مرشدالطالبین الی‌الکتاب‌المقدس‌الثمین درفصل ۱۳ ازکتاب خود چنین نوشته است:

واما اصطلاح کتب‌مقدسه پس‌بدرستی‌صاحب استعارات وافره‌غامضه میباشند بخصوص عهد عتیق پس از آن گفته است و اصطلاح عهدجدید ایضاً استعاریست جداً بخصوص مسامرات نجات دهندهٔ ما.

و آراءکثیرهٔ فاسده مشتهرگردیده است زیرا که بعضی معلمین نصاری فرمایشات مسیح را بشرح حرفی شرح نموده‌اند و ازبرای همین بعضی امثال را مقدم مینمائیم تا بنمائیم بآن امثال که تأویل استعارات حرفی صواب و راست نیست و این مانـنـد قول مسیـح از هیرودیس « بروید بگوئید بآن روباه » پس از جمله معلوماتست که مراد از لفظ

روباه دراین عبارت جبار ظالم میباشد زیراکه این حیوانیکه مدعو" باین اسم است معروف بحیله و غدر است .

ایضاً رب ما بیهود کفت : من‌هستم آن نان زندهٔ که ازآسمان نازل شد اکرکسی ازین نان بخورد تا ابد زنده ماند و نانی‌که من عطا میکنم جسم منست که بجهة حیوة جهان می بخشم یوحنا باب ۶ عدد ۵۱ پس یهودی‌که شهوانی بودند این‌عبارت را بمعنی حرفی فهمیدند پس یهودان می‌کفتند چکونه این شخص میتواند جسد خودرا بمادهد تا بخوریم ۵۲ وملاحظه ننمودندکه مقصود عیسی ازین‌ذبیحه ذبیحهٔ بودکه اورا بجهت کفارهٔ کناه عالم بخشید .

و ایضاً نجات دهندهٔ ما کفت از نان تعیین عشاء ربانی بخورید اینست بدن من و از شراب اینست خون من متی باب ۲۶ عدد ۲۶ .

پس از زمان دوازدهم اهل روم ازکاتلك ازبرای این‌قول معنی‌دیگر قراردادند معکوس ومغایر باشواهد دیگر درکتب مقدسه ودلایل صحیحه و حتم‌کردندکه منتج میشود ازین قول تعلیم ایشان محال را یعنی تحویل نان و شراب بجسد و خون مسیح در زمانی که کاهن تقدیس مینماید بلفظ موهوم با وجود اینکه ازبرای جمیع حواس پنجگانه ظاهر وآشکار است‌که نان وشراب بر جوهرخود باقی هستند و تغییری درآنها واقع نشده است .

و اما تأویل صحیح ازبرای قول رب ما آنست‌که نان مثل جسدش هست و شراب مثل خونش ترجمهٔ‌کلام‌کشیش تمام شد .

پس اعتراف مینماید بوقوع مجازات و استعارات درکتب عهدین لیکن لابدیم ازاینکه نظر وتأمل‌نمائیم در قول اوکه از دهر دوازدهم تاآخرکه رد مینماید بر اهل روم در اعتقاد استحالهٔ نان وشراب بجسد وخون مسیح علیه‌السلام بشهادت حس وقول مسیح علیه‌السلام را بحذف مضاف تأویل مینماید ولیکن قبل ازنظر در

این مسئله صورت عشاء ربانی را که در میان کاتلکی‌ها متداولست بیان مینمائیم که این را قربنه میگویند و صورتش اینست که این حقیر در جاهلیت خیلی ازین کارها کرده بودم الحمد لله که خدا مرا نجات داد از برکت محمد و آل محمد سلام الله علیهم اجمعین .

قـربنـه

بدانکه قسیس خادم خود را امر مینماید که از آرد بسیار خوبی خمیر نموده نان فطیره بپزد پیش قسیس بیاورد پس قسیس آن نان‌را با شیشهٔ شراب به‌کلیسا میآورد و امر بزدن ناقوس مینماید ونصـاری فوراً بجهت نماز جمع میشوند و در کلیسا صف می‌کشند پس قسیس قدری از آن شـراب شیشه درکاسهٔ نقره میریزد و آن نان فطیره را در دستمال بسیار نظیفی گذاشته پس از آن جلو جمیـع صفها را قسیس میگردد آنوقت در جلو صفها رو بمشرق می‌ایستد ونان فطیره را در دست میگیرد وبرآن نان میخواند کلماتی راکه عیسی علیه‌السلام خواند در شبی که یهود او را گرفتند وبدارش‌کشیدند علی قولهم وکلمات اینست :

وچون ایشان غذامیخوردند عیسی‌نانراگرفته‌برکت داد وپاره‌کرده بشاگردان داد وگفت : **بگیرید وبخورید اینست بدن من .**

و وقتی‌که این کلماترا تمام‌کرد قسیس اول خودش سجده مینماید بآن نان فطیره و محقق است در نزد او که این نان مستحیل شد بجسد عیسی و در سجده نان فطیره را خطاب نموده باین نحو دعا می‌خواند : توئی عیسی خدای آسمانها و زمینها ! توئی‌که در بطن مریم مجسم شدی ! توئی پسر خدا که قبل از جمیع عوالم متولد شدی ! و توئیکه از جهت تو از دست شیاطین خلاص شدیم ! توئی که در جانب یمین پدر در آسمان نشسته ! مسئلت مینمایم از توکه مرا بیامرزی و امت خود راکه بخون خود آنها را نجات دادی بیامرزی .

پس از آن قسیس فطیره را بصفوف نصاری مینماید جمیعاً فطیره را سجده

مینمایند .

پس از آن قسیس کاسهٔ شراب را در دست میگیرد و بایشان خطاب نموده و میگوید که مسیح علیه‌السلام پیش از مرگ کاسهٔ شرابرا گرفت و بحواریون داد و فرمود بنوشید که این خون من است .

پس خود قسیس بکاسهٔ شراب سجده مینماید پس بنصاری مینماید ایشان نیز تماماً سجده میکنند پس از آن فطیره را پاره کرده و مشغول بدعا خواندن میشود وکاسهٔ شرابرا بدست قسیس دیگر .

یکیك نصاری میروند قسیس بقدر نخودی از آن نان یا قدری زیادتر یا کمتر در حالت دعا خواندن بدهان ایشان میگذارد وشرطش اینستکه دست ودندان بآن نان نزنند و همانطور فرو برده وبلع نمایند زیرا که جسد مسیح است وآنوقت بروند ازکاسهٔ شراب هم بدون اینکه دست بزنند بخورند .

و این کار را که‌کردند الله و ابن‌الله میشوند وتمامی گناهان ایشان آمرزیده میشود چنانچه در هدایت پنجم از مقدمهٔ همین کتاب گذشت و هرکسی میخواهد توبه‌کند باید این کار را بکند والآن نیز در جمیع کلیساهای فرقهٔ کاتلك این قاعده معمولست .

وچون اینرا دانستی پس گوئیم ظاهراً حق باکاتلك میباشد زیرا که این قول باین نحو وارد گردیده است در باب ۲۶ از انجیل متی :

۲۶ وچون ایشان غذا میخوردند عیسی نانرا گرفته برکت‌داد وپاره کرده‌بشاگردان داد وگفت بگیرید وبخورید اینست بدن‌من ۲۷ وپیاله‌را گرفته شکر نمود و بدیشان داده‌گفت همه شما ازین بنوشید ۲۸ زیرا که اینست خون من درعهد جدید که در راه بسیاری بجهت آمرزش گناهان ریخته میشود .

پس فرقهٔ کاتلك گویند این لفظ دلالت دارد بر جوهرشئی حاضر تماماً و کمالاً و هرگاه جوهر نان باقی بود این اطلاق صحیح نبود زیرا که بنان فرمود

فرمود این بدن منست و بشراب فرمود این خون منست اگر چنین نبود این قول دروغ بود .

و فرقهٔ کاتلك پیش از ظهور فرقهٔ پروتستنت بودند و اکثر مسیحیین میباشند در عالم و ایشان تا اکنون من‌حیث‌العدد از فرقهٔ پروتستنت اکثرند .

پس چنانچه این‌عقیده غلط و باطل است بشهادت حس در نزد فرقهٔ پروتستنت بلکه در نزد جمیع عقلای جهان فکذلك عقیدهٔ تثلیث غلط و باطلست هرچند که فرض نمائیم دلالت بعضی اقوال متشابهه را بحسب ظاهر برعقیدهٔ تثلیث و همچنین بر عقیدهٔ نان فطیره بلکه محالست بادلهٔ قطعیة .

و اگر گویند آیا ماذوی‌العقول نیستیم ؟! پس چگونه اعتراف‌مینمائیم بعقیدهٔ تثلیث هرگاه محال بود عقلاً اقرار و اعتراف نمینمودیم .

در جواب گوئیم آیا اهل روم از کاتلك ذوی‌العقول نیستند مثل شما؟! و در مقدار و عدد اکثر ازشما نیستند تاکنون فضلاً؟! اززمان گذشته پس چگونه اقرار واعتراف واجماع نمودند برامر غیرصحیح بلکه محال درنزد شما وحس ببطلانش شهادت میدهد و در واقع و نفس‌الامر نیز باطل و محال میباشد بوجوه شتی .

مسیح نان نمی‌گردد

وجه اول : آنکه کلیسای روم گمان مینماید که نان تنهامستحیل میشود بجسد مسیح وشراب بخون او ومسیح کامل میشود بلاهوت وناسوتش چنانچه نقل اقوال ایشان که صریح بودند در اینمسئله در مقدمه گذشت .

پس گوئیم زمانیکه این نان مستحیل میشود بمسیح کامل زنده بلاهوت و ناسوتش که ناسوت را اخذ نمود از مریم علیهاسلام پس لابد است از مشاهدهٔ عوارض جسمانی در آن نان از پوست وگوشت و استخوان و خون و غیر اینها از اعضای انسانی لیکن هیچکدام از اینها در نان مرئی ومحسوس نیست بلکه جمیع عوارض نان باقی است الان چنانچه بود قبل از تقدیس .

و چون این نانرا بعد از تقدیس دست میزنیم و میچشیم و میخوریم و نگاه میکنیم وبلع مینمائیم چیزی غیر از نان محسوس ما نمیشود و چون این نان رانگاه میداریم فسادیکه برنان عارض‌میشود براو عارض میشود نه فسادیکه برجسم انسانی عارض و طاری میشود .

پس اگراستحاله ثابت شود خوبستکه بگوئیم مسیح مستحیل‌بنان شد نه‌اینکه نان مستحیل بمسیح‌گردید پس اگر اهل روم میگفتند‌که مسیح مستحیل بنان میشود اقل بعداً ورکاکةً بود اگر چه این هم باطل است بالبداهة .

عیسی : یکی و بیشتر

وجه دوم : اینکه حضور مسیح بلاهوتش در امکنهٔ متعدده در آن واحد ممکن بود در زعم ایشان لیکن باعتبار ناسوتش امکان ندارد زیراکه باعتبار ناسوت مثل ماها بود حتی اینکه گرسنه میشد ! و میخورد و می‌آشامید و میخوابید ! و از یهود میترسید واز ایشان فرار‌مینمود ! فربه ولاغر میشد! مریض وصحیح میگردید! هلمّ جرّاً .

پس چگونه تعدد اوامکان دارد باین اعتباربجسم واحد درامکنهٔ غیرمحصوره در آن واحد حقیقی ؟ !

العجب کل‌العجب که قبل ازعروجش بآسمان باین اعتبار در دو مکان نیز پیدا نشد فضلاً از امکنهٔ غیرمتناهیه وکذا بعد از عروج بآسمان پس چگونه پیدا میشود بعد از قرونی بعد از اختراع این اعتقاد فاسد باعتبار مذکور در امکنهٔ غیرمتعدده در آن واحد و این محالست بالبداهة .

عیسی بتعداد نان

وجه سیم : آنکه هرگاه فرض شودکه چند ملیون ازکهنه وقسیسین درعالم در آن واحد تقدیس نمایند و نان فطیرهٔ هرکدام از اینها مستحیل شود بمسیحی

که از مریم متولد شد خالی ازین نیست که این مسیحهای حادث عین همدیگرند و یا غیر .

و دوم باطل است بنا بر زعم خودشان و اول هم باطل است درنفس‌الامر زیراکه مادهٔ هرکدام غیر از دیگریست .

خدایان بیشمار

وجه چهارم: زمانیکه مستحیل شود نان بمسیح کامل دردست قسیس وکاهن پس هرگاه این قسیس وکاهن این نانرا بشکنند بکسرات کثیره واجزاء صغیره خالی ازین نیست یا اینکه مسیح نیز قطعه قطعه و پاره پاره میشود بعدد پاره‌های نان و اجزای آن ویا اینکه هریکی ازپاره‌ها وجزوهای نان مسیح کامل علیحده خواهد بود.

بنابراول خورندهٔ آن پاره‌های نان مسیح کامل را نخورده است بلکه جزوی از اجزاء آنجنابرا میل فرموده است .

و بنا برثانی همه این مسیحها ازکجا آمدند زیرا که درنان فطیره نبود مگر یك مسیح و چگونه در این اجزاءکوچك مسیح جا میگیرد و ایضاً لازم میآیدکه مسیحها عدد ایشان بچند کرور برسد و همه اینها خدا خواهند بود زیرا که عین همدیگرند بنابراعتقاد خودشان پس‌تثلیث چه‌معنی دارد؟ ! چرا نگوئیم که مسیحیین ده هزارکرور مثلاً خدا دارند بلکه زیادتر ؟ ! و چرا نگوئیم آنهائیکه این نانرا خوردند هرکدام یك خدای کامل در شکم دارند ؟ ! پس هرکسی ازین نان خورد لابد باید خدا باشد .

بلکه بسا هست که یك‌کس درمدت عمر هزاربار ازین‌نان میخورد پس‌خالی ازین نیست‌که این خدایان در شکم او میمانند یا ازاو خارج میشوند ودرصورت ثانی قازورات ومدفوعات انسانی بایدکمال احتـرام را داشته باشنـد نعوذبالله من من‌الضلالة والجهالة .

مذهبی‌که دارای این قبایح باشد در اعلی‌درجهٔ خباثت وقباحت ورکاکتست

و قبحش فوق تصور انسانیست و درصورت اول که این خدایان از او دفع نشوند لازم میآید که یکنفر هزار خدا در شکمش باشد .

مسیح نجات بخش

وجه پنجم : آنکه هرگاه عشاء ربانی که باندك زمانی قبل‌از صلب مسیح‌بود اگر نفس ذبیحه باشد که در وقت صلب حاصل شد لازم میآیدکه‌کافی باشد ازبرای نجات وخلاصی عالم و ثانیاً محتاج بدارکشیده شدن مسیح ازدست یهود نبود زیرا که بعالم نیامد باعتقاد ایشان مگر اینکه مردم را نجات بدهد با اینکه یکدفعه کشته شود و نیامد تا اینکه دائماً متألم شود .

و عبارت آخر باب نهم از رسالهٔ پولس بعبرانیان صریحست درمدعای‌ما[1] .

مسیحیان عیسی‌خور

وجه ششم : آنکه هرگاه صحیح باشد ادعای مسیحیین لازم‌میآیدکه متابعان مسیح اخبث واشقی از جماعت یهود باشند زیرا که جماعت یهود یکمرتبه آزار کردند مسیح را و دست ازاو برداشتند گوشتش‌را نخوردند وخونش‌را نیاشامیدند واین جماعت روزی چند مرتبه سرش‌را میبرند و اعضای او را قطعه قطعه مینمایند و او را میخورند در امکنهٔ غیرمحصوره پس چرا اینکه یکمرتبه مسیح را کشت کافر وملعونست و اما آنانیکه روزی چند مرتبه درامکنهٔ غیرمحصوره اورا میکشند گوشتش را میخورند وخونش را میآشامند کافر وملعون نباشند .

پناه میبریم بخدا ازکسانی‌که گوشت خدای خود را میخورند و خونش را میآشامند حقیقتاً نه مجازاً .

پس زمانی‌که خدای مسکین ضعیف خودشان از دست ایشان نجات نیابد کیست که از دست اینها نجات یابد خدا ما را دور نماید از ساحت قرب ایشان

۱ـ وهمچنین مسیح نیز چون یکبار قربانی شد تا گناهان بسیاری را رفع نماید ...

شاعر بد نگفته است دوستی نادان سراسر دشمنی است .

عیسی بیاد خود

وجه هفتم : درباب ۲۲ از انجیل لوقا مسیح درعشاء ربانی باین نحو واقع گردیده است : ۱۹ و نانرا گرفته شکر نمود و پاره کرده بایشان داد و گفت اینست جسد من که برای شما داده میشود اینرا بیاد من بجا آرید انتهی .

پس اگر عشاء ربانی نفس و عین ذبیحه بود تذکره و بیـادآوردن صحیـح نخواهد بود زیرا که شئی تذکره ازبرای نفس خود نمیشود .

و عقلائی که عقول سلیمه دارند بامثال این اوهام در حسیات حکم می کنند هرگاه در ذات الله و عقلیات حکم بمحال نمایند که قول به تثلیث است از ایشـان مستبعد نخواهد بود .

لیکن ما در اینجا قطع نظر ازین مرحله نموده و در مقابل علمای پروتستنت گوئیم چنانچه این عقلاء در نزد شما اجماع نمودند براین عقیده که مخالف حس وعقل است بجهت تقلید پدران ویا غرض دیگر فکذلك اجماع ایشان وشما درعقیدهٔ تثلیث که مخالف حس وبراهین عقلیه است و مخـالف رأی مردمان بسیار که شما ایشانرا مسمی به ملاحده مینمائید ومقدار وجمعیت ایشان دراینزمان زیادتر ازمقدار وجمعیت فرقهٔ شماست بلکه از فرقهٔ کاتلك ایضاً و ایشان عقلا هستند مثل شما واز ابنای صنف شما میباشند و از اهل دیار شما نیز بودند و هستند این مذهب را ترك کردند بجهت اشتمالش براین قبایح باستهزاء بلیغ استهزاء مینمایند برمسائل اصول وفروع شما وبرچیز دیگر چنین استهزاء نمی نمایند چنانچه مخفی و مستور نیست برکسی که کتابهای ایشانرا مطالعه نموده باشد .

و فرقهٔ یونی تیرین از فرق مسیحیة ایضاً منکر این عقیـده هستند و جماعت مسلمین ویهود از سلف وخلف این عقیده را ازجنس اصغاث احلام میدانند.

امر ششم :

اجمال در عهدین

اجمال بکثرت در اقوال مسیح علیه‌السلام پیدا میشود واغلب اقوال آنجناب مجمل بوده بحیثی که معاصرین و تلامذه در اکثر اوقات مقصود جناب عیسی را نمی‌دانستند مادامی که خودش تفسیر نمینمود پس اقوالی که خودش تفسیر نمینمود ازآن اقوال مجمله فهمیدند و دانستند و آنهائی راکه تفسیر ننمود بعضی ازآنها را بعداز مدت مدیدی دانستند وبرخی ازآن مجمل ومبهم ماند تاآخر حیوة و نفهمیده از دنیا رفتند شواهد ونظایر این ادعا بسیار است لیکن اکتفا میشود در اینجا بذکر بعضی ازآنها .

در باب دوم از انجیل یوحنا مکالمهٔ مسیح علیه السلام با جماعت یهودی که از او معجزه میخواستند باین نحو واقع گردیده است :

۱۹ عیسی درجواب ایشان گفت این هیکل را خراب کنید که در سه روز آنرا برپا خواهم نمود ۲۰ آنگاه یهودیان گفتند در مدت چهل‌وشش سال این هیکل را بنا نموده‌اند آیا تو در سه روز آنرا برپا میکنی ۲۱ لیکن او دربارهٔ‌هیکل جسدخود سخن می گفت ۲۲ پس‌وقتی که ازمردگان برخاست شاگردانش را بخاطر آمد که این‌سخن را بدیشان گفته بود آنگاه بکتاب وکلامی که عیسی گفته بود ایمان آوردند انتهی .

پس در اینجا شاگردان مسیح مقصود او را نفهمیدند فضلاً عن‌الیهود لیکن تلامذه بعد از برخاستن عیسی از میان مردگان فهمیدند و ایمان آوردند تا آنوقت نفهمیده بودند و باین کلام هم ایمان نیاورده‌بودند ومسیح علیه‌السلام بنیقودیموس[۱] که ازعلما ومعلمان یهود بود فرمود هرآینه بتومیگویم اگرکسی از نو متولد نشود ملکوت‌خدا را نمیتواند دید وینقودیموس مقصود مسیح را نفهمید بدوگفت چگونه

۱ــ یکی از رؤسای یهود بودکه با حضرت مسیح بحث مفصلی کرده است و بعقیده مسیحیان مأمور دفن مسیح نیز بوده است . قاموس کتاب مقدس .

ممکنست انسانی که پیر شده دوباره مولودگردد ؟! آیا میشود که بار دیگر داخل شکم مادرگشته مولود شود ؟ ! مسیح دوباره یادش داد باز نفهمید عیسی درجواب وی گفت آیا تو معلم اسرائیل هستی و این را نمیدانی ؟

و اینقصه بتفصیل تمام درباب سیم از انجیل یوحنا مرقوم‌گشته است وعیسی علیه‌السلام در خطاب بیهود چنین گفت :

منم نان حیوة اکرکسی ازین نان بخورد تا ابد زنده ماند و نانیکه من عطا میکنم جسد منست که بجهة حیوة جهان می‌بخشم پس یهودان با یکدیکرمخاصمه‌کرده میکفتند چکونه این‌شخص میتواند جسد خود رابما دهد تابخوریم عیسی‌بدیشان‌کفت هرآینه هرآینه بشمامیکویم اکرجسد پسر انسانرا نخورید وخون او را ننوشید درخود حیوة ندارید و هرکس جسد مرا خورد و خون مرا نوشید حیوة جاودانی یافته است و من در روز اخیر او را خواهم برخیزانید زیرا که جسد من خوردنی حقیقی و خون من آشامیدنی حقیقی است پس هرکه جسد مرا میخورد وخون مرا مینوشد در من میماند ومن دراو چنانکه پدر زنده مرا فرستاده است و من بپدر زنده‌ام همچنین کسیکه مرا بخورد او نیز بمن زنده میشود آنکاه بسیار ازشاکردان اوچون اینرا شنیدندکفتند این‌کلام سختی است که میتواند بشنود در همان وقت بسیاری از شاکردان او برکشته دیکر باو همراهی نکردند .

و این قصه در باب ششم از انجیل یوحنا مفصلةً نوشته شده است پس در اینجا یهودکلام مسیحرا نفهمیدند وتلامذه سخت شمردند وبسیاری ازایشان بجهت همین‌کلام مرتد گشته دیگر باو همراهی نکردند .

و در باب ۸ از انجیل یوحنا باین نحو تسطیر یافته است :

۲۱ بازعیسی‌بدیشان‌کفت من‌میروم ومراطلب خواهیدکرد و درکناه خودخواهید مرد وجائیکه من میروم شما نمیتوانیدآمد ۲۲ یهودیان‌کفتند

آیا ارادهٔ قتل خود داردکه میکوید بجائی‌خواهم رفت‌که شما نمی‌توانید آمد ... ۵۱ هرآینـه بشمـا میکـویم اکر کسی کلام مرا حفظ کند مرك را تا بابد نه‌بیند ۵۲ پس یهودیان بدو کفتند الآن دانستیم که در تو دیویست ابراهیم وانبیا مردند و تو میکوئی اکر کسی کلام مرا حفظ کند مرکرا ابداً نخواهد چشید ۵۳ آیا تو از پدر ما ابراهیم‌که مرد و انبیاکه مردند بزرکتری خود راکه میدانی .

و در اینجا نیز یهودیان مقصود مسیح را در هر دو موضع نفهمیدند بلکه در موضع ثانی منتسب بجنونش نمودند وگفتند تو دیوانه و مجنون میباشی .

و در باب ۱۱ از انجیل یوحنا باین نحو عیان و بیان گشته است :

۱۱ این بکفت و بعد از آن بایشان فرمود ایلعاذر دوست ما در خوابست اما میروم تا او بیدارکنم ۱۲ شاکردان اوکفتند ای آقا خفته است شفا یابد ۱۳ اما عیسی دربارهٔ موت او سخن کفت و ایشان کمان بردندکه از آرامی خواب میـکوید ۱۴ آنکاه عیســی علانیةً بدیشان کفت ایلعاذر[1] مرده است ۱۵ و برای شما خشنود هستم‌که درآنجا نبودم تا ایمان آرید ولیکن نزد او برویم .

و در اینجا نیز تلامذه‌کلام مسیحرا فهم نکردند تا خودش تصریح فرمود .

و در باب شانزدهم از انجیل متی باین نحو مسطورگردیده است :

۶ عیسی ایشـانراکفت آگاه باشید که از خمیر مایهٔ فریسیان و صدوقی[2] احتیاط کنید ... ۸ عیسی اینرادرك نموده بدیشان‌کفت ای‌سست ایمانان چرا در خود قیاس میکنید از آنجهة که نان نیاورده‌اید ... ۱۱ پس چرانفهمیده‌ایدکه دربارهٔ نان‌نکفتم‌که ازخمیرمایهٔ فریسیان وصدوقیان احتیاط کنید ۱۲ آنکاه دریافتندکه نه ازخمیرمایهٔ نان بلکه ازتعلیم فریسیان

۱ـ بپاورقی صفحه ۳۶۸ جزء اول مراجعه فرمائید
۲ـ بپاورقی صفحه ۳۹ جزء اول مراجعه شود .

و صدوقیان حکم باحتیاط فرموده است انتهی .

و در اینجا ایضاً شاگردان مقصود مسیح را قبل از تنبیه نفهمیدند .

و درباب ۸ از انجیل لوقا درحال آن دختریکه مسیح علیه‌السلام او را زنده فرمود باذن خدا چنین مرقوم ومسطورگردیده است: ۵۲ وهمه برای اوگریه وزاری میکردندگفت گریان مباشیدنمرده بلکه خفته است ۵۳ پس باواستهزاءکردند چونکه میدانستندکه مرده است .

و دراینجا همه مقصود مسیحرا نفهمیدند و ازاینجهت بودکه استهزاءکردند.

و در باب ۹ از انجیل لوقا قول مسیح علیه‌السلام درخطاب بحواریین باین نحو مرقوم گردیده است :

۴۴ این سخنانرا درگوشهای خود فراگیرید زیراکه پسر انسان بدستهای مردم تسلیم خواهد شد ۴۵ ولی این سخن را درك نکردند و از ایشان مخفی داشته شد که آنرا نفهمیدند و ترسیدند که آنرا از وی استفسار کنند .

و در اینموضع نیز حواریون نفهمیدند و ترسیدندکه سؤال نمایند .

و در باب ۱۸ از انجیل لوقا باین نحو عیان و بیان گشته است :

۳۱ پس آن دوازده رابرداشته بایشان گفت اینك باورشلیم میرویم وآنچه بزبان انبیاء دربارهٔ پسر انسان نوشته شد بانجام رسد ۳۲ زیراکه او رابامتها تسلیم میکنند واستهزاء وتحقیر نموده آب دهن برویاندازند ۳۳ وتازیانه زده او را خواهندکشت و در روز سیم خواهد برخاست ۳۴ اما ایشان چیزی ازین امور نفهمیدند و این‌سخن از ایشان مخفی داشته شد وآنچه میفرمود درك نکردند .

و در اینجا ایضاً مراد و مقصود مسیح علیه‌السلام را نفهمیدند و حال‌آنکه این تفهیم در مرتبهٔ ثانیه بوده است و درکلام هم اجمال نیست بحسب ظاهر لعل سبب عدم فهم ایشان این باشد از یهودیان شنیده بودندکه مسیح سلطان عظیم‌الشأن

خواهد بود پس چون بعیسی علیه‌السلام ایمان آوردند و او را بمسیحیت تصدیق نمودند مظنون ایشان این بود که مسیح برسریر سلطنت جلوس خواهد نمود ما هم بردوازده تخت نشسته و هرکدام بفرقه‌ای‌ازفرق بنی‌اسرائیل‌حکم خواهیم‌کرد زیرا که عیسی چنین وعده داده بود واین سلطنت را بسلطنت دنیویه حمل نموده بودند چنانچه ظاهراست واین‌خبرچون مخالف بودباگمان ورجای ایشان‌لهذا نمی‌فهمیدند و عنقریب خواهی دانست که رجای ایشان همین بوده است منتظر سلطنت بودند.

و ایضاً از بعضی اقوال مسیح علیه‌السلام دو امر ازبرای تلامذه وشاگردهای آنجناب مشتبه شده بود و این اشتباه از همه و یا اکثر ایشان زایل نشد تا وقت مرگ وبهمان اشتباه از دنیا رفتند .

اول : آنکه معتقد حواریون و تلامذه این بود که یوحنا نخواهد مرد تا وقوع قیامت .

دوم : آنکه معتقد ایشان این بود که قیامت در عهد ایشان برپاشده و واقع خواهد گردید چنانچه به بسط تمام و شرح مالاکلام در باب اول دانستی .

و این امر نیز یقینی است که الفاظ جناب عیسی علیه‌السلام بعینه در انجیلی از اناجیل موجوده محفوظ نیست بلکه ترجمه الفاظ عیسی است بحسب فهم رواة در این اناجیل مرقوم گردیده است و در شاهد هجدهم از مبحث سیم از باب دوم مفصلاً و مدللاً معلوم و مشخص نمودیم که انجیل اصلی متی مفقود است و باقی الآن ترجمهٔ آنست واسم مترجم آن معلوم نیست وکشیشها تا امروز از روی جزم ندانسته‌اند که مترجم این انجیل که بوده است .

و ایضاً بسند متصل ثابت نگردیده است که کتب باقیه از تصنیفات اشخاص منسوب‌الیهم میباشند

و نیز ثابت و محقق گردید از تقریرات و تحریرات ما در سابق که تحریف باقسامه‌الثلثة در این کتب واقع گردیده است یقیناً .

و ایضاً ثابت شد از مطالب دو باب گذشته که اهل دین و دیانت تحریف

میکردند کتب عهد عتیق و جدید را عالماً و عامداً از برای تأیید مسئله مقبوله و یا ازبرای دفع اعتراضات وارده و درشاهد سی‌ویکم ازمبحث دوم بادلهٔ قویه دانستی که تحریف ایشان دراینمسئله بخصوصه ثابت گردیده است .

و در باب پنجم از رسالهٔ اول یوحنا این عبارترا علاوه کرده‌اند : زانروکه در آسمان سه هستند که شهادت میدهند پدر وکلمه و روح‌القدس این هر سه یکی هستند و سه هستند که در زمین شهادت میدهند .

و بعضی الفاظ را در باب اول از انجیل لوقا زیادکرده‌اند و بعضی الفاظ را از باب اول ازانجیل متی اسقاط نموده‌اند وآیهٔ تامه را از باب ۲۲ از انجیل لوقا انداخته‌اند پس دراینصورت اگر بعضی اقوال متشابههٔ مسیح علیه‌السلام در این انجیل یافت شودکه بحسب ظاهر دلالت برتثلیث داشته باشد محل اعتماد نخواهند بود و حال آنکه صریح نیستند در دلالت به تثلیث چنانچه در مقدمهٔ دوازدهم خواهی دانست .

امر هفتم :
داوری عقل

آنکه بساهست‌که عقل ماهیت وکنه بعضی اشیاء را علی ماهی علیه ادراك نمینماید لیکن مع‌ذلك حکم میکند بامکان آنها از وجود آنها در نزد عقل محالی لازم نمیآید لهذا این اشیاء در نزد عقل از ممکنات شمرده میشوند وعقل بامکان آنها حکم مینماید .

وبساهست بالبداهة والضروره یا ببرهان قطعی عقل‌حکم میکند بامتناع بعضی اشیاء واز وجود آنها در نزد عقل محال لازم میآید ولهذا این اشیاء را عقل ازجمله ممتنعات میشمارد .

فرق بین‌الصورتین جلی و روشنست که محتاج بتأمل و توقف نیست و از قسم دوم اجماع نقیضین حقیقتین است و ارتفاع نقضین و همچنین اجتماع وحدت

وکثرت حقیقی در ماده شخصیه در زمان واحد از جهت واحده و همچنین اجتماع زوجیت و فردیت و هکذا اجتماع افراد مختلفه وکذا اجتماع اضداد مانند نور و ظلمت ، سیاهی و سفیدی ، حرارت و برودت یعنی گرمی و سردی ، رطوبت و یبوست یعنی تری و خشکی ، عمی و بصر ، سکون و حرکت در مادهٔ شخصیه با اتحاد زمان وجهت ومحال بودن این اشیاء بدیهی وضروریست عقل هر عاقل حکم میکندکه این امور از جمله ممتنعاتست .

و همچنین از قسم دوم است لزوم دور و تسلسل و امثال اینهاکه عقل حکم ببطلان مینماید بادلهٔ قطعیه در امثال این امور .

امر هشتم :

لزوم تعارض

آنکه زمانیکه دوقول معارضه نمایند لابد است از اسقاط هردو درصورتیکه تأویل درآنها ممکن نباشد و یا تأویل هر دو در صورت امکان و لابد است ازاینکه تأویل مستلزم محال و یاکذب نباشد مثلاً آیات داله بر جسمیت و شکل معارض است با بعضی آیات داله برتنزیه حق جل‌شأنه تأویل قسم اول واجبست چنانچه در امر سیم دانستی و لابد است از اینکه تأویل باین نحو نباشدکه الله جل‌شأنه متصف بدو صفت است زیرا که این تأویل باطل و واجب‌الرد است زیرا که تناقض و تعارض در اینصورت مرتفع نمیشود .

امر نهم :

خدای یگانه یا سه خدا

آنکه چون عدد قسمی است از اقسام کم[1] قایم بنفسه نیست بلکه قایم بغیر

۱ ـ فلاسفه مقولات را بده گروه قسمت کرده‌اند که یکی از آنها جوهر و نه قسم آن عرض هستند باین ترتیب:
۱ ـ کم، ۲ ـ کیف، ۳ ـ وضع، ۴ ـ این، ۵ ـ ملك، ۶ ـ متی، ۷و۸ ـ فعل وانفعال، ۹ ـ اضافه.
←

است و هر موجودی از موجودات از واجب و ممکن لابد باید معروض بوحدت شود و یا بکثرت و ذوات موجودۀ ممتازه بامتیاز حقیقی متشخص با تشخص تماماً وکمالاً معروض بکثرت حقیقی میباشند .

پس زمانیکه معروض بکثرت شد معروض بوحدت حقیقی نخواهد بود والا اجتماع ضدین حقیقتین لازم میآید چنانچه درامرهفتم دانستی بلی جایزاستکه معروض به وحدت شود لیکن نه وحدت حقیقی بلکه وحدت اعتباری با اینکه مجموع کثیر باشد حقیقةً و واحد باشد اعتباراً .

پس ذات مقدس حق جلت عظمته زمانیکه واحد شد سه نمیشود وقتی که سه گفتی یك نمیشود یقیناً زیرا که واحد غیر از سه است و سه غیر از واحد است پس قول بتثلیث و توحید باطل است بالبداهة .

امر دهم :

توحید یا تثلیث حقیقی

آنکه منازعه فیمابین مسلمین موحدین ومثلثین مشرکین محقق نمیشود مادامیکه نگویند که توحید و تثلیث هر دو حقیقی هستند و اگرگویند تثلیث حقیقی است و توحید اعتباری پس میان مسلمین و ایشان نزاعی نیست زیرا که در اینصورت مشرکند یقیناً .

لیکن ایشان گویند توحید و تثلیث هردو حقیقی میباشند چنانچه تصریح شده است درکتابهای علمای پروتستنت و صاحب میزان‌الحق در باب اول ازکتاب خودالمسمی بحل‌الاشکال باین نحو نوشته‌است : که مسیحیین توحید و تثلیث هر دو را حمل بمعنی حقیقی مینمایند انتهی .

→ فخرزاری تعریف‌کم را از فارابی و شیخ ابوعلی سینا چنین نقل می‌کند : هرعرضی که بالذات قابل تجزیه و تقسیم بقسمت فرضی باشدکم است .

و این متصور نیست زیرا که اجتماع وحدت و کثرت لازم میآید در شیئی واحد از جهت واحده چنانچه در پیش دانستی که آن محالست .

امر یازدهم :

سه اقنوم

علامهٔ مقریزی در کتاب خودالمسمی بالخطط[1] در بیان فرق مسیحیت که در عصر او بوده‌اند چنین گوید : جماعت نصاری فرق کثیره هستند ملکانیه ونسطوریه و یعقوبیه و بوذعانیه و مرقولیه و ایشان رهاویون میباشند که در نواحی حران بوده‌اند و غیر اینها .

بعد گفته است ملکانیه ویعقوبیه ونسطوریه کلهم متفق‌اند براینکه معبود ایشان سه اقنوم میباشند و این اقانیم ثلثه واحد هستند و آن جوهر قدیمست و معنی آن اب و ابن وروح‌القدس خدای واحد است .

بعدگفته است گویند که ابن متحد شد با انسان مخلوق پس او ومتحد به‌مسیح واحد شدند و اینکه مسیح خدای عباد و رب ایشانست .

پس از آن اختلاف کرده‌اند در صفت اتحاد مزعوم بعضی از ایشان اینکه اتحاد واقع گردیده است فیمابین جوهر لاهوتی وجوهر ناسوتی ولیکن این اتحاد هیچکدام را از جوهر وعنصر خود بیرون نکرده است و اینکه مسیح خدا ومعبود است و اینکه پسر مریمست که او را حامله شد و زائید و اینکه همین شخص که

۱ـ ابوالعباس تقی‌الدین احمدبن علی مصری معروف به مقریزی از مشاهیر ارباب سیر و مورخین عرب است مردی بود گوشه گیر که قضاوت دمشق را نپذیرفت تألیفات زیادی دارد ازجمله کتاب المواعظ والاعتبار بذکرالخطط والاثار در تاریخ مصراز سال دوازدهم هجری تا زمان خود مؤلف است که تمامی امور ملکی ودینی و وقایع مهمه مصر و احوال واطوار وعادات مصریان ومسکوکات ومقیاسات اسلامی واطلاعات تاریخی وجغرافیائی آن سرزمین‌را نگاشته است واین کتاب بزبانهای مختلف ترجمه شده است. قاموس الاعلام ج ۶ ص۴۳۶۲ و هدیةالاحباب ص ۲۴۸ .

خدا و پسر مریمست مقتول و مصلوب گردید .

و زعم بعضی دیگر اینکه مسیح بعد از اتحاد دو جوهر است یکی لاهوتی و دیگری ناسوتی واینکه مقتول و مصلوب گردید ازجهت ناسوت بود نه ازجهت لاهوت و اینکه مریم مسیح را حامله شد و او را زائید از جهت ناسوتش بود و این قول نسطوریه است .

بعدگویند که مسیح بکماله خداومعبوداست وابن‌الله است تعالی‌الله عن‌قولهم.

وقومی‌گمان‌کردندکه اتحاد واقع‌گردید فیمابین جوهرین لاهوتی وناسوتی پس جوهر لاهوتی بسیط غیرمنقسم و غیرمتجزیست .

و قومی گمان‌کردندکه اتحاد از جهت حلول‌ابن است در جسد و مخالطت اوست با جسم .

وبعضی از ایشان گویند اتحاد از جهت ظهور است مانند ظهورکتابت خاتم و نقش زمانیکه برگل واقع میشوند و یا موم یعنی مانند ظهور خطوط در موم و گل و یا مانند ظهور صورت انسان در آینه و مانند این اختلاف در میان ایشان بسیار است که در غیرایشان پیدا نمیشود .

و ملکانیه ایشان منتسب بملك روم میباشند وایشان گویندکه الله اسمی است از برای سه معنی‌که آن یك سه است و سه یکیست .

و یعقوبیه گویندکه خدا واحد قدیمست‌که جسم وانسان نبود بعد مجسم شد و انسان گردید .

ومرقولیه گویندکه الله واحد است وعلمش غیر از خودش است و علم قدیم باخدابود ومسیح پسرخداست ازجهت رحمت چنانچه‌گوئیم ابراهیم خلیل‌الله انتهی.

وصاحب تبصرةالعوام گوید اما ترسایان‌گویند چون عیسی را بآسمان بردند نصاری بهفتاد ودو فرقه متفرق گردیدند و بعضی مربعضیرا کافر خوانند .

وبدانکه جمله نصاری گویند معبود جوهریست از سه اقنوم و این اقانیم را یك اقنوم‌اب گویند و آن قدیمست و دیگریرا اقنوم‌ابن گویند وآن کلمه است و

سیمی‌را اقنوم روح‌القدس خوانند وآن چنانستکه گویند معلومات یا جوهراست یا عرض ونشایدکه خدایتعالی عرض بود لابد بایدکه جوهر باشد ومعنی‌کلمه آنستکه بوجود او راه یابند و روح‌القدس یعنی دین باو زنده شود .

و آنچه در اتحاد گویند نامعقولست نه ایشان دانند نه بفهم کسی رسانیدن توانند وچون ایشانرا پرسیم‌که اتحاد چیست چرا واجبست‌گویند ازبهراینکه عیسی واسطه است میان ما و لاهوت .

اما یعقوبیه از ایشان گویند اتحاد بذات بود اتحاد ناسوت بلاهوت شد و این فاسد است زیراکه نزد ایشان لاهوت جوهر بسیط است وناسوت جسم مرکب پس اتحاد صورت نه‌بندد و اگر صورت داشتی لازم بودی‌که لاهوت مرکب باشد یا ناسوت بسیط و این هردو باطل است .

نسطوریه گویندکه میان ایشان ممازجت نبود الا اینکه کلمهٔ ناسوت مسیحرا هیکل گردانید پس عیسی دو جوهر است و دو اقنوم .

و بعضی گویند اتحاد آن بود که کلمه در مسیح تأثیرکند چنانکه صورت در آینه بی‌اینکه نقل‌کند .

و بعضی گویندکه کلمه بردست عیسی تدبیر چیزها کرد و آن اتحاد است و ایشان در بعضی تسبیحها گویند ایمان آوردیم بواحدیکه پدر است و مالك همه چیزهاست و برب واحد مسیح را که پسر خداست و از پدر پدید آمد پیش ازهمه چیزها ونه مصنوع‌است اآله حق ازاآله حق ازجوهر پدر خود انتهی‌کلامه ملخصاً.

مؤلف حقیر گوید : امروز معظم فرق نصاری دو فرقه هستند کاتلك و پروتستنت واینها جزئیات غیرمحصوره دارندکه بیان‌عقایدکلیهٔ ایشان در این‌کتاب گنجایش ندارد و تمامی مسیحیین امروز اعتقادشان اینستکه ذات خدا مرکب از سه چیز است اب و ابن و روح‌القدس و این سه واحدند و یکنفر مسیحی امروز در روی زمین پیدا نمیشودکه این اعتقاد را نداشته باشد .

ودر بیان اتحاد وعلاقه‌کلمات ایشان مضطربست وعاجز ازبیان علاقه هستند.

وگاهی گویند علاقه این اقانیم ثلثه مانند علاقهٔ کلمه و فکر و روح است که مندرج و مندمج در همدیگر میباشند .

وگاهی گویند که مانند آفتابست که دارای جرم وضوء و حرارت میباشد و آن یك آفتابیست .

و برخی از ایشان گویند که این مانند آتش است که جسم وحرارت وضوء دارد و این سه یکچیز هستند !

تو میدانیکه روشنائی آتش غیر از آتش است والا لازم میآید کسیکه در روشنائی آتش بنشیند بسوزد چنانچه کسیکه در آتش است میسوزد .

و چون بطلان این مطالب اظهر من‌الشمس و ابین من‌الامس است در نزد هرعاقلی لهذا اکثرعلمای پروتستنت بیان علاقه را ترك نموده وگفته‌اند مسئله تثلیث از جمله اسرار است وسرّ را نمیشود بیان‌کرد حکماً و حتماً باید قائل بتثلیث شد ولو بضرب چماق حکماً همین طور است خواه موافق عقل باشد و خواه نباشد .

ولیکن مبنای دین مسیحییــن امروز بر پنج قاعده است این قواعد خمسه بعضی مشترکست مابین جمیع فرق نصاری و بعضی مختص بفرقهٔ کاتلك میباشند .

اول : تعمید است و این مختص بفرقهٔ کاتلك است .

دوم : ایمان به تثلیث است .

سیم : اعتقاد التحام اقنوم‌ابن است در بطن مریم .

چهارم : ایمان بقرباناتست بهمان وجهی‌که در پیش بیان شد .

پنجم: اقراربجمیع‌گناهانست درنزد قسیس واین هم ازمختصات کاتلکست

و اما تثلیث و التحام‌کلمه در بطن مریم مشترکست فیمابین جمیع مسیحیین ومسئله قرباناترا در بیش دانستی و در اینموضع میخواهیم کیفیت تعمید و اقرار و ایمان بتثلیث را و علت التحام اقنوم‌ابن را در رحم مریم عیان و بیان نمائیم از برای ازدیاد بصیرت ناظر و مضحکه وخنده بر این اشخاصی‌که خود را از عقلای جهان میدانند مع‌هذا اعتقاد باین مزخرفات مینمایند و این اعتقاد را مدار نجات میدانند.

و اما قاعدهٔ تعمید :

بدانکه در هر کلیسائی حوضی است و یا خمرهٔ بزرگی که قسیس آنرا پراز آب مینماید و نمك بسیاری در میان این آب میریزد وقدری هم روغن بلسان[1] پس آنیکه میخواهد نصرانی شود اگر شخص مکلف باشد بعضی از اعیان نصاری با قسیس درکلیسا جمع میشوند که شاهد او باشند در حضور پروردگار و قسیس در نزد حوض میایستد ومتنصرّ را باینعبارت خطاب مینماید :

بدانکه نصرانیت و مسیحیت عبارت از آنستکه ذات خدا را مرکب از سه اقنوم بدانی بَبْ بِرُونْ رُوخ دِقَدْشِ یعنی آن سه اقنوم اقنوم اب وابن وروح‌القدس میباشند ! و اینکه دخول بجنت امکان ندارد مگر بتعمید ! و اینکه عیسی خدا وپسر خداست! واینکه ملتحم شد در بطن مادرش مریم ! پس انسان و خدا شد! خداست از جوهر پدرش و انسانست از جوهر مادرش ! و اینکه مصلوب و مقتول گردید و بعد از سه روز زنده شد و بآسمان رفت و در جانب راست پدر نشست ! وهمان خدای مقتول‌حاکم است در روزقیامت فیمابین‌خلق ! وتو ایمان آوردی بهرچیزیکه اهل‌کلیسا ایمان میآورند ؟ باید فی‌الفور بگوید بلی آنوقت قسیس از آب حوض برمیدارد وبراین مسیحی‌جدید میپاشد وآوازخود رابلند میکند واین‌دعا رامیخواند:

ای مسیحی جدید من تو را تعمید میدهم باسم اب وابن و روح‌القدس پس از آن با دستمال آن آبرا از صورت او پاك میکند پس این شخص نصرانی و از اهل جنت میشود :

و اما تعمید کودکان روز هشتم از ولادت پدران و مادران ایشان بچه‌ها را بکلیسا می‌آورند پس قسیس آن بچه را بکلام سابق مخاطب مینماید و عقاید را

۱ــ گیاهی است بصورت درختچه که همه اعضای آن دارای مادهٔ صمغی است با کوچکترین خراش بوسیله حشرات و غیرآنها این مادهٔ صمغی از آن خارج می‌شود و دانهٔ آنرا تخم بلسان خوانندکه درتداوی مصرف می‌شود. فرهنگ فارسی دکتر معین .

بنحو مذکور از برای او تقریر مینماید پدر و مادر از جانب کودك جواب میدهند و این صفت تعمید است و موجب دخول در جنت است .

بدانکه سالها این آب در حوض و در خمره میماند متغیر و متعفن نمیشود وعوام نصاری تعجب میکنند و میگویند این ازکرامت کلیسا و معجزهٔ قسیس است و نمیدانندکه از برکت نمك و روغن بلسانست .

وبساهست که این آب را محرمانه عوض میکنند وروغن را دروقتی میریزند که کسی نه‌بیند و اینحقیر مدتی در جاهلیت بوده‌ام بسیار ازین کارها میکردم ومردم را تعمید میدادم و این از جمله حیله‌های قسیسین است در اضلال مردم .

الحمدلله الذی هدانی الی الحق والعرفان واخرجنی من الظلمات الی نور الایمان ببرکة سیدالاولین والاخرین محمد وآله الطاهرین صلواةالله علیه وعلیهم اجمعین .

و اما قاعدهٔ دوم :

وآن ایمان بتثلیث است و مدار نجات اهل عالم همین است که ذات مقدسه الهی را نعوذبالله مشتمل بر سه اقنوم بدانی واین سه اقنوم یعنی اقنوم اب و ابن و روح‌القدس دارای تمامی صفات‌الوهیت و نعوت ربوبیت میباشند و اینها ممتازند از همدیگر بامتیاز حقیقی و متحدند بتوحید حقیقی .

و درسؤال و جواب دینیه ایشان که در لغت انگلیسی بوده بسیط صاحب ینکی دنیائی ترجمه نموده در سؤال ششم ازکتاب سؤال وجواب مذکور باین‌نحو مسطورگردیده است :

سؤال ۶ : دارای‌الوهیت چه‌کسانند ؟

جواب : دارای‌الوهیت سه‌کسند اب و ابن و روح‌القدس و این سه یکخدا و یکذات واحدند و در قدرت وجلال مساویند انتهی با لفاظه وهرکسی این اعتقاد رانداشته باشد درنزد ایشان ازمسیحیت خارج میباشد ودلایل بطلان اینها خواهدآمد.

و اما قاعده سیم :

در اعتقاد ایشان آنست که اقنوم ابن ملتحم شد با جسد عیسی در شکم مریم .

علت این التحام اینکه جماعت نصاری اعتقاد مینمایند که الله جل شأنه آدم و ذریهٔ اورا در جهنم معذب نمود بجهت گناهی که ازآدم صادر شد دراکل از شجرهٔ منهیه پس از آن الله جل شأنه ترحم کرد بر بنی آدم و مشیت او علاقه گرفت که آنها را ازجهنم بیرون بیاورد پس فرزند یگانهٔ خودرا فرستاد دربطن مریم ملتحم شد با جسد عیسی پس انسان و خدا شد .

انسان شد از جوهر مادرش مریم وخدا شد از جوهر پدرش اب . پس ازآن ممکن نبود خروج آدم وذریهٔ او ازآتش جهنم مگر بموت اقنوم ابن که فدا شود جمیع خلق جهانراکه همه را از دست شیطان و آتش جهنم نجات بدهد بموت صلیبی خود .

پس ازآن عیسی مصلوب و مقتول گردید وبعداز موت بجهنم رفت و سه روز در جهنم معذب بود بعد از سه روز ازجهنم بیرون آمد و جمیع پیغمبرانرا و ذریهٔ آدم را باخود بیرون‌آورد و رفت درجانب راست پدر نشست .

بنحو اجمال این بود اعتقاد حالیه مسیحیین پس ازبرای تو ظاهر وآشکار گردیدکه آرای ایشان دربیان علاقه اتحاد فیمابین اقنوم‌ابن وجسم مسیح وهمچنین فیمابین اقانیم ثلثه در اعلی‌درجه اختلافست لهذا براهین وارده در کتب قدمای اهل اسلام وبیان عقاید ایشان مختلف است .

و فرقهٔ پروتستنت چون دیدند بیان علاقهٔ اتحاد خالی از فساد نیست آرای اسلاف خود را ترك نموده واظهار عجز نمودند وگفتند این سرّی است از اسرار وسکوت را اختیار کردند از بیان علاقه فیمابین اقنوم ابن با جسد مسیح و فیمابین اقانیم ثلثه .

فعلاً این مسئله از اسرار است حکماً و حتماً باید قبول‌کرد و الا انسان از

اهل نجات نخواهد بود!

امر دوازدهم:
تثلیث پدیدهٔ مسیحیت
آنکه عقیدهٔ تثلیث در امتی از امتهای سابقه از زمان آدم تا زمان موسی علیه‌السلام نبود هیچ پیغمبری از پیغمبران گذشته امت خود را امر باعتقاد تثلیث ننمود بلکه تماماً مأمور بتوحید بودند این‌امر بسی ظاهر است و تمسك اهل‌تثلیث ببعضی آیات سفر تکوین در اثبات تثلیث نامربوط و ناتمام است و در حقیقت تحریف معنویست ازقبیل بودن معنی است در بطن شاعر هیچ رایحهٔ تثلیث از آن آیات استشمام نمی‌شود.
و ادعا نمی‌نمائیم‌که ایشان بحسب گمان خود متمسك به بعضی از آیات از سفر مذکور نمی‌شوند بلکه ادعا می‌نمائیم‌که این‌معنی ازآن‌آیات ثابت نمی‌شود و این عقیده در امتی از امم سالفه نبوده.
واما اینکه این عقیده در امم موسویه و امت آنجناب ثابت نیست پس این مرحله احتیاج به‌بیان ندارد زیراکه هرکسی مطالعه نماید این‌امر از برای او مخفی و مستور نخواهد بود.
و جناب یحیی علیه‌السلام تا آخرعمر شاك بود در عیسی علیه‌السلام که آیا مسیح موعود است یا نه ددباب ۱۱ از انجیل متی باین‌نحو مرقوم گردیده است:
۲ و چون یحیی در زندان اعمال مسیح‌را شنید دونفر از شاگردان خودرا فرستاده ۳ بدوگفت آیاآن آینده توئی یا منتظر دیگری باشیم انتهی.
پس هرگاه عیسی علیه‌السلام خدا باشد نعوذ بالله کفرجناب یحیی لازم می‌آید زیرا که شك درخدا موجب کفر است بی‌شبهه.
چگونه متصور است‌که مانند یحیی‌کسی خدای خودرا نشناخته باشد وحال آنکه نبی است ازجانب آن‌خدا بلکه افضل الانبیاست بنا برشهادت مسیح چنانکه

در آیهٔ ۱۱ ازباب مذکور مسطورگردیده است و زمانی که افضل‌الانبیاء این خدا را نشناسد و حال‌آنکه معاصر با این خدا بود پس مفضولین و غیرمعاصرین از انبیا بطریق اولی این خدا را نخواهند شناخت .

و علمای یهود از زمان موسی علیه‌السلام تاکنون اقرار و اعتراف به تثلیث ندارند ظاهر و روشن است که ذات وصفات الهیه تغییر وتبدیل‌بردار نیست ازلاً و ابداً ذات وصفات کمالیه الهیه بی‌تغییر وتبدیل موجود است پس هرگاه تثلیث حق بود بر ذمهٔ موسی وسایر انبیای بنی‌اسرائیل علیهم‌السلام واجب بودکه این‌اعتقادرا به‌بیانات واضحه والفاظ غیرمحتملة الخلاف عیان و بیان نمایند فالعجب کل‌العجب که‌شرع موسی که اطاعتش‌واجب‌بود ازبرای‌جمیع‌پیغمبران تاعهد عیسی‌علیه‌السلام خالی باشد ازبیان این‌عقیده‌که مدار نجاتست بنا برزعم اهل تثلیث ونجات ازبرای احدی امکان ندارد بدون اعتقاد نبی باشد یا غیر نبی جناب موسی و پیغمبر دیگر از پیغمبران بنی‌اسرائیل این عقیده را بیان ننمایند به‌بیان واضح و روشن به‌حیثیتی که این عقیده صراحةً مفهوم ومعلوم شود که هیچ شکی وشبههٔ دیگر باقی نماند .

و موسی علیه‌السلام بیان نماید احکامی راکه ضعیف وناقص است در نزد مقدس اهل تثلیث بشرح تمام وبیان مالاکلام وآن احکام را تکرار نماید مرةً بعد اولی و کرةً بعد اخری و تأکید بلیغ نماید برمحافظت آنها وقتل‌را واجب بفرماید برتارك بعضی ازآنها .

و اعجب ازین آنکه عیسی علیه‌السلام نیز این عقیده را بیان نفرمودند تا عروجش، به‌بیان واضح مثلاً باین‌نحو گفته باشد: بدرستی‌که ذات الهی مشتمل بر سه اقنوم است اب و ابن و روح القدس و اقنوم ابن بجسد من تعلق گرفته است بفلان علاقه ویابعلاقه‌ای‌که فهم‌آن خارج ازادراك شماست همان‌قدر بدانیدکه من خدا هستم غیراز من نیست بجهت علاقهٔ مذکوره یا کلام دیگربگوید که مثل این کلام باشد در افادهٔ این‌معنی که صریح باشد ونیست در دست اهل تثلیث از اقوال آنجناب مگر بعضی اقوال متشابهه .

و صاحب میزان الحق درکتاب خودالمسمی بمفتاح‌الاسرارگوید اگر کسی گوید چرا مسیح‌الوهیت خود را بیان نفرمود به بیانیکه واضحتر باشد ازآنچه ذکر شد چرا واضحاً و مختصراً نگفت بدرستی : **منم الله غیراز من نیست**.

اولاً : جواب داده است بجواب غیرمقبولی که نمیخواهیم آن جوابرا در اینجا نقل نمائیم .

و ثانیاً : باین نحو جواب داده است‌که احدی قادر نبود برفهم این علاقه وحدانیت پیش از برخاستن مسیح علیه‌السلام از میان مرده‌ها و عروجش بآسمان پس هرگاه صراحةً میفرمود چنان میفهمیدندکه بحسب جسم انسانی خداست واین امر باطل بود جزماً پس ادراك اینمطلب نیز از مطالبی است‌که در حق آنها بتلامذهٔ خود فرمود : و بسیار چیزهای دیگر نیز دارم بشما بگویم لیکن الان طاقت تحمل آنها را ندارید ولیکن چون او یعنی روح حق آید شما را بجمیع راستی راه‌نمائی خواهدکرد زیرا که از خود تکلم نمی‌کند بلکه بآنچه شنیده است سخن می‌گوید و ازامورآینده بشما خبر خواهد داد[1] پس ازآن گفته‌است بدرستی‌که بزرگان‌ملت یهود چند مرتبه خواستند او را بگیرند وسنگسارش‌کنند یعنی عیسی را وحال‌آنکه درحضور ایشان الوهیت خودرا بیان نکرده بود مگربطریق لغز انتهی‌نقلاً بالمعنی.

پس ازکلام‌کشیش در عذر معلوم میشود در ترك بیان این عقیده :

اول : عدم قدرت مردم برفهم اینمطلب قبل از عروج مسیح .

دوم : ترس از یهود وهر دو عذر در غایت ضعف و عذر غیر موجهیست.

اما اول: پس همینقدر کافی بود از برای دفع شبهه که علاقه اتحادی‌که فیمابین جسم من و اقنوم‌ابن است فهم آن خارج از وسع وطاقت شماست تفتیش را ترك‌کنید و اعتقاد نمائید که من خدا نیستم باعتبار جسم بلکه خدا هستم باعتبار علاقهٔ مذکوره و اما نفس عدم قدرت برفهم آن پس از عروج نیز باقی است حتی

۱ـ انجیل‌یوحنا باب ۱۶ : ۱۲ ـ ۱۳ . آیات مزبور بشارتی‌است ازظهور اسلام. بپاورقی ص۸ جزء اول مراجعه شود .

اینکه احدی از علمای ایشان تاکنون کیفیت این علاقه و وحدانیت را نفهمیده است هر که هرچه گفت قول او رجماً بالغیب و خالی از مفسده عظیمه نیست و لذلك علمای پروتستنت بیان علاقه راکلیةً ترك نموده‌اند و خود قشه فندر یعنی صاحب میزان الحق در مواضع متعدده از تصانیف خود اقرار مینماید که این امر از اسرار و خارج از ادراك عقل است .

و اما دوم : مسیح علیه‌السلام نیامده بود بنابراعتقاد خود اهل کتاب از نصاری مگر این که کفاره باشد ازبرای گناهان خلق عالم که مصلوب شود دردست یهود.

یقیناً میدانست که ایشان او را بدار خواهند کشید و زمانی که از برای مرگ آمده باشد و یقیناً بداند که مصلوب خواهد گردید دیگر چه جای خوفست از یهود دربیان این عقیده که مدار نجاتست وعجب آن که خالق ارض وسماء وقادر برمایشاء میترسد از بندگان خود که از اذل و ارذل اقوام دنیا هستند و بیان نمینماید از ترس ایشان اعتقادیرا که مدار نجاتست .

و بندگانش از پیغمبران مانند ارمیا واشعیا و یحیی[1] علیه‌السلام درمقام بیان حق نمیترسند از جماعت یهود و شداید را متحمل می‌شوند در راه خدا تا اینکه بعضی از ایشان کشته میشوند در راه دین معهذا دست از بیان حق برنمیدارند تا دم آخر وخدا از بندگانش میترسد وحقرا بیان نمیکنند و حال آنکه ازبرای کشته شدن آمده است .

و عجبتر این که مسیح علیه‌السلام میترسد از یهود در بیان اینمسئله عظیمه و شدت مینماید بر ایشان در امر بمعروف و نهی از منکر و بطوری سخت میگیرد

۱ـ ارمیاه بنی درپاورقی ص ۲۸۵ جزء اول وحضرت یحیی درپاورقی صفحه‌های ۴۱و۳۲۴ همان جزء معرفی شده‌اند واشعیا یکی ازپیامبران بزرگ بنی اسرائیل بود ازاواخر سلطنت عزیا تا زمان منسی نبوت کرده است و نبوات وی بشدت لهجه مشهـور است و بهمین جهت عکسی از او در واتیکان نصب و نگهداری می‌شود گویند او را منسی با اره شهید کرد و پدر وی آموص است . قاموس مقدس والمنجد .

برکاتبان و فریسیان که بمنزلهٔ ملوکند در میان یهود تا بمرتبهٔ شتم و سبّ می‌رسد وفحاشی مینماید ومشافهت ایشانرا باین‌الفاظ خطاب مینمایدکه درباب۲۳ ازانجیل متی مرقوم گردیده است :

۱۳ وای برشما ای‌کاتبان وفریسیان ریاکارکه درملکوت آسمانرا برروی مردم می‌بندید زیرا خود داخل آن نمیشوید و داخل شد کانرا از دخول مانع میشوید ۱۴ وای برشما ایکاتبان وفریسیان ریاکارکه خانه‌های بیوه زنانرا می‌بلعید و از روی ریا نماز را طول می‌کنید ازآنرو عذاب شدیدترخواهید یافت ۱۵ وای برشما ایکاتبان وفریسیان ریاکارکه بروبحر را می‌کردید تا مریدی پیدا کنید و چون پیدا شد او را دو مرتبه پست‌تر ازخود ابن‌الجحیم میسازید ۱۶ وای برشما ای رهنمایان‌کورکه می‌کوئید هرکه بهیکل قسم خورد باکی‌نیست لیکن هرکه بطلای هیکل‌قسم خورد باید وفاکند ۱۷ ای نادانان و نابینایان آیا کدام افضل است آیا طلا یا هیکل‌که طلا رامقدس می‌سازد ۱۸ وهرکه بمذبح قسم خورد باکی‌نیست لیکن‌هرکه بهدیهٔ‌که برآنست قسم‌خورد بایداداکند ۱۹ ای‌جهال وکوران کدام افضل است هدیه یا مذبحی‌که هدیه را تقدیس‌می‌نماید ... ۲۳ وای بر شما ایکاتبان و فریسیان ریاکارکه نعناء و شبد و زیره را عشر می‌دهد یعنی زکوة و اعظم احکام شریعت یعنی عدالت و رحمت و ایمانرا ترك کرده‌اید می‌بایست آنها را بجا آورده اینها نیز ترك نکرده باشید ۲۴ ای رهنمایان‌کورکه پشه را صافی می‌کنید و شتر را فرو می‌برید ۲۵ وای برشما ایکاتبان و فریسیان ریاکار ازآنروکه بیرون پیاله و بشقابرا پاك می‌نمائید و درون آنها مملو از جبر و ظلم است ۲۶ ای فریسی کور اول درون پیاله و بشقابرا طاهر ساز تا بیرونش نیز طاهر شود ۲۷ وای برشما ایکاتبان و فریسیان ریاکارکه چون قبور سفید شده می‌باشیدکه از بیرون نیکو می‌نماید لیکن درون آنها از استخوانهای اموات و سایر

نجاسات پر است ۲۸ همچنین شما نیز ظاهراً بمردم عادل می‌نمائید لیکن باطناً از ریاکاری وشرارت مملو هستید ۲۹ وای برشما ایکاتبان وفریسیان ریاکارکه قبرهای انبیا را بنامی‌کنید ومدفنهای صادقین را زینت می‌دهید ۳۰ و می‌کوئید اکر در ایام اجداد خود می‌بودیم در ریختن خون انبیا با ایشان شریك نمی‌شدیم ۳۱ پس برخود شهادت می‌دهید که فرزندان قاتلان پیغمبرانید ۳۲ پس پیمانهٔ پدران خود را لبریزکنید ۳۳ ای ماران و افعی‌زاده‌کان چکونه از عذاب جهنم فرار خواهیدکرد ۳۴ لهذاالحال انبیا وحکما وکاتبان نزد شما می‌فرستم و بعضی را خواهیدکشت وبدار خواهیدکشید وبعضی را درکنایس خود تازیانه زده ازشهر بشهرخواهید راند ۳۵ تابرشما آید همه خونهای صادقان‌که برزمین ریخته شد ازخون هابیل صدیق تا خون زکریا ابن برکیاکه او را در میان هیکل و مذبح کشتید ۳۶ هرآینه بشما میکویم‌که این همه بر اینطایفه خواهد آمد ۳۷ ای‌اورشلیم اورشلیم‌قتله‌انبیاء وسنکسارکننده‌مرسلین‌خودچندمرتبه‌خواستم فرزندان تو را جمع‌کنم چون مرغی‌که جوجه‌های خود را زیربال خود جمع می‌کند و نخواستید .

و درباب یازدهم از انجیل لوقا امثال این عبارات مذکوره بلکه سخت‌تر از اینها درخانه آن مرد فریسی که جناب عیسی در خانهٔ او مهمان بود روبروی آنمرد فریسی فرمود[1] .

و درمواضع دیگر از انجیل ازین قبیل تشدیدات در امر بمعروف ونهی از منکر دارد جناب عیسی .

پس چگونه امکان داردکه در حق چنین بزرگواری گفته شودکه ترك نماید بیان اعتقادی راکه مدار نجات اهل عالمست .

حاشا و کلا ثم حاشا که جناب عیسی در مقام بیان حق از یهود و غیریهود

۱ــ آیهٔ ۳۹ ببعد از باب مزبور .

بترسد بعثت انبیا نیست مگر برضد وخلاف اهل‌عالم همه‌آمدند وهرچه خدا فرمود بیان کردند چگونه متصور است که خدا بترسد وحق را بیان نکند.

مجملاً از کلام صاحب میزان معلوم ومفهوم میشود که عیسی علیه‌السلام این مسئله را درمحضر یهود هرگز بیان نفرمود مگر بطریق لغز.

و اینکه جماعت یهود این‌مسئله را منکر بودند به اشد انکار و چند مرتبه خواستند مسیح را سنگسار نمایند از برای بیان این‌مسئله بطریق لغز.



اکنون بی‌تأمل و توقف
شروع میکنیم به‌بیان مقاصد فصول و گوئیم :

فصل اول : خدای یکتا بعقیده مسیح

در بیان ابطال تثلیث است باقوال جناب مسیح علیه‌السلام .

قول اول :

در آیهٔ ۳ از باب ۱۷ از انجیل یوحنا قول عیسی علیه‌السلام در خطاب بخدا باین‌نحو رقم گردیده است :

اِیْنَ اِنَّیْنَ خَیِّ دِلْ اَبْدِیادِ عِیْلُخْ اَلَهَ دِسَرَسْتُوتُا بِنُوفِشُوخ وَهَوْدِشُودِرُّ وخَ یَشُوع مِشیخَ .

و ترجمه بفارسی چنین میباشد : و حیوة ابدی اینست که تو را خدای واحد حقیقی و عیسای مسیح‌را که فرستاده‌ای بشناسند پس عیسی علیه‌السلام بیان کرد که حیوة ابدی عبارت ازآنست که مردم بشناسند خدا راکه واحد حقیقی است و اینکه عیسی علیه‌السلام رسول و فرستادهٔ او میباشد و نفرمود حیوة ابدی آنست که مردم بدانند ذات تو مشتمل بر سه اقنوم واقانیم ثلثه ممتازند بامتیاز حقیقی و اینکه عیسی انسان وخداست ویا اینکه عیسی خدای مجسمت ؛

وچون این‌قول در خطاب الله و درمقام دعابود احتمال خوف وترس ازیهود در اینجا نمیرود پس هرگاه مدار نجات بتثلیث بود البته عیسی علیه‌السلام بیان می‌فرمود و زمانی‌که ثابت شد که حیوة ابدیه اعتقاد توحید حقیقی است از برای خدا و اعتقاد رسالت است ازبرای مسیح پس ضد این دو امر موت ابدی و ضلال بین خواهدبود یقیناً وتوحید حقیقی ضدتثلیث حقیقی‌است بی‌شبهه چنانچه انشاءالله مفصلاً و مدللاً در فصل دوم خواهد آمد .

ورسالت مسیح ضد الوهیت اوست زیراکه مغایرت فیمابین مرسل و مرسل ضروری و بدیهی است واین حیوة ابدیه از فضل وکرم خدا در میان اهل اسلام و تابعان خیرالأنام یافت می‌شود .

و اما غیرایشان پس مجوس ومشرکین هند وچین محرومند ازین حیوة ابدیه بجهت انتفاء هر دو اعتقاد و اما اهل تثلیث از مسیحیین ایضاً محرومند ازین حیات ابدیه بجهت انتفاء اعتقاد اول یعنی توحید حقیقی .

و اما یهود کلهم محرومند ازین حیات ابدیه بجهت انتفاء اعتقاد ثانی یعنی رسالت مسیح .

و اما مسلمین چون توحید حقیقی و رسالت جناب مسیح را قائل و معتقدند پس حیات ابدی موافق قول مسیح منحصر بایشانست وبس. پس‌هرکسی که طالب این حیات ابدیه است باید مسلم شود .

قول دوم :

درباب ۱۲ از انجیل مرقس باین‌نحو عیان وبیان گشته است :

وَتِیلِی خَدْمِنْ ساپْرِی وَشِمْعِی یِلِی دِبْدِرَش وَخِزْیِلِه دِصْبای جُواب

مُودِری قَتیْ وَبُوقِری اَیْنِیلِی پُوقْدَن قَمی دِکُلی ۲۹ جُووِبْلِی اِلِهْ یَشُوع قَمی

مِنْ كُلَّىَ پُوقْدُنِى شِمْعَىْ يُايِسْرائيل مَرْيا آلَهَ خَهْ مَرْيلِي ۳۰ وَ دِمَخْبتْ لِمَرْيا آلَهُوخ مِنْ كُلِّهِ لِبُّوخ وَمِنْ كُلِّهِ كَنُوخ وَمِنْ كُلِّهِ خَيالُوخ وَمِنْ كُلِهِ خَيْلُوخْ اَهِيْلِي پُوقْدَنَ قَمَىْ.

ترجمه بفارسی چنین است : ۲۸ ویکی ازکاتبان چون مباحثهٔ ایشانرا شنید دیدکه ایشان را جواب نیکو داد پیش آمده از او پرسید که اول همه احکام کدام است ۲۹ عیسی اورا جواب داد که اول همه احکام اینست که بشنوی ای اسرائیل خداوند خدای ما خداوند واحد است ۳۰ و خداوند خدای خود را بتمامی دل و تمامی جان وتمامی خاطر و تمامی قوت خود محبت نما که ادل از احکام اینست :

۳۱ وَدِتْرى دِكِيدِمِي اِلِّهِ دِمَخْبِتْ لِشْبَبُوخْ اَخْ كَنُوخْ پُوقْدَنَ خِيَنْ دِبُوشْ كُورامِنْ دِ آنِّي لِتْ ۳۲ اَمِرْ اِلِّهِ هَوْسَپْرا صِپّاى رابِّي بَسَرْسْتُوتا مِروخ دِخَيلي آلَهَ وَلِتِ خِينَ شِبُوق مِنّي ۳۳ وَ دِمَخَبْ لِنَشَ مِنْ كُلِّهِ لِبَّ وَ مِنْ كُلِهِ خِيال وَمِنْ كُلِهِ كُنْ وَمِنْ كُلِّهِ خَيلَ وَدِمَخِبْ لِشْبَبُوه اَخْ كَنُوه بُوشَ زَوْدِلَهْ مِنْ كُلِّى قِيدِي تَمامَ وَدِنْچِيْ ۳۴ وَ يَشُوع خِزْيِلِه دِبْهَوْنَنُوتَ مَدْوُرِيوا جُوواب وَ مِرِيْ اِلِهِ لِيُوتِ رِخِقَ مِنْ مَلْكُوتَ دِالَهَ.

یعنی : ۳۱ و دوم مثل اولست که همسایهٔ خودرا چون نفس خود محبت نما بزرگتر از این‌دو حکمی نیست ۳۲ کاتب ویرا گفت آفرین ای استاد نیکو گفتی زیرا خدا واحد است و سوای او دیگری نیست ۳۳ و اورا بتمامی دل وتمامی فهم وتمامی نفس وتمامی قوت محبت نمودن و همسایهٔ خود را مثل‌خود محبت نمودن

از همهٔ قربانیهـای سوختنی و هدایا افضـل است ۳۴ چون عیسی بدید که عاقلانه جواب داد بوی گفت از ملکوت خدا دور نیستی .

ودر باب بیست ودوم از انجیل متی قول عیسی علیه السلام بعدازبیان دوحکم مذکور باین نحو مسطور گردیده است : ۴۰ بدین دو حکم تمام تورات و صحف انبیا معلق است انتهی .

پس از آیات مرقومات معلوم ومحقق گردید که اول وصایا واحکام که درتورات و جمیع صحف انبیا تصریح شده است وحق است وسبب قرب ملکوتست آنست که انسان اعتقاد نماید که خدا واحد است وغیر از او خدائی نیست وهرگاه اعتقاد تثلیث مدار نجات بود چنانچه مزعوم اهل تثلیث است هرآینه درتورات ودرجمیع صحف انبیا به بیانات واضحه بیان می گردید زیراکه اول احکام و وصایا می باشد .

و عیسی علیه السلام دراینجا و همه جا میفرمود اول وصایا و احکام آنست که خدای واحد صاحب سه اقنوم است که ممتازند بامتیازحقیقی لیکن چنین بیانی نشده است درکتابی از کتب پیغمبران صراحةً و جناب عیسی چنیـن فرمایشی نفرمودند پس تثلیث مدارنجات نیست پس ثابت ومحقق گردید که مدارنجات اعتقاد بتوحید حقیقی است نه اعتقاد به تثلیث که استنباط مینمایند مثلثین از بعض کتب انبیا که آن استنباط برمخالف حجت نیست زیرا که این طور استنباط بسیار خفی است ماننـد استنباطی است که بعضی از مثلثین ازکلمهٔ مبارکهٔ بسم الله الرحمن الرحیم استنباط می نمایند که می گویند چون این کلمهٔ مبارکه مشتمل برسه اسم خداست لهذا دلالت برتثلیث دارد و هرعاقلی میداند که این نحو استدلال از اقسام جنونست زیرا که الجنون فنون و درمقابل نصوص جمیع انبیا مردود است .

و غرض مخالف در این باب اینکه اگر اعتقاد به تثلیث مدارنجات بود هرآینه انبیای بنی اسرائیل به بیانات واضحه شافیه کافیه بیان می فرمودند چنانچه توحید را بیان فرموده اند .

درباب چهارم از تورات مثنی باین نحو مرقوم گردیده است :

اَنْتَ پِشْلُوخ مُوخِزْيا لِيْدَعْيا دِمَرْيلىاَلَه لِتْمِدْرِي جِدْمِنّه ۳۹ اِدْيُوِيُوم

وَ مَدِيِتْ لِلِبُوخ دِمَرْيلِي اَلَه بِشْمَى مِعُولُول وَ عَال اَرْعا مِنْ لِلِتِخْ لِتخِين.

یعنی: ۳۵ تو را مرئی شد تا اینکه بدانی که خداوند خدائی است و سوای او دیگری نیست .... ۳۹ پس امروز بدان و در دل خود اندیشه کن که در آسمان علیا و در زمین سفلی خدا اوست ودیگری نیست.

و درباب ششم از سفر مذکور باین نحو مسطورگردیده است:

شِمْعَى يايِسْرِئيل مَرْيا اَلِهاَ خَمارِيلِي ۵ وَمَخِبْتِ لِمَرْيا اَلهُوخ بِكُلِّه لِبُوخ

وَ بِكُلِّه كَنُوخ وَ بِكُلِّه خَيلُوخ.

یعنی: ۴ ای اسرائیل استماع نما خداوند خدای ما خداوندیست واحد ۵ پس خداوند خدای خودرا بههمگی دل وهمگی جان وهمگی قوت دوستدار.

درباب چهل وپنجم از کتاب اشعیا باین‌نحو رقم گردیده است:

۵ قَدْيادَاتِ دِاِنِی وِيْن مَرْيادِكِ قارِي بِمُوخ اَلَه دِسْرَئيل اَنِی وِيْنمَرْيا

وَلِتْ مِدْرِي جِدْمِنِّي لِتَ اَلَهَ بِتْ خَلْصِينُوخ وَ لادِعْلُوخ اِلِّي قَدْدِياد اِيِّ مِنْ

زِرَقْ دِشِمِشْ وَمِنْ مَرْبادِلِتِ جِدْمِنِّي اَنِي وِيْن مَرْيا وَلِتِ خِين.

یعنی: ۵ من خداوندم و غیری نیست و سوای من خدائی نیست من تو را کمر بستم اگرچه مرا ندانستی ۶ تا اینکه از مطلع آفتاب بغروبش بدانند که سوای من نیست من خداوندم غیری نه انتهی.

پس واجب ولازم براهل مشرق ومغرب اینکه بدانند که خدا واحد وشریکی ندارد نه‌اینکه بدانند که خدا ثالث ثلث است و ذات مقدس او دارای سه‌اقنوم است

و اقنوم ابن در شکم مریم ملتحم شد و کشته شد و بجهنم رفت و بعداز سه روز از جهنم بیرون آمد وخلق‌را هم بیرون‌آورد و رفت بآسمان درجانب راست‌پدر نشست اگر اینها لازم‌بود ونجات موقوف باینها بود تمامی‌پیغمبران اینهارا بیان می‌فرمودند و نمی‌گفتند که خدا واحد است وغیر ازاو نیست بلکه میگفتند خدا سه است وغیر از سه نیست .

نعوذ بالله از اعتقادی‌که مخالفت داشته باشد با قول مسیح وتمامی پیغمبران.

و درآیهٔ ۹ ازباب ۴۶ ازکتاب اشعیا باین نحو رقم گردیده است :

۹ نِخُورُون شُولِي قَمِي مِنْ عَالَمْ سَبَبْ دِاَنِي وِيْن اَلَه وَلِتْ خِيَن اَلَه وَلِتْ اَخْ دِيْي.

یعنی : چیـزهای پیشین را از ایام قدیم بخاطر دارید زیراکه منم ومثل من خدا کسی نی انتهی .

این‌آیه نیز مانند آیات سابقه صریحست در توحید واینکه‌خدا شبیه ونظیری ندارد نه‌اینکه این و روح‌القدس شریك او هستند وبا ذات مقدسهٔ او مساوات دارند درقدرت وجلال ومجد وکمال پناه بخدا از کوری دل .

قول سیم :

درآیهٔ ۳۲ ازباب ۱۳ از انجیل مرقس باین‌نحو مرقوم گردیده است :

۳۲ اِيَن عَال دِهَوْ يُومَ وَعَال دِهَيْ سَاعَتْ نَشَ لِي يَدِعِ اُوپْ لَامَلَخِي دِشْمَيَّ وَلَابِرُونَا اِلَّابَ .

یعنی : ولی از آنروز و سـاعت یعنی قیامت غیر از پدر هیچـکس اطلاع ندارد نه فرشتگان درآسمان ونه پسر هم .

وآیهٔ مذکوره درفارسیه سنه۱۸۷۸ باین‌نحو ترجمه‌شده‌است: ۳۲ وبرحقیقت

آنروز و آنساعت سوای پدر نه ملائکه آسمان ونه فرزند هیچکس مطلع نیست .

و این‌قول باعلی‌صوت ندا مینماید بربطلان تثلیث زیرا که مسیح علیه‌السلام علم قیامت را تخصیص داد بذات مقدسهٔ الهی وعلم قیامت را نفی‌کرد ازنفس‌خود چنانچه نفی فرمود ازسایر عبادالله ومساوات قرار داد فیمابین خود و سایر عباد در این‌مسئله واین مساوات و نفی علم امکان ندارد درصورتیکه مسیح علیه‌السلام خدا باشد سیما زمانی‌که ملاحظه نمائیم که کلمه واقنوم‌ابن‌عبارت ازعلم خداست چنانچه بعضی‌گویند وفرض نمائیم اتحاد این دو را با جسد مسیح و اخذ نمائیم این‌اتحاد را ازمذهب کسانی‌که قائل‌بحلولند یا ازمذهب یعقوبیه‌که قائل بانقلابند یعنی‌انقلاب لاهوت بناسوت و بالعکس .

پس در چنین وقت باید قضیه معکوس شود یعنی ابن بداند و اب نداند و لااقل از اینکه علم هردو مساوی باشد وچون علم ازصفات جسد نیست عذر مشهور ایشان جاری نمی‌شودکه نفی علم نمود ازخود باعتبار جسمیت .

پس ازین تقریرات ظاهر وآشکار گردیدکه عیسی خدا نیست یقیناً نه باعتبار جسمیت ونه باعتبار غیرآن .

قول چهــارم :

درباب‌بیستم از انجیل‌متی موافق فارسیه مطبوعهٔ سنه ۱۸۸۷ باین‌نحو مرقوم گردیده است :

آنکاه مادر دو پسر زبدی با پسران‌خود نزد وی‌آمده وپرسش‌نموده از او چیزی درخواست‌کرد ۲۱ بدو کفت چه خواهش داری عرض‌کرد بفرما تااین‌دو پسرمن درملکوت‌تو یکی بردست راست ودیکوی بردست چپ‌تو بنشینند ۲۲ عیسی‌درجواب‌کفت نمیدانیدچه‌میخواهید آیا میتوانید ازآن‌کاسه‌که من مینوشم بنوشید و تعمیدی که من بیابم بیابید بدو کفتند میتوانیم ۲۳ ایشانرا کفت البته از کاسهٔ من خواهید نوشید و تعمیدی که

من می‌یابم خواهید یافت لیکن نشستن بدست راست وچپ من از آن من نیست که بدهم مگر بکسانی که از جانب پدرم برای ایشان مهیا شده است انتهی .

پس عیسی علیه‌السلام قدرت را ازخود نفی نمود و قدرت را مختص بخدا دانست چنانچه علم قیامت را ازخود نفی نمود واو را مختص بخدا نمود .

پس معلوم شدکه عیسی جاهل‌وعاجز بود قدرت کامله وعلم‌تام مختص بذات واجب الوجود است پس اگرعیسی‌خدا بود چنانچه مزعوم شماست لازم بود که عالم بجمیع معلومات وقادر بجمیع مقدورات ازکلیات وجزئیات‌باشد عاجزوجاهل خدا نمیشود یقیناً .

قول پنجم :

درباب نونزدهم از انجیل متی باین نحو مسطور ومرقوم‌گردیده است :

۱۶ وَهاٰنِلِي خَدُقُرْبِنِي‌وَمِرِّي اِلَّهِ مَلپَن‌طاٰباٰ مُودِّي دِسْپاٰيِ عُبْدِ دِهَوْيلِي خَيِّي دِلْ اَبَدْ اِيْنَ‌هَوْمِرِّي اِلَّهِ قَمُودِّي بِقْرَايُوْتِ طاٰباٰلِتْ طاٰباٰشِبُوَقْ مِنْخَهْ اَلَّهَ.

یعنی : ناگهان شخصی‌آمده ویرا گفت ای استاد نیکو چه عمل نیکو کنم تا حیات جاودانی یابم ۱۷ ویرا گفت از چه سبب مرا نیکو گفتی وحال‌آنکه‌کسی نیکو نیست جز خدای واحد انتهی .

و این‌قول اصل مادهٔ تثلیث را قلع مینماید جناب عیسی از شدت تواضع راضی نشدکه لفظ طابا یعنی نیکو براو اطلاق شود و اگر خدا بود چنانچه مزعوم شما نصاری است قول او چرا مرا نیکوگفتی معنی‌نداشت وازبرای او بودکه بیان نمایدکه طابا یعنی‌نیکو نیست مگر پدر ومن و روح‌القدس تأخیربیان ازوقت حاجت نمینمود زیرا که از شأن حکیم عاقل نیست که تأخیر بیان نماید از وقت حاجت تا

چه برسد به‌پیغمبر خدا ویا خود خدا .

و زمانی که جناب عیسی راضی‌نشود که باو طابا گفته‌شود پس‌چگونه راضی می‌شود باقوال اهل تثلیث که در اوقات نماز بآن اقوال تکلم مینمایند : ای رب و خدای ما یسوع مسیح‌ضایع مکن کسی راکه بدست خود خلق کرده‌ای حاشا و کلا که جناب عیسی بامثال این کفریات راضی شود .

قول ششم :

درباب بیست وهفتم از انجیل متی باین‌نحو رقم گردیده است :

۴۶ وَبعیدُانا دِساعَت دِعِچّا مَقوِخلِی یَشوع بِقَل راما وَمِرِی ایلی ایلی لِمَن‌شَبَقتَنِی یعنی اَلَهِی اَلَهِی قَمودَی شِبقِنوخ ۵۰ اِین یَشوع مِدرِی موقوِخلِی بِقَل‌راما وَشِبقِلی رُوخِه .

یعنی و نزدیك بساعت نهم عیسی بآواز بلند صـدا زده کفت ایلی ایلی لم شبقتنی یعنی الهی الهی چرا مرا ترك کردی ۵۰ عیسی بآواز بلندصیحه زده روح را تسلیم نمود .

و درآیهٔ ۴۶ ازباب بیست وسیم از انجیل لوقا باین‌نحو رقم شده است :

وَموقوِخِلی یَشوع بِقَل‌راما وَمِرِی یابَبِی بایدِتوخ سَپوِوِین رُوخِی اَه مِرِی وَسوپِیلِی کَنِه .

یعنی : و عیسی بآواز بلند صدا زده گفت ای پدر بدستهای تو روح خود را می‌سپارم این بگفت و جانرا تسلیم نمود انتهی .

ازین آیات معلوم میشود که خدای مسیحیین مرد نمیدانم لاهوتش کجا بود در وقتی که ناسوتش مرد لاسیما درصورت انقلاب وامتزاج لاهوت با ناسوت چه

بود که جدائی انداخت میانهٔ لاهوت و ناسوتش چرا این لاهوت بفریادش نرسید در وقتی که سیلی بصورتش میزدند ؟! وتاجی ازخار بافته برسرش نهادند و خیوبر رویش می‌انداختند و استهـزاء بآنجناب میکردند و میگفتند اگر توپیغمبری یکدفعه از صلیب فرودآی تا بدانیم صادقی .

پس این قول واین‌احوالی‌که مذکورگردید کلیةً الوهیت را نفی مینماید از مسیح‌سیما بنا برمذهب قائلین‌بحلول ویاانقلاب زیرا که اگرخدا بود هرآینه استغاثه بخدای دیگر نمی‌کرد و نمی‌گفت : الهی الهی چرا مرا ترک‌کردی و صیحه نمیزد و نمی‌گفت : ای پدر روح خودرا بدستهای توسپردم وعجزوموت وانکسار وامثال ذلك نسبت بخدا محال و ممتنع است .

وآیهٔ ۲۸ ازباب ۴۰ ازکتاب اشعیا باین‌نحو رقم گردیده است: آیا نمیدانی ومکرنشنیده‌ای‌که خدای ابدی خداوندی‌که خالق اقصای زمین‌است ضعیف‌نمیشود و درمانده نخواهد شد و هم حکمتش درك‌کرده نمی‌شود .

وآیهٔ ۶ ازباب ۴۴ ازکتاب مذکور باین نحو مسطورگردیده است: خداوند پادشاه اسرائیل و رهاننده‌اش خداوند لشکرها چنین می‌فرماید‌که منم اول ومنم‌آخر وغیر ازمن خدائی نیست .

وآیهٔ ۱۰ ازباب دهم ازکتاب ارمیا باین نحو رقم شـده است : اما خداوند خدای حق است خدای حی وپادشاه ابدی اوست‌زمین ازغضبش مرتعش وطوایف قهرش را متحمل نتواند شد .

درآیهٔ ۱۲ ازباب‌اول ازکتاب‌حبقوق باین‌نحو مسطورگشته است: ایخداوند خدای من و قدوس من آیا تو ازلی نیستی امید که نمیریم ایخداوند ایشانرا برای حکم برپا داشتی و ایخدای قوی ایشانرا جهت تنبیه تأسیس نمودی .

درآیهٔ ۱۷ ازباب اول از رسالهٔ پولس به تیموتاؤس باین نحو رقم گردیده است : باری پادشاه سرمدی وباقی و نادیده را خدای حکیم وحید را اکرام ومجد تا ابدالآباد انتهی .

پس چگونه عاجز می‌شود و می‌میرد خدای سرمدی و ابدی بری از ضعف اول، آخر، حی، قدوس و واحد که غیـر از او خدائی نیست آیا فانی و عاجز خدا می‌شود حاشا و کلا بلکه خدای حقیقی آنست که عیسی علیه‌السلام دروقت درماندگی و گرفتاری باو پناه می‌برد وخلاصی خود را از او میخواست و روح خودرا به ید قدرت او می‌سپرد .

و لیکن عجب دارم از مسیحیین که اکتفـا بمرگ این خدای عاجز مسکین نمی‌کنند بلکه اعتقاد می‌نمایند که بعداز مرگ بجهنـم نیز رفت و سه روز در جهنم معذب شد و در کتاب صلوة ایشان المطبوع سنه ۱۶۰۳ باین‌نحو رقم گردیده است: چنانچه مسیح علیه‌السلام مرد ازبرای خاطرما ومدفون‌گردید پس همچنین لابد باید اعتقاد نمائی که داخل جهنم هم شد انتهی .

و فیلبس کوادلونس راهب کتابی نوشته‌است در رد رسالهٔ احمدالشریف ابن زین‌العابدین الاصفهانی در لسان عربی و این کتابرا مسمی نموده است بخیـالات فیلبس و این کتاب چاپ شده است در سنهٔ ۱۶۶۹ در رومیة الکبری در بسلوقیت پس راهب مسطور درکتاب مذکور باین‌نحو مرقوم نموده است :

الذی تألم بخلاصنا و هبط الی جهنم ثم فی‌الیوم‌الثالث قام من بین‌-الاموات انتهی .

یعنی مسیحی که بجهت خلاص ما متألم شد و بجهنم نازل شد پس ازآن در روز سیم ازمیان مرده‌ها برخاست .

در پیری ئربوك در بیان عقیدهٔ اتهانیش که مسیحیین بآن ایمان می‌آورند لفظ هل بکسرهای هوز و لام ساکنه موجود است ومعنی این‌لفظ جهنم است.

درکتاب قتیقیموس لفظ سلیلی لشیول مرقوم است یعنی بجهنم نازل شد .

و جوادبن ساباط گوید که قسیس مارطیروس در توجیه این‌عقیده بمن چنین گفت : بدرستی مسیح زمانی که قبول‌کرد جسم انسانی را پس لابد است از اینکه متحمل شود جمیع عوارض انسانیت را پس داخل جهنم شد ومعذب نیز گردید و

چون از جهنم بیرون‌آمد هرکسی که قبل‌از دخول مسیح درجهنم معذب بود همه‌را بیرون‌آورد پس سؤال کردم آیا ازبرای اثبات این‌عقیده دلیل نقلی داری؟ درجواب گفت این عقیده محتاج بدلیل نیست .

مؤلف گوید : که این قسیس جاهل بوده شاهد مدعا آیهٔ ۳۱ ازباب دوم از کتاب اعمال وآیهٔ ۹ ازباب چهارم از رسالهٔ پولس بافسیسیان وآیهٔ ۱۰ ازباب دوم ایضاً از رسالهٔ پولس بفیلیپیان می‌باشند .

مجملاً مردی از مسیحیین از اهل آن مجلس بروجه ظرافت گفت که پدر قسی‌القلب بوده و الا پسر خود را در جهنم نمی‌گذاشت ! پس قسیس غضب کرد و امرکرد آن‌شخص را ازمجلس بیرونش‌کردند وآنمرد مختفیاً آمد پیش‌من و داخل دین اسلام‌گردید لیکن ازمن عهدوپیمان‌گرفت که حال اسلامش‌را ظاهرنکنم مادامی که زنده است .

و یوسف ولف داخل بلده لکنو از بلاد هندوستان گردید در سنه ۱۲۴۸ از میلاد و از قسیسین مشهورین بود ومدعی الهام درحق خود بود و می‌گفت در سنه ۱۸۴۷ ازمیلادمسیح ازآسمان نزول‌خواهدفرمودو فیمابین‌او ومجتهدشیعه‌اثنی‌عشری تحریراً و تقریراً مناظره و مشاجره واقع گردید و مجتهد مزبور از قسیس مذکور در این‌باب سئوال کرد قسیس جواب دادکه بلی مسیح داخل جهنـم شده و معذب گردید لیکن‌عیبی ندارد زیراکه این دخول ازبرای نجات دادن امت‌خودبود انتهی.

و این حقیر در مجلس مناظره که فیمابین مؤلف این‌کتاب و پاطر صاحب ینکی دنیائی صاحب ترجمهٔ سیاحت مسیحی که الان مقیم در طهرانست از عقیـدهٔ مذکوره درهمان مجلس مناظره درمحضر جمعی سئوال کردم‌گفت بلی بدارالاموات رفت گفتم واضحتر بگو گفت بحبس خانهٔاموات رفت بازگفتم روشنتر بگو گفت بلی بجهنم رفت و معذب هم شد عوض ماها و خنده‌کرد و این آخرکلام ما بود در آن مجلس .

مؤلف این کتاب گوید :

قول مسیحیین در توجیه این اعتقاد اینکه گویند گناهان جمیع بنی نوع انسان فرع گناه حضرت آدم علیه‌السلام است که در اکل از شجرهٔ منهیه ازآنجناب صادر گردید هر انبیاء و اولیاء وصدیقین از آدم تا یحیی بن زکریا علیهم‌السلام همه در جهنم معذب بودند وخدا خواست اینها را از جهنم بیرون بیاورد بدین وسیله که اقنوم ابن را فرستاد و در شکم مریم ملتحم شد و جسم انسانی‌را بخود پوشید وشرایع را عمل نمود .

و چون گناه همه فرع گناه حضرت آدم بود که شخص واحد است لهذا ثواب ایشانهم باید فرع‌ثواب شخص‌واحد باشد وآن خدای مجسم است زیرا کس دیگر قابل این مرحله نبود لهذا خونش در دست یهـود ریخته شد و سه‌روز در جهنم عوض همه معذب‌گردید وهمه‌را نجات داد و حال هرکس چنین اعتقاد نماید از اهل نجاتست و الا فلا .

بدانکه : این اعتقاد خبیث یعنی بودن انبیاء و اولیاء و صلحا درجهنم قبل‌از مسیح منافی است با جمیع کتب عهد عتیق وجدید .

لوقا در باب ۱۶ از انجیل خود تصریح مینماید ازقول خود مسیح که جناب ابراهیم علیه‌السلام با العازر فقیر دربهشت بودند[1] .

مجملاً اثبات این‌مطلب درمقدمه‌گذشت در اینجا نیزگوئیم درمواضع کثیره از قتیقیسموس تصریح شده است که جناب مسیح بشیول نزول فرمودند از آنجمله در صفحهٔ ۶ در اعتقاد حواریون وصفحه ۶۰ و ۶۴ وصفحهٔ ۷۵ و۷۶ وغیره . وشیول هم جهنم است بالقطع والیقین .

و نیز در باب ۲۳ آیه ۴۳ از کتاب اعمال صریحست درنزول مسیح بجهنم. و همچنین آیهٔ ۳۱ ازباب دوم ازرسالهٔ پولس بافسیسیان وهکذا آیه۹ ازباب چهارم ازرسالهٔ پولس به‌فیلیپیان .

---

۱ ــ باری آن فقیر (العازر) بمرد و فرشتکان اورا بآغوش ابراهیم بردند.

و بعضی از فرق نصاری اشنع و اقبح ازین اعتقاد مینمایند .

بل در تاریخ خود در بیان فرقهٔ مارسیونی باین نحو مرقوم نموده است که این فرقه معتقد بودند که مسیح علیه‌السلام بعداز وفات داخل جهنم شد و نجات داد ارواح قابیل و اهل سدوما[1] را زیرا که ایشان حاضر شدند در نزد مسیح و اطاعت ننمودند خدای خالق شر را .

و در جهنم گذاشت ارواح هابیل ونوح وابراهیم و صلحای دیگر ازقدما را زیرا که ایشان مخالفت نمودند با فرقهٔ اول .

و این فرقه اعتقاد مینمود که خالق عالم منحصر بخدائی که مرسل عیسی علیه‌السلام است نیست لهذا کتب عهد عتیق را الهامی نمی‌دانستند انتهی .

پس عقیدهٔ این فرقه مشتمل برامور چندی می‌باشد :

اول : جمیع ارواح از ارواح انبیا و صلحا و اشقیا وکفار و فجار معذب بودند درآتش جهنم قبل از دخول عیسی علیه‌السلام .

دوم : اینکه عیسی‌علیه‌السلام داخل‌جهنم شد! این‌دواعتقاد تاکنون باقی‌است درمیان مسیحیة چنانچه در پیش دانستی .

سیم : آنکه عیسی علیه‌السلام ارواح أشقیا را ازعذاب نجات داد بخلاف انبیا وصلحا که آنها را درجهنم‌گذاشت .

چهارم : آنکه این صلحا مخالف بودند با عیسی واشقیا موافق بودند.

پنجم : آنکه خالق عالم دو خداست خالق‌خیر وخالق شر وعیسی‌علیه‌السلام رسول اولست و انبیای دیگر رسولان ثانی .

ششم : آنکه کتب عهد عتیق الهامی نمی باشند و کشیش فندر یعنی صاحب میزان الحق درکتاب خود المسمی بحل‌الاشکال در جواب کشف الأستار باین نحو رقم نموده است :

۱ـ قوم حضرت لوط بودند و در پاورقی صفحه ۲۸۶ جزء اول معرفی شده‌اند و مارسیونیه هم در همان صفحه معرفی شده‌اند .

الحق در عقيدهٔ مسيحيين يافت می‌شود : بدرستی که مسیح داخل جهنم شد و در روز سیم برخاست و بآسمان عروج نمود لیکن مراد در اینجا از جهنم هاوس می‌باشد و آن جائی‌است فیمابین جهنم و فلك اصلی ومعنی اینکه داخل‌هاوس شد تا جلال خود را باهل‌آن بنماید و تنبیه نماید ایشانرا براینکه من مالك حیاتم ! و من دادم‌کفارهٔ گناه را بمرگ صلبی خود ! وشیطان وجهنم را مغلوب و از برای مؤمنین کالمعدوم نمودم ! انتهی ملخصاً و نقـلاً بالمعنی زیرا که نسخه در حال تحریر حاضر نبود .

در جواب گوئیم : چون ثابت و محقق‌گردید از ظاهر کتاب صلوة و کلام فیلیبس کواد لونس وثابت شد صراحةً از اقرار مارطیروس ویوسف ولف وپاطر صاحب و از عقیدهٔ اتهانی‌سیش و کتاب قتیقیسموس که‌جهنم درمعنای حقیقی‌خودش است وخود صاحب میزان‌الحق نیز اعتراف‌نمودکه این‌عقیده پیدا می‌شود درکتب مسیحیین پس ازآن تأویل نمود وتأویل او بدون دلیل مردود وغیرمقبولست وناچار است از اینکه ثابت نماید ازکتابهای خود که مابین جهنـم و فلك اصلی مکانیست مسمی بهاوس پس ازآن ثابت نماید ازکتب خودکه دخول مسیـح بجهنم از برای دو مطلب مذکور بوده یعنی ارائهٔ جلال خود وآگاهانیدن اهل‌آن.

بدانکه حکمای‌اروپا قائل‌بوجود افلاك نیستند وعلمای‌پروتستنت ازمتأخرین حکما را متابعت می‌نمایند در این رأی پس چگونه این توجیه صحیح خواهد بود بنا برزعم ایشان ؟!

ثانیاً گوئیم این هاوس محل سرور و ثوابست ویا جای محنت وعقاب؟ اگر اول باشد اهل آن محتاج به‌آگاهانیدن مسیح نخواهند بود زیرا که قبل از دخول مسیح در سرور وخوشحالی و خوشوقتی بودند و اگر ثانی باشد تأویل و توجیـه غیرمفید خواهد بود زیرا که جهنم ارواح نخـواهد بود مگر محل عذاب ، خواه اسمش را هاوس بگذاری خواه جهنم .

ثالثاً گوئیم بودن موت صلبی کفارهٔ گناه غیرمعقولست یقینـاً زیرا که مراد

ازین گناه بنا برزعم گناه اصلی است که ازآدم علیه‌السلام صادر شد نه گناهی که از اولاد آنجناب صادر می‌شود وجایز نیست که اولاد معذب شوند بجهت گناه اصلی آباء زیرا که ابناء گرفتار نمی‌شوند بجهت گناه آباء ونه بالعکس بلکه این خلاف عدل است .

قال‌الله عزوجل فی کلامهٔ المجید : **ولاتزروازرة وزراخری .**

وآیهٔ ۲۰ ازباب ۱۸ ازکتاب حزقیال علیه‌السلام باین نحو رقم شده است : جانی که گناه می‌ورزد خواهد مرد پسر بارگناه پدر را نخواهد کشید و پدر بار گناه پسر را نخواهدکشید صداقت صدیق براو خواهد بود و شرارت شریر هم براو خواهد بود .

رابعاً گوئیم شیطان را مغلول و مغلوب کردن بموت صلبی معنی ندارد زیرا که بنابرحکم این‌انجیل شیاطین مقیدند بقیود ابدیه قبل از میلاد مسیح علیه‌السلام.

آیهٔ ۶ از رسالهٔ یهودا باین‌نحو مرقوم‌گردیده است : وفرشتکانی‌راکه اصل مقام‌خودرا حفظ نکردند بلکه مسکن‌حقیقی خود را ترك نمودند در زنجیرهای ابدی در تحت ظلمت بجهت قصاص یوم عظیم نکاه داشت .

عجیبتر اینکه اکتفا نمی‌نمایند بموت خدای مزعوم و رفتن او بجهنم بلکه علاوه براین دو امر می‌گویند ملعون هم شد نعوذبالله و ملعونیتش در نزد مسیحیین مسلم است کسی نیست منکر این‌مسئله باشد .

و صاحب میزان‌الحق باکمال رضای خاطر قبول می‌نماید و درکتابهای‌خود تصریح می کند .

و مقدس‌النصاری پولس نیز تصریح نموده است بملعونیت این‌خدا .

آیهٔ ۱۳ ازباب سیم از رسالهٔ پولس باهل غلاطیه باین‌نحو رقم‌گردیده است: و مسیح ما را ازلعنت شریعت فدیه‌کشته است که بجای ما مورد لعنت‌شد ازآنجائی

---

۱ هیچکس بارگناه دیگری را بدوش نمی‌کشد. سوره فاطر ۱۸:۳۵ .

نوشته شده است که ملعونست هرکسی که ازدار آویخته شده است انتهی .

در مجلس مناظره که در شانزدهم ماه رمضان المبارك یکهزار و سیصد و دوازده هجری که موافق با یکهزار و هشتصد و نود و پنج مسیحی مابین اینحقیر «مؤلف کتاب» و وارد صاحب و پاطر صاحب منعقد گردید بعداز مجاب شدن در این‌مسئله وارد صاحب اهل مجلس را مخاطب نموده باکمال رضای خاطر گفت : بشارت باد شماها را که عیسی علیه‌السلام عوض شماها ملعون شد «نعوذبالله» .

صورت آن مجلس مناظره در رسالهٔ که مسمی ببرهان المسلمین است نوشته شده و بطبع رسیده است .

مجملاً در نزد مسلمین اطلاق مثل این لفظ برمسیح علیه‌السلام بسیار شنیع و قبیح است بلکه لعنت‌کنند برخدا «نعوذبالله» واجب الرجم است بحکم توراية .

و یکی را سنگسار نمودند در زمان موسی علیه‌السلام بجهت همین گناه چنانچه درباب ۲۴ از سفر احبار[1] مذکور گردیده است.

۱۱ وپسر زن اسرائیلیه اسم خدا راکفر کفته و لعنت کرده و اورا بموسی آوردند و اسم مادرش شلومیت دختر دبری از سبط‌دان بود واو را حبس کردند تا اینکه از برای ایشان ارادهٔ خداوند منکشف شود و خداوند بموسی خطاب کرده کفت که آن لعنت کننده را ببیرون اردو اخراج نما و تمامی شنوندکان دست خود را برسر او بکذارند و همکی جماعت اوراسنکسار نمایند وبابنی‌اسرائیل خطاب کرده‌بکو که‌هرکسی که خدا را لعنت نماید بار کناه خودرا باید بکشد انتهی .

فعلیهذا تمامی مسیحیین از پولس گرفته تا امروز واجب القتل بوده وهستند زیراکه مسیح علیه‌السلام را خدا میدانند وملعونش می‌خوانند! وهمه باید بار گناه خودرا بکشند! واز اهل نجات نیستند یقیناً! بلکه لعنت‌کننده بروالدین نیز واجب القتل است تا چه برسد بلعنت‌کننده بخدا «نعوذبالله» .

۱ـ مقصود همان سفر لاویان است .

چنانچه در باب ۲۰ از سفر مذکور مسطور گردیده است: ۹ وهرکسی که پدر یا مادر خودرا لعنت نموده است خونش بگردن خودش میباشد .

قول هفتم :

در آیهٔ ۱۷ از باب ۲۰ از انجیل یوحنا قول مسیح علیه‌السلام در خطاب به مریم مجدلیه[1] باین نحو مرقوم گردیده است :

اَمِرْ اِلَّهِ یَشُوع لَادَقْرَاتِ بِیّ سَبَبْ هٰالَالوْنِ سِیْقَ لِکْسِ بَیّ اِیْنَ ۳۰ لِکْسِ اَخُونْ وَتِی وَمُورِی اِلَّی بِیْسَقُونْ لِکْسْ بَبّی وَ بَبُوخُون وَاَلَهِی وَاَلَهوْخُونْ.

و ترجمه بفارسی چنین میباشد : عیسی بدو گفت مرا لمس مکن که هنوز نزد پدر خود بالا نرفته‌ام و لیکن نزد برادران من شتافته بایشان بگو که نزد پدر خود و پدر شما و خدای خود و خدای شما میروم .

پس عیسی علیه السلام در این قول مساوات قرار داده است فیمابین خود و سایر مردم که فرموده است پدر خود وپدر شما وخدای خود و خدای شما ازبرای این است که تهمت و افترا بآن جناب نبندند و نگویند الله وابن الله است ! .

پس چنانکه شاگردان عیسی علیه‌السلام بندگان خدا بودند و ابناء الله نبودند حقیقةً بلکه بمعنی‌مجازی پس همچنین عیسی‌علیه‌السلام نیز بندهٔ خداست وابن الله نیست حقیقة بلکه بآن معنی است که بعد از این خواهد آمد « در فصل سیم » انشاءالله وچون این‌قول بعدازقیام عیسی‌علیه‌السلام بوده ازمیان مردگان «علی‌قولهم» و بزمان اندکی قبل‌از صعود بآسمان پس ثابت گردیدکه آنجناب تصریح‌میفرمدو که بندهٔ خدا است تا زمان عروجش بآسمان و این قول مطابق است با آنچه خدا حکایت کرده است از آنجناب در قرآن مجید :

۱ـ بپاورقی ص ۳۲۲ جزء اول مراجعه کنید .

مَا قُلْتُ لَهُمْ اِلَّا مَا اَمَرْتَنِی بِهِ اَنِ اعْبُدُوا اللّٰهَ رَبِّی وَرَبَّکُمْ[1] حاصل مفاد آیهٔ کریمه بفارسی اینکه عیسی علیه‌السلام عرض میکند من نگفتم بایشان مگر آنچه تو امر نمودی بگفتن آن اینکه عبادت کنید خدا را که رب من و رب شماست .

قول هشتم :

در آیهٔ ۲۸ از باب ۱۴ از انجیل یوحنا باین نحو مرقوم گردیده است :

دِبَبِی بُوشْ کُورْلِی مِنّی

یعنی زیراکه پدر بزرگتر ازمنست .

پس در این قول نفی الوهیت از عیسی علیه السلام شده است زیرا که خدا مثل ندارد فضلاً ازاینکه بزرگتر ازاو پیدا بشود خودمسیحیین قائل بمساواتند ما بین اقانیم ثلثه چنانچه در پیش دانستی پس عیسی در اینجا تصریح مینماید که پدر از من بزرگتر است نفی الوهیت ازخود مینماید .

قول نهم :

در آیهٔ ۲۴ از باب ۱۴ از انجیل یوحنا قول مسیح علیه‌السلام باین نحو مرقوم گردیده است :

اِیْنَ هَوْدِلَامَحِبْ لِی هِمْزَمَنّی لِناطِرِ وَ آهَ هِمِزْمَنْ دِبِشْمَعِیْتُونْ لِیْلَا دِیّ اِلّا دِبَبَ دِشُودْ رِنّی .

یعنی و آنکه مرا محبت بکند کلام مرا حفظ نمیکند و کلامی که میشنوید از

۱ـ چیزی به آنان نگفته‌ام مگر آنچه را که امر کردی: خدا پروردگار من و شما را بپرستید: سوره مائده : ۱۱۷ .

من نیست بلکه از پدری است که مرا فرستاد انتهی .

در این قول نیز تصریح شده است برسالت مسیح علیه‌السلام و اینکه کلامی که از او میشنوند وحی است از جانب خدا .

قول دهم :

درباب ۲۳ از انجیل متی قول مسیح علیه‌السلام در خطاب بشاگردان موافق ترجمهٔ فارسیه سنه ۱۸۸۷ که از تصنیفات خود علمای پروتستنت میباشد باین نحو رقم شده است: ۹ و هیچکس‌را برزمین پدرخود مخوانید زیرا پدرشما یکی‌است که درآسمان‌است ۱۰ وهادی خوانده مشوید زیرا هادی شما یکی‌است‌یعنی‌مسیح.

ودرفارسیه مطبوعه سنه۱۸۷۸ آیه ۱۰ باین‌نحوترجمه‌شده‌است: ونه‌به‌پیشوائی مسمی شوید زانروکه پیشوای شما یکی است یعنی مسیح .

پس در اینجا نیز مسیح تصریح فرمود باینکه خدا یکی است و من هادی و پیشوای شما هستم .

قول یازدهم :

درباب ۲۶ از انجیل متی باین نحو تحریرگردیده است :

۳۶ آنگاه عیسی باایشان بموضعی‌که مسمی بجدسیمانی‌بود رسیده بشاگردان‌خودگفت دراینجا بنشینید تامن‌رفته درآنجادعاکنم۳۷ وپطرس و دوپسر زبدی‌را برداشته حالت غم وشدت والم اورا رخ نمود ۳۸ پس بدیشان‌گفت نفس‌من‌ازغایت الم‌مشرف بموت‌شد دراینجامانده بامن‌بیدار باشید ۳۹ پس‌قدری پیش رفته برروی در افتاد‌ودردعاگفت ای پدر من اگر ممکن باشد این پیاله ازمن بگذرد لیکن نه‌بخواهش من بلکه بارادهٔ تو ۴۰ ونزد شاگردان خودآمده ایشانرا درخواب یافت وبه پطرس گفت آیا همچنین‌نمی‌توانستید بیك ساعت بامن‌بیدارباشید ۴۱ بیدارباشید ودعا

کنید تا در مرض آزمایش نیفتید روح راغب است لیکن جسم ناتوان ۴۲
و باردیگر رفته باز دعا نموده گفت ای پدر من اگر ممکن نباشد که این
پیاله بدون نوشیدن از من بگذرد آنچه ارادهٔ تو است بشود ۴۳ و آمده باز
ایشان را در خواب یافت زیرا که چشمان ایشان سنگین شده بود ۴۴ پس
ایشان را ترك کرده رفته باز همان کلام دعا کرد انتهی .

پس اقوال و احوال مندرجه در این عبارت بوضوح تمام دال برعبودیت و
نفی الوهیت از مسیح علیه‌السلام‌اند .

آیا خدا را غم و شدت والم رخ مینماید؟! واز شدت غم والم خدا مشرف
بموت میشود؟! آیا خدا میمیرد تضرع وزاری مینماید؟! سجده می کند؟! باین شدت
دعا میکند ونماز میخواند؟! شب‌ها رازنده می‌دارد؟! درصورتی که خودش خداباشد
این احوال واقوال و افعال چه‌معنی دارد؟! و اگر گویند ازبابت ارشاد بود
گوئیم درآن بیابان درشب کسی نبود که اورا ارشاد نماید وبشاگردان هرچه‌میفرمود
بیدار باشید و دعا کنید اطاعتش نمی‌نمودند بلکه آنهـا می‌خوابیدند و او بخلوت
میرفت و دعا میکرد و استغاثه می‌نمود .

بلکه اگر بنای شخص به‌بی انصافی باشد میتواند بگوید که آیه ۳۹ دلالت
دارد ظاهراً براینکه عیسی شك دارد درقدرت خدانعوذبالله زیراکه میگوید ای‌پدر
اگر ممکن باشد این پیاله از من بگذرد .

مجملاً ساحت ربوبیت بری از حـزن والم و عجز و انکسـار و امثـال
ذلك میباشد .

و چون جناب ایشان بعالم آمد و مجسم شد از برای اینکه عالم را نجات
بدهد بریخته شدن خون کریم از عذاب حجیم پس در اینصورت حزن والم، گریه
و زاری، دعا و بی‌قراری چه معنی‌دارد؟! اگر ممکن‌باشد این پیاله ازمن بگذرد لغو
است زیراکه بعالم نیامد مگر ازبرای همین که مقتول و مصلوب شود این احوال
منافات کلی دارد با این مقصود .

قول دوازدهم :

در باب ۴ از انجیل متی باین نحو رقم شده است: ۱ آنکاه عیسی بدست روح بییابان برده شد تا ابلیس اورا تجربه نماید * وچون چهل شبانه‌روز روزه داشت آخر کرسنه کردید * پس تجربه کننده نزداو آمده کفت اکرپسرخدائی بکو تااین‌سنکها نان‌شود * درجواب کفت‌مکتوب است انسان نه محض بنان زیست میکند بلکه بهر کلمه که از دهان خدا صادر کردد * آنکاه ابلیس اورا بشهرمقدس برد و برکنکره هیکل قرار داده * بوی کفت اکرپسرخدائی خودرابزیرانداز که مکتوبست‌فرشتکان خودرا در بارهٔ تو فرمان دهد تا تورا بدستهای‌خود برکیرند مبادا پایت بسنك‌خورد * عیسی وی راکفت باز مکتوبست خداوند خدای خودرا تجربه مکن * پس ابلیس اورا بکوه بسیاربلندی برد وهمه‌ممالك جهان ومجد آنهارا باو نشان داده *کفت اکر افتاده مرا پرستش نمائی همانا این همه را به تو بخشم .

پس اگر مسیح خدابود چگونه شیطان جرأت مینمایدکه باو بگوید خودت را از سنك بزیر انداز وبمال دنیا او را فریب‌بدهدکه مرا سجده کن که ملعون‌ترین بنده‌ای است از بندگان خدا چگونه جرأت می‌کند که بخدا بگوید بیا مرا سجده کن تا پادشاهی و ملك و مملکت و مجد و دولت و پولت بدهم آیا متصور است که بنده بخدا بگوید بیا مرا عبادت کن ؟!

قول سیزدهم :

عادت شریف عیسی جاری شده بود زمانی‌که تعبیر از نفس‌خود نماید غالباً بابن الانسان تعبیر مینماید کمالایخفی برناظر این انجیل رایج مثلاً در آیهٔ ۲۰ از

باب ۸[1] و آیهٔ ۶ ازباب ۹[2] و آیهٔ ۱۳[3] و ۲۷ از باب ۱۶[4] و آیهٔ ۹[5] و ۱۲[6] و ۲۲ ازباب۱۷[7] وآیهٔ ۱۱ ازباب۱۸[8] و آیهٔ ۲۸ ازباب ۱۹[9] و آیهٔ ۱۸[10] و ۲۸ ازباب ۲۰[11] و آیهٔ ۲۷ از باب ۲۴[12] وآیهٔ ۲۴[13] و ۴۵[14] و۶۴[15] ازباب ۲۶ ازانجیل متی و هکذا در غیر از مواضع مذکوره از انجیل مرقوم و سایر اناجیل ظاهر و روشن است که پسر انسان نمی‌شود مگر انسان نه‌الله و ابن الله .

قول چهاردهم :

درباب ۱۳ از انجیل متی باین نحو مرقوم گردیده است :

۱ـ عیسی کفت روباهان را سوراخها ومرغان هوارا آشیانها است لیکن **پسرانسان** ...
۲ـ لیکن تا بدانید که **پسر انسان** را قدرت آمرزیدن کناهان برروی زمین هست .
۳ـ و هنکامیکه عیسی بنواحی قیصریه فیلپس آمد از شاکردان خود پرسیده‌کفت مردم‌مرا که **پسر انسانم** چه‌شخص می‌کویند ؟.
۴ـ زیرا که **پسر انسان** خواهد آمد .
۵ـ و چون ایشان (پطرس ، یعقوب و یوحنا) از کوه بزیر آمدند عیسی ایشان را قدغن فرمودکه تا **پسر انسان** از مردکان برنخیزد ...
۶ـ لیکن بشما می‌کویم... **پسر انسان** نیز از ایشان زحمت خواهددید .
۷ـ عیسی بدیشان (شاگردان) کفت **پسر انسان** بدست مردم تسلیم کرده خواهد شد .
۸ـ زیرا **پسر انسان** آمده است تا کم شده را نجات بخشد .
۹ـ عیسی ایشان (حواریون) را کفت هرآینه بشما می‌کویم بشما که مرا متابعت نموده‌اید در معاد وقتیکه **پسر انسان** برکرسی جلال خود نشیند ...
۱۰ـ و **پسر انسان** بررؤسای کهنه و کاتبان تسلیم کرده خواهد شد .
۱۱ـ چنانکه **پسر انسان** نیامد تا مخدوم شود .
۱۲ـ همچنانکه برق از مشرق ساطع شده تا بمغرب ظاهر میشود ظهور **پسر انسان** نیـز چنین خواهد شد .
۱۳ـ هرآینه **پسر انسان** بهمانطور که دربارهٔ او مکتوبست رحلت می‌کند .
۱۴ـ الحال ساعت رسیده است که **پسر انسان** بدست کناهکاران تسلیم شود .
۱۵ـ بعداز این **پسر انسان** را خواهید دیدکه بردست راست قوت نشسته و ...

۵۳ وچون‌عیسی این‌امثال‌را باتمام‌رسانید ازآن‌وضع کوچ کرده * بوطن خویش آمده ایشان رادر کنیسای ایشان تعلیم داد بقسمی که‌متعجب شده کفتند از کجا این شخص چنین حکمت ومعجزات بهم رسانیده * آیا این پسر نجار نمی‌باشد وآیا مادرش مسمی بمریم نیست وبرادرانش یعقوب و یوسف وشمعون و یهودا * وهمه خواهرانش نزدما نمی‌باشند پس‌این‌همه از کجا بهم‌رسانیده * ودربارهٔ او لغزش خوردند لیکن‌عیسی بدیشان کفت نبی بی‌حرمت نباشد مکر در وطن خویش انتهی .

از آیات مرقومات معلوم میشود که پدر و مادر و چهار برادر و خواهر دارد لیکن عدد خواهرانش معین نیست اگر خدا باشد پس باید یوسف نجار پدر خدا و مریم مادر خدا و این چهار نفر را برادر خدا و خواهرانش را خواهر خدا بدانند .

درآیهٔ ۵۷ خود عیسی میفرماید که نبی بی‌حرمت نمی‌شود مگر دروطن خود پس این‌صریح است دراینکه عیسی‌علیه‌السلام نبی است وهمه انبیا دارای طبیعت واحده میباشند نه طبیعتین .



فصل دوم : توحید و تثلیث در پیشگاه خرد

در اثبات توحید و ابطال تثلیث است ببراهین‌عقلیه .

بدانکه حق تعالی را واحد میگوئیم بدو اعتبار یعنی بدو معنی :

اول : آنکه ذات مقدسش مرکب نیست از اجتماع امور و اجزای کثیره.

دوم : آنکه وجودش واجب و مبدء وجود جمیع ممکنات است شریکی ندارد پس جوهر فرد در نزد مثبتینش واحد است بمعنی اول نه بمنعی ثانی .

و برهان ثبوت وحدت بتفسیر و معنی اول اینکه هرگاه ذات باری مرکب باشد از اجزاء کثیره تحققش مفتقر و محتاج خواهد بود بتحقق هر کدام ازاجزای خود و هر کدام از اجزایش غیر از خودش هستند پس هرمرکب مفتقر و محتاج بغیر است و هر مفتقر و محتاج بغیر ممکن است لذاته، واجب است لغیره پس مرکب محتاج بغیر است و ممکن است لذاته پس محالست که واجب الوجود مرکب باشد پس‌حقیقت باری‌جلت عظمته فرد واحد است و بهیچوجه من الوجوه کثرت ندارد نه کثرت مقداریه مانند اجسام و نه کثرت معنویه .

چنانچه این کثرت معنویه ثابت است ازبرای نوع مرکب از فصل وجنس

ویا ازبرای شخص مرکب از ماهیت وتشخص .

الا اینکه این‌معنی صعب ومشکل شده است از برای قاصر و کوتاه‌نظران که ذات خدا را نعوذبالله مرکب میدانند از اقانیم ثلثه ویا ذات حق‌را مرکب می‌دانند از حیوة وقدرت وعلم و اراده وامثال ذلك ازصفات یعنی این‌صفات‌را قدیم میدانند مانند ذات ومی‌گویند این‌صفات نه‌عین ذات ونه‌غیرذاتند لیکن ما این‌صفات‌را عین ذات میدانیم ببرهان چندی .

برهان اول :

آنکه اگرصفات واجب زاید باشد برذات و قائم بذات واجب خواه مستند بذات واجب باشد وخواه مستند بغیرکه بالضرورة متأخر خواهدبود بالذات ازذات واجب و واجب در مرتبهٔ ذات که مقدم است برصفات خالی خواهد بود از صفات و در آنمرتبه مقدم که صفات هنوز موجود نیست امکان صفات خواهد بود باین‌معنی که مرتبه ظرف امکان صفات باشد ولازم‌آیدکه واجب‌الوجود درمرتبهٔ‌ذات مشتمل باشد برجهت امکانی وحال‌آنکه واجب‌الوجود بالذات واجب‌الوجود است من‌جمیع‌الجهات والالازم آیدکه مرکب‌باشد ازجهت وجوب وامکان چه‌بالضرورة وجوب وامکان هردو ازجهت واحد نتوانند بود .

برهان دوم :

وجود واجب اکمل انحاء وجوداتست بالضرورة و وجود مصدرآثار است وهریکی از وجودات ناقصهٔ امکانیه در صدورآثار محتاج است بصفتی‌که بواسطهٔ هرصفتی‌نوعی ازآثار ازاو صادرگردد پس احتیاج بصفت درصدورآثار نقص‌است در وجود پس وجودی‌که مستغنی باشد از صفت اکمل انحاء وجودات باشد پس برهانی بهیأت‌شکل‌اول منعقدگردد باین‌طریق: وجود واجب‌اکمل‌انحاء وجوداتست و اکمل انحاء وجودات مستغنی ازصفات! پس‌وجود واجب مستغنی‌باشد ازصفت.

برهان سوم :

اگر صفات کمالیه واجب زاید باشند ومتأخر ازذات واجب لازم آید که واجب در آن‌مرتبهٔ متقدم خالی باشد از صفات کمال وخلوّ از صفات کمال لامحاله نقص باشد.

پس ذات واجب العیاذ بالله در آن‌مرتبه مشتمل باشد برنقص .

برهان چهـارم :

اگر صفات واجب مثل علم وقدرت واراده زاید باشند برذات واجب لامحاله معلول واجب باشند وصدور آنها ازذات واجب بواسطهٔ همین صفات نیز نتواند بود و الا تقدم شئی برنفس لازم آید و بوساطت صفات دیگر مثل آن صفات نیز نتواند بود و الا تسلسل لازم آید بلکه باید بی‌وساطت صفات باشد .

پس ذات واجب نظر بصفات خود فاعل موجب باشـد و فعل فاعل موجب برسبیل اضطرار باشد **کالنار فی‌احراقها والشمس فی‌اشراقها .**

و فعل اضطراری بالضرورة نقص باشد ونقص برواجب الوجود روا نبود .

برهان پنجم :

اگرذات واجب محل صفات خودبود قابل آن صفات بود ولامحاله فاعل آن نیز بود چه استناد صفات واجب بغیر واجب روا نبود .

پس لازم آید که ذات واحد من‌جمیع الجهات هم‌فاعل‌باشد وهم قابل وامتناع این درمحل‌خود ثابت شده .

برهان ششم :

برمذاق متکلمین صفات زائده یاحادث باشند ویا قدیم بنا براول ذات واجب محل حوادث شود و بنا برثانی تعدد قدما لازم آید و هردو ممتنع باشد ببراهینی که خواهد آمد .

و مذهب اشاعره زیادتی صفاتست بر ذات واجب و معتـزله بر ایشان اولاً تعدد قدما لازم آرند و ایشان در جواب گویند ممتنع ذوات قدیمه است نه صفات قدیمه. وثانیاً بر ایشان شرك لازم آید چه شریك باری عبارت از قدیمی است که وجودش ازخود باشد نه ازغیر وهرقدیمی نزدمتکلمین وجودش ازخودباشد چه قدم‌را منافی معلولیت دانند وایشان درجواب گاهی گویند که شریك باری ذاتیست که قدیم باشد وصفات ذات نتواند بود وگاهی گویند شریك غیررا گویندکه مشارك باشد وصفات واجب غیرواجب نیستند اگرچه عین‌هم نیستند .

وگویند صفات واجب لاهو ولاغیره وتو ببراهین‌مذکوره ازامثال این‌گفت‌وشنود فارغ میتوانی بود .

و اشاعره برما نفی صفات لازم آرند وگویند فرقی‌نیست میان عینیت صفت وعدم صفت پس لازم‌آیدکه واجب‌تعالی خالی ازصفات‌کمال باشد وخلو ازصفات کمال نقص باشد بالبداهة .

و جوابش آنست‌که خلو ازصفات‌کمال وقتی لازم‌آید که‌آثار صفت منتفی باشد اما با ترتب‌آثار صفت خلو ازصفت لانسلم‌که نقص‌باشد بلکه درغایت ظهور است‌که ترتب اثر صفت برذات با عدم حاجت بصفت اکمـل است از ترتب آثار باوجود صفت وحال‌آنکه ما قائل به‌عدم صفت مطلقاً مفهوماً ومصداقاً نیستیم .

بلکه قائلیم بتحقیق مفهوم صفت و لانسلم که در تحقق مفهوم صفت مصداق مغایرت ذات لازم باشد بلکه تحقق مفهوم را لابد است مصداقی اعم ازآنکه مغایر ذات باشند چنانکه درما، یا عین ذات باشند چنانکه در واجب .

پس ثابت ومحقق‌گردیدکه صفات عین ذاتند و بوجه من الوجوه ترکیب در ذات باری یافت نمی‌شود و نه کثرت .

الحاصل الله عالمست بالذات! وقادراست‌بالذات! حی است بالذات! سمیع وبصیر ومتکلم وصادقست بالذات! نه‌اینکه عالم است بعلم وقادراست بقدرت وحی است بحیوة وسمیع‌است بواسطهٔ قوهٔسامعه وبصیر است بواسطهٔ قوه‌باصره ومتکلم

است بلسان زیرا که اینها مستلزم احتیاج و نقص است و نقص‌هم برذات‌مقدس‌باری روا نیست .

ذات‌مقدس او قائم‌مقام جمیع صفات‌کمالست نه‌اینکه بطریق نیابت و وکالت بلکه بالذات دارای همه اینهاست و الا احتیاج و عیوبات دیگر لازم می‌آید چنانچه گفته شد : امیرالمؤمنین علیه‌السلام در نهج‌البلاغه دربیان این‌مقام فرموده‌اند :

من وصفه فقد قرنه ومن قرنه فقد ثناه ومن ثناه فقد جزاه ومن‌جزاه فقد جهله. [۱]

یعنی هرکه وصف‌کند خدا را بصفات زائده برذات پس بتحقیق که مقارن گردانیده اورا با صفات وهرکه وصف‌کرد خدارا باصفات پس‌اعتقاد به‌دوخداکرده ویا دوئی در ذات‌خدا قائل‌شده وهرکه این اعتقادکرد خدارا صاحب اجزاءواابعاض دانسته وهرکه خدارا‌صاحب‌اجزاء وابعاض‌بداند جاهل‌وعوام‌است که‌خدارا‌نشناخته.

و ایضاً فرمود اول‌الدین معرفته یعنی اول دین معرفت و شناختن خداست و کمال معرفت توحید یعنی‌کمال معرفت و شناختن خدا آنست‌که او را یگانه داند وکمال توحیده نفی‌الصفات عنه یعنی‌کمال توحید و یگانگی خدا نفی صفات زائده است از ذات مقدس او .

واما توحیدبمعنی‌ثانی آنست‌که بدانی‌هیچ‌شیئی‌نیست درو‌جودشریك‌او باشد در وجوب وجود واین وحدت وحدتی است مختص بذات مقدس او وبراهین این وحدت عنقریب خواهد آمد .

وبعضی اعلام از اهل اسلام‌گفته‌اند خدا واحد است بچهار معنی .

اول : ذات مقدس او دارای اجزاء وابعاض نمی‌باشد .

دوم : منفرد است درقدم .

۱ــ متن نهج‌البلاغة در خطبهٔ‌اول چنین است: اول‌الدین معرفته، وكمال معرفته‌التصدیق به ، وكمال‌التصدیق به توحیده وكما توحیده‌الاخلاص وكمال‌الاخلاص له نفی‌الصفات عنه... فمن وصف‌الله سبحانه فقد قرنه و من قرنه فقد ثناه ،ومن ثناه فقد جزاه و من‌جزاه فقد جهله ...

سیم : منفرد است در الوهیت از قبیل استحقاق عبادت وخلقت .

چهارم : منفرد است بصفات مانند علم وقدرت .

پس عیسی و امیرالمؤمنین علیه‌السلام شریك او نیستند درذات ودرمرتبهٔ خلقت.

در عقاید صدوق رحمه‌الله از زراره رحمه‌الله منقولست :

قال قلت للصادق علیه‌السلام: ان رجلا من ولد عبدالله بن سبا یقول بالتفویض فقال ما التفویض فقلت یقول ان الله عزوجل خلق محمداً وعلیاً ثم فوض الامر الیهما فخلقا و رزقا و احیا و اماتا فقال کذب عدو الله اذا رجعت الیه فاقرء علیه الایة التی فی سورة الرعد: أَمْ جَعَلُوا لِلَّهِ شُرَكَاءَ خَلَقُوا كَخَلْقِهِ فَتَشَابَهَ الْخَلْقُ عَلَيْهِمْ قُلِ اللَّهُ خَالِقُ كُلِّ شَيْءٍ وَهُوَ الْوَاحِدُ الْقَهَّارُ **فانصرت الی الرجل فاخبرته بما قال الصادق فکانما القمته حجراً فقال وکانما خرس .**

یعنی خدمت صادق آل‌محمد عرض کردم بدرستی مردی از اولاد عبدالله بن سبا قائل بتفویض است فرمودند تفویض یعنی چه عرض کردم آنمرد میگوید بدرستی خدای عزوجل محمد وعلی علیهما‌السلام را آفرید و امورات عباد را بایشان سپرد پس ایشان خالق و رازق ومحیی وممیت‌اند حضرت فرمودند دروغ می‌گوید دشمن خدا! زمانی که برگشتی بسوی او بخوان بر او آیهٔ راکه درسورهٔ مبارکهٔ رعد است **ام جعلو الله شرکآء خلقوا کخلقه فتشابه‌الخلق علیهم قل‌الله خالق کل شیئی و هوالواحد القهار** [۱] که صریح است در توحید افعالی .

راوی گفت پس برگشتم بسوی مرد و براو خواندم آیه‌ای راکه صادق آل‌محمد تعلیمم داد کانه سنگ بدهنش انداختم ولال شد .

این بود تلخیص کلام در این‌مقام بحسب لیـاقت بعقول بشر و فکر قاصر مع‌الاعتراف بانه سبحانه منزه عن تصرفات الافکار والاوهام وعلایق‌العقول والافهام.

۱ــ خدای‌را همتایانی خوانند که مانند آفرینش خدا بیافرینند وآفرینش بآن‌مشتبه گردد. بگو خداست آفرینندهٔ تمام موجودات و اوست یکتای چیره‌گی‌جوی. سورهٔ رعد : ۱۶ .

حال شروع کنیم بذکر ادله وبراهین توحید وابطال تثلیث وگوئیم :
باللهالتوفیق وعلیهالتکلان وهوالمستعان والحافظ منالخطاء والسهووالنسیان فی جمیعالمقامات لاسیما فیهذاالمقامالذی هومزل الاقدام.

برهان اول :

قول بوجود آلهین و یا اکثر مفضی بمحالست پس قول بوجود الهین و یا اکثر محالست .

زیرا که هرگاه فرض کنیم وجود دو ویا سه آله را چنانچه مجوس[1] ومثلثین گویند لابد باید هرکدام از الهین و یا آلهه قادر باشد برجمیع مقدورات پس قادر خواهد بود هریکی از الهین برتحریك وتسکین زید مثلاً .

پس گوئیم یکی ارادهٔ تحریك زید را نموده است دیگری تسکین پس یا باید مراد هردو واقع شود واین محالست زیرا که جمع بین ضدین محالست چنانکه در مقدمات دانستی جسم واحد در آن واحد نمیتواند هم متحرك باشد و هم ساکن ویا مراد هیچکدام واقع نمیشود اینهم محالست زیراکه مانع ازوجود مراد هرکدام مراد دیگری است پس ممتنع نمیشود مراد این مگر در وقت وجود مراد دیگری و بالعکس .

پس هرگاه ممتنع شود مراد هردومعاً موجود میشوند معاً واین محالست!
ویا مراد یکی واقع میشود دونالاخر اینهم محالست بدو وجه :

اول : آنکه هرگاه هرکدام ازالهین قادر باشد برجمیع مقدورات پسمحال استکه یکی قادرتر باشد از دیگری بلکه لابد از اینکه مساوی باشند در قدرت و جلال چنانچه مثلثین گویند و زمانی که مساوی باشند درقدرتمحال وممتنع استکه مراد یکی اولی بوقوع باشد ازمراددیگری والا لازممیآید ترجیحممکن بدونمرجح.

۱ــ زردتشتیانهستند که بدوخدای خیروشرمعتقدند. برایتوضیح بیشتر بمقدمهٔ کتابافسانههای بتپرستی درآئین کلیسیا مراجعه شود.

دوم : آنکه زمانی که واقع شـود مراد یکی دون‌الآخر پس آنکه مرادش واقع‌گردید قادر وغالب خواهد بود وآنی که مرادرش واقع نشد عاجز و ضعیف و مسکین ومقهور ومغلوب خواهد بود واین نقص است ونقص‌هم برخدا محال‌است پس درصورت تعدد آلهه فساد لازم میآید.

اگر کسی گوید فساد درصورت اختلاف است در اراده واما درصورت اتفاق در اراده چه فسادی لازم میآید ؟

درجواب گوئیم : در اینصورت فساد از راه دیگر لازم میـآید که اقوی از اولست باین‌نحو که هرگاه فرض‌نمائیم وجود دواله ویا اکثر را هرکدام قادرخواهد بود برجمیع مقـدورات پس مفضی خواهد بود بوقوع مقـدور واحد از دو قادر مستقل و یا سه از وجه واحد واین محالست زیرا که اسناد فعل بسوی فاعل بجهت امکانست پس زمانی‌که هریکی ازآلهه مستقل بایجاد باشد پس فعل بجهت بودنش با این‌یکی واجب‌الوقوع خواهد بود پس استنادفعل بهمین‌موجد محال خواهدبود زیرا که فعل از هردو صادر گردیده است معاً پس لازم میآید استغناء او از هر دو و یا هر سه معاً واحتیاجش بهردو وسه معاً واین محالست واین حجت تامه است در مسئله توحید .

پس‌گوئیم قول بوجود الهین مفضی است بامتناع وقوع مقـدور از هردوی ایشان پس در این‌صورت واجب است‌که مقدور واقع نشود البته پس وقوع فساد لازم است یقیناً .

و بعبارت آخری هرگاه فرض شود وجود دو ویا سه‌اله و یا اکثـر یا متفق خواهند بود در اراده ویا مختلف اگر اتفاق نمایند بر شیئی واحد آن واحد مقدور ومراد هردو خواهدبود پس مقدور ازهردو واقع‌خواهدگردید واین‌محالست بجهت امتناع ورود علتین مستقلتین برمعلول واحد .

و درصورت اختلاف پس یا مراد هردو واقع خواهد شد ویا مراد هیچکدام واقع نمیشود و یا مراد یکی واقع می‌شود دون‌الاخر و همه اینها محالست پس

فساد ثابت است بهر تقدیری که فرض شود.

و اگر کسی گوید چرا جایز نیست اینکه اتفاق نمایند بر شیئی واحد و فساد هم لازم نیاید زیرا که لزوم فساد درصورتیست که هریکی خواسته باشد شیئی را ایجاد نماید در وحدت این اختلافست نه اتفاق و اما درصورتی که هریکی از آلهه اراده نماید که مخلوق را آن یکی ایجاد نماید بعینه پس در این صورت وقوع مخلوق واحد ازخالقین لازم نمیآید زیرا که اراده کردند بایجاد شیئی ویکی از آنها ایجاد نمود.

درجواب گوئیم موجد این موجود یا نفس‌قدرت و اراده است ویا نفس‌اثر ویا امر ثالث.

اگر اول باشد اشتراك لازم میآید درقدرت و اراده واشتراك درموجد و اگر ثانی باشد وقوع اثر بقدرت و ارادهٔ یکی اولی نیست ازوقوع فعل بقدرت و اراده ثانی زیرا که هرکدام از الهین صاحب ارادهٔ مستقله است در ایجاد و تأثیر و اگر سیم باشد یعنی موجد امر ثالث باشد آن ثالث یا قدیمست یا حادث اگرقدیم باشد متعلق اراده نخواهد بود زیرا که ایجاد موجود و تحصیل حاصل محالست و اگر حادث باشد نفس اثر خواهد بود و این همان قسم ثانی است که مذکور شد.

بدانکه درصورتی که برحقیقت این دلالت واقف شدی دانستی که هرآنچه درعالم علوی وسفلی است از محدثات و مخلوقات و موجودات و مصنوعات، از مجردات و مادیات و خاکیات و فلکیات و ارضیات و سماویات، از حیوانات و نباتات و جمادات، از اعراض و جواهرات تماماً و کمالاً چنانچه دالّ بروجود صانع هستند بالبداهه دلیل توحید نیز میباشند بهمان طریقی که ما بیان کردیم.

بدانکه این دلالت را خداوند جلت عظمته در مواضع متعدده ازکتاب خود ذکروبیان فرموده است از آنجمله می‌فرماید: لَوْ كَانَ فِيهِمَا آلِهَةٌ إِلَّا اللَّهُ لَفَسَدَتَا [1]

۱ـ اگردرزمین‌وآسمان خدایانی‌جزخدای یکتائی‌بود هردو نابود می‌شدند. سورهٔانبیاء: ۲۲

برهـان دوم :

هرگاه فرض شود وجود دو اله و یا اکثر و واجب‌الوجود لذاته باشند پس لابد اشتراك در وجوب وجود پیدا خواهندکرد و لابد باید ممتاز باشند از همدیگر و مابه‌المشارکة غیر از مابه‌الممایزه است پس هرکدام مرکب خواهند بود از مابه‌المشارکة و مابه‌الممایزه وهرمرکب محتاج بجزوش هست وجزوش غیرازخودش میباشد پس هرمرکب محتاج بغیر است وهرمحتاج بغیرممکنست لذاته پس‌واجب‌الوجود لذاته ممکن‌الوجود خواهد بود لذاته واین خلف است .

پس واجب‌الوجود لذاته نیست مگر فرد واحد و ماعدا وسوای‌آن ممکن و محتاجست بآن فرد واحد و هرمحتاج بغیرحادث و ممکنست پس جمیع موجودات ماسوی‌الله حادث وممکنست و مخلوق خالق واحد و مصنوع صانع فرد میباشند .

برهان سیم :

هرگاه خدا را زاید برواحد فرض نمـائیم دو و یا سه مثلاً شریك همدیگر خواهند بود درالوهیت لابد باید مابه‌الامتیاز داشته‌باشند والا تعدد تحقق پیدانمیکند پس مابه‌الممایزه صفت کمال است یانه واگر ازصفات کمال‌باشد خالی ازآن ناقص خواهد بود ناقص خدا نمیشود .

واگر ازصفات کمال نباشد متصف بآن ناقص خواهدبود ناقص‌خدا نمیشود .

بعبارت آخری مابه‌الممایزه اگر معتبرباشد درتحقق الوهیت پس خالی ازآن خدا نخواهد بود واگر معتبرنباشد در تحقق الوهیت اتصاف‌بآن واجب نخواهدبود ومفتقر بمخصص خواهد بود پس متصف بآن صفت غیرمعتبـر در الوهیت فقیر و محتاج خواهد بود .

برهان چهارم :

هرگاه فرض‌نمائیم وجود آلهۀ متعدده‌را لابد بایدبحیثیتی باشندکه غیر بتواند

فرق وتمییز بگذارد فیمابین ایشان لیکن امتیاز درعقول ما حاصل نمیشود مگر بجهت تباین در مکان ویا در زمان و یا در وجوب و امکان وهمه اینها برخدا محالست پس حصول امتیاز محالست .

برهان پنجم :

یکی از آلههٔ متعدده کافیست در تدبیر عالم امکان ویا نه؟ اگر کافیست ثانی و ثالث ضایع و غیرمحتاج الیهما خواهند بود واین نقص است وناقص خدا نخواهد بود و اگر کافی نباشد هیچکدام همه عاجز و ناقص خواهند بود.

برهان ششم :

عقل اقتضاء مینماید احتیاج حادث را بفاعل وامتناع نیست دراینکه فاعل و مدبر کل عالم واحد باشد و اما ماورای ذلك هیچ عددی اولی نیست از عدد دیگر و این مفضی است بوجود عدد غیر متناهی و ذلك محال پس قول بوجود آلهه محال است .

برهان هفتم :

یکی از خدایان متعدده قادر است براینکه خود را مختص نماید بدلیلی که دلالت داشته باشد بر او و دلیل بروجود دیگری نباشد ویا قادر نیست اول محالست زیرا که دلیل بروجودصانع نیست مگر موجودات ومصنوعات ودرمیان مصنوعات چیزی نیست که دلیل تعیین یکی از آلهه باشد بخصوص دون‌الثانی دوم نیزمحالست زیرا که لازم میآیدکه خدا عاجزباشد ازتعریف نفس‌خود علی التعیین و عاجز خدا نخواهد بود .

برهان هشتم :

یکی از آلهه قادر است که بعضی از افعال خودرا ستر نماید از دیگری یانه؟ درصورت اول جهل ثانی لازم میآید و درصورت ثانی عجز اول .

برهان نهم :

هرگاه دو و یا سه اله فرض نمائیم قدرت مجموع من حیث المجموع اقوی خواهدبود ازقدرت هرکدام علیحده پس هرکدام ازقدرتین ویاقدرتها متناهی خواهد بود و مجموع ضعف متناهی است پس همه متناهی خواهند بود من حیث القدرة.

برهان دهم :

العدد ناقص و احتیاجه الی الواحد والواحد الذی یوجد من جنسه عدد الناقص ناقص لان العدد ازید منه والناقص لایکون الهاً فالاله واحد لامحاله.

برهان یازدهم :

انا لوفرضنا معدوماً ممکن الوجود ثم قدرنا الهین اوازید فان لم یقدر واحد منهما علی ایجاده کان کل واحد منهما عاجزاً والعاجز لایکون الهاً و ان قدر احدهمادون الاخر فیکون هذا القادر الهاً و ان قدرا جمیعاً فاما ان یوجده بالتعاون فیکون کل واحد منهما محتاجاً الی اعانة الاخر.

و ان قدر کل واحد علی ایجاده بالاستقلال فاذا اوجده احدهما فاما ان یبقی الثانی قادراً علیه وهو محال لان ایجاد الموجود محال و ان لم یبق فحینئذ یکون الاول قد ازال قدرة الثانی وعجزه فیکون مقهوراً تحت تصرفه فلایکون الهاً .

فان قیل الواحد اذا اوجد مقدوره فقدزالت قدرته عنه فیلزمکم العجز قلنا الواحد اذا اوجده فقد نفذت قدرته فنفاذ القدرة لایکون عجزاً فاماالشریك فانه لما نفذت قدرته لم یبق لشریکه قدرة البته بل زالت قدرته بسبب القدرةالاول فیکون تعجیزاً .

برهان دوازدهم :

این برهان‌را بوجه دیگر تقریرمی‌نمائیم بااینکه جسمی‌را تعیین‌نموده وگوئیم آیا میتواند هریکی ازآلهه حرکت خلق‌کند دراین‌جسم بدل‌سکون یانه؟ درصورت ثانی عاجز خواهد بود ودر صورت اول یکی ازآلهه زمانی‌که حرکت را در این جسم معین خلق‌کرد در زمان معین دومی نمیتواند خلقت سکون نماید در همان آن در همان جسم پس اول قدرت ثانی را زایل‌کرد وعاجزش نمود پس این‌ثانی خدا نخواهد بود واین دو وجه افادهٔ عجز مینماید نظر بقدرة و دلالت اول افادهٔ عجز مینماید بالنظر باراده .

برهان سیزدهم :

آلههٔ‌متعدده هرگاه عالم‌باشند بجمیع‌معلومات علم هرکدام متعلق خواهدبود بعین معلوم دیگری پس تماثل علم لازم میآید و ذات قابل احد مثلین را قابل مثل دیگر نیز خواهد بود پس اختصاص هریکی بآن صفت مخصوص باجواز اتصافش بصفت دیگر برسبیل بدلیت مخصص میخواهد که تخصیص بدهد هرکدام را بعلم وقدرت خود پس هریکی ازآلهه بندهٔ محتاج وناقص خواهد بود .

برهان چهاردهم :

شرکت عیب ونقص است در ظاهر و فردانیت و توحد صفت کمالست لذا می‌بینیم ملوك وسلاطین را که شرکت را در ملك حقیر مختصر مکروه می شمارند به اشدّ کراهت و می‌بینیم هرقدر ملك اعظم است نفرت از شریك اشد است پس ظن تو بملك و ملکوت خدا چه خواهد بود پس یکی ازآلهه هرگاه خواسته باشد ملك را مختص بخود نماید میتواند یا نه درصورت‌اول مغلوب وعاجزوفقیرخواهد بود و درصورت ثانی خدای اول عاجز و فقیر خواهد بود و دائماً مبتلا بغم وغصه خواهد شد .

برهان پانزدهم :

آلهۀ متعدده محتاج همدیگر هستند مجموع من حیث المجموع و یا مستغنی ویا بعضی محتاج وبعضی‌غنی؟! درصورت اول همه ناقص ومحتاج‌خواهند بود و درصورت ثانی هر کدام از اینها مستغنی عنه خواهد بود و مستغنی عنه ناقص است .

نمی‌بینی هرگاه درشهر رئیسی باشدکافی درمصالح عباد وبوجه من الوجوه عباد باو رجوع نکنند وشریك هم باو اعتنا ننماید آن‌بیچاره مهمل وضایع‌خواهد بود خدا آن است که محتاج الیه باشد نه مستغنی عنه و اگر بعضی محتاج باشند و بعضی غنی محتاج ناقص است و خدا نخواهد بود .

اگرچه‌بهمین‌دلایل توحیدثابت! تثنیه‌وتثلیث‌وتربیع‌وغیرهم تماماًو کمالاً باطل و هباءً منثوراً گر دید لیکن از بابت ایضاح در بیان و الزام خصم موافق مرام در این مقام ادلۀ چندی نیز که خاصه دلالت دارند برابطال تثلیث ذکر و بیان مینمائیم و میگوئیم .

برهان شانزدهم :

چون توحید و تثلیث هر دو حقیقی هستند در نزد مسیحیین بحکم امر دهم از مقدمه پس زمانیکه تثلیث حقیقی ثابت شد لابد است از ثبوت کثرت حقیقی‌نیز بحکم امر نهم ازمقدمه وبعداز ثبوت تثلیث حقیقی ثبوت توحید حقیقی امکان ندارد و الا اجتماع ضدین حقیقی لازم میآید بحکم امر هفتم از مقدمه و این محال است پس تعدد واجب الوجود لازم و توحید فوت میشود یقیناً .

امکان ندارد که قائل به‌تثلیث موحد باشد بتوحید حقیقی وقول باینکه تثلیث حقیقی و توحید حقیقی اگر چه ضدین حقیقیین هستند در غیر واجب الوجود لیکن چنین نیستند درواجب سفسطهٔ محضه‌است زیرا که زمانیکه ثابت شد دو شئی نظر

بذات آنها ضدين حقيقين و يانقضين‌هستند درواقع و نفس الامر اجتماع آنها درامر واحد شخصى در زمان واحد از جهت واحده امكان ندارد خواه واجب باشد آن‌امر ويا غير واجب چگونه چنين نباشد وحال آنكه واحد حقيقى ثلث صحيحى ندارد وسه ثلث صحيح دارد و آن يك است .

واينكه سه‌مجموع آحاد سه است وواحد حقيقى مجموع آحاد ندارد اصلاً.

واينكه واحد حقيقى جزو ثلاثست پس‌هرگاه جمع‌شوند درمحل واحدلازم ميآيدكه جزو كل باشد وكل جزو واينكه اين‌اجتماع مستلزم آن‌است كه الله‌مركب باشد از اجزاء غير متناهيه بالفعل بجهت اتحاد حقيقت جزو و كل بنابراين تقدير و كل مركب است و هر جزوى از اجزاء ايضاً مركب است از اجزائيكه عين‌اين جزواست هلم جراً وبودن شئى مركب از اجزا غيرمتناهيه بالفعل باطل‌است قطعاً.

و اينكه اين اجتماع مستلزم آن است كه واحد ثلث خود باشد و سه ثلث واحد و اينكه سه ثلث امثال خود باشد و واحد ثلث امثال ثلثه .

برهان هفدهم :

هر گاه در ذات الله نعوذ الله سه اقنوم ممتاز بامتياز حقيقى پيدا شود چنانچه مسيحيين گويند با قطع نظر از تعدد واجب لازم ميآيد كه الله حقيقت محصله‌نباشد بلكه مركب اعتبارى و تركيب حقيقى لابد است در او از افتقاربين الاجزاء حجر موضوع در جنب انسان ازين دو احديت حاصل نميشود و افتقاربين الوجبا نيست زيراكه افتقار از خواص ممكنات است پس واجب مفتقر بغير نخواهد بود .

وهر جزو منفصل از ديگر و غيره اگر چه داخلند در مجموع پس زمانيكه بعضى اجزاء محتاج ببعض ديگر نباشند ذات احديت مؤلف نميشود از آنها علاوه درصورت مذكوره ذات‌الله مركب خواهد بود وهر مركب در تحققش مفتقراست بتحقق هريكى از اجزايش و جزو غير از كل بالبداهه پس هرمركب محتاج‌بغير

است و هرمحتاج بغیر ممکن است لذاته پس لازم میآید که الله ممکن لذاته باشد و این باطل است .

برهان هجدهم :

زمانی که ثابت شد امتیاز حقیقی مابین اقانیم‌ثلثه امری که‌این‌امتیاز باوحاصل شده است یا ازصفات کمالست یاازغیرصفات کمالست بنابرشق اول جمیع صفات کامله مشترك نخواهد بود فیمابین اقانیم ثلثه و این خلاف مقرر در نزد ایشان است زیرا که ایشان هریکی از اقانیم ثلثه را متصف میدانند با جمیع صفات کمال و بنا برشق ثانی موصوف بآن موصوف بصفتی خواهد بود که ازصفت کمال نیست واین نقص است تنزیه خدا ازین واجب .

برهان نو نزدهم :

درسئوال وجواب دینیه ایشان درزبان انگلیسی که بسیط صاحب اورا ترجمه بفارسی نموده‌است وچاپ هم شده‌است درسؤال چهارم باین‌نحو نوشته شده‌است:

سؤال ۴ خدا چیست ؟

جواب خدا روح است نامتناهی و سرمدی و بی‌تبدیل درهستی و در دانائی وقدرت وتقدس وعدل ونیکوئی وحقیقت .

پس ازین سؤال وجواب معلوم میشود که خدا درنزد ایشان غیرمتناهی است و درصورت اتحاد فیمابین جوهر لاهوتی و ناسوتی زمانی که حقیقی باشد اقنوم‌ابن محدود و متناهی خواهد بود و هرچه چنین باشد قبولی او زیاد و نقصان را ممکن خواهد بود وهرچه چنین باشد اختصاص او بمقدار معین بتخصصین مخصص وتقدیر مقدر خواهد بود وهرچه چنین باشد حادث خواهد بود .

پس لازم میآید که اقنوم ابن حادث باشد و از حدوث او حدوث اقنوم اب و روح‌القدس نیز لازم میآید بجهت اتحاد واین محالست .

برهان بیستم :-

هرگاه اقانیم‌ثلثه ممتازباشند بامتیاز حقیقی واجب است‌که ممیز غیرازوجوب ذاتی باشد زیرا که وجوب ذاتی مشترکست فیمابین ایشان و مابه‌الاشتراك غیر از مابه‌الامتیازاست پس هرکدام از اقانیم‌ثلثه مرکب خواهد بود ازدوجزو وهرمرکب ممکن است لذاته پس لازم میآیدکه هریکی از اقانیم ثلثه ممکن باشند لذاته و این باطل است .

برهان بیست ویکم :

مذهب یعقوبیه باطل است صراحةً زیرا که مستلزم انقلاب قدیمست بحادث و مجرد بمادی و اما مذهب غیرایشان پس دربطلانش‌گوئیم‌که این اتحاد یا بحلول است ویا بغیرآن واگر بحلول باشد پس باطل است بسه وجه موافق عدد تثلیث:

اما اولاً : این حلول خالی ازین نیست یا مانند حلول ماء ورد است در ورد ودهن در سمسم ونار درفحم واین‌باطل‌است زیرا که این‌قسم حلول درصورتی صحیح میشودکه اقنوم ابن‌جسم باشد وخود مسیحیین‌گویند اقنوم ابن جسم‌نیست.

ویا مانند حصول لونست درجسم و این نیز باطل است زیرا که معقول ازین تبعیت حصول لون است درحیز بجهت حصول محلش درآن‌حیز واین‌نیز دراجسام متصور می‌شوند نه درغیرآن ویا مانند حصول صفات اضافیه ازبرای ذوات خواهد بود این نیز باطل است زیرا که معقول ازاین تبعیت احتیاجست .

پس هرگاه ثابت‌شود حلول اقنوم ابن باین‌معنی درچیزی محتاج خواهدبود ومحتاج‌است ومفتقربمؤثر واین‌محالست زمانی‌که بطلان ثابت‌شد بجمیع تقدیرات اثبات حلول ممتنع خواهد بود .

و اما ثانیاً : هرگاه قطع نظر نمائیم از معنی حلول گوئیم اقنوم ابن هرگاه حلول نماید درجسمی پس این حلول یا برسبیل وجوبست و یا بر سبیل جواز اول راهی ندارد زیراکه ذاتش یا کافیست در اقتضای این‌حلول ویاکافی نیست پس اگر

اول باشد محالست که این اقتضا موقوف بحصول شرط باشد پس ارتکاب محال لازم میآید یعنی یا حدوث خدا ویا قدم محل وهردو باطل است .

و اگر دوم باشد مقتضی براین حلول امر زاید برذات وحادث دراو خواهد بود پس ازحدوث حلول حدوث چیزی در اقنوم ابن لازم می‌آید پس اقنوم ابن محل حوادث خواهد بود و این محالست زیرا که هرگاه چنین باشد آن قابلیت یا از لوازم ذاتش خواهدبود وابداً دراو ثابت واین محالست زیراکه وجود حوادث در ازل محالست .

و دوم نیز راهی ندارد زیرا که بنابراین تقدیر این حلول زاید برذات اقنوم خواهد بود زمانی که حلول کرد در جسمی واجب است که حلول کند در آن صفت حادثه وحلول آن ولازم میآید که محل وقابل حوادث باشد واین باطل است چنانچه دانستی .

و اما ثالثاً : هرگاه اقنوم ابن حلول کند در جسم عیسی علیه السلام خالی ازین نیست در ذات خدا نیز باقی است ویانه پس اگر اول باشد حلول شخص در دو محل لازم میآید و اگر ثانی باشد لازم میآید که ذات خدا خالی باشد از اقنوم ابن پس ذات منتفی میشود زیرا انتفاء جزو معتبر مستلزم انتفاء کل است .

و اگر این اتحاد بدون حلول باشد گوئیم اقنوم ابن زمانی که متحد شد با مسیح علیه السلام پس درحالت اتحاد اگرهردو موجود باشند دو خواهند بود نه یك و این اتحاد نیست و اگر هردو معدوم شوند و امر سیم حاصل شده باشد این نیز اتحاد نخواهد بود بلکه این نیست شدن دو شیئی وحصول شیئی سیم است .

و اگر یکی ازین دو معدوم شود ودیگری باقی بماند باز اتحاد نخواهد بود زیرا که محالست معدوم با موجود متحد شوند و نمی‌شود گفت معدوم بعینه باقی وموجود است .

پس ظاهر وآشکار گردید که حلول واتحاد محالست و درصورتیکه بحقیقت این ادله برخوردار شدی بطلان مذهب صوفیه نیز ازبرای تو ظاهر و روشن گردید که قائل بحلول واتحاد خدا در مرشدها و سایر اشیاء هستند حتی اشیاء خبیثه مانند

سگ وخوك و غیرهما نعوذبالله .

بدانکه : این فرقه بدتر از نصاری هستند زیرا که نصـاری قائل بحلول و اتحاد خدا هستند با جسد مسیح و اینها با جمیع اشیاء .

واین مذهب مأخوذ از مذهب نصاری است و مبدأ اشتقـاقش همان مذهب نصاری است چنانچه درجای خود انشاءالله خواهدآمد .

وکسانی که گفته‌اند اتحاد ازجهت ظهور است مانند ظهور کتابت خاتم در گل وموم ویا مانند ظهورصورت انسان درآئینه است پس‌ازقول ایشان اتحادحقیقی ثابت نخواهد بود بلکه تغایر ثابت میشود زیراکه چنانچه‌کتابت خاتم ظاهر در گل ویا موم غیراز خاتم است و صورت انسـان درآینه غیر از انسانست فکذلك اقنوم ابن غیر از مسیح علیه‌السلام خواهد بود غایة ما فی‌الباب ظهور اثر صفت اقنوم در مسیح اکثرخواهد بود ازظهورش درغیراو مانندظهور تأثیرشعاع شمس دربدخشان ودربعضی‌احجاری که‌جواهرمعروفه ازآنها متولدمیشود زیادتر ازتأثیرش دراحجاری است‌که غیرازاین احجارند ونعم ماقیل : محال لایساویه محال وقول فی‌الحقیقة لایقال وفکریست کاذب وحدیثی‌است زور و منشاءآن نیست مگرشیطنت وخیالات فاسده وغلبه یبوست بردماغ تعالی‌الله عن ذلك علواً کبیراً .

و قائلین به تثلیث مشرکند بالقطع و الیقین نمیدانم خدا را بچه زبانی حمد وثنا بخوانم‌که مرا هدایت کرد از امثال این خیالات باطله و بهتر اینست که اقرار بعجز نمایم و درکمال عجز و انکسار و قصور عرض‌کنم خدایا این ذره بیمقـدار عاجزاست ازحمد وثنای تو وشکرگذاری درمقابل‌نعمت توحیدکه درحقیقت نعمتی است‌که بالاتر ازآن متصور نیست فلك الحمدعلی ماهدیتنی بعددکل ماعندك من‌العدد فی‌کل آنٍ ولمحةٍ من‌الازل الی‌الابد .

برهـان بیست و دوم :

فرقهٔ پروتستنت ایراد مینمایند برفرقهٔ کاتلك در استحالهٔ نان بمسیح کامل در

عشاء ربانی بشهادت حس" واستهزاء مینمـایند بر این فرقه[1] پس این رد و استهزاء برخود فرقهٔ پروتستنت نیز راجع میشود زیرا آنیکه مسیح را دید از او ندید مگر شخص واحد انسان و تکذیب راستگوترین حواس که چشم است موجب فتح باب سفسطه است درضروریات پس قول بآن باطل است یقیناً مانند قول باستحالهٔ نان در عشاء ربانی بجسد مسیح کامل .

مخفی نماند که علمای مسیحیهٔ روح مسیحرا خدا میدانند وجسد اورا انسان مخلوق و اما عوام ایشان کلاً وطراً ازهرفرقه میخواهد باشد فرق نمیگذارند مابین جوهرلاهوتی وجوهرناسوتی بلکه مسیحرا من‌حیث‌الناسوت نیزخدامیدانند همانقدر از قسیس می‌شنوند و در نماز میخوانند که مسیح خدا بود دیگر نمیدانند مقصود چه چیز است از الوهیت مسیح بلاهوت و ناسوت خدایش می‌دانند و خبط عظیم می‌نمایند .

حکایت : بخاطرم آمد منقولست که سه نفر نصرانی شدند وداخل دین‌مسیح گردیدند و بعضی از مسیحیین عقاید لازمه را بایشان یاد دادند سیما عقیدهٔ تثلیث‌را و درخدمت قسیس بودند یکی از احباء قسیس که از امراء بود بدیدن قسیس آمد و از او سؤال کرد که آیا دراین ایام کسی نصرانی شده است؟ قسیس گفت بلی سه‌نفر داخل دین مسیح گردیدند امیر دوست گفت از عقـاید لازمه چیزی‌را یاد گرفته‌اند؟ قسیس گفت بلی همه‌چیز را یادگرفته‌اند پس‌قسیس یکی‌ازآنهارا خواست تابدوست خود بنماید و خدمت خود را در دین بخرج امیر بدهد متنصـر"حاضر و از عقیدهٔ تثلیث از او سؤال کردند متنصر گفت :

تو مرا تعلیم دادی که خدا سه است : یکی آنست که در آسمانست و دومی ازبطن مریم بتول متولد شد و سیم آنست که درصورت کبوتر برخدای دوم بعد از سی‌سال نازل شد .

۱ـ دربارهٔ عشاء ربانی و اثرات آن بحث‌کافی شده‌است. برای‌کسب‌اطلاع بپاورقی صفحهٔ۶۹ جزء اول مراجعه فرمائید .

قسیس غضب کرد و امر کرد که اورا ازمجلس بیرون کنند وگفت این‌اعتقاد مجهولست پس دومی را خواست واز او سؤال کرد متنصر گفت :

آقا تو مرا یاد دادی که خدایان ما سه هستند ویکی‌ازایشان مصلوب شد ومرد والآن دو خدا داریم .

قسیس غضب کرد و اورا نیز ازمجلس بیرون کرد و گفت سیمی را بیاورید اینها خوب یاد نگرفته‌اند . پس سیمی حاضر شد مرد زیرك و دانائی بود بالنسبه بآن دونفر اول وحریص بود درحفظ عقاید پس قسیس ازاو سئوال کرد گفت :

یا مولی هرچه تعلیمم دادی حفظ کردم وبفهم کامل فهمیدم ازتفضلات خدای ما مسیح میخواهی عرض کنم قسیس گفت مرحبا بگو آثار رشد و دینداری در تو می‌بینم گفت بلی آقا یك سه است و سه یك و یکی ازین سه مصلوب شد و مرد پس همه مردند بجهت اتحاد و الآن خدا نداریم والا نفی اتحاد لازم میآید.

قسیس ومستمعین مبهوت و ازجواب این تازه نصرانی عاجز شدند .

مؤلف این کتاب گوید : مسئولین تقصیری ندارند عوام باین نحو خبط مینمایند در بیان این عقیده و علمای مسیحیة متحیرند در بیان علاقهٔ اتحاد اقرار و اعتراف مینمایند که ما معتقدیم ولیکن نمی‌فهمیم عاجزیم ازتصور وبیان آن وصاحب میزان‌الحق بعداز اینکه بحسب گمان خود الوهیت مسیح‌را ثابت کرده است بابعضی ازآیات متشابهات انجیل بعد درصفحهٔ ۱۱۱ ازکتاب مزبور از نسخهٔ مطبوعهٔ سنه ۱۸۶۲ چنین نوشته است :

و اگر کسی سئوال نماید که در جنب وحدانیت‌خدا نسبت الوهیت به‌یسوع مسیح چگونه امکان دارد ؟ درجواب ازین سئوال بعد از دوسطر چنین گفته است :

اما تشخیص کیفیت این مطلب کار ما نیست بلکه در قوهٔ هیچ بشری نیز نخواهد بود زیرا که این امریست مخصوص و منسوب باسرار ذات پاك خدا و آشکار است که آدمی ذات خدا و اسرار او را بحیطهٔ تصرف عقل خود نمی‌تواند آورد الخ .

پس ازین عبارات واضح وآشکار میگرددکه علمای مسیحیه عاجز از بیان حقیقت تثلیث می‌باشند ومیگویند حکماً باید قبول‌کرد بدون فهمیدن وازین‌عبارت نیز معلوم میشودکه مذهب نصاری مجهولست وهیچکس نمیتواند بفهمد همین‌طور هم هست بعلت اینکه غیرمعقولست .

و فخرالرازی در تفسیرخود در شرح سورهٔ النساء گوید: **واعلم ان مذهب النصاری مجهول جداً** یعنی بدان بدرستی که مذهب نصاری بسیار مجهولست کسی نمیتواند حقیقت آنرا بفهمد بعد گفته است : **لانری مذهباً فی‌الدنیا اشدّ رکاکةً وبعداً من‌العقل من‌مذهب النصاری**[1] .

و بعد درتفسیر سورهٔ مائده‌گفته است : **ولانری فی‌الدنیا مقالةً اشد فساداً و اظهر بطلاناً من مقالة النصاری** یعنی نمی‌بینم در دنیا مقاله‌ای را که اشد فساداً و اظهر بطلاناً باشد از مقالهٔ نصاری .

پس زمانی‌که ببراهین عقلیه قطعیه دانستی‌که تثلیث حقیقی ممتنعست درذات پاك خدا .

پس هرگاه قولی از اقوال مسیح یافت شود و بحسب ظاهر دال برتثلیث باشد تأویل‌آن واجبست یقیناً زیرا که خالی ازین‌نیست یا باید عمل‌نمائیم بهرکدام از دلالت براهین و دلالت آن قول ویا هردو را ترك‌نمائیم ویا اینکه نقل‌را ترجیح بدهیم برعقل ویا عقل را ترجیح بدهیم برنقل .

و اول باطل است قطعاً و الا لازم میآید که شیئی واحد ممتنع و غیرممتنع باشد درواقع و نفس‌الامر .

و دوم ایضاً محالست و الا ارتفاع نقیضین لازم میآید .

سیم نیز جایزنیست زیرا که عقل اصل‌نقل‌است زیراکه ثبوت نقل‌موقوفست برثبوت وجود صانع وعلم و قدرت او سبحانه وتعالی وآنیکه در حکمت بالغهٔ او ارسال رسل و انزال‌کتب لازم است وثبوت این‌مطالب بدلایل عقلیه است پس‌قدح

۱ـ درجهان مذهبی دورتر ازخرد همانند مسیحیت سراغ ندارم .

درعقل قدح است درعقل ونقل معاً .

پس باقی نمیماند الا اینکه قطع کنیم بصحت عقل و مشغول شویم بتأویل نقل وتأویل درنزد اهل کتاب نادر وقلیل نیست بلکه بسیار است چنانچه در امرسیم از مقدمه دانستی که ایشان تأویل مینمایند آیات غیرمحصورهٔ داله را بر جسمیت و شکل الله سبحانه وتعالی بجهت دوآیهٔتنزیه که مضمون آنها مطابقست بابرهان عقلی وهمچنین تأویل مینمایند آیات کثیره غیرمحصوره را که دلالت دارد برثبوت مکان از برای خدا بجهت آیات قلیله که موافقت دارند بابرهان چنانچه درمقدمات همین باب مشروحاً دانستی .

نان وشراب مقدس یا گوشت وخون عیسی

لیکن خیلی عجب است ازعقلای کاتلك ومن‌تبعه ایشان که‌گاهی حکم حس وعقل را معاً باطل می‌کنند وحکم مینمایندکه نان وشراب که درپیش چشم‌ما حادث شدند بعداز مدت زیادتر ازیکهزار وهشتصد سال بعداز عروج مسیح علیه‌السلام در عشاء ربانی مستحیل میشوند بگوشت و خون مسیح علیه‌السلام حقیقتاً پس این نان وشراب را عبادت نموده وازبرای این‌دو سجده می‌کنند گاهی حکم‌میکنند ببطلان عقل وبداهة وبراهین عقلیه را دور انداخته ومی‌گویند تثلیث حقیقی و توحید حقیقی جمع می‌شوند در امر واحد شخصی در زمان واحد ازجهت واحده .

وعجب ازفرقهٔ پروتستنت که ایشان مخالفت مینمایند با فرقهٔ کاتلك در اعتقاد اول و موافقت می‌نمایند در ثانی پس هرگاه عمل بظاهر نقل ضروری باشد اگرچه مخالفت داشته باشد با حس وعقل پس انصاف آنست که فرقهٔ کاتلك بهتر از فرقهٔ پروتستنت می‌باشند زیرا که کاتلك مبالغه دارند در اطاعت ظاهر قول مسیح علیه‌السلام تا اینکه اعتراف مینمایند بمعبودیت چیزی که مصادم است با حس وبداهة.

بدانکه : چنانچه اهل تثلیث غلو مینمایند در شأن مسیح علیه‌السلام و مرتبهٔ الوهیت قائل‌می‌شوند درحق‌آنجناب همچنین تفریط مینمایند درشأن مسیح وپدران

او ازجانب مادراعتقاد مینمایند که آنجناب ملعون شد وبعدازمرگ داخل جهنم گردید و سه روز در جهنم توقف نمود چنانچه در پیش دانستی[۱] و اینکه داود و سلیمان علیهما السلام وهمچنین سایرپدران مسیح علیه‌السلام از اولاد فارص میباشند وفارص از تامار متولد شد با زنا از یهودا که پدر شوهر او بود[۲] و اینکه داود علیه‌السلام با زن اوریا زنا کرد[۳] و اینکه سلیمان علیه السلام درآخرعمر مرتد گشت چنانچه دانستی[۴] و خواهی دانست ایضاً پس این جماعت گاهی در افراطند وگاهی درتفریط و خیرالامورراکه وسط باشد ترك کرده‌اند .

قسیس سیل که ازعلمای مسیحیه می‌باشد وبعضی علوم اهل اسلام را تحصیل کرده بود و قرآن مجید را بزبان خود ترجمه نموده است و ترجمهٔ او در نزد مسیحیین مقبواست و قوم خود را در بعضی امور وصیت نموده است و وصیت او را ازترجمهٔ او المطبوعه سنه ۱۸۳۶ ازمیلاد نقل می‌نمائیم .

اول : آنکه ازشما مسیحیین جبر برمسلمین واقع نشود .

دوم : آنکه مسائلی که مخالف عقل است تعلیم ایشان منمائید زیرا که ایشان مردمان احمق نیستند تا غلبه نمائیم برایشان در این مسائل مانند عبادت صنم و عشاء ربانی زیرا که ایشان بسیار نفرت مینمایند ازین مسائل و هرکلیسائی که دارای این مسائل است نمیتواند مسلمین را بخود جذب نماید ترجمهٔ کلام قسیس تمام شد .

پس ملاحظه نمائید وصیت قسیس واقرار اورا که عبادت‌صنم ومسائل‌مخالفه باعقل مانند عشاء ربانی درکلیساهای ایشان یافت می‌شود الحق والانصاف اهل این مسائل مشرکند یقیناً در مشرك بودن ایشان شبهه‌ای نیست خدا هدایتشان بفرماید.

۱ـ بصفحهٔ ۲۴۷ـ۲۴۸ همین جزء مراجعه کنید .

۲ـ داستان: تامار ازنظر مسیحیان درپاورقی صفحه ۷۳ جزء دوم درج شده است.

۳ـ بپاورقی ص۲۹ جزء اول مراجعه شود .

۴ـ بپاورقی ص۳۱ـ۳۰ جزء اول مراجعه کنید .

فصل سوم : مسیحیان و الوهیت مسیح !

دانستی در امر پنجم از مقدمات این باب که کلام یوحنا مملوّ از مجازاست کم فقره‌ایست از کلمات او که احتیاج بتأویل نداشته باشد .

و ایضاً دانستی در امرششم از مقدمه که اجمال بکثرت پیدا میشود درکلمات مسیح‌علیه‌السلام بحیثیتی که معاصرین و شاگردها در اکثر اوقات کلمات آنجناب‌را نمی‌فهمیدند مادامی که خود آنجناب تفسیر نمینمود از برای ایشان .

در امر دوازدهم ازمقدمه معلوم ومشخص‌نمودیم که عیسی‌علیه‌السلام الوهیت خودرا بیان نفرمودند به‌بیانی که شبهه در او باقی نباشد وبالصراحه این‌معنی مفهوم بشود پس اقوالی که‌مسیحیین بآنها متمسك می شوند غالباً مجمل و منقول از انجیل یوحناست وبرسه قسم می‌باشند .

بعضی از آن اقوال بحسب معانی حقیقةً بهیچوجه دلالت ندارند برمقصود ایشان واستنباط الوهیت ازآن اقوال گمان صرف است و این استنباط وگمان قابل اعتنا وجایز نیست درمقابل براهین عقلیه‌وقطعیه ونصوص مسیحیه چنانچه دردوفصل

سابق دانستی .

و بعضی اقوال مسیح تفسیرش معلوم می‌شود از اقوال دیگر خود مسیح از مواضع دیگر انجیل پس دراین اقوال نیز رأی ایشان اعتبار ندارد و بعضی اقوال دیگر واجب‌التأویل است درنزد ایشان زمانی که تأویل واجب‌شد لابد باید این‌تأویل بحیثیتی باشدکه مخالفت نداشته باشد با براهین عقلیه و نصوص مسیحیه .

پس در اینجا اگر اقوال ایشانرا که ازآنها استدلال بالوهیت مسیح مینمایند نقل مینمائیم تا حال استدلال ایشان واضح و آشکار باشد از برای ناظر این‌کتاب درصورتی‌که اکثر و اقوی اقوال ایشانرا نقل و رد نمودیم اقل و اضعف را ناظر کتاب باید برآنها قیاس نماید .

عیسی پسرخدا یا مرد صالح !

اول : ازاطلاق لفظ **ابن‌الله** است برمسیح علیه‌السلام و چون لفظ ابن‌الله برعیسی اطلاق شده است ابن الله نمی‌شود مگر الله .

درجواب گوئیم: ایندلیل درغایت ضعف است بدو وجه :

اما اولاً : این اطلاق معارض است با اطلاق ابن الانسان چنانچه درپیش دانستی و با اطلاق ابن داود پس لابدیم از تطبیق بحیثیتی‌که مخالفت با براهین عقلیه ثابت نشود واز تطبیق محالی هم لازم نیاید .

واما ثانیاً : صحیح نیست که لفظ ابن بمعنی حقیقی خود باشد زیرا که معنی حقیقی این لفظ یعنی ابن باتفاق لغت اهل عالم‌آنست‌که ازنطفهٔ ابوین متولد شود واین معنی دراینجا بیجا ومحالست پس لابدیم ازحمل برمعنی مجازی مناسب با شأن مسیح علیه‌السلام و ازین انجیل معلوم و مشخص می‌شودکه این لفظ در حق عیسی علیه‌السلام بمعنی صالح می‌باشد ابن‌الله یعنی مرد صالح ومؤمن بخدا.

آیهٔ ۳۹ ازباب ۱۵ از انجیل مرقس باین نحو مرقوم گردیده است : وچون یوزباشی‌که مقابل وی ایستاده بود « درمقابل عیسی » دید که بدین طور صدا زده

روح را سپرد کفت فی‌الواقع اینمرد پسر خدا بود ! و لوقا قول یوزباشی را نقل نموده است درآیهٔ ۴۷ از باب ۲۳ از انجیل خود باین‌نحو: اما یوزباشی چون این ماجرا را دید خدا را تمجیدکرده کفت درحقیقت این مرد صالح بود پس درانجیل مرقس لفظ پسر خدا واقع گردیده است و در انجیل لوقا بدل این لفظ مرد صالح استعمال شده است .

مثل این لفظ در حق صالح غیر از مسیح ایضاً بهمان نحو مستعمل گردیده است چنانچه لفظ پسر شیطان در حق طالح استعمال شده است در باب پنجم از انجیل متی باین نحو مرقوم‌گردیده است :

خوشا حال صلح کنندکان که ایشان پسران خدا خوانده خواهند شد ... ۴۴ اما من بشما میکویم که دشمنان خود را محبت‌کنید و برای لعن‌کنندکان خود برکت بطلبید و بآنانیکه از شما نفرت‌کنند احسان کنید و بهرکسیکه بشما فحش دهد و زحمت رساند دعای خیرکنید ۴۵ تا پدر خود را که در آسمانست پسران شوید زیرا که آفتاب خود را بر بدان ونیکان طالع میسازد و باران بر عادلان و ظالمان میباراند انتهی.

پس عیسی علیه‌السلام لفظ پسر خدا را برصلح کنندگان و عاملان باعمال مذکوره اطلاق فرموده است و برخدا بالنسبه بایشان لفظ پدر! پس اگر ازاستعمال این لفظ الوهیت ثابت شود از برای شخصی لازم میآید که تمامی صلح‌کنندگان عالم و عمل‌کنندگان باعمال مذکوره خدایان باشند پس تثلیث چه معنی دارد ؟ !

و در باب ۸ از انجیل یوحنا در مکالمه‌که فیمابین مسیح و یهود واقع گردید باین نحو عیان و بیان گشته است :

۴۱ شما اعمال پدر خود را بجا می‌آورید بدو کفتند که ما از زنا زائیده نشده‌ایم یك پدر داریم که خدا باشد عیسی بدیشان‌کفت اکر خدا پدر شما بودی مرا دوست میداشتید که من از جانب خدا صادر شدم و آمدم زیراکه من ازپیش خود نیامدم بلکه او مرا فرستاد برای چه سخن

مرا ادراك نمیکنید از آن جهت که استطاعت شنیدن کلام من ندارید شما از پدر خود ابلیس میباشید و خواهشهای پدر خود را میخواهید بعمل آرید که از اول قاتل بود و در راستی قائم نمیباشد از آنجهت که در او راستی نیست هرگاه بدروغ سخن میگوید از ذات خود میگوید زیراکه دروغگو و پدر دروغگویانست انتهی .

پس یهود مدعی گردیدند که ما یك پدر داریم و او خداست ومسیح فرمود نه بلکه پدر شما شیطانست ظاهر و روشن استکه خدا و شیطان پدر ایشان نبودند بمعنی حقیقی پس لابدیم از حمل برمعنی مجازی پس غرض یهود این بود که ما صالحان و مطیعان امر خدا میباشیم و غرض مسیح علیه‌السلام این بود که شما چنین نیستید بلکه طالحان و مطیعان امر شیطان میباشید .

و در باب ۳ از رسالهٔ اول یوحنا باین نحو رقم گردیده است :

هرکه ازخدا مولود شده است گناه نمیکند زیرا تخم او در وی میماند و او نمیتواند گناه‌کار بوده باشد زیرا که از خدا تولد یافته است فرزندان خدا و فرزندان ابلیس ازین ظاهر میگردند که هرکه عدالت را بجانمیآورد ازخدا نیست وهمچنین هرکه برادر خود را محبت نمینماید.

و در آیهٔ ۷ از باب ۴ از رسالهٔ مذکوره باین‌نحو مسطورگردیده است :

ای‌حبیبان یکدیگر را محبت بنمائیم زیرا که محبت از خداست و هرکه محبت مینماید از خدا مولود شده است وخدا میشناسد .

و در باب پنجم از رسالهٔ مزبوره باین نحو مسطور گردیده است : ۱ هرکه ایمان دارد در عیسی که او مسیح است از خدا مولود شده است و هرکه والد را دوست میدارد مولودش را نیزدوست میدارد ازین میدانیم که فرزندان خدا رامحبت مینمائیم و وصایای او را بجا می‌آوریم ... زیرا آنچه از خدا مولود شده است بردنیا غلبه میبابد .

و آیهٔ ۱۴ از باب ۸ از رسالهٔ پولس باهل روم باین نحو مرقوم گردیده

است : که همه کسانیکه متابعت روح خدا میکنند ایشان پسران خدایند .

و در باب دوم از رسالهٔ پولس بفیلیپیان باین نحو رقم گردیده است : ۱۴ و هر که را بدو همهمه و مباحثه بکنید تا بی‌عیب و ساده دل و فرزندان خدا بیملامت باشید انتهی .

و دلالت این اقوال برآنچه ما گفتیم غیرخفیه است و زمانیکه از اطلاق لفظ‌الله و امثال او الوهیت ثابت نشود چنانچه در امر چهارم از مقدمه دانستی پس چگونه از لفظ ابن‌الله و امثال او اینمعنی ثابت میشود سیما زمانیکه ملاحظه نمائیم کثرت وقوع مجاز را در کتب عهد عتیق وجدید چنانچه درمقدمه دانستی بخصوص زمانیکه ملاحظه نمائیم که استعمال لفظ پدر و پسر درکتب عهدین در مواضع غیرمحصوره آمده است و نقل بعضی از آنجاها در اینجا بجاست .

آدم : پسر خدا

لوقا در باب سیم از انجیل خود در بیان نسب مسیح علیه‌السلام باین‌نحو مرقوم نموده است :

۲۳ و خود عیسی وقتی که شروع کرد قریب بسی‌سال بود و بحسب گمان‌خلق پسریوسف بن‌هالی * بن‌متات‌بن‌لاوی بن ملکی بن‌بنان‌بن یوسف * بن‌متات‌بن‌آموس‌بن ناحوم‌بن حلی‌بن نجی‌بن مات‌بن متاتیابن شمعی‌بن یوسف‌بن یهودا * بن‌یوحنابن ریسابن زرو بابل بن سالتیئیل‌بن نیری * بن ملکی‌بن اذی‌بن قوسام‌بن ایلمودام‌بن عیر * بن یوسی‌بن ایلعاذربن یورام‌بن متات‌بن لاوی * بن شمعون‌بن یهودابن یوسف‌بن یونان‌بن ایلیاقیم * بن ملیابن مینان‌بن متاتابن ناتان‌بن داود * بن یشی‌بن عوبیدبن بوعزبن شلمون‌بن نحشون * بن عمیناداب‌بن آرام‌بن حصرون بن فارص‌بن یهودا * بن یعقوب‌بن اسحق‌بن ابراهیم‌بن تارخ‌بن ناحور * بن‌سروج‌بن رعوبن فالج‌بن‌عابر بن‌صالح * بن‌قینان‌بن‌ارفکشاد

بن‌سام بن نوح بن‌لامك * بن‌متو شالح بن‌خنوخ بن‌یارد بن‌مهلئیل بن‌قینان *
بن‌انوش بن شیث بن‌آدم بن‌الله انتهی .

آشکار است که آدم علیه‌السلام بن‌الله نبود بمعنی حقیقی وخدا هم نبود لیکن بلاابوین موجود شده‌بود نسبتش را بخدا داد مرحبا برلوقاکه دراینجا خوب‌کاری کرده است و چون مسیح علیه‌السلام بدون پدر متولد شده بود نسبتش را بیوسف نجار داد و گفت بن یوسف وچون آدم علیه‌السلام بی‌پدر و مادر موجود شده بود نسبتش را بخدا داد و گفت آدم‌بن الله پس اگر از اطـلاق لفظ ابن الله الوهیـت ثابت شود لازم میآید که آدم علیه‌السلام و سایر کسانیکه این لفظ در حق ایشان استعال شـده همه الله باشند در آنوقت عدد خدایان بدو کرور و سه کرور میرسد بل متجاوز .

دوم :
بنی اسرائیل : پسران خدا !

درباب چهارم از سفرخروج قول‌خدا درخطاب بموسی چنین رقم‌شده‌است:

۲۲ و بفرعون بکو که خداوند چنین میفرماید که اسرائیل پسراول زاد من است * و بتو میفـرمایم که پسر مرا رهایـی ده تا اینکه مرا عبادت نماید و اکر از رها نمودن او ابا نمائی اینك پسر اول زادت را میکشم انتهی .

پس بر اسرائیل لفظ پسر خـدا در دو موضع اطـلاق گردیده است بلکه لفظ اول زاد من نیز اطلاق گردیده است و مقصود از لفظ اسرائیل اسرائیلند که در زمان موسی بودند ودر مصر سکونت داشتند مضاف حذف شده اسـت فعلیهذا بنابر قول قسیس لازم میآید که تمامی بنی اسرائیل آلهه باشند و معین است هیچ عاقل چنین حرفی را نمیتواند بگوید پس واضح است مقصود ازلفظ فرزندان من بندگان منست بی‌شبهه این‌اصطلاح درزمان موسی وعیسی علیهما‌السلام معمول بود

که مردمان صالح را فرزندان خدا و اشقیا را فرزندان شیطان می‌گفتند .

سیم :

داود پسر خدا !

در زبور۸۹ موافق فارسیه مطبوعهٔ سنهٔ ۱۸۵۶ قول داود علیه‌السلام درخطاب بخدا چنین رقم شده است :

۱۹ آنگاه بمقدس خود در عـالم رؤیا تکلم نموده گفتی که نصرت خود را برشجاع نهادم وبرگزیده را ازمیان قوم ارتفاع دادم * بندهٔ خود داود را یافتم و اورا بروغن مقدس خود مسح کردم... * او بمن خواهد گفت که تو پدر من وخدای من وکوه منجی منی * من نیز اورا اول‌زاد خود وبرملوك زمین عالی خواهم ساخت انتهی .

پس برخدا لفظ پدر و بر داود علیه‌السـلام لفظ اول زاد و مقدس ومسیح وقوی وعالی اطلاق گردیده است .

چهـارم :

ابراهیم پسر خدا !

درآیهٔ ۹ ازباب۳۱ ازکتاب ارمیا قول خدا باین‌نحو عیان وبیان گشته‌است:

گریه‌کنان خواهندآمد وایشانرا باشفقت بازپس‌خواهم‌آورد وایشانرابکنار نهرهای آب براه راستی که درآن لغزان نخواهند شد روانه خواهم‌گردانید زیراکه ازبرای اسرائیل پدرم و افرئیم نخست زاد من است پس لفظ اول زاد برافـرئیم اطلاق گردیده است ولفظ پدر بخدا بالنسبه ببنی‌اسرائیل نیز اطلاق‌گردیده است .

پس اگر ازاطلاق امثال این الفاظ الوهیت ثابت و محقق شود لازم میآید‌که بنی‌اسرائیل و داود و افرئیم اولی واحق بالوهیت باشند زیرا که ایشان اول زاد و فرزندبزرگ خدا هستند وفرزند بزرگ احق واولی باکرام‌است ازدیگران بموجب

حکم شرایع سابقه و رواج عام .

و اگرگویند درحق عیسی علیه‌السلام فرزند یگانه خدا استعمـال شده است گوئیم امکان ندارد که فرزند یگانه بمعنی حقیقی خود باشد زیرا که خدا از برای مسیح برادرهای زیادی اثبات فرموده است و در حق سه نفر از برادرهای آنجناب لفظ اول‌زاد را اطلاق فرموده‌است درصورتیکه شخص برادرداشته‌باشد اورا فرزند یگانه نمی‌گویند پس لابد است ازمعنی مجازی مانند لفظ ابن .

پنجم :

سلیمان پسر خدا !

و درباب هفتم از کتاب دومین شموئیل باین نحو عیان و بیان گشته است : یعنی قول‌خدا درحق‌سلیمان علیه‌السلام : ۱۴ بخصوص من اورا پدر واوبجهت من پسر خواهد بود الخ .

پس هرگاه اطلاق‌این‌لفظ سبب‌الوهیت باشد سلیمان علیه‌السلام احق واولی است از مسیح علیه‌السلام بجهت سبقت او وبودن او از پدران عیسی علیه‌السلام و یك‌سلطنت واقتدار ظاهریه هم داشت واقل‌اقتدار او این‌بودکه برتمامی بنی‌اسرائیل مسلط بود ومانند عیسی دردست یهودهای عصرخود مقهور ومغلوب نبود .

ششـم :

خدازادگان !

آیهٔ اول ازباب ۱۴ قول خدا درخطاب به‌بنی‌اسرائیل باین‌نحو عیان و بیان گشته است : شما پسران خداوند خدای خود هستیـد و برای اموات خویشتن را مخراشید وموی پیشانی خود را مکنید .

هفتـم :

و درآیهٔ ۱۹ ازباب۳۲ از تورات مذکور چنین مسطورگشته است: وخداوند دید و بسبب غضبش برپسران ودختران خود ایشانرا مردودکردانید .

هشتم :

آیهٔ ۲ ازباب اول ازکتاب اشعیا باین‌نحو تحریرگردیده است :

ای آسمانها استماع نمائید و ای زمین کوش ده زیرا که خداوند می‌فرماید که فرزندان را پرورش و تربیت نمودم و ایشان بمن عاصی شدند .

نهـم :

آیهٔ ۸ ازباب ۶۳ ازکتاب مزبور چنین مسطور گردیده است: چونکه کفت بتحقیق قوم من پسران نفریبنده خواهندبود بنابراین رهانندهٔ ایشان شده‌است.

دهـم :

آیهٔ ۱۰ ازباب اول ازکتاب هوشع چنین مرقوم‌گردیده است : بایشان کفته خواهد شد یعنـی (بینی‌اسرائیل) که پسران خدای حیّید پس دراین مواضع لفظ فرزندان خدا برتمامی بنی‌اسرائیل اطلاق گردیده است .

یازدهم :

درآیهٔ ۱۶ ازباب ۶۳ ازکتاب اشعیا قول اشعیا در خطاب بخدا چنین مرقوم گردیده است : بدرستی‌که پدر ما توئی اکرچه ابراهیم مارا ندانست واسرائیل مارا نشناخت نهایت ای خداوند پدر ما توئی واسم تو از ازل رهانندهٔ ماست .

دوازدهم :

آیهٔ۸ ازباب۶۴ ازکتاب‌مذکور باین‌نحو مسطورگشته‌است: وحال‌ای‌خداوند

پدر ما توئی الخ. پس اشعیا علیه‌السلام تصریح کرده است در حق خود و درحق غیرخود ازبنی اسرائیل که خدا پدر ماست .

پس اگر عیسی علیه‌السلام خدارا پدربگوید مرتبهٔالوهیت ازبرای او حاصل نخواهد شد چنانچه ازبرای اشعیا وسایربنی‌اسرائیل ازین استعمال ثابت نمی‌گردد.

سیزدهم :

آیهٔ ۷ ازباب ۳۸ ازکتاب ایوب علیه‌السلام باین‌نحو رقم یافته‌است: هنگامی که ستاره‌های‌صبحی باهم تسبیح می‌کفتند وتمامی فرزندان خدا خروش می‌کردند! درصدرجواب دانستی که لفظ فرزندان‌خدا برصالحین و برمؤمنین‌بمسیح و برمطیعین بامر خدا و برعاملین باعمال حسنه و در این مواضع نیز مقصود همانست که گفته چنانچه ظاهر و روشن ازظاهر عبارات هم همین است .

چهاردهم :

آیهٔ ۵ از زبور ۶۸ باین نحو رقم شده است : پدر یتیمان وحاکم بیوه زنان خداست در مسکن مقدس‌خود! پس در این موضع لفظ پدر یتیمان برخدا اطلاق شده است واگر از امثال این اطلاقات الوهیت ثابت شود تمام یتیمهای دنیا باید خدا باشند .

مؤلف کتاب نیز یتیم است نعوذ بالله ازکوری دل .

پانزدهم :

درباب ۶ ازسفرتکوین باین‌نحو رقم یافته است :

۲ اینك فرزندان خدا دختران انسانرا دیدندکه خوش‌منظرند پس بجهت خویشتن ازهرچه که‌اختیار کردند بزنی کرفتند ... * و درآنروزها جباران درزمین بودند وبعدازآنهم هنکامی که فرزندان خدا بدختران‌انسان

درآمدند و از برای ایشان اولاد زائیدند ایشان نیز جباران شدند و در ایام سابق از نامداران بودند انتهی .

و مراد در اینجا ازفرزندان خدا فرزندان‌اعیان و اشرافند ومقصود ازدختران انسان عامه مردم‌هستند ولذامترجم‌ترجمهٔ عربیه مطبوعه‌سنهٔ ۱۸۱۱ آیه‌دوم‌را باین‌نحو ترجمه‌کرده است: **رئ ابنوالاشراف بنات العامه فاتخذوا لهم نساء** پس‌اطلاق فرزندان خدا برفرزندان اشراف شده است وازین استعمال صحت اطلاق لفظ خدا برشریف نیز معلوم می‌شود .

و دراناجیل درمواضع کثیره لفظ پدر شما درخطاب بشاگردان و غیرایشان بالنسبه بخدا شده است و بسا هست که لفظ پسر و پدر اضافه می‌شود که مناسبهٔ مائی با معانی حقیقی این دولفظ داشته باشد مانند اطلاق پدر دروغ‌گویان برشیطان چنانچه درسؤال و جواب مسیح با یهود دانستی[1] و مانند اطلاق فرزندان اورشلیم بریهود درکلام مسیح علیه‌السلام چنانچه در اواخر باب ۲۳ از انجیل متی مرقوم گردیده است[2] وایضاً لفظ افعی‌زادگان را جناب عیسی برکاتبان و فریسیان[3] که از اعیان و اشراف یهودند اطلاق فرموده است چنانچه درهمین باب مذکور از انجیل متی مرقوم گردیده است و اطلاق فرزندان خدا و فرزندان قیامت براهل جنت در قول مسیح علیه‌السلام درباب ۲۰ از انجیل لوقا شده است .

مجملاً این مجاز شایع است اهل دنیا را فرزندان دنیا و اهل آخرت را فرزندان آخرت می‌گویند .

وامام زین‌العابدین‌علیه‌السلام درمنبر شام فرمودند : **انا بن مکة ومنی وزمزم**

۱ـ عیسی بدیشان «یهود» گفت... شما ازپدرخود ابلیس‌می‌باشید. انجیل‌یوحنا باب۸:۴۴ .

۲ـ ای اورشلیم، ای اورشلیم قاتل انبیاء و سنگسار کنندهٔ مرسلان خود چند مرتبه خواستم فرزندان ترا «یهود» جمع‌کنم... باب ۲۳ : ۲۷ .

۳ـ درخطاب به‌فریسیان وکاتبان گوید : ای ماران وا فعی‌زادکان چگونه از عذاب جهنم فرار خواهیدکرد. انجیل متی باب ۲۳ : ۳۲ .

و صفا مقصود این است که میفرماید منم فرزند صاحب مکه و منی .

و در آیهٔ ۵ از رسالهٔ اول‌پولس باهل تسالو نیکیان باین‌نحو رقم شده‌است: زیرا جمیع شما پسران نور و پسران روز هستید از شب و ظلمت نیستیم .

پس‌از اطلاق لفظ ابن الوهیت از برای مسیح ثابت نمیشود .

دوم :

عیسی از آسمانها فرود آمد

در آیهٔ ۲۳ از باب ۸ از انجیل یوحنا باین نحوعیان و بیان گشته است : ایشان را کفت شما از پائین میباشید اما من از بالا! شما از این جهان هستید اما من ازاین جهان نیستم! یعنی من خدا هستم از آسمان نازل شدم و مجسم شدم .

مؤلف این کتاب گوید: چون این قول مخالفت داشت با ظاهر زیرا که عیسی علیه‌السلام ازاین جهان بود لهذا مسیحیین باین نحو تأویل کردندکه نوشته شد واین تأویل غیر صحیح است بدو وجه :

اول : اینکه این‌تأویل مخالف است بابراهین عقلیه و نصوص مسیحیه پس تأویلی که مخالف باشد با براهین عقلیه و نصوص مسیحیه مردود است بالقطع و الیقین .

دوم : اینکه عیسی‌علیه‌السلام مثل این قول را در حق تلامذه وشاگردان‌خود نیز اطلاق فرموده است آیهٔ ۱۹ از باب ۱۵ از انجیل یوحنا باین نحو عیان وبیان گشته است: اکراز جهان میبودید جهان خاصان خودرا دوست می‌داشت لیکن‌چون که از جهان نیستید بلکه من شما را بر کزیده‌ام ازین سبب جهان با شما دشمنی میکنند .

و در باب ۱۷ از انجیل یوحنا باین نحو تحریر گردیده است: ۱۴ من کلام تو را بایشان دادم وجهان ایشان را دشمن داشت زیراکه ازجهان نیستند همچنانکه من نیز ازجهان نیستم... ۱۶ ازجهان نیستید چنانکه من ازجهان‌نمیباشم انتهی .

پس در حق تلامذه و شاگردان خود فرمود ازجهان نیستید همچنانی که من نیز ازجهان نیستم و مساوات قرارداد مابین خود و مابین شاگردان خود در عدم بودن او و ایشان ازاین جهان .

پس اگر اینقدرها مستلزم الوهیت باشد چنانچه مسیحیین گمان کرده‌اندلازم می‌آید که تمامی حوارین و شاگردان مسیح خدایان باشند پس تثلیث خامس‌عشر میشود درصورتیکه عدد حوارین را دوازده بگیریم و اگر آن هفتاد نفر شاگرد را که عیسی علیه‌السلام ایشان راببلاد اسرائیلیه فرستاد داخل در تحت این قول‌بدانیم واین تأویل را هم قبول نمائیم عدد خدایان مسیحیین به‌هشتاد و پنج خدا می‌رسد نعوذ بالله .

پس معلوم و مشخص شد که این تأویل مردود است بلکه تأویل صحیح از برای قول مسیح این است که شما طالب دنیای دنی هستید و من چنین نیستم‌بلکه طالب آخرت و رضای خدا میباشم و این نحو مجاز در السنه و افواه شیوع‌دارد بزهّاد و صلحا میگویند ایشان از اهل دنیا نیستند .

سیم :

مسیح با خدا یکی است

در آیهٔ ۳۰ ازباب ۱۰ از انجیل یوحنا باین نحو رقم شده است: من و پدر یکی هستیم! ومسیحیین گویند این قول دلالت دارد براتحاد مسیح باخدا .

و مؤلف حقیر گوید : این استدلال غیر صحیح است بدو وجه :

اول : آنکه مسیح علیه‌السلام درنزد ایشان نیز انسان و صاحب نفس‌ناطقه است و باین اعتبار با خدا اتحادی ندارد پس محتاج بتأویلند .

وگویند چنانچه عیسی‌علیه‌السلام انسان‌کامل‌است پس‌همچنین خدای‌کامل نیز هست و باعتبار اول مغایر وباعتبار ثانی متحد است و در پیش دانستی که این قسم تأویل باطل و مخالف است با براهین عقلیه و نصوص مسیحیه .

دوم : آنکه مثل این قول در باب ۱۷ ازانجیل یوحنا درحق حوارین باین نحو واقع گردیده است :

تاهمه یك کردند چنانکه توای پدر درمنی ومن در تو ایشان نیز در ما یك باشند خواه جهان ایمان آرد با اینکه تو مرا فرستادی * و من مجدی راکه بمن عطا کردی بآنها دادم یا یك باشند چنانکه ما یك‌هستیم * ومن درایشان و تو در من تا در یکی کامل کردند و تا جهان بداندکه تو مرا فرستادی و ایشان را محبت نمودی چنانکه مرا محبت نمودی انتهی .

پس قول او تا همه یك گردند و قول او تا یك باشند و قول او تا در یك باشند و قول او در یك کامل گردند دلالت دارد بر اتحاد ایشان و در آیهٔ ۲۲ که عبارت باشد ازقول ثانی مساوات قرارداد حضرت مسیح علیه‌السلام در میان اتحاد او با خدا و مابین اتحاد او در میان ایشان ظاهر و آشکار است که اتحاد ایشان فیمابین ایشان حقیقی نبود یعنی اتحاد حواریون با همدیگر و اتحاد ایشان باعیسی و خدا فکذلك اتحاد عیسی با خدا .

بلکه حق آن است که مقصود از اتحاد با خدا عبارت از اطاعت احکام او و عمل‌باعمال حسنه صالحه است و در این اتحاد مسیح و حواریون و جمیع اهل ایمان مساوی هستند چنانچه خود عیسی هم مساوات قرارداد دو فرق باعتبار قوت و ضعف اعمال حسنهٔ صالحه است پس اتحاد مسیح باین معنی اشد و اقوی بود از اتحاد دیگران .

دلیل بر بودن اتحاد عبارت از این معنی قول یوحنا است در باب اول از رساله اول او موافق ترجمهٔفارسیه مطبوعهٔ سنه۱۸۷۸ باین‌نحو مرقوم گردیده است ۵ و اینست سخنی که از وی شنیده‌ایم و شمارا میکوئیم که خدا نور است و از ظلمت اثری در وی نیست ۶ و اکر کوئیم که با وی متحدیم (یعنی با خدا) و در ظلمت رفتار نمائیم دروغ کوئیم و در راستی عمل نمینمائیم ۷ واکر در روشنائی

رفتار نمائیم چنانچه او در روشنائی میباشد با یکدیکر متحد هستیم و خون پسرش عیسای مسیح ما را از هر کناهی پاك میسازد .

و در ترجمهٔ فارسیه مطبوعه سنه ۱۸۷۸ عبارات مرقومه باین نحو ترجمه شده‌اند: ۵ و اینست پیغامی که از او شنیده‌ایم و بشما اعلام مینمائیم که خدا نور است و هیچ ظلمتی در وی هرگز نیست ۶ اکر کوئیم که با وی شراکت داریم درحالی که در ظلمت سلوك مینمائیم دروغ میکوئیم وبراستی عمل نمیکنیم ۷ لیکن اکر در نور رفتار مینمائیم چنانکه او در نور است با یکدیکر شراکت میداریم .

و دراین ترجمهٔ اخیره بدل لفظ اتحاد شراکت واقع گردیده است معلوم و محقق گردید که اتحاد و شراکت با خدا عبارت ازهمان معنی است که ما گفتیم .

چهارم :

عیسی در خدا و خدا در عیسی!

درباب ۱۴ از انجیل یوحنا باین نحو مرقوم گردیده است:

عیسی بدو کفت ای فیلیپس دراین مدت با شما بودم آیا مرا نشناختی کسی که مرا دید پدر رادیده است پس چکونه میکوئی پدر را بما نشان ده ۱۰ آیا باور نمیکنی که من در پدرم وپدر در من است سخنهائیکه بشما میکویم ازخود نمیکویم لیکن پدریکه درمن ساکنست او این اعمال را میکند انتهی .

پس قول او کسیکه مرا دید پدر را دیده است و قول او من در پدرم و پدر در منست و قول سیم او لیکن پدریکه در من ساکن است این اقوال ثلثه دلالت دارند براتحاد مسیح با خدا! این بود استدلال ایشان دراین مقام وگوئیم این استدلال نیز در غایت ضعف است بدو وجه :

اما اول : رؤیة خدا دردنیا محال و ممتنع است درنزد ایشان ایضاً چنانچه در امر چهارم از مقدمه دانستی پس رؤیة را بمعرفت تامه تأویل مینمایند و معرفت مسیح باعتبارجسمیت افادهٔ اتحاد نمی کند .

پس گویند بدرستی که مراد بمعرفت باعتبار الوهیت است و حلولی که در قول دوم و سیم واقع گردیده است واجب التأویل است در نزد جمهور اهل تثلیث لهذا گویند مراد ازین اتحاد اتحاد باطنی است نه ظاهری و جسمی زیرا که مسیح جسماً با خدا متحد نیست بالقطع والیقین در نزد مثلثین هم .

پس بعداز این تأویلات گویند که چون مسیح علیه‌السلام انسان‌کامل وخدای کامل بود اقوال ثلثهٔ او باعتبار ثانی صحیح است و مراراً دانستی که این قسم تأویل باطل است زیرا که واجب است در تأویل که مخالفت نداشته باشد با براهین عقلیه ونصوص جلیه مسیحیة .

و اما ثانی: زیراکه آیهٔ ۲۰ ازهمان انجیل یوحنا که مذکورگردید باین‌نحو مرقوم گردیده است ازقول مسیح در خطاب بحواریون : ودرآنروز شما خواهید دانست که من درپدر خود هستم وشما درمن ومن درشما و درجواب از دلیل سیم دانستی که عیسی بحوارین فرمود که من درشما شما درمن هستید پس ازین دوقول معلوم می‌شود که خدا درمسیح ومسیح درحوارین وحوارین‌درمسیح حلول کردند پس مسیح هم حالّ و هم‌محل الله یعنی حلول‌کرده است درحوارین ومحلست از برای خدا و حوارین .

وآیهٔ ۱۹ ازباب ۶ از رسالهٔ اول پولس بقرناتیان باین‌نحو مرقوم گردیده است : آیا نمیدانید که بدن شما هیکل روح‌القدس است که در شماست که از خدا یافته‌اید وازآن خود نیستید .

وآیهٔ ۱۶ ازباب ۶ از رسالهٔ دوم پولس بقرناتیان باین‌نحو عیان وبیان گشته است : وهیکل خدا را با بتها چه موافقت؟! زیرا شما هیکل خدای حی می‌باشید چنانکه خدا گفت که در ایشان ساکن و روان می‌شوم الخ.

وآیهٔ ۶ ازباب ۴ ازرسالهٔ پولس باهل افسس باین‌نحو مسطوراست: یك‌خدا وپدر همه وفوق همه ودرمیان همه و درهمهٔ شماست .

پس اگر این الفاظ یعنی لفظ حلول‌وامثال ذلك مشعر باتحاد ومثبت‌الوهیت

باشند لازم میآیدکه حوارییَن بلکه جمیع اهل قرنتس و همچنین جمیع اهل افسس خدایان باشند پس باید تعداد نفوس نمود و بعدد آنها خدایان گرفت آیا مسیحیین رضا می‌شوندکه قرناتیان و افسسیان وحواریون[1] خدایان ایشان باشند .

پس تأویل صحیح ازبرای آیات مرقومه وامثال آنها اینست که حقیر میگویم زمانی که ادنی وکوچك از اتباع اعلی وبزرگ باشد مانند اینکه رسول و یابنده و یا شاگرد ویا خویش از خویشاوندان پس امر منسوب باین ادنی وکوچك از تعظیم وتحقیر ومحبت وعداوت واحسان واسائت وغیراینها منسوب باعلی وبزرگ میشود مجازاً ولذلك عیسی علیه‌السلام درحق حواریین فرمود هرکه شما را قبول کند مرا قبول کرده وکسی که مرا قبول کرده فرستادهٔ مرا قبول کرده باشد چنانچه درآیهٔ ۴۰ ازباب ۱۰ از انجیل متی واقع گردیده‌است ودرحق آن‌طفل مسیح علیه‌السلام چنین فرمود وبایشان گفت (یعنی مسیح بحواریین) هرکه این طفل را بنام من قبول کند مرا قبول کرده باشد و هرکه مرا پذیرفت فرستنده مرا پذیرفته باشد زیرا هرکه از جمیع شما کوچکتر باشد همان بزرگ خواهد بود چنانچه درآیهٔ ۴۸ از باب ۹ از انجیل لوقا مسطور گردیده است و درحق آن هفتاد نفر شاگرد که ایشانرا دونفر

۱ـ ساکنان قرنتس پایتخت اخائیه درگردنه‌ای بین دریای‌عیونیه ویوجان‌را قرناتیان گویند مردمانی عیاش وشهوتران بودند و زن زهره نامی را بجای خدا می‌پرستیدند و عده‌ای از کنیزان زهره روسپی گری را مقدس می‌شمردند .

ساکنان افسس پایتخت ملك عیونیه درآسیای صغیر را افسسیان گویند : پرستشگاه ارطامیس این‌شهر ازعجایب هفتگانهٔ جهان شمرده شده است ، سحر و ساحری در این شهر رواج کامل داشت. تلخیص ازقاموس کتاب مقدس .

یاران‌پیامبران‌را حواریون‌آنان می گویند ، حواریون حضرت عیسی دوازده شاگرد آنحضرت بودندکه بعقیده مسیحیان عبارتند از : شمعون معروف به پطرس. ۲ـ اندریاس برادر شمعون . ۳ـ یعقوب پسر زبدی . ۴ـ یوحنا برادر یعقوب . ۵ـ فیلپس . ۶ـ برتولما . ۷ـ توما . ۸ـ متی معروف به‌باجگیر. ۹ـ یعقوب پسر حلفی . ۱۰ـ لبئی معروف به‌تدی. ۱۱ـ شمعون‌قانوی. ۱۲ـ یهودای‌اسخریوطی تسلیم کنندهٔ حضرت مسیح علیه‌السلام .

دو نفر ببلاد اسرائیلیه فرستاد جناب عیسی چنین فرمود: آنکه شما را شنود مرا شنیده و کسی که شما را حقیر کند مرا حقیر نموده و هر که مرا حقیر شمرده فرستندهٔ مرا حقیر شمرده باشد چنانچه در آیهٔ ۱۶ از باب ۱۰ از انجیل لوقا رقم شده است:

و در باب ۲۵ از انجیل متی در حق اصحاب الیمین و اصحاب الشمال باین نحو عیان و بیان گشته است :

۳۴ آنگاه پادشاه باصحاب یمین گوید بیائید ای برکت یافتگان از پدر من و ملکوتی را که از ابتدای عالم برای شما آماده شده است بمیراث گیرید * زیرا چون گرسنه بودم مرا طعام دادید * تشنه بودم سیرابم نمودید غریب بودم مهمانم کردید * عریان بودم مرا پوشانیدید مریض بودم عیادتم کردید درحبس بودم بجهت دیدن من آمدید * آنگاه عادلان بپاسخ گویند ای خداوند کی گرسنه‌ات دیدیم تا طعامت دهیم یا تشنه‌ات یافتیم تا سیرابت نمائیم * یا کی تو را غریب یافتیم تا مهمانی کنیم یا عریان تا بپوشانیم * و کی تورا مریض یا محبوس یافته عیادتت کردیم * پادشاه ایشانرا در جواب گوید هرآینه بشما می گویم آنچه بیکی ازین برادران کوچکترین من کردید بمن کرده‌اید * پس اصحاب شمال را گوید ای ملعونان ازمن دور شوید درآتش جاودانی که برای ابلیس و فرشتگان او مهیا شده است * زیرا گرسنه بودم مرا خوراك ندادید تشنه بودم مرا آب ندادید * غریب بودم مهمانیم نکردید عریان بودم پوشاکم ندادید مریض ومحبوس بودم عیادتم ننمودید * پس ایشان نیز بپاسخ گویند ای خداوند کی تو را گرسنه یا تشنه یا غریب یا برهنه یا مریض یا محبوس دیده خدمتت نکردیم * آنگاه درجواب ایشان گوید هرآینه بشما میگویم آنچه بیکی ازین کوچکان نکرده بمن نکرده‌اید * و ایشان در عذاب جاودانی خواهند رفت اما عادلان درحیوة جاودانی .

و در آیهٔ ۳۴ از باب ۵۱ از کتاب ارمیا خدا درزبان ارمیا چنین می‌فرماید :

بنوکدرصر[1] پادشاه بابل مرا خورد ومرا شکست داد ومرا بظرف خالی مبدل ساخت مرا مانند اژدها بلعید وشکم خود را ازنعمتهای من پر کرده است و او مرا مطرود نموده است انتهی .

کلمات مرقومه درمعنی که ما گفتیم مخفی نیست و الا لازم میآید که پادشاه بابل خدا را خورده وشکسته وبلعیده ومطرود نموده باشد پس مقصود همانست که ما گفتیم چون این کارها را به بندگان خدا نموده بود پادشاه بابل گویا اینکه بخدا نموده بود وهمچنین اصحاب یمین چون خوبی در حق بندگان خدا نموده‌اند کانه درحق خدا بوده‌است وهمچنین اطاعت هفتاد نفرشاگرد وحواریون واطفال کوچك چون ازجانب عیسی بودند گویا اینکه اطاعت عیسی است .

پس معلوم ومشخص گردید که امر منسوب بادنی ازتعظیم و تحقیر و غیرهما منسوب باعلی است درصورتی که مناسبت باشد فیمابین ادنی واعلی.

و درقرآن مجید واخبار آل‌محمد سلام‌الله علیه وعلیهم اجمعین این مجازات واقع گردیده است ودرسورة الفتح: إِنَّ الَّذِينَ يُبَايِعُونَكَ إِنَّمَا يُبَايِعُونَ اللَّهَ يَدُ اللَّهِ فَوْقَ أَيْدِيهِمْ[2] یعنی بدرستی آنانی که بیعت می کنند با تو جز این نیست که بیعت می کنند با خدای تعالی چه مقصود ایشان ازاین بیعت رضای خدا بوده است دست پیغمبر که درحکم دست خداست بالای دست ایشانست ودر هفده آیه از آیات قرآنیه بلکه زیادتر خدا فرموده است هر که رسول مرا اطاعت کند مرا اطاعت نموده است ازآنجمله می‌فرماید: مَنْ يُطِعِ الرَّسُولَ فَقَدْ أَطَاعَ اللَّهَ[3] .

و درفصل یازدهم از جامع الأخبار درحق زیارت حضرت سیدالشهداء علیه‌السلام از ابوالحسن الرضا علیه‌السلام باین نحو منقول گردیده است :

۱ـ مقصود بخت‌نصر است که درپاورقی ص۳۴۷ جزء اول معرفی شده است .

۲ـ سورة الفتح آیة ۱۰ .

۳ـ هرکس پیامبررا پیروی کند خدا را اطاعت کرده است. سورة النساء آیه ۸۰ .

قال: من زار قبر ابی عبدالله علیه‌السلام بشط الفرات کان کمن زار الله فوق عرشه .

و چون زائر رضای خدا و تعظیم وتکریم سیدالشهدا را ملحوظ نموده‌است کانه خدا را زیارت کرده است .

و در کافی در حدیث جابر رضی‌الله عنه درحدیث امام محمدباقر علیه‌السلام منقول است که فرمود رسول خدا فرمود که خبر داد مرا جبرئیل که خدا فرستاد بسوی زمین ملکی را پس آن ملك رفت تا بدری رسید که برآن درمردی ایستاده بود و طلب اذن دخول از صاحب‌خانه مینمود پس ملك گفت :

ماحاجتك الی رب‌هذا الدار قال اخ‌لی مسلم زرته فی‌الله قال‌له‌الملك ما جاءك الاذاك قال ماجاء نی الاذاك .

پس آن ملك گفت که من رسول خدایم بسوی تو که تورا سلام میرساند و میگوید که بهشت ازبرای تو واجب شد وخداوند عالم می‌گوید:

ایما مسلم زار مسلما فلیس ایاه زار ایای زار[1]

و امثال این اخبار در کلمات ائمه اطهار بسیار است و معنی همانست که‌ما گفتیم شاعر بد نگفته است :

اگر تو خواهی همنشینی با خدا رو نشین تو در حضور اولیا

و در حدیث است خدا میفرماید :

انا جلیس من ذکونی .

پس معرفت مسیح باین اعتبار بمنزله معرفت خداست و این معنی اختصاص بمسیح ندارد بلکه معرفت تمامی انبیا و اولیاء بمنزلهٔ معرفت خداست و اطاعت امر ایشان اطاعت امر خداست .

واما حلول غیردرخداوهمچنین‌حلول‌خدا درغیر وهمچنین‌حلول غیردرمسیح وحلول‌مسیح درغیر عبارت ازاطاعت امراست نه‌عبارت‌ازآن‌معنی‌است که مسیحیین

۱ـ کتاب الایمان و الکفر باب زیارة الاخوان حدیث ۳ .

گفته‌اند و فهمیده‌اند زیرا که آن معنی مخالفت دارد با براهین عقلیه و نصوص مسیحیه چنانچه مرةً بعد اولی و کثرةً بعد اخری گفتیم و فهمیدی .

و درباب سیم از رسالهٔ اول یوحنا باین نحو مرقوم‌گردیده است: ۲۴ و هر که وصایای اورا نگاه دارد در او ساکن است و او در وی و ازاین میشناسیم که‌در ما ساکن است از آن روح که بما داده است انتهی .

پس این آیه صریح است درآن معنی که ما گفتیم از برای حلول .

مسیحیان: مسیح خداست !

و گاهی در اثبات الوهیت مسیح متمسك میشوند ببعضی حالات‌آنجناب پس استدلال مینمایند که چون مسیح بلا پدر متولد شد پس باید خدا باشد نعوذ بالله .

و این استدلال در غایت ضعف است زیراکه تمامی عالم حادث است و بر حدوث عالم نگذشته است تا این زمان مگر شش هزار سال و چیزی بنابر گمان مسیحیین و جمیع مخلوقات از آسمان و زمین و نبات و جماد و حیوان هر چه در این عالم هست از علویات و سفلیات و مجردات و مادیات و سماویات و ارضیات درنزد اهل کتاب درظرف و مدت یکهفته خلق شده‌است[1] پس جمیع مخلوقات بدون پدر و مادر و ماده و مدت مخلوق گردیده‌اند پس همه اینها شریکند با مسیح در بی‌پدری و تفوق میکنند برآنجناب در بی‌مادری .

و انواع و اقسام از حشرات در وقت نزول باران بی‌پدر و مادر متکون میشوند و درفصل تابستان ازکثافت هوا بی‌پدر و مادر مگس تولید میشود پس اگر این امر موجب الوهیت باشد لازم می‌آیدکه تمامی زمین و آسمان وحیوان ونبات وجماد و حشرات خدا باشند واین مذهب مشرکین هند است وصوفیه پس‌مسیحیین

۱ــ قرآن سوره‌های اعراف: ۵۳، یونس: ۳، هود: ۷، فرقان: ۵۸، سجده: ۴، ق: ۳۷، الحدید: ۴ و توراة سفر پیدایش باب اول .

باید همه اینها را خدا بدانند .

و اگر نوع انسانرا ملاحظه نمائیم آدم و حوا بی‌پدر و مادر بودند باید این هردوهم خدا باشند وهمچنین ملکی صدیق کاهن که معاصر ابراهیم علیه‌السلام بود! در آیهٔ ۳ ازباب ۷ از رسالهٔ پولس بعبرانیان حال او باین نحو بیان گردیده است: بی‌پدر وبی‌مادر و بی‌نسب نامه و بدون ابتدای ایام و انتهای حیوة بلکه بمثال پسر خدا شده کاهن دائمی می‌ماند انتهی .

پس این کاهن زیادتی میکند برمسیح در بی‌مادر بودن و بدون ابتدای ایام و انتهای پس این‌هم باید خدا باشد نعوذ بالله از چنین مذهب خبیثی

عقیده هندوان درآئین مسیحیت:

فائده : بدانکه جماعت مسیحیین بحسب ظاهر انکارمی‌نمایند بربت پرستها و مشرکین هند وصوفیه ومیگویند ارباب این‌دو مذهب قائل بحلول و اتحاد خدا هستند با جمیع اشیاء ولیکن ما قائل بحول و اتحاد هستیم با مسیح فقط واین ادعا از مسیحیین خلاف محض است موافق کتابها و تأویلات ایشان خدا در همه اشیاء حلول کرده است نعوذ بالله و میان مذاهب ثلثه توافق کلی میباشد یعنی مأخوذ از همدیگر هستنداین‌مذاهب ثلثه باین معنی که مذهب‌نصاری مأخوذ از مذهب‌مشرکین هند است[1] و مذهب صوفیه مأخوذ از مذهب نصاری است مذهب مسیحیین را که دانستی و اما مذهب مشرکین هند موافق‌کتابهای ایشان درباب خداشناسی علی‌نحو الاجمال و الاختصار باین نحو است .

برمهـا :

که بزرگترین خدایان ایشانست در صفت انسان برزمین آمده مردم را تعلیم داده و هدایت کرده است .

۱ــ مطالعهٔ کتاب افسانه‌های بت‌پرستی در آئین کلیسیا دراین باب توصیه میشود.

یاصهنام : مردی از علمای هند که تخمیناً یکهزار و دویست سال قبل از ظهور مسیح یعنی چندمدتی پیش‌از عهد داود بوده آن‌تعلیمات را جمع‌آوری کرده ودرچهار کتاب ضبط‌وثبت‌نموده‌است‌وهندویان کتب مذکوره‌راکه‌درزبان‌سنسکریت که زبان قدیم آن اهل است مرقوم گشته و این مجموع را وید مینامند و علاوه‌بر اینها شش شاستر و هجده پران نیز دارند که هندویان اینها و آنها را کتب دینیه خود میشمارند و دراین کتب همه تعلیمات مذهب هندویان و هم آن نمازها ودعاهائیکه درحین عبادت بایست خواند و هم کیفیت قربانیها و تکالیف و سایر عادات عباداتشان و گذارشات خدایان آنها مسطور گشته‌اند.

و از مذهب نصاری دانستی که گویند خدای ما مسیح بزمین آمده و این تعلیمات را بما تعلیم فرمود و آنها را چهار نفر یعنی متی و مرقس و لوقا و یوحنا درچهارکتاب جمع نمودند و اینها را مسمی بانجیل مینمایند وچهارکتاب هندویان مسمی به وید میباشد و علاوه براین چهار انجیل بیست و سه رسالهٔ دیگر دارندکه آنهارابرسائل‌حواریون مسمی می‌نمایندمانند شش شاستر وهجده پران هندویان و این بیست و چهار کتاب هندویان فرع آن چهار کتابست چنانچه این بیست و سه رسالهٔ فرع چهار انجیلند در نزد مسیحیین و عوض این یك رساله که کمتر است‌از کتابهای مشرکین هند کتابهای عهد عتیق را قبول دارند پس در این باب توافق کلی دارند .

هرچند که بنابر تعلیمات کتب مزبوره هندویان بخدایان بیشمار قائل و بت پرسند باز بخدای واحد تعالی نیز معتقدند مانند مسیحیین که با وجود تثلیث توحید را نیز قائلند چنانکه هندوان او را قدیم و مطلق و حاضر و اصل اصول و باعث و سبب کل دانسته پرابرمهه یعنی غیب المغیب و برمهه ورام و اتمه یعنی روح‌مینامند مانند مسیحیین که یکی‌از خدایان ایشان مسمی بروح است .

واز روی کتب هند و خدا را دوحالتست یکی نرکن و دوم سرکن نرکن آنستکه‌کن (یعنی صفت) وقتی که خدا دراینحالت باشد عالم معدوم‌است واینحالت

او بیرون از تقریر و بیانست گویا حالتی است که با حالت خواب و نوم تشبیه توان کرد و درآنحالت نسبت باو نمی‌توان‌گفت‌که پاك است یا ناپاك، صادق‌است یا کاذب،قادراست یا عاجز،دانا است یا نادان زیراکه بالکلی نرکن یعنی ازصفات عاریست و بهمین جهت اورا برمه میگویند یعنی نه مذکر نه مؤنث بلکه مخنث است و سرکن آنست‌که صفات داشته باشد واینحالت در آنوقت بخدا رو میدهد که ارادهٔ خلق‌کردن دارد و آنوقت در خدا ماده تکوینیه بجهش و در برمهه قوت غضبیه درمی‌آید در آنحالت صفات ثلثه‌که آنها را سترچهم مینامند یعنی صداقت و محبت و غضب ازاو صدور می‌یابند و دنیا پیدا میشود و آنگاه او درهمه اشیاء حلول کرده مثل شیر وشکر می‌آمیزد چنانچهٔ در وید مستور است‌که خدا دروقت خلق مخلوقات می‌فرماید که من واحدم و لیکن بسیار خواهم شد.

باز در وید مرقوم گشته که همان یك خدا است که گاهی بشکل زارع در آمده برزمین زراعت میکند و آب شده آنرا سیراب می‌سازد و غله گشته همه مخلوقانرا سیر می‌نمایند قوت و ضعف از اوست و بس .

در مندك انیتشت اتهرون وید چنین بیان شده :

آتش سر خداست و مهر و ماه چشمان او وجهات عشره‌گوشهای او وید کلام او هوادم و نفس او مخلوقات عقل او و زمین پای اوست جان تمامی خلایق همانست و همه اوست و اجر دهنده و اجر یابندهٔ هر خیرٌ و شرٌ خود اوست و او در آدمیان و در هوم و بلدان بود و باش میکندوبرآسمان مشی می‌فرماید ماهی شده درآب مخلوق میگردد نباتات گشته از زمین میروید سرچشمه شده بر کوهها بجریان در می‌آید جسم هوام و بلدان همه اوست و با وجود همهٔ این امور باز او نهایت قدوس و بزرگ است .

و باز در وید مرقوم گشته که جان و خدا متحدند و برمهه که اصل است یکی است .

الحاصل: نظر برمضامین کتب مذکوره خدائی که نرکن است بالتمام خارج از صفات و بیانست و هرگاه سرکن میشود پس همه اوست و در این صورت که هندوان چنانکه از کلمات مذکوره معلوم است بوحدت وجود قائلند خدا و عالم را یکسان میدانند و با همه اینها خدا را واحد نیز میدانند مانند نصاری با وجود تثلیث و حلول خدا در جمیع اشیاء چنانچه از عبارات کتابهای ایشان معلوم و مشخص شد قائل بتوحید نیز هستند ظاهراً.

صوفیگری:

واما مذهب صوفیه موافق بیانات شیخ عزیز نسفی درکتاب زبدة الحقایق در اصل سیم ازکتاب مذکور باین نحو مسطور گردیده است:

رویش وجود یکی بیش نیست و آنوجود خداست و بغیر وجود خدا وجود دیگر نیست و امکان ندارد که باشد و این یك وجود ظاهری دارد وباطنی داردباطن این یك نوراست واین نوری است که جان عالمست واین نوری است که سر ازدریاچه بیرون کرده است خود میگوید و خود میشنود و خود میدهد وخود میگیرد و خود اقرار میکند و خود انکار میکند ای درویش باین نور میباید رسید واین نور رامی باید دید وازاین نور در عالم نگاه میباید کرد تا ازشرك خلاص کردی ای درویش سالك چون باین نور برسد آنرا علامت باشد علامت اول آنست که خودرا نبیند که تاخودرا ببیند کثرت باقی است وتا کثرت می بیند شرکست وچون سالك نماند شرك نماند وحلول واتحاد و فراق ووصال نماند ازجهت اینکه حلول میان دو کس باشد و اتحاد میان دو چیز بود فراق و وصال غیریت لازم دارد چون سالك به این نور سوخته شود هیچ از آنها نماند خود خدا باشد و بس.

۱ــ عزیز نسفی کتابی نوشته است بنام المبدء و المعاد و او را تلخیص کرده و بزبدة الحقایق موسوم نموده است.

بعد از دو صفحه گوید «یعنی درهمین اصل» :

بدانکه اهل وحدت میگویندکه اگر چه ذات هر دو عالم وحدت صـرف است اما بهر صفتی که امکان دارد که این صفت بباشد و به هر صورتی که امکان دارد که این‌صورت بباشد و این‌صفت و این صورت در مرتبهٔ خود صفت وصورت‌کامل باشد موصوف ومصور است واین کمال عظمت و کمال‌کبریائی ویست واین‌ذات دائم درتجلی است تجلی صفات میکند وتجلی صور میکند چنانکه دریا در تموج است این‌ذات دائم در تجلی است چنانچه گفته‌اند :

هر نقش که برتختهٔ هستی پیداست

این‌صورت آنکس‌است‌کاین‌نقش‌نگاشت

دریای کهن چو برزند موج نوی

موجش خوانند و در حقیقت دریاست

و از اینجا گفته‌اندکه این وجود هم قدیمست وهم حادث‌هم، ظاهر است و هم باطن، هم غیب است وهم شهود، هم خالق‌است وهم‌مخلوق هم عالم است و هم معلوم، هم مرید است وهم مراد، هم قادر است وهم مقدور، هم شاهد است و هم مشهود، هم متکلم است و هم مستمع، هم رازق است و هم مرزوق، هم شاکر است و هم مشکور، هم عابد است و هم معبود، هم ساجد است و هم مسجود، هم کاتبست و هم مکتـوب، هم مرسل است و هم مرسل و در جمله صفات همچنین میدان از جهت اینکه هرصفتی که درعالم هست وهرفعلی که در عالمست و هر اسمی که در عالمست جمله صفات و افعال و اسامی این وجودند انتهی .

بعبارات و الفاظه حال انصاف بده همانطوری‌که ما گفتیم مذاهب ثلثه یکی هستند یا نه ؟ مأخوذ از همدیگرند یا خیر ؟ و چون روی سخن ما در این کتـاب با مسیحیین است لهذا اعتقادات این دو مذهب را مجمل و مختصر بیان‌کردیم و الان

میرویم برسر مطلب اصلی ومیگوئیم :

حضرات مسیحیه گاهی استدلال بالوهیت حضرت مسیح مینمایند بمعجزات صادره ازآنجناب واین‌استدلال ایضاً ضعیف‌است زیرا که ازاعظم معجزات‌مسیحیه مرده زنده‌کردنست مخالف میتواند ادعای عدم ثبوت نماید وما بعدازتسلیم بجهت تصدیق قرآن گوئیم که عیسی علیه‌السلام بحسب این انجیـل زنده نکرد تا وقت مصلوبیتش مگر سه شخص را چنانچه درباب‌اول دانستی و حزقیال علیه‌السلام چند هزار نفر را زنده‌کرد چنانچه درباب ۳۷ ازکتاب حزقیال عیان وبیان گشته است.[۱]

پس اگر این امر سبب‌الوهیت باشد حزقیال اولی از مسیح خواهد بود در این‌مرتبه و ایلیا علیه‌السلام نیز یك مرده را زنده‌کرد چنانچه در باب ۱۷ ازکتاب اول ملوك مرقوم‌گردیده است[۲] والیشع علیه‌السلام یعنی الیسع نیزیك مرده رازنده کرد چنانچه در باب چهارم از سفر ملوك دوم مسطورگشته است و این معجزه از الیسع علیه‌السلام صادرگشته باین نحو: میتی درقبر او را ملاقات‌کرد یعنی دراول دفن بدن میت ببدن الیسع رسید وآن میت باذن خدا زنده شد چنانچه در باب ۱۳ از سفر مذکوره مسطورگشته است[۳] و مبروصیرا نیز از برص شفا داد چنانچه در باب۵ ازسفر مسطور مزبورگشته است[۴] وهمچنین از سایر پیغمبران نظیراین‌معجزه

۱ـ پس او «یهوه» مرا گفت برروح نبوت نما ای پسرانسان برروح نبوت‌کرده بگوخداوند یهود چنین می‌فرمایدکه ای روح از بادهای اربع بیا وبراین‌کشتگان بدم تاایشان زنده شوند پس چنانکه مرا امر فرمود نبوت نمودم و روح بآنها داخل شد وآنها زنده‌گشته بر پایهای خود لشکر بی‌نهایت عظیمی ایستادند .

۲ـ «ایلیا» گفت ای یهوه خدای من مسئلت اینکه جان این پسر بوی برگردد و خداوند آواز ایلیا را اجابت نمود و جان پسر بوی برگشت‌که زنده شد .

۳ـ داستان مزبور درکتاب دوم پادشاهان باب ۱۳ : ۲۱ چنین آمده است والیشع وفات کرد و او را دفن نمودند ... و آن مرده را در قبر الیشع انداختند و چون آن میت به استخوانهای‌الیشع برخورد زنده‌گشت وبپای خود ایستاد .

۴ـ هفت مرتبه در (رود) اردن بموجب‌کلام مرد خدا (الیشع) غوطه خورد وگوشت او مثل گوشت طفل‌کوچك برگشته (از برص) طاهر شد .

و سایر معجزات مسیحیه صادرگردیده است .

امام رضا وکاتولیك

و در باب دوازدهم از عیون اخبار از حضرت رضا علیه‌السلام منقولستکه حضرت رضا علیه‌السلام در مجلس مأمون بجاثلیق نصرانی فرمودند: ای نصرانی سوگند بخداکه ما تصدیق میکنیم بآن عیسائیکه ایمان آورد وتصدیق نمود بوجود محمد صلی‌الله علیه وآله و سلم وبدی قائل نیستیم برعیسای شما چیزیرا مگرضعف وکم روزه گرفتن او وکم نماز خواندن جاثلیق عرض‌کرد: بخدا قسم‌که علم خود را فاسدکردی وامر خود راضعیف نمودی وگمان ندارم‌که تو داناترین اهل اسلام باشی حضرت رضا فرمودند از چه جهت ؟ جاثلیق عرض کرد ازین گفتار توکه عیسی ضعیف بود وکم روزه وکم نماز بود و حال‌آنکه عیسی هرگز افطار نکرد روزیرا و پیوسته روزه بود و هرگز شبی را نخوابید و علی‌الدوام روزها روزه بود و شبها نماز میگذارد حضرت رضا فرمود از برای چه‌کس روزه میگرفت و نماز میخواند ؟ پس جاثلیق لال شد وکلام او منقطع شد حضرت رضا علیه‌السلام فرمود ای نصرانی‌من از تو مسئله می‌پرسم عرض‌کردبپرس اگربدانم جواب‌می‌گویم فرمود انکار نمیکنی‌که عیسی مرده زنده می‌کرد باذن خدا ؟ جاثلیق عرض‌کردکه اینمطلبرا انکار می‌کنم زیرا که‌کسی‌که مرده را زنده می‌کند و به‌سازدکورمادرزاد و پیس را او خداست و مستحق ستایش .

حضرت فرمودکه الیسع پیغمبر مثل عیسی بود و آنچه از عیسی صادر شد از وی نیز صادر شد چون روی آب راه رفتن و مرده زنده کردن و به‌ساختن‌کور مادرزاد و پیس ! پس چرا امت او خدایش ندانستند و احدی بندگی او نکرد از امت او و بجز بندگی خداوند بندگی‌کسی را نکردند .

و ازحزقیال پیغمبر صادر شد آنچه ازعیسی معجزه صادرشد وسی‌وپنجهزار مرده‌را زنده‌کرد بعدازاینکه شصت‌سال مرده بودند پس‌آن روکرد برأس‌الجالوت

وفرمود رأس‌الجالوت آیا مییابید در تورات که این سی و پنجهزار نفر از جوانان بنی‌اسرائیل بودند؟ و بخت‌نصر آنهارا ازمیان اسیران بنی‌اسرائیل جداکرد هنگامی که در بیت المقدس جنـگ کرد وآنها را آورد در بابل وکشت آنها را پس‌ازآن حق‌تعالی حزقیال را فرستاد آنها را زنده کرد این مطلب در تورات است ؟ و انکار نمی‌کند این مطلب را مگرکافر از شما ! رأس‌الجالوت عرض‌کرد ما این مطلب را شنیده‌ایم و دانسته‌ایم حضرت فرمود درست‌گفتی ای‌یهودی توجه‌کن تامن این‌سفر از تورات را بخوانم پس آنجناب چندآیه از تورات را تلاوت فرمودند یهودی هوش ازسرش رفت متحیرانه نظر می‌کرد بحضرت و تعجب مینمـود که چـگونه آنجناب اینها را تلاوت می‌فرماید .

بدانکه مقصود حضرت از تورات همان‌کتاب حزقیال علیه‌السلام‌است تمامی کتب عهدعتیق‌را مجازاً تورات میگویند چنانچه درباب‌اول دانستی پس‌آنحضرت روکرد به‌نصرانی وفرمود ای نصرانی آیا این سی و پنجهزار پیش از زمان عیسی بودند یا عیسی پیش از زمان اینهابود عرض‌کرد بلکه اینها پیش‌اززمان عیسی‌بودند حضرت فرمود طایفهٔ قریش جمعیت نموده رفتند خدمت رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم و ازآن بزرگوار مسئلـت نمودنـد که از برای ایشان مردگان ایشانرا زنده‌کنند وآن بزرگوار روکرد به‌علی‌بن ابیطالب علیه‌السلام وفرمود به‌او که برود در قبرستان و باعلی صوت نامهای این طایفه و گروهی‌که اینها می‌خواهند برزبان جاری‌کن‌که ای‌فلان و ای‌فلان محمد رسول‌خدا صلی‌الله علیه وآله وسلم می‌فرماید بشماها برخیزید باذن خداوند عزوجل پس بیك مرتبه همه برخاستند در حالتی‌که خاکرا از روی سرخود می‌پاشیدند پس طایفهٔ قریش روکردند بآنها و از آنها می‌پرسیدند امورات آنها را پس ازآن بقریش خبر دادند که محمد به‌پیغمبری مبعوث شده‌است وگفتند که مادوست میداشتیم درك خدمت‌او نمائیم وایمان‌آوریم .

و پیغمبر ما به می‌ساخت‌کور مادرزاد و پیس و دیوانها را و با حیوانات و مرغان و جن و شیاطین تکلم نمود و ما او را پروردگار فرا نگرفتیم و خدایش

ندانستیم و غیر از خداوند عزوجل کس دیگر را ستایش نکردیم الحدیث .

پس اگر صدور این قسم معجزات دلیل ربوبیت باشد باید همه پیغمبران خدا باشند نعوذبالله .

وگاهی متمسك میشوند ببعضی آیات کتب عهد عتیق و بعضی اقوال حوارین و چون این قسم تمسك بسیار ضعیف بود و قابل التفات و نقل نبود لهذا نقل نشد وبا قطع نظر از ضعف الوهیت از آنها ثابت نمی‌شود بنابرزعم خود مسیحیین ایضاً مادامیکه اعتراف ننمایند که مسیح انسان کامل وخدای کامل بود و این تأویل باطل است چنانچه مراراً دانستی .

و تمسك ایشان ببعضی اقوال حوارین حال این تمسك مانند حال تشبث باحوال مسیح علیه‌السلام است غالباً ورد آنها را هم دانستی و هرگاه فرض نمائیم که بعضی قول از این اقوال نص است در این امر باز می‌گوئیم بحسب اجتهاد حوارین است و درباب اول ودوم دانستی که جمیع تحریرات ایشان بالهام نیست و اغلاط و اختلافات و تناقض از حوارین صادرگردیده است یقیناً .

پس اگر درکلمات ایشان برفرض محال نص و تثلیث پیدا شود در جواب خواهیم گفت اینهم یك غلطی است مانند سایر اغلاط که از حوارین صادرگردیده چنانچه در باب اول و دوم دانستی که ایشان در نزد مسلمین مرتبهٔ نبوت را ندارند مانند مجتهد صالح جایزالخطا میباشند وبعضی از خطاهای ایشانرا معلوم ومشخص نمودیم .

و قول پولس مسلم نیست در نزد مسلمین زیرا که از حوارین نیست و واجب‌التسلیم هم‌نیست بلکه موثق هم نیست وعلت نقل اقوال مسیحیه وتأویل آنها اتمام الزام است واثبات این که تمسك ایشان باین اقوال ضعیف است وآنچه گفتیم در اقوال حوارین برتقدیر تسلیم که اقوال ایشانست ثابت نمی‌شودکه این اقوال مسیح و یا حوارین است بجهت فقدان اسناد این کتب چنانچه درباب اول دانستی و بجهت وقوع تغییر و تحریف در این کتابها عموماً و در مسئله تثلیث خصوصاً .

این را هم در باب دوم دانستی که عادت ایشان در امثال این امور چنین بود و اعتقاد حقیر این‌که مسیح و حواریین بری هستند از امثال این عقاید کفریه هرگز عیسی علیه‌السلام دعوتش به تثلیث نبود و حواریین چنین نقلی از آنجناب نکردند.

فخر رازی و قسیس:

فیمابین فخرالرازی و بعضی قسیسین مناظره و مشاجرهٔ واقع گردیده است در خوارزم و چون نقل آن خالی از فائده نیست لهذا نقل می‌شود پس گوئیم:

در مجلد دوم از تفسیر کبیر در سورهٔ آل عمران در شرح آیهٔ مبارکه:

فَمَنْ حَاجَّكَ فِيهِ مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَكَ مِنَ الْعِلْمِ فَقُلْ تَعَالَوْا نَدْعُ أَبْنَاءَنَا وَأَبْنَاءَكُمْ وَنِسَاءَنَا وَنِسَاءَكُمْ وَأَنْفُسَنَا وَأَنْفُسَكُمْ ثُمَّ نَبْتَهِلْ فَنَجْعَلْ لَعْنَتَ اللَّهِ عَلَى الْكَاذِبِينَ[1] یعنی پس هرکه خصومت کند با تو مجادله نماید از نصاری در باب عیسی و براعتقاد باطل خود مصرّ باشد پس از آنکه آمد بتو ازدانستن اینکه عیسی بندهٔ برگزیده و رسول خدایتعالی است پس بگوایشانرا که بیائید با قصه درست یا از برای مباهله بخوانیم پسران خود را و پسران شما را یعنی ما پسران خود را بخوانیم و شما پسران خود را بخوانید و ما زنان خود را و شما زنان خود را و ماکسانی راکه بمنزلهٔ نفس ماهستند و شما نیزکسانی را که بمنزلهٔ نفس شما هستند پس‌تضرع وابتهال بدرگاه ذوالجلال نمائیم پس بگردانیم لعنت خدا را بر دروغ‌گویان.

مجملاً فخرالرازی در تفسیر آیهٔ مسطوره گوید اتفاق افتاد از برای من هنگامی‌که در خوارزم بودم خبر داده شدم اینکه مرد نصرانی آمده است مدعی تحقیق وتعمق است درمذهب نصرانیها پس رفتم پیش او وشروع کردیم درحدیث پس نصرانی بمن‌گفت دلیل چه چیز است برنبوت محمد صلی‌الله علیه وآله وسلم؟

۱ـ سورهٔ آل عمران: ۶۱.

پس گفتم باوچنانچه نقل شده است بماظهورخوارق عادات بردست موسی وعیسی وغیرهما ازانبیاء علیهماالسلام نقل شده‌است بما ظهورخوارق‌عادات بردست محمد صلی‌الله علیه وآله وسلم اگر رد نمائیم تواتر را و یا قبول نمائیم لیکن گوئیم که معجزه دلالت برصدق ندارد درچنین وقت نبوت سایر انبیاء علیهم‌السلام نیز باطل می‌شود واگر اعترات نمائیم بصحت تواتر واعتراف نمائیم بدلالت معجزه برصدق پس این هر دو حاصلند در حق محمد صلی‌الله علیه وآله و سلم واجبست اعتراف قطعاً بنبوت آنجناب علیه‌السلام ضرورةً بدرستی در نزد استواء دردلیل لابد است از استواء در حصول مدلول پس نصرانی گفت من نمی‌گویم در عیسی علیه‌السلام که نبی بود بلکه می‌گویم خدابود پس گفتم باوکلام درنبوت لابد باید مسبوق باشد بمعرفت خدا یعنی اول شخص باید خدا را بشناسد آنوقت پیغمبر را تو چرا اول از نبوت سؤال کردی ؟ و اینکه تو می‌گوئی باطل است و دلالت می کند بربطلان آن وجوهی :

وجه اول :

اینکه خدا عبارت از موجود واجب‌الوجود لذاته می‌باشد و واجبست که جسم ومتحیز وعرض‌نباشد وعیسی عبارت ازین شخص بشرجسمانیست که موجود شد بعد از این‌که معدوم بود ! و مقتول شد بعد از اینکه حی بود بنابرقول شما ! اولاً طفل بود بزرگ شد پس جوان شد می‌خورد و میآشامید و حدث از او صادر می‌شد می‌خوابید و بیدار می‌شد .

و دربدایت عقول مقرر است که حادث قدیم نمی‌شود ومحتاج غنی‌نمی‌شود و ممکن واجب نمی‌شود و متغیر دائم نمی‌شود .

وجه دوم :

در ابطال این مقاله شما اعتراف می‌نمائید باینکه یهود او راگرفتند وبدارش

کشیدند زنده بر چوبش کردند و پهلوی او را شکافتند و حیله می کرد در فرار از ایشان و در پنهان شدن از ایشان و هنگامی که این معامله‌ها را با اوکردند اظهار جزع شدید می‌نمود پس اگر خدا بود و یا خدا در او حلول کرده بود و یا جزئی از خدا در او حلول نموده بود پس چرا ایشان را از خود دفع ننمود ؟ و چرا کلیهٔ ایشان را هلاك نکرد ؟ و چه حاجتی بود باظهار جزع از ایشان و حیله در فرار از ایشان .

و بالله من تعجب می کنم چگونه عاقل سزاوار است از برای او که این قول را بگوید و به صحت آن اعتقاد نماید ؟ ! نزدیکست که بداهة عقل شاهد باشد بفساد آن .

وجه سیم :

اینکه یا باید گفته شود که خدا عبارت ازین شخص جسمانیست که مشهود است و یا باید گفته شود که خدا کلیةً در آن حلول کرده است ویا اینکه بعضی از خدا ویاجزوی از اودراین‌شخص محسوس حلول نموده است واقسام سه‌گانه‌باطل.

اما اول : زیرا که الله عالم و خدای جهان هرگاه عبارت باشد از آنجسم پس‌هنگامی که یهود او راکشتند این قول‌خواهد بود که یهودخدای جهان راکشتند پس چگونه جهان بعد از آن آباد ماند بی‌خدا پس از آن بدرستی اشدالناس ذلة و دنائة یهودند پس خدائیکه یهود او را بکشند در غایت عجز خواهد بود .

و اما دوم : و آن آنست که خداکلیة در این جسم حلول کرده باشد پس این نیز فاسد است زیراکه خدا اگر جسم و عرض نباشد ممتنع است حلول او در جسم و اگر جسم باشد پس در این هنگام حلول او عبارت خواهد بود از اختلاط اجزاء خدا باجزاء آن جسم و این موجب وقوع تفرق است در اجزاء این خدا و اگر عرض باشد محتاج بمحل خواهد بود پس خدا محتاج بغیر خواهد بود ؛ همهٔ این وجوه سخیف است .

و اما سیم : وآن آنستکه بعضی از ابعاض‌الله وجزوی ازاجزاء خدا حلول کرده باشد درجسم مسیح پس این نیزمحالست زیراکه آنجز واگرمعتبر درالوهیت باشد پس در وقت انفصالش از خدا واجب است که آن باقی خدا نباشد و اگر جزو معتبر درتحقیق الوهیت نباشد این ثانی جزو از الله نخواهد بود پس فساداین اقسام ثابت و قول نصاری باطل شد .

وجه چهارم :

در بطلان قول نصاری بتواتر ثابت شده است بدرستی که عیسی علیه‌السلام عظیم‌الرغبه بود در عبادت و اطاعت از برای خدایتعالی و اگر خدا بود عبادت از او محال بود زیراکه خدا خود را عبادت نمی‌کند پس این وجوه در غایت جلا و ظهور است دلالت دارد برفساد قول ایشان .

پس از آن بنصرانی گفتم چه چیز است آن که تو را دلالت کرده است بر الوهیت مسیح ؟ گفت دلیل این مطلب ظهور عجائب است از او از احیای اموات و شفا دادن پیس ومبروص را وحصول این امکان ندارد مگر بقدرت خدایتعالی .

پس باو گفتم این باطل است بوجوهی :

وجه اول :

آیا تسلیم میکنی که از عدم دلیل عدم مدلول لازم نمی‌آید یا نه ؟ اگر تسلیم نکنی لازم می‌آید بر توازنفی عالم در ازل نفی صانع عالم و اگر تسلیم کنی که از عدم دلیل عدم مدلول لازم نمی‌آید وگویم چرا تجویز کردی حلول خدا را دربدن عیسی علیه‌السلام پس چگونه دانستی که خدا حلول نکرده است بربدن من و تو و در بدن هرحیوان و نبات و جماد ؟ گفت فرق ظاهر است زیراکه من حکم کردم باین حلول بجهت آن افعال عجیبه از او و افعال عجیبه از دست من و ازدست تو ظاهر نشد و من دانستم که این حلول در اینجا مفقود است .

پس باو گفتم الان آشکارگردیدکه تو سخن مرا نفهمیـدی که گفتم از عدم دلیل عدم مدلول لازم نمی‌آید زیرا که ظهورآن خوارق دلالت دارد بر حلـول خدا در بدن عیسی علیه‌السلام پس عدم ظهور خوارق از من و از تو نیسـت در او الا اینکه این‌دلیل پیدانمی‌شود زمانیکه ثابت‌شدکه ازعدم دلیل‌عدم‌مدلول لازم‌نمی‌آید از عدم ظهور آن خوارق از من و از تو عدم حلول در حق‌من و درحق تو بلکه در حق سگ وگربه و موش .

و مذهبی‌که مؤدی باشد بجواز حلول ذات خدا دربدن سگ وذباب هرآینه درغایت خساست و رکاکت است .

وجه دوم :

قلب عصا باژدها ابعد است درعقـل از اعادهٔ میت بحی‌ٌ زیرا که مشاکلت فیمابین‌بدن مرده وزنده زیادتراست ازمشاکلت فیمابین چوب‌وبدن‌اژدها پس‌زمانی که قلب عصا بحیة تسعی ازموسی علیه‌السلام موجب این نباشدکه اورا الله وابن‌الله گوئیم مرده زنده‌کردن بطریق اولی سبب الوهیت نخواهد بود کلام نصرانی تمام وخودش منقطع شد ترجمهٔ‌کلام فخرالرازی نیز تمام شد.

راز ونیاز مسیحیان

تذنیب : دربیـان بعضی تسبیحات و صلوات و عقاید مسیحیین‌که متعلق به تثلیث‌است درکتاب رازکاتلکی‌ها درصفحهٔ ۱۱۹ و۱۲۰ ازنسخهٔ مطبوعهٔ سنه۱۸۹۳ دربیان نماز یکشنبه باین‌نحو عیان و بیان گشته است :

شُوخَ لِشمُوخَ یاٰ اَلَه بَ دِاٰبوتِ بِهِیَ قُودِد کُوخ اِرِیَ مِنْ چُومِنـدِیٌ ؛

بِصَالِمٰا وَ دَمیتَ دِکَنوُخ ، شُوخ لِشِموُخ .

یا الله برون ، دایوت بهی هونوتوخ پرقی من کهن ، و پتسخی قتی نارعانی دپردیس ، شوخ لشموخ .

یا الله روخادقوش! دایوت بی دان رخموخ قودشی کوما عمودیت ، ودادی زی کی هوت هرهمش بپلخ ! قت قلشتی بی دان شپقتی دکل یوم کی یهبت قتی بختخ بسیموت کورتا، شوخ لشم دطولونتی قنومی زغیلی دی تلتیوت قلشت .

داخ دایوها من قدیمی، وادی وهمش، وهل ابدابدین بسغدوین فاللخ باتلیعیوت قلیشت، وشبوخی وین لدهو شمخ ، و بخ لب مکیخ دملی طعانت دمنت شاکوری وین بیتخ ، دپسملخ قم کلیة قتن اه راذا خقیرا دلی اتی تپارموی، وپریولوین بیتخ، عوودله عامان اه شپکت، قتهل لهو یوم ملوتن کلخ لدهی تودیت داه هی منوت، وماصخ خزخله وبرخخله هل ابد ابدین کوملکوت دشمی ، هودا یوخ همونی بیوعال ازعا ، خ الله بطلا قنومی « بب وبرون و روخ دقودش » آمین.

انتهی بالفاظهم وعباراتهم وترجمهٔ کلمات مرقومه بفارسی چنین می‌باشد: اسم

ترا شکر میکنم ای خدای پدر که بقدرت خود مرا از عـدم موجود فرمودی بشکل وشباهت خود مرا خلق کردی .

و اسم تو را شکر میکنم ای خدای پسر که بعقل خود مرا از جهنم نجات دادی و درهای فردوس را بروی من باز کردی .

اسم تورا شکر مینمایم ای‌خدای روح‌القدس که برحم خود در هنگام تعمید مراتقدیس نمودی والان نیز همیشه در من‌کار میکنی که مرا مقدس سازی بآن‌شفقت هائی که هرروز بمن میدهی بخوشحالی بزرگ اسم تورا شکر مینمایم ای سه اقنوم مسجود که ثلثه‌مقدسه میباشید چنانچه از ازل بودید والان نیزهستید وهمیشه خواهید بود تا ابدالآباد تورا سجده میکنم ای سه خدای مقدس وآن اسم تورا شکر میکنم بیك دل‌نرم و مملو از امتنان تورا شکر میکنم ای ثلثه مثلثه که خواستی کشف‌کنی این‌راز بزرگتر ازبرای‌ماها که هیچکس اورا نمیفهمد (یعنی راز تثلیث که غیرمفهوم است) واز تو میخواهم ای ثلثه این شفقت و مهربانی را درحق‌ما بکن تا روزمرگ که ثابت قدم باشیم دراعتقاد به‌تثلیث که درملکوت آسمان تا ابدالاباد بتوانیم اورا ببینیم که باو ایمان میآوریم در زمین که یك خدا با سه اقنوم « پدر و پسر و روح-القدس » آمین .

مؤلف گوید : جمع باعتبار جماعت چنانچه در نزد عرب در نزد آنها نیز مؤنث می‌باشد لهذا ضمایر راجعه بخـدا را مؤنث ذکر کرده است مانند ضمیـر عاللخ و دپسمللخ وبیخ در دوموضع چنانچه مخفی نیست ازبرای‌کسانیکه اطلاع ازقواعد این زبان داشته باشند .

ای لبیب منصف این‌قسم نمازکه‌کلماتش تماماً شرکست وکفر موجب‌تقرب می‌شود؟! فرق چیست مابین این‌طایفه وطایفهٔ بت‌پرستان که خدایان کثیر را سجده می‌کنند؟ وآنها را باسامی مختلفه مسمی مینمایند و اگرکلمات شرك وکفر موجب تقرب شخص باشند لازم میآیدکه طایفهٔ بت‌پرستان اقرب‌ناس باشند بخدا معلومست که اینگونه کلمات موجب موت ابدیست چـرا که حضرت عیسی فرمودند اقرار

بتوحید موجب حیوة ابدیست چنانچه درپیش گذشت .

این بود کیفیت نماز یکشنبه ایشان که روز عبادت و روز متبرکی است در نزد ایشان کلمات این نماز را شنیدی و فهمیدی حال چگونگی ادای آنرا از برای تو بیان کنم که بچه نحو این نماز را در کلیسا بجا میآورند واین بیان موقوف بیك مقدمهٔ مختصر می‌باشد .

در باب ۱۵ از سفر خروج تورات بعد از عبور بنی‌اسرائیل از دریا و غرق شدن فرعون و فرعونیان حال مریم خواهر جناب موسی و سایر زنهای بنی‌اسرائیل باین نحو عیان و بیان گشته است :

۲۰ و مریم نبیه خواهر هارون‌دف را بدست خود کرفته و همه زنان از عقب وی دفها کرفته رقص‌کنان بیرون آمدند ۲۱ پس مریم در جواب ایشان کفت خداوند را بسرائید زیراکه با جلال مظفر شده‌است اسب و سوارش را بدریا انداخت .

و در باب ۶ از کتاب دوم شموئیل در بیان حال جناب داود علیه‌السلام در هنگام آوردن تابوت خداوندازخانه عوبیدبشهر داوود[1] باین‌نحو مرقوم‌گردیده‌است:

۱۴ وداود با تمامی قوت خود بحضور خداوند رقص میکرد داود با یفود[2] کتان ملبس بود * پس داود و تمامی خاندان اسرائیل تابوت خداوند را بآواز شادمانی وآواز کرنا آوردند * وچون تابوت‌خداوند داخل شهر داود میشد میکال[3] دختر شاؤل ازپنجره نکریست داود پادشاه

۱ـ عوبیدادوم: مردی بود جتی که دردوران حضرت داود زندگی‌می‌کرد وبعد ازمرگ عزه تابوت عهد سه ماه در خانه وی بود بهمین جهت خانه عوبید مبارك گردید و حضرت داود تابوت مزبور را از خانهٔ او نقل نمود و بشهر خود (اورشلیم) آورد . تلخیص از قاموس کتاب مقدس .

۲ـ لباسی‌بود ازلباسهای کاهنان که ازکتان ساده تهیه می‌شد. قاموس‌کتاب مقدس ص ۹۰ .

۳ـ دختر دوم‌شاؤل است که‌داود ویرا خیلی دوست‌داشت وبا او ازدواج‌کرد وبعد از ازدواج این عشق بسستی گرائید . قاموس‌کتاب مقدس ص ۳۳۷ .

را دید که بحضور خداوند جست و خیز و رقص میکندکه اورا در دل خود حقیر شمرد .

و در باب ۱۰ از کتاب اول شموئیل بشاؤل باین نحو رقم یافته است:

و چون در آنجا نزدیك بشهر برسی کروهی از انبیا که از مکان بلند بزیر می‌آیند و در پیش ایشان چنك و دف وناي و بربط بوده نبوت میکنند به تو خواهند برخورد .

و ایضاً درباب ۱۸ از کتاب مذکور باین نحو مسطور گردیده است :

وواقع‌شد هنگامیکه داود ازکشتن فلسطینی برمی‌گشت چون ایشان میآمدند که زنان از جمیع شهرهای اسرائیل بادفها وشادی وبا آلت موسیقی سرودورقص کنان باستقبال شاؤل پادشاه بیرون آمدند .

و در باب ۱۱ از سفر قضاة در بیان حال یفتاح جلعادی[1] که مرد بزرگ و یکی از قضاة بنی‌اسرائیل بود بنی‌عمون و افرائیم را شکست داد و دختر خود را در راه خدا قربانی سوختنی نمود و بسیار مرد شریفی و با خدائی بود باین‌نحو بیان و عیان گشته است :

۳۴ و یفتاح بمصفه بخانهٔ خود آمد و اینك دخترش باستقبال وی بدف و رقص بیرون آمد .

و درمزمور ۱۴۹ باین‌نحومزبورگشته : ۴ نام او را بارقص تسبیح بخوانید.
و در مزمور ۱۵۰ باین‌نحو رقم گردیده :

۱ هل‌لویاه[2] خدا را در قدس او تسبیح بخوانید در فلك قوت او او را تسبیح بخوانید * او را بسبب کارهای عظیم اوتسبیح بخوانید

۱ـ یفتاح پسر جلعاد است مسیحیان معتقدندکه وی ازززن زانیة متولد شده است و درعهدیکه با خدا بست یگانه دختر خود را قربانی سوختنی از برای خداوند تقدیم داشت تلخیص از قاموس‌کتاب مقدس .

۲ـ کلمهٔ شادی است بمعنای حمد و تشکر و در آغاز و پایان مزامیری چند مذکور است . قاموس‌کتاب مقدس .

او را بحسب کثرت عظمتش تسبیح بخوانید * او را بآواز کرنا تسبیح بخوانید او را با بربط و عود تسبیح بخوانید * او را با دف و رقص تسبیح بخوانید اورا باسازهای تار داروناى تهلیل نمائید * او رابسنجهای نرم آواز تهلیل نمائید او را با سنجهای بلند آواز تهلیل نمائید * هرذی نفسی خداوند را تهلیل نمائید خداوند را تهلیل نمائید انتهی .

نظر بمضمون کلمات مسطوره مدعیان متابعت جناب مسیح علیه‌السلام روز یکشنبه وهمچنین سایر ایام و اوقات عبادت با زینت تمام و آرایش مالاکلام رجال و نسآء وارد کلیسا میشوند آلتهای موسیقی ایشان در کلیسا حاضر بآواز خوش و نغمهای دلربا کلمات مذکوره که صریح در شرك بودند و غیر آنها را میخوانند و ازین دخترها و زنهای مقبوله هر کدام آوازش خوشتر و رقصش بهتر است تقرب او در نزد خدا از دیگران بیشتر است پس با رقص و آواز نی و دف و بربط و سنج و کرنا و پیانو و امثال ذلك نماز را بجا میآورند در حقیقت تمام مستلذات و مشتهیات نفس دراین نماز موجودند بطوریکه درعروسیها و سایر مجالس ومحافل عشرت اینطور لذت یافت نمیشود و این از اعظم عبادات ایشانست بلکه عبادتشان منحصر بهمین است .

حال از تو که مسیحی عاقل ومنصف هستی استفسار مینمایم آیا میشودگفت که اینکلمات واین حرکات از جانب خدای مقدس و مأموربه میباشند ؟! وموجب قربند ؟! حاشا وکلا بلکه نسبت اینگونه کلمات وحرکات و سکنات بخدای عادل مقدس کفر محض و ناسزاست خلقت عالم و آدم از برای رقص و آواز دف و نی و عود و بربط و امثال ذلك نیست بلکه از برای معرفت خدا به یگانگی و اشتغال بشکر و عبادت او و تحصیل خوش‌بختی و خوش‌سعادتیست بطوریکه در شریعت محمدی صلی‌الله علیه وآله و سلم مقررگردیده است .

الحاصل اینها جملهٔ معترضه بود برویم سرسخن وگوئیم : در بعضی از تسبیحات و مناجات ایشان چنانچه در صفحهٔ ۸ ازکتاب راز سابق‌الذکر باین نحو

وارد گردیده است :

اُوَبَ اَلَهَ دِمِنْ شِمَيّ رَخِمْ عَالاَنْ اَوَبْرُوَنِه دِاَلَه پَرُوَقَ دِدُوِيْنِي اُوْرُوخَ دِقُودْشَ اَلَه اَوَتْلِيتِيُوتَ قَدِيْشْتَ خَاَلَه رَخِمْ عَالاَنْ .

یعنی: آن خدای پدر که از آسمانی برما رحم کن آن‌خدای پسر نجات‌دهندهٔ دنیا آن خدای روح‌القدس آن ثلثه مقدسه‌که یك خدایند برما رحم‌کنید .

ایضاً در صفحهٔ ۶۰۵ بلسان عتیق باین‌نحو وارد شده است :

كِرِيَ لِيسُونَ كِرِسْتِيَ لَيْسُونَ كِرِيَ لِيسُونَ اُوَاَبْ دِمِنْ شَمِيّ اَوَبْرَدِ اَلَهَ پَرُوقِه دِعَالْمَا اُوَرُوخَ دِقُودْشَ اَلَهَ اَوَتْلِتِيُوتَ قَدِيْشْتَ خَدَالَه .

وملخص معنی اینکلمات اینکه خدای پدر وخدای پسر وخدای روح‌القدس هرکدام راعلیحده میخواندآنوقت هرسه را من‌حیث‌المجموع که ثلثه مقدسه باشند می‌خواندکه بفریادش برسند .

بالله اینها هیچ فرقی ندارند با مشرکینی که لات و منات وعزی رامیخوانند و آنها را عبادت مینمایند مگر در اسماء که آنها خدایان خود را بلات و منات و عزی مسمی مینمایند و اینها اب و ابن و روح‌القدس و ثلثه مقدسه گویند .

خیلی عجب است از بعضی فقهای عامه که حقیقت مذهب اینها را نفهمیده حکم بطهارت ذبیحه و یا طعام و یا خود اینها مینمایند و حال‌آنکه نص صریح قرآنست انماالمشرکون نجس[1] .

---

۱ آنانکه جز خدای یکانه را می‌پرستند پلیدند . سورة‌التوبة ، ۲۸ .

مسیحیان : عیسی خداست

ودر قتیقیسموس پروتستانیها المطبوع سنه ۱۸۸۵ در بیان اثبات این اعتقاد خبیثه واثبات الوهیت مسیح و روح القدس در صفحهٔ شصت‌ودو باین نحو مسطور گردیده :

درس ۲۴. س- دَخِی کِه هَمنِتِ بُوث قَنُوم دِمشِیخ ؟

یعنی: چطور ایمان میآوری با قنوم مسیح .

ج- یَشوع مَشِیخ اَلَه‌وَ نَشِیلِی یَن اَلَه‌سَر راست وَبَر نَش‌سَر راست بِخ پارصُوپا

یعنی: یسوع مسیح‌خدا وانسانست یعنی خدای درست وکامل وانسان درست وکامل بیك پارصوپا یعنی بامتزاج و انقلاب .

س : قَمُودِی کَرِك دِزَوّکو اَصل اَلهَی وَنَش بِقنُومه ؟

یعنی: چرا باید جفت بشود اصل خدا با انسان واقنوم مسیح یعنی چرا باید هم خدا باشد هم انسان .

ج : قَدهَوِیوَ مِصعا یابِیل اَلَه وَنَش وَسَزکَرِولُون

یعنی : تا واسطه باشد میان خدا و خلق خدا وآشتی بدهد اینها را باهمدیگر .

س : دَخِی کِه عَودِت لَالهُوت سَر راست دِمشِیخ ؟

یعنی: چطور میتوانی ثابت کنی الوهیت کامل را از برای مسیح.

ج : مِن شِمَنِی اَلهَی وَطابِیا اِنِی اَلهَی بِلخَنِی اَلهَی وَایقارِی اَلهَی دِمشِیخ

یعنی: ازاطلاق اسماءالله برآنجناب و ظهور نعوت‌الله از او وظهور کارهای

خدا از قبیل معجزات و خوارق عادات و ظهور کبریائی خدا از آنحضرت .

مؤلف گوید : جواب این استدلالات واهیه در مقدمات و فصول همین باب بشرح تمام و بسط مالاکلام گذشت گفتیم که اسماءالله بر ملائکه و جناب موسی و سایر اخیار و ابرار بلکه اشقیا وفجار حتی شیطان و شکم و غیره بکثرت در کتب عهد عتیق وجدید اطلاق گردیده وهمچنین جمیع انبیا مظهر آیات وخوارق عادات و صفات الهیه بوده‌اند پس لازم میآید که همه خدایان باشند .

و در باب اول گذشت که بنابراصول مسیحیین وتصریح کتب مقدسهٔ ایشان ظهور معجزات و خوارق عادات دلیل ایمان هم نیست فضلاً عن‌النبوة ثم فضلاً عن‌الالوهیة .

و در صفحهٔ ۸۵ ازکتاب مذکور باین نحو مسطورگردیده :

س : مَنِيّ لِي رُوخَ دِقُودْشَ ؟

یعنی: روح‌القدس کیست و چیست.

ج : قَنُومَ تِلِيتَا يَابِتْ لِي تِيوُتَ قَدِشْتَ بِپلاٰطَاٰيِنْ بَب وُبُرُونَ

یعنی: روح‌القدس اقنوم سیم است ازاقانیم ثلثه مقدسه‌که ازپدر وپسر بیرون آمده است بعبارهٔ اخری خدای سیم است از خدایان سه‌گانه مقدسه .

مخفی نماند که لفظ قنوم یونانی و معنی آن اصل قدیمست پس اقانیم ثلثه یعنی اصول ثلثه قدیمه‌که آن اب و ابن و روح‌القدس میباشند که این سه خدایان قدیم متحدند در نزد ایشان بتوحید حقیقی و ممتازند بامتیاز حقیقی و مساوی هستند در الوهیت و برهمدیگر برتری و بزرگی ندارند و در سئوال و جواب ششم از سئوال و جواب دینیهٔ آنها که بسیط صاحب ینکی دنیائی از زبان انگلیسی بزبان فارسی ترجمه نموده است باین نحو عیان و بیان گشته است :

سؤال ۶: دارای الوهیت چه کسانند.

جواب : دارای الوهیت سه کس‌اند اب و ابن و روح‌القدس و این سه یك خدا و یك ذات و احدند و در قدرت و جلال مساویند انتهی بالفاظه .

نعوذبالله از امثال این کفریات و ضلالات الحمدلله علی الهدایة والتوفیق و صلی‌الله علی محمد و آله .



باب چهارم

در اثبات نسخ و رفع شبهات قسیسین

بدانکه : اینمسئله از اجل و ادق مسائل خلافیه است در میان اهل کتاب از یهود و نصاری و حضرات مسلمین ایدهم‌الله تعالی زیرا که جماعت یهود حرمت اعیاد و اسبات را ابدی میدانند بحکم آیاتیکه در همین باب مذکور خواهد شد و جماعت مسیحیین احکام کتب عهدین را بحکم چند آیه ازکتب عهدین که در آخر این باب مذکور و مؤول خواهد شد مخلد و ابدی میدانند و چون اثبات نبوت حضرت خاتم‌الانبیاء و حقانیت قرآن بدون اثبات نسخ در شرایع ممکن نبود لهذا این باب را برابابین مذکورین مقدم داشتیم .

اذا علمت ذلك پس‌بدان ایدك‌الله تعالی :

نسخ از دیدگاه اسلامی

نسخ در لغت بمعنی ازاله است و در اصطلاح اهل اسلام عبارتست از بیان

انتهای مدت حکم عملی ثابت شرعی بحکم شرعی ثانی بطوریکه لولاالثانی لکان الاول ثابتاً زیرا که نسخ در نزد ما مطرد نمیشود بر قصص و بر امور قطعیه عقلیه مثل اینکه صانع عالم موجود است ونه براامور ضروریه مثل وقوع قیامت ووجود جنت و نارونه برامور حسیه مثل ظلمت لیل وضوء نهارو نه‌برادعیه ونه براحکامیکه واجبست نظر بذات آنها مثل **آمنوا ولا تشرکوا** و نه بر احکام مؤبده مثل وَلَا تَقْبَلُوا لَهُمْ شَهَادَةً أَبَدًا [1] و نه بر احکام موقته قبل از رسیدن وقت معین آن مثل

فَاعْفُوا وَاصْفَحُوا حَتَّىٰ يَأْتِيَ اللَّهُ بِأَمْرِهِ [2]

بلکه مطرد میشود براحکام عملیه محتملةالوجود والعدم و غیر مؤبده وموقته باشند و اینها را مسمی باحکام مطلقه مینمائیم و شرطست در آن که وقت و مکلف ووجه متحد نباشد بلکه لابد است ازاختلاف درکل یابعض از وجوه ثلثة مذکوره .

و معنی نسخ مصطلح نه‌آنستکه خداوند جلّ شأنه امر ونهی نمود بچیزیکه عاقبت و مفاسد آنرا نمیدانست بعد عالم شد پس حکم اول را نسخ نمود تا جهل لازم بیاید یا اینکه امرونهی نمود بعد نسخ نمود بااتحاد درامور مسطوره تاشناعت عقلی لازم بشود .

پس‌ثابت شد اینکه نسخ نه ازبابت جهل‌است نسبت بذات مقدسه خداوندی **تعالی‌الله عن‌ذلك علواً کبیراً** بلکه معنی نسخ‌آنستکه خداوند جل شأنه میدانست بعلم ازلی خودکه این حکم باقی خواهد بود برمکلفین تا فلان وقت معین یاآمدن فلان‌رسول مشخص پس از آن منسوخ خواهدشد پس‌چون وقت ورسول معین‌آمد خداوند حکم آخر فرستادکه باین حکم ثانی حکم اول را رفع یاکم و زیاد نمود پس در حقیقت این بیان انتهاء مدت حکم اولست لیکن چون وقت مذکور نبود در حکم اول پس عندورودالثانی بجهت قصور علم ما خیال میکنیم که تغییری شد

۱ـ هیچگاه شهادت آنان (آنانکه بدروغ شهادت داده‌اند) را نپذیرید. سورهٔ النور: ۴ .

۲ـ چشم بپوشید، و درگذرید تا خداوند فرمان خویش را برساند. سوره البقره : ۱۰۹

در احکام خداوندی .

نظیر اینمسئله بلاتشبیه اینکه تو خادم خود راکه حال او مکشوف است از برای تو مأمور بخدمت معینی نمائی و در نیت‌تو باشدکه این خادم تا یکسال باید سر اینخدمت باشد و بعد از یکسال او را بخدمت دیگر مأمور خواهم فرمود پس زمانیکه مدت مذکور منقضی شد وخادم را سرخدمت دیگرفرستادی پس این‌بحسب ظاهر در نزد خادم وکذلك در نزد غیر او ازکسانیکه اطلاع از نیت تو نداشتند و از عزیمت خود آنها را مطلع نساخته بودی تغییر خواهد بود و اما در حقیقت و نزد تو تغییر نیست و اینمعنی هیچ عیبی ندارد نه نسبت بذات خدا و نه بالنسبه بصفات او چنانچه در تبدیل‌مواسم مثل ربیع وصیف وخریف و شتا وکذا درتبدیل لیل و نهار و همچنین حالات مردم مثل فقر و غنا و صحت و مرض و موت وحیوة و عزت و ذلت و امثال ذلك که از برای خدا در این تغییرات حکم و مصالح غیر محصوریست اعم ازآنکه آن حکم و مصالح را ما بدانیم یا ندانیم فکذلك درنسخ احکام و تغییر شرایع و تعددکتب منزله و انبیاء مرسله حکم و مصالحی است نظر بحال مکلفین و زمان تکلیف و مکان آن .

آیا نمی‌بینی‌که طبیب حاذق ادویه واغذیه را تبدیل مینماید بملاحظهٔ حالات مریض برحسب مصلحت که میداند واحدی فعل طبیب را حمل بعبث و سفاهت و جهل نمینماید بلکه اگر در وقت تغییر حالت مریض ادویه و اغذیه را تغییر ندهد حکیم جاهل و سفیه خواهد بود .

پس‌چگونه میشود نسبت جهل دادبحکیم مطلق‌که علم اومحیط است‌بجمیع اشیاء ازکلیات و جزئیات و قوت و ضعف عباد بعلم ازلی‌که عین ذات اوست که بهیچوجه من‌الوجوه تغییری و تبدیلی در او نیست .

و اذا علمت هذا پس میگوئیم باللهالتوفیق و علیهالتکلان .

بدانکه : قصه‌ای از قصص مندرجه درعهد عتیق و جدید در نزد ما منسوخ نیست بلی بعضی از آنها کاذبست قطعاً .

مثل اینکه لوط علیه‌السلام شرب خمر نموده با دو نفر دختر خود زنا کرد که اززنا با پدرخود حامله شدند چنانچه درباب ۱۹ ازسفرتکوین مرقوم شده‌است.

و مثل اینکه یهودا پسر یعقوب علیه‌السلام با عروس خود تامار زنا کرد و حامله شد از پدر شوهر فارص و زارح را توأم زائید از یك زنا چنانچه در باب ۳۸ ازسفر مذکور مزبور است و داود وسلیمان وعیسی علیه‌السلام از اولاد فارص ولدالزنا هستند چنانچه در باب اول از انجیل متی مرقوم شده است .

و مثل اینکه داود علیه‌السلام با زن اوریای حتی زنا کرد و از او حامله شد پس زوج او را بمکر و حیله کشت بعد او را بحبالهٔ نکاح خود درآورد چنانچه در باب ۱۱ از سفر شموئیل ثانی مرقوم است و سلیمان علیه‌السلام بنا برشهادت باب اول از انجیل متی ازین عفیفهٔ صالحه متولد شد .

و مثل اینکه سلیمان علیه‌السلام در آخر عمر مرتد شد و عبادت صنم نمود و بعد از ارتداد معابد از برای اصنام بنا کرد چنانچه در باب ۱۱ از سفر ملوك اول مسطور است .

و مثل اینکه هارون علیه‌السلام عجلی درست کرد و او را عبادت نموده و بنی‌اسرائیل را هم امر بعبادت او کرد چنانچه در باب ۳۲ از سفر خروج بوضوح تمام ترقیم یافته است .

پس میگوئیم قصص مذکوره و امثال آن که درکتب مقدسه مرقوم است در نزد ما کاذب و باطلند و نمیگوئیم اینها منسوخ‌اند .

همچنین امور قطعیه عقلیه و حسیه و احکام واجبه نظر بذات آنها و احکام مؤبده موقته قبل از رسیدن اوقات آن و احکام مطلقه که اتحاد وقت ومکلف ووجه در او فرض شود تمامی این اشیاء در نزد ما غیرمنسوخ است .

و همچنین ادعیه و او راد و اذکار منسوخ نمیشود پس زبوریکه دعاست بمعنی مصطلح منسوخ نیست قطعاً و نمیگوئیم زبور ناسخ تورات و منسوخ از انجیل است بلکه میگوئیم داود تابع شرع موسی علیهماسلام بوده است وکتاب او

هم دعا و مناجاتست .

فعلیهذا ثابت شدکه صاحب میزان‌الحق در این امر مفتریست بر اهل اسلام وگفته است این امر در قرآن و تفاسیر است چنانچه اقوال او در آخر همین باب مذکور و مردود خواهند شد انشاءالله .

و علت منع ما از استعمال زبور وکتب آخر از عهد عتیق و جدیدآنستکه این کتب مشکوکند یقیناً و سند متصل ندارند تحریف هم شده‌اند بی‌شبهه و مشتمل براغلاط و اختلافات هم هستند چنانچه بوضوح تمام مفصلاً و مدللاً در باب اول و دوم از همین کتاب معین و مشخص نمودیم .

پس‌نسخ را درغیر مذکورات جایز میدانیم ازاحکام مطلقه‌که قابل نسخ‌اند و اعتراف مینمائیم‌که بعضی از احکام تورات و انجیل و سایرکتب عهد عتیق وجدید که قابل نسخ بوده‌اند منسوخند در شرع شریف محمدی صلی‌الله علیه وآله وسلم و نمیگوئیم که تمامی احکام کتب عهد عتیق و جدید منسوخند کیف و حال آنکه بعضی احکام تورات نسخ نشده است یقیناً مثل‌حرمت یمین کاذبه وقتل وزنا ولواط و سرقت و شهادت زور و خیانت در مال وعرض همسایه و حرمت اکل‌لحم خنزیر و حرمت میته و دم مسفوح و طهارت و نجاست بعضی حیوانات و طیور و وجوب جهاد و وجوب اکرام والدین وحرمت نکاح آباء و ابناء للامهات والبنات والاعمام والعمات و الاخوال والخالات و جمع بین‌الاختین و حلائل ابناء و منکوحات اب و غیر اینها از احکام کثیره .

و کذلك بعضی احکام انجیل نسخ نشده‌اند در نزد ما یقیناً مثل آن حکمی که درباب ۱۲ از انجیل مرقس در آیهٔ ۲۹ در مقام محاوره از عیسی علیه‌السلام صدور یافت و حکم مزبور باین نحو ترقیم یافته است :

عیسی اورا جواب دادکه اول‌همه احکام اینست‌که بشنوای‌اسرائیل خداوند خدای ما خدای واحد است * و خداوند خدای خود را بتمامی دل و تمامی جان و تمامی خواهر و تمامی قوت خود محبت‌نما که اول

از احکام اینست * و دوم مثل اولست که همسایهٔ خودرا چون نفس خود محبت نما بزرگتر ازین دو حکم نیست .

پس این‌دو حکم درشرع شریف محمدی صلی‌الله علیه وآله وسلم بز اوکد وجه باقیست و منسوخ نیست .

بدانکه : نسخ مختص بشریعت ما نیست بلکه درشرایع سابقه هم بوده‌است هر دو قسم یعنی نسخ حکم شریعت نبی سابق بحکم شریعت نبی لاحق و همچنان نسخ حکم‌ثابت‌سابق‌درشریعت نبی واحد بحکم ثانی لاحق از شریعت همان نبی و شهود قسمین در عهد عتیق و جدید غیر محصورنـد لیکن ما در این موضع طلباً للاختصار بعضی از آنها را ذکر میکنیم .

نسخ شریعت با شریعت دیگر

شاهد اول :

نکاح خواهر و برادر

تزویج خواهرها ببرادرها در عهد آدم علیه‌السلام بوده است بنا بر شهادت تورات و ساری زوجهٔ ابراهیم علیه‌السلام خواهر پدری او بوده است چنانچه از قول ابراهیم در حق ساری بوضوح تمام معلوم میشود و قول مذکور درآیهٔ ۱۲ از ازباب ۲۰ از سفر تکوین باین عبارت عیان و بیان گشته است :

۱۲ واوپ بصر صتوطاخیتی بر تادب بیلا اینالا بر فادیمی ود بلاقتی بهتا

المعنی موافق ترجمه لندن مطبوعه سنه ۱۸۵۶: نهایت براستی خواهرمنسب دختر پدر من امانه دختر مادرم و بمن زن شد انتهی .

و نکاح اخت مطلقا در شریعت موسویه حرامست خواه خواهر صلبی باشد یابطنی یاصلبی‌بطنی ومساوی زناست وناکح ملعون وزوجین واجب‌القتلند وآیهٔ ۹ ازباب ثامن عشر ازسفر احبار باین نحو مرقوم است :

شُول خَیوُتا دِختَخ بَرتادِببخ ین بَرتادِیموُخ وِیتّادِ بَیتاین وِیتالِبَدَلا

المعنی عورت خواهر خود را چه دختر پدرت و چه دختر مادرت خواه در خانه زائیده شود و خواه در بیرون خانه زائیده شود کشف عورت آنها ممکن.

و در تفسیر دوالی و رجردمینت در ذیل شرح این آیه مرقوم است که مثل این نکاح مساوی زناست انتهی .

و در آیهٔ ۱۷ ازباب ۲۰ ازسفر مذکور باین نحو مسطور است :

اکر کسی خواهر خود دختر پدرش ویا دختر مادرش را گرفته عورت اورا ببیند و هم آنزن عورت او را ببیند فجور است در پیش چشم قوم منقطع شوند (یعنی کشته شوند) چونکه کشف عورت خواهر خود را کرده است بار عصیان خودرا بکشد .

و آیهٔ ۲۲ ازباب ۲۷ ازسفر متی باین نحو بیان شده است :

لِیتالِی هَودَمِخ عَم خَتُو بَرتادِیمُو یعنی لعنت کسی که باخواهر چه دختر پدر و چه دختر مادرش بخوابد .

پس اگر این نکاح جایز نبود در شریعت آدم و ابراهیم علیه‌السلام لازم می‌آید که تمامی ناس ولدالزنا باشند و ناکحین زانین و واجب القتل و ملعون باشند نعوذبالله چگونه میشود این نسبت را بابراهیم خلیل داد که اب الانبیاست پس لابدند علمای اهل کتاب‌ازاینکه اعتراف نمایند بجواز این‌نکاح درشرع‌ابراهیم و نسخ آن در شرع موسی.

شاهد دوم :

گوشتخواری

قول خدا بنوح و اولاد او در آیهٔ ۳ باب ۹ ازسفر تکوین باین نحو مرقوم گردیده است :

كُلْ رِمِسْ اَشِرْ هُو حَيْ لَاخِمْ يِهْيِه لِاُخْلا كِيرِقْ عِسِبْ نَاتَتِي لاخِمْ اِتْ كُلْ

المعنی و هرجنبنده‌ای که زندگی مینماید برای شما طعام خواهد شد همه را چون علف سبز بشما دادم بخورید .

پس بحکم این آیه جمیع حیوانات بری و بحری درشریعت نوح‌علیه‌السلام مثل بقولات حلال بوده‌اند و این حکم در شرع موسی منسوخ شد زیرا که بسیار از حیوانات که نشخور نمیکنند و سم شکاف هم ندارند خواه بری باشند خـواه بحری درشرع موسی حرامند ازآن جمله خنزیر چنانچه تصریح شده است درباب ۱۱ ازسفر احبار[1] وباب ۱۴ ازسفر استثنا[2] ومترجم ترجمهٔ عربیه مطبوعه سنه ۱۸۱۱ تحریف عمدی کرده است در آیهٔ ثالثه که مذکور شد وباین نحو نوشته است کل دبیب طاهر حی الخ پس‌لفظ طاهر را ازجانب خود زیادکرده است تا آیه مشتمل نشود برحیواناتیکه نجسند در شرع موسی و اکل آن حرامست .

شاهد سیم :

تزویج دو خواهر

یعقوب علیه‌السلام جمع بین‌الاختین نمود لیاه و راحیل[3] دخترهای خال‌خود را تزویج نمود چنانچه در باب ۲۹ ازسفر تکوین مرقوم شده‌است .

جمع بین‌الاختین درشرع موسی حرامست آیهٔ ۱۸ ازباب ۱۸ از سفراحبار باین نحـو مرقوم شده است :

وَاِشَّا اِلْ اَحُوتَهْ لُو تِقَّاحْ لِصْرُورْ لِكَلُّوتْ عِرْوَاتَهْ عَالِيهَا بِحَيِّيهَا

۱ــ و خوك زیرا شکافته سم است. سفر لاویان باب ۱۱ : ۷.
۲ــ و خوك زیرا شکافته سم است لیکن نشخوار نمی‌کند این برای شما نجس است .
۳ــ لیاه دختر بزرگ لابان بودکه یعقوب‌را شش‌پسر ویك‌دختر بزاد وپس‌ازورود بمصر جهان را وداع گفت. راحیل دختر لابان و همسر یعقوب مادر یوسف وبن یامین بود . اقتبـاس از قاموس کتاب مقدس .

المعنی زنیرا با خواهرش جمع مکن در نکاح مباداکه عورت غیر راکشف کردی دراثنای زندگانیش او را اذیت رسانی انتهی .

پس اگر جمع بین‌الاختین در شرع یعقوب جایز نبود لازم میآیدکه یعقوب علیه‌السلام در تمامی عمرش زناکرده باشد واولاد او را ولدالزنا بدانیم وحال‌آنکه تمامی انبیاء بنی‌اسرائیل ازاولاد او هستند نعوذبالله من ذلك پس لابد است ازاقرار بوقوع نسخ .

شاهد چهارم :

ازدواج محارم

یوخابد زوجهٔ عمران[1] عمهٔ او بوده است آیهٔ ۲۰ از باب ۶ از سفر خروج باین نحو مرقوم شده است: وعمران یوخابد عمهٔ خود را بجهت خود بزنی‌گرفت و او از برایش هارون و موسی را زائید .

و هکذا در باب ۲۶ و آیهٔ ۵۹ از سفر عدد[2] صریحست در مدعای مذکور پس از آیتین معلوم میشودکه عمران عمهٔ خود را داشته ومترجم عربیه مطبوعهٔ سنهٔ ۱۶۲۵ وهمچنین‌مترجم مطبوعهٔ سنهٔ ۱۶۴۵ ازبرای اخفاء عیب تحریف‌کرده است.

و مثل این نکاح در شریعت موسی مساوی زناست آیهٔ ۱۲ از باب ۱۸ از سفر احبار باین نحو مرقوم شده است : کشف عورت عمهٔ خود مکن‌که از اقرباء پدر تو است .

وکذلك در آیهٔ ۱۹ از باب ۲۰ از سفر مذکور .

پس اگر این نکاح قبل از شریعت موسی جایز نبود لازم میآید که موسی و هرون ومریم خواهر ایشان اولادِ زنا باشند ولازم میآیدکه تا ده طبقه داخل جماعت

۱ــ یوخابد یا یوکابد مادر هارون وموسی و مریم وعمه و زوجهٔ عمرام (عمران) دخت لاوی است. سفر خروج باب۶ : ۲۰ و اعداد باب ۲۶ : ۵۹ .

۲ــ و نام زن عمرام یوکبد بود دختر لاوی‌که برای لاوی در مصر زائیده شد .

رب نشوند چنانچه در آیهٔ ۳ باب ۲۳ از سفر مثنی مرقوم شده است که ولدالزنا تا ده پشت داخل درجماعت رب نمیشوند پس اگرموسی وهرون خارج ازجماعت رب باشند کیست که جماعت رب‌شود؟! پس لابد است از اقرار بوقوع نسخ.

شاهد پنجم :

نصرانیت و یهودیت

در باب ۳۱ و آیهٔ ۳۱ ازکتاب ارمیا علیه‌السلام باین نحو بیان گشته است :

اینك خداوند میفرماید که روزها میآیند که من باخاندان اسرائیل و خاندان یهود عهد جدید را خواهم بست * نه مثل عهدیکه با پدران ایشان بروزیکه ایشانرا جهت بیرون آوردن ایشان از زمین مصر دست گرفته بستم که ایشان عهد مرا شکسته.

و مراد از عهد جدید شریعت جدیده است پس ازین آیه معلوم میشود که شریعت جدیده ناسخ شریعت موسی خواهد بود.

و مدعای پولس مقدس‌النصاری در باب ۸ از رسالهٔ خود بعبرانیان اینکه مراد ازشریعت جدیده شرع عیسی است[1] پس بنابراقرار پولس شرع عیسی ناسخ شرع‌موسی علیهماالسلام‌است.

بدانکه : شواهد خمسه که مذکور شد از برای الزام یهود و نصاری است معاً و از برای الزام مسیحیین فقط شواهد آتیه میباشند.

شاهد ششم :

طلاق در یهودیت و نصرانیت

در شرع موسی علیه‌السلام جایز است از برای مرد که زوجهٔ خود را بهر

۱- پس‌چون تازه «شریعت جدید» گفت اول «شریعت عتیق» راکهنه ساخت وآنچه‌کهنه وپیر شده است مشرف بر زوال است.

علتی مطلقه نماید واز برای زوجه هم جایز است بعد از خروج از بیت شوهر اول مزوجهٔ غیر بشود آیهٔ اول از باب ۲۵ ازتورات مثنی باین نحو ترقیم یافته است:

اکر کسی زنیرا کرفته بنکاح خود درآورد وواقع شودکه بسبب چرکینی که دراو یافت شود درنظرش التفات نیابد آنکاه طلاق‌نامه نوشته بدستش بدهد واو را ازخانه‌اش رخصتی‌دهد * وبعد ازآنکه ازخانه‌اش بیرون رفت ضعیفه مختار است که منکوحهٔ دیکری شود .

و درشرع عیسی علیه‌السلام طلاق جایزنیست مگراینکه ثابت شودکه ضعیفه زانیه است وکذلك بعد از اینکه زن طلاق گرفت از برای مرد دیگر تزویج او جایز نیست چنانچه در باب ۵ و ۱۹ از انجیل متی مرقوم شده است[1] و وقتیکه فریسیین دراینمسئله برعیسی علیه‌السلام اعتراض کردند وایشانرا جواب‌داد که موسی علیه‌السلام طلاق زنرا بشما تجویز نکرد مگر بجهت قساوت قلب شما والا در شرایع قبل چنین نبود آیهٔ ۷ ازباب ۱۹ ازانجیل‌متی باین‌نحو عیان وبیان‌گشته است:

بوی کفتند پس از بهر چه موسی امر فرمودکه زنرا طلاق دهند وجداکنند * ایشانراکفت موسی‌بسبب قساوت قلب شما شما را اجازت داد که زنان خود را طلاق دهید لیکن از ابتداء چنین نبود * و بشما میکویم هرکه زن خود را بغیر علت زنا طلاق دهد و دیکریرا نکاح کند زانیست و هرکه زن مطلقه را نکاح‌کند زناکرده است .

پس بوضوح تمام از جواب عیسی علیه‌السلام معلوم میشودکه دو مرتبه نسخ در این حکم واقع شده است یکمرتبه در شرع موسی و یکمرتبه در شرع عیسی .

۱ـ من بشما می‌کویم هرکس بغیر علت زنا زن خود را از خود جدا کند باعث زناکردن او میباشد و هرکه زن مطلقه را نکاح‌کند زناکرده است .

وبشما می‌کویم هرکه زن خود را بغیر علت زنا طلاق دهد ودیکریرا نکاح‌کند زانی است و هرکه زن مطلقه را نکاح‌کند زناکند .

شاهد هفتم :

اباحه عامه در مسیحیت

حیوانات کثیره محرم بود در شرع موسی علیه‌السلام و حرمت آن منسوخ شد در شرع عیسی علیه‌السلام و بفتوای پولس اباحهٔ عامه از برای مسیحیین حاصل شد حتی‌الکلب والخنزیر و مدفوعات انسان و حیوان .

در آیهٔ ۱۴ باب ۱۴ از رسالهٔ پولس باهل روم باین نحو بیان گشته است : میدانم و درعیسای خداوند متیقن شدم براینکه هیچ‌چیزی درذات خود نجس نیست جز برای آنکسیکه آنرا نجس پندارد مراو را نجس است .

وآیهٔ ۱۵ از باب اول از رسالهٔ پولس بتیطوس باین نحو مرقوم شده است: هرچیزی برای پاکان پاکست لیکن از برای منافق وبی‌ایمان هیچ چیزی پاك نیست بلکه عقل و ضمیر ایشان نیز نجس است .

این دو کلیهٔ یعنی قول او همه چیز از برای پاکان پاکست و از برای منافق و بی ایمان نجس است خیلی عجیب است لعل بنی‌اسرائیل پاك نبودند از برای ایشان اباحهٔ عامه حاصل نشد و مسیحیین چون پاك بودند لهذا اباحهٔ عامه از برای ایشان حاصل شد و همه چیز از برای ایشان پاکست حتی‌القاذورات .

حقیقت طبع نفرت میکند ازهمچومذهبی مقدس‌النصاری بسیارساعی وجاهد بود دراشاعهٔ حکم‌اباحهٔ‌عامه ولذلك نوشت بتیموتاؤس در باب رابع وآیهٔ رابعه از رسالهٔ‌اولای‌خود بتیموتاؤس باین‌نحواست: زیراکه هرمخلوق خدانیکست‌وپاکست وهیچ چیزیرا رد نبایدکرد زیراکه ما میخوریم وشکر خدا را بجا میآوریم * زیرا که ازکلام خدا و دعا تقدیس میشود * اگر این امور را ببرادران بسپاری خادم نیکوی مسیح خواهی تربیت یافته درکلام ایمان و تعلیم خوب که پیروی آنرا کرده انتهی .

پس در این حکم هم دو مرتبه نسخ واقعشد زیرا که در شرع نوح همه حیوانات پاك بود کمامرو در شرع موسی بعضی از آنها نجس و حرام شد و در

شرع عیسی بحکم پولس اباحهٔ عامه در حیوان و غیرحیوان حاصل شد .

شاهد هشتم :

اعیاد یهودیت

احکام اعیاد که درباب ۲۳ از کتاب احبار مشروحاً ومفصلاً مذکور شده‌است حرمت وتعظیم آن وجوب مؤبد بود در شرع موسی علیه‌السلام و در حق آن درآیهٔ ۱۴ و ۲۱ و ۳۱ و ۴۱ از باب مذکور الفاظی واقع شده است که دال برخلود و حکم ابدی است.[1]

شاهد نهم :

اسبات یهودیت

تعظیم سبت در شرع موسی ابدی بوده است و ازبرای احدی جایزنبود که ادنی عملی در روز شنبه غیراز عبادت از او صادر شود و هرکسی حرمت سبت را محافظت نمینمود وفعلی غیرازعبادت‌ازاو صادرمیشد واجب‌القتل‌بود بحکم‌تورات.

بدانکه : بیان حکم شنبه با تأکید تام در مواضع کثیره از کتب عهد عتیق مکرر شده است از آنجمله درآیه ثالثه از باب ثانی از سفر تکوین و در باب ۲۰ از سفر خروج از آیهٔ ۸ تا آیهٔ ۱۱ وآیهٔ ۱۲ ازباب ۲۳ ازسفر خروج ایضاً ودرآیهٔ ۲۱ ازباب ۳۴ از سفر خروج ایضاً ودرآیهٔ ۳ ازباب ۱۹ وهکذا از باب ۲۳ از سفر احبار و درباب ۵ از تورات مثنی ازآیه ۱۲ تا آیه ۱۵ و درباب ۱۷ از کتاب ارمیا و درباب ۵۶ و ۵۸ ازکتاب اشعیا و درباب ۹ ازکتاب نحمیا و درباب ۲۰ ازکتاب حزقیال و درآیهٔ ۱۳ ازباب ۳۱ باین‌نحو بیان گشته است :

که تو به بنی‌اسرائیل متکلم‌شده بگوئی که البته روزهای سبت مرا

---

۱ ـ در هرچهارآیه بعدازبیان حکم می گوید: برای پشتهای شما درهمه مسکنهای شما فریضهٔ ابدی است .

نکاه دارید زیرا که درمیان من وشما در قرنهای شما آیتی است تا بدانید خداوندی که شما را تقدیس میکند منم * پس روز سبت را نـکاهدارید زیرا که برای شما مقدس است هرکسی که آنرا پلید سازد البته کشته شود بجهت اینکه هرکسی که بکاری درآن مشغول شود آنکس ازمیان قومش منقطع شود * شش روز کار کرده شود اما روز هفتـم سبت استراحت و برای خداوند مقدس است هرکسی در روز سبت بکاری مشغول شود البته کشته شرد * پس بنی‌اسرائیل سبت را نکاه خواهند داشت تا که در قرنهای خودشان سبت را بعهد دائمی محافظت نماینـد * درمیان من و بنی‌اسرائیل آیت دائمی است چونکه در شش روز خداوند آسمـانها و زمینها را خلق فرمود و در روز هفتمین توقف نموده فراغت یافت .

و درآیهٔ ۲ ازباب ۳۵ از سفرخروج باین‌نحو ترقیم یافته است :

شش روز کار بکنید اما روز هفتمین بجهت شما روز مقدس یعنی سبت آرام از برای خداوند است هرکسی که درآن‌کاربکند کشته‌شود * در روز سبت در تمامی مسکنهای شما آتش میفروزید .

و درباب ۱۵ وآیهٔ ۳۲ ازسفرعدد باین نحو مرقوم شده است :

و هنکامی که بنی‌اسرائیل در بیابان بودندکسی را یافتندکه در روز سبت هیزم برمیچید * وکسانی که او را یافتندکه هیزم برمیچید اورا نزد موسی و هرون و جماعت آوردند * و او را محبوس نمودند زیرا که دربارهٔ وی چکونه باید رفتار شود بیان نشده بود * و خداوند بموسی فرمودکه البته آنکس باید بمیـرد او را تمامی جماعت بیرون از اردو سنکسار نمایند * و تمامی جماعت او را از اردو بیرون‌آوردند و او را سنکسار نمودند بنهجیکه خداوند موسی را امر فرموده بود .

و یهودی‌هائی که معـاصر عیسی علیه‌السـلام بودند او را اذیت می‌کردند و می‌خواستند شهیدش نمایند بجهت عدم تعظیـم سبت ویکی از ادلهٔ ایشان بر انکار

عیسی همین بود .

آیهٔ ۱۶ ازباب۵ از انجیل یوحنا باین نحو ترقیم یافته است :

و ازین سبب یهودان برعیسی تعدی می‌کردند و می‌خواستنـد او را بکشند زیرا که این‌کار را در روز سبت‌کرده بود .

وآیهٔ ۱۶ از باب ۹ ایضاً از انجیل یوحنا باین‌نحو ترقیم یافته است :

بعضی از فریسیان‌گفتند که این‌شخص ازجانب خدا نیست زیرا که سبت را نگاه نمیدارد الخ .

وقتی‌که این‌مطالب را دریافت نمودی پس بدانکه مقدس النصـاری پولس تمامی احکامی‌راکه درشاهد هفتم وهشتم ونهم‌گذشت نسخ نمود و گفت تمامی این اشیاء اضلال وگمراهی است .

درآیهٔ ۱۶ ازباب۲ از رسالهٔ پولس بتسالونیکیان باین‌نحو مرقوم شده‌است:

پس‌کسی شما را درخصوص اکل وشرب و دربارهٔ عید و هلال و سبت ملزم نسازد ✻ زیرا که اینها سایهٔ اشیاء آینـده است لیکن بدن از مسیحیست انتهی .

و در تفسیر دوالی و رجردمینت درذیل شرح‌آیهٔ ۱۶ باین‌نحو مسطوراست:

برکت وداکتروت پی‌گفته است‌که اعیاد درمیان یهود برسه قسمست: بعضی درسالی یکمرتبه مجدد می‌شود وبعضی در ماهی و برخی در هفته پس تمامی اینها نسخ‌شده‌اند درشرع‌مسیح بلکه شنبه‌هم وسبت مسیحیین قایم‌مقام سبت یهود است .

یشب هارسلی در ذیل شرح آیهٔ مذکوره گفته است که سبت کنیسة الیهود زایل شد ومسیحین عمل سبت یهود را مشی ننمودند انتهی.

ودرتفسیر هنبری وآسکات مسطوراست: زمانی‌که عیسی علیه‌السلام شریعت رسوماترا نسخ نمود ازبرای احدی جایزنیست‌که اقوام اجنبیه را ملزم‌نماید بسبب عدم لحاظ شرع رسومات و با سوبر و لیقان گفته است و اگر محافظت یوم سبت واجب‌بود برجمیع ناس وبرجمیع اقوام‌دنیا نسخ‌آن ممکن نبود هرگز وحال‌آنکه

الآن حقیقةً منسوخ است ودرصورت وجوب محافظت آن برجمیع مسیحیین طبقةً بعد طبقةٍ حفظ آن لازم بود چنانچه درابتدا بجهت تعظیم یهود ورضای آنها مسیحیین سبت را حفظ می کردند انتهی .

و مدعای پولس مقدس النصاری که گفت اعیاد واسبات اضلال وگمراهی است وهمچنین سایر مذکورات باعتبار تورات مناسب نیست زیرا که علت حرمت حیوانات را درباب ۱۱ وآیه ۴۴ از سفر احبار یعنی سفر لیویان باین نحو بیان فرموده است: چونکه منم خداوند خدای شما پس خویشتن را تقدیس نمائید ومقدس باشید زانرو که من مقدسم و خویشتن را بچیزی از همگی حشرات که برزمین می جنبد ملوث مسازید .

و علت عید فطیر را درباب ۱۲ و آیه ۱۷ ازسفر خروج باین نحو بیان فرموده است : و عید فطیر را نگاه دارید زیرا که در خود آنروز عساکر شما را از ولایت مصر بیرون آوردم بنابراین همانروزرا درقرنهای خودتان بقانون ابدی نگاه دارید

علت عید خیام را درباب ۲۳ وآیهٔ ۴۳ ازسفر احبار باین نحو بیان فرموده است : تا اینکه همگی اعقاب شما بدانند که من بنی اسرائیل را وقتی که ایشانرا از مصر بیرون آوردم در سایبانها ساکن کردانیدم خداوند خدای شما منم .

علت تعظیم سبت را در مواضع متعدده از تورات بیان فرموده است که خداوند زمینها و آسمانها را درمدت شش روز آفرید در روز هفتم که سبت است استراحت فرمود ازعمل خود .

شاهد دهم :

ختنهٔ حنفیان

حکم ختان درشرع جناب ابراهیم علیه السلام حکم ابدی بوده است چنانچه درباب ۸ از سفر تکوین مرقوم شده است.[1]

۱ــ هرخانه زاد تو وهرزرخریدتو البته مختون شود تاعهدمن درگوشت شما عهدجاودانی باشد.

و لذالك اين‌حکم درميان اولاد اسمعيل و اسحق عليهما السلام باقی ماند و هکذا در شرع موسی عليه‌السلام آيهٔ ۳ ازباب ۱۲ ازسفر احبار باين‌نحو بيان‌گشته است : و در روز هشتمين کوشت غلفه‌اش ختنه شود .

و عيسى عليه‌السلام نيز ختنه شد درآيهٔ ۲۱ ازباب ۲ از انجيل لوقا باين‌نحو بيان شده است : وچون هشت روز ايام ختنه طفل باتمام رسيد او را عيسى ناميدند الخ و درميان جماعت مسيحية تا امروز نماز و دعای معينی است که در روز ختان عيسی‌عليه‌السلام تذکرةً لهذا اليوم بجا ميآورند واين‌حکم باقی‌بود تا عروج‌عيسی وبعداز عروج حواريون در عهد خود نسخ نمودند چنانچه در باب ۱۵ از اعمال مشروحاً و مفصلاً مذکور گرديده است : و مقدس‌النصاری درنسخ اين‌حکم تشديد بليغی دارد درباب ۵ وآيهٔ ۲ از رسالهٔ پولس بغلاطيان باين نحو بيان و عيان گشته است : اينك من پولس بشماميکويم‌که اکرمختون شويد مسيح برای‌شما هيچ‌نفعی ندارد * بلی باز بهرکسی‌که مختون شود شهادت ميدهم که مديونست تا تمامی شريعت را بجا آورد * همهٔ‌شما که ازشريعت عادل ميشويد ازمسيح‌باطل وازتوفيق ساقط‌کشته‌ايد * که درمسيح عيسى نه ختنه فائده دارد ونه نامختونی بلکه ايمانی که بمحبت عمل ميکند انتهى .

وآيهٔ ۱۵ ازباب ۶ از رسالهٔ مذکور باين نحو بيان شده است : زيرا که در مسيح عيسى نه‌ختنه چيزيست و نه نامختونی بلکه خلق جديد م

شاهد يازدهم :

احکام ذبح

احکام ذبايح کثير و ابدی بود در شريعت موسی ودرشرع عيسى عليه‌السلام منسوخ گرديده است .

شاهد دوازدهم :

کهـانت

احکام کثیره مختص بود بآل هارون از کهانت ولباس وقت حضور از برای خدمت و غیرذلك وابدی هم بود و درشرع عیسی علیه‌السلام منسوخ والیوم اثری ازآنها باقی نیست .

شـاهد سیزدهم :

نسخ احکام

حواریون بعداز مشاورت تامه جمیـع احکام عملیه تورات را نسخ نمودند مگر چهار حکم « ذبیحهٔ صنم وخون ومنخنقه و زنا » حرام‌بودن این‌احکام اربعه را باقی‌گذاشتند وکتابی هم دراین‌باب بکنایس فرستادند چنانچه درباب ۱۵ از اعمال حواریین بتوضیح تمام بیان شده است وبعضی‌آیات باب مذکور باین‌نحو مسطور شده است :

۲۴ چون شنیده شدکه بعضی ازمیان ما بیرون رفته شمارا بسخنان خود مشوش ساخته قلوب شما را منقلب مینمایند و می‌کویند که می‌باید مختون شده شریعت را نکاه بدارید وما بایشان هیچ فرمایش نکرده‌ایم...

۲۸ که‌روح‌القدس ومارا اختیارافتادکه باری‌برشمانتهیم جزاین‌ضروریات

۲۹ که از قربانیهای بتان وخون وحیوانات خفه و زنا بپرهیزیدکه هرکاه ازین امور خود را محفوظ دارید به‌نیکوئی خواهید پرداخت .

و علت باقی گذاشتن احکام اربعه عدم تنفر یهود است که تازه داخل ملت مسیحیت شده بودندکه ایشان احکام تورات ورسومات آنرا بسیار دوست میداشتند پس از آن مقدس‌النصاری پولس دید که رعایت این امر بعد از مضی مدتی لازم نیست لهذا سه حکم اول راهم نسخ‌کرد بفتوای اباحهٔ عامه‌که درشاهد هفتم‌گذشت و برآن فتوی اتفاق دارند جمهور علمای پروتستنت پس از احکام عملیه تورات

باقی نماند در شرع عیسی مگر حرمت زنا .

و چون در شرع عیسی علیه‌السلام از برای زنا حدی مقرر نشده است بلکه ضدآن معین است پس حرمت زنا هم ازین وجه منسوخ است پس فراغت تامه در شریعت عیسویه از بابت احکام عملیه تورات حاصل شده است خواه احکام ابدیه تورات باشد خواه غیر ابدیه همه منسوخ گردیده‌اند .

شاهد چهاردهم :
نسخ شریعت یهود

درباب ۲ آیهٔ ۲۰ از رسالهٔ پولس بغلاطیان باین نحو مرقوم گردیده است:

با مسیح مصلوب شدم و دیگر من زیست نمیکنم بلکه مسیح در من زیست می‌کند و زندکانی‌که الحال در جسمم می‌کنم با ایمان بر پسر خدا می‌کنم که مرا محبت نموده وخود را درراه من سپرد * توفیق خدا را باطل نمیسازیم زیرا که اکر عدالت بشریعت بودی هرآینه مسیح عبث مرد .

و داکتر همند در ذیل شرح آیه ۲۰ گفته است مسیح مرا خلاص کرد ببذل روح خود ازبرای خاطر من ازشریعت موسی ودرشرح آیهٔ ۲۱ گفته است استعمال شرع عتیق را از برای مردن مسیح نمی‌کنم و از برای طلب نجاة بر شرع موسی اعتماد نمینمایم و نمی‌بینم‌که احکام موسی ضروری باشد زیرا که عمل بآن احکام انجیل عیسی را مثل بیفائده مینماید انتهی .

و داکتر دتپی در ذیل شرح آیهٔ ۲۱ گفته است و اگر عمل بشرع موسی جایز باشد پس اشتراء نجات بموت مسیح ضرور نبود و در موت او هم حسنی نبود انتهی .

پایل گفته است اگرشریعت یهود ما راعصمت ونجاة میداد پس کدام ضرورت داعی بود موت مسیحرا و اگرشریعت جزای نجاة ما بود پس موت مسیح ازبرای

نجاة کافی نبوده است انتهی .

پس تمامی اقوال مذکوره ناطقند بحصول فراغ از شریعت موسی و نسخ آن.

شاهد پانزدهم :

نسخ شریعت بمرگ عیسی

در باب ۳ آیهٔ ۱۰ از رسالهٔ پولس بغلاطیان باین نحو بیان و عیان گشته است:

زیرا جمیع آنانیکه ازاعمال شریعت هستند تحت لعنت میباشند زیرا که مکتوبست ملعونست هر که ثابت نماند در تمامی نوشتهای کتاب شریعت تا آنها را بجا آورد * اما واضح است که هیچ کس درحضور خدا ازشریعت عادل‌شمرده نمیشود زیرا که عادل‌بایمان زیست می کند * اما شریعت از ایمان نیست ... مسیح ما را از لعنت شریعت فدا کرد چونکه در راه ما تحت لعنت شد چنانکه مکتوبست که ملعونست هر که بردار آویخته شود انتهی .

عیسی بر دار آویخته شد وهرکسی بردار آویخته شود ملعونست پس عیسی هم ملعون خواهد بود نعوذبالله از استعمال اینعبارات رکیکه درحق پیغمبران خدا « بلکه خدا علی قولهم » و ممکن بود ادای اینمطالب بعبارات مستحسنه نمیدانم چگونه جرأت مینمایند که امثال اینعباراترا در حق مسیح استعمال می کنند ولیکن علمای مسیحیت دراین باب معذورند زیرا که اصل عبارات ازپولس است وپولس هم از روی وحی و الهام تکلم می کند! وحی باو رسیده است که عیسی ملعونست! نعوذبالله لهذا او هم ملعون نوشته است نعوذبالله از مزخرفات اهل تثلیث .

لارد مفسر در صفحهٔ ۴۸۷ از مجلد نهم از تفسیر خود بعد از نقل آیات مذکوره گفته است ظن من اینکه مراد حواری در اینجا همان معنی است که بسیار او را تعلیم مینماید یعنی نسخ شریعت موسی و یا بلافائده شدن آن بموت مسیح و صلب او بعد در صفحهٔ ۴۸۷ از مجلد مذکور گفته است که حواری صراحةً در

اینموضع می‌گوید که نسخ احکام تورات نتیجه موت مسیح است .

شاهد شانزدهم :

نسخ شریعت با ایمان بمسیح

در باب ثالث مذکور آیهٔ ۲۳ باین نحو مزبور است :

اما قبل از آمدن ایمان در تحت شریعت محروس بودیم و برای آن ایمانی که میبایست مکشوف شود بسته شده بودیم * پس شریعت ما را استاد گشته است بمسیح تا اینکه ازایمان عدالت راحاصل نمائیم* لیکن بعد ازآمدن ایمان دیگر محکوم استاد نیستیم زیراکه همه بواسطه ایمان بمسیح عیسی پسران خدا میباشید .

پس مقدس در اینموضع تصریح کرده است که اطاعت باحکام تورات بعد از ایمان بمسیح هیچ لزومی و فائده ندارد و در تفسیر دوالی و رجردمینت قول وین‌ـ استان هوپ باین نحو مرقوم شده است؛ رسومات شرع موسی منسوخ شد بموت عیسی و شیوع انجیل .

شاهد هفدهم :

نسخ شریعت بدست عیسی

درآیهٔ ۱۵ از باب ۲ از رسالهٔ پولس باهل افسیس باین‌نحو بیان گشته است: و عداوت یعنی شریعت احکام راکه مشتمل برفرائض بود بجسم خود نابود ساخت تاکه مصالحه کرده از هر دو یك انسان جدید را در خود بیافریند .

شاهد هجدهم :

نسخ کهانت و شریعت

آیهٔ ۱۲ ازباب ۷ از رسالهٔ پولس بعبرانیان باین‌نحو مرقومست: زیرا هرگاه

کهانت تغییر می‌پذیرد البته شریعت نیز تبدیل میبابد .

دراین آیه پولس اثبات‌تلازم نموده است مابین تبدیل کهانت وتبدیل شریعت پس اگرمسلمین هم بنا برتلازم مذکور قائل بنسخ شریعت عیسی علیه‌السلام بشوند مصاب خواهند بود نه مخطی .

ودرتفسیر دوالی و رجردمینت درذیل شرح آیهٔ مذکوره قول داکترمیکنائث باین نحو منقولست شریعت بالنسبه باحکام ذبایح و طهارت و غیر آن تبدیل شده است قطعاً یعنی رفع شده است .

شاهد نوزدهم :

عفو بجای شریعت

آیهٔ ۱۸ از باب ۷ سابق‌الذکر باین‌نحو عیان و بیان گشته است : زیرا که حاصل میشود هم منسوخ حکم سابق بعلت ضعف و عدم فایده آن و در فارسیه مطبوعهٔ سنه ۱۸۷۸ باین عبارت مرقوم شده است که حقیقت نسخ حکم مقدم میشود بعلت ضعف و بیمصرفیش .

دراین آیه تصریح شده است باین‌که چون احکام تورات ضعیف وبیمصرف بود لهذا منسوخ شدند و در تفسیر هنیری و اسکات مرقومست که شریعت وکهانت که تکمیلی از آنها حاصل نمیشـد رفع و منسوخ شدند کاهنی و عفو جدیدی‌که مصدق صادق از آن تکمیل میافت قایم مقام آن شد انتهی .

شاهد بیستم :

زوال شریعت ناقص

در باب ۸ از رساله عبرانیان آیهٔ ۷ باین نحو ترقیم یافته است : زیرا اگر آن اول بی‌عیب میبود جائی‌برای دیگری مطلوب‌نمیشد * پس چون جدیدرا گفت اول را عتیق ساخت و آنچه‌کهنه و پیر شده است مشرف برزوالست انتهی .

در این‌قول تصریحست براینکه احکام تورات معیوب وقابل نسخ است زیرا که پیرو عتیق است ودر تفسیر دوالی و رجردمینت در ذیل شرح آیهٔ ۱۳ قول یابل باین نحو مرقومست که این مسئله بسیار ظاهر و روشن است که خدا میخواهد عتیق وانقص را نسخ بفرماید برسالت جدیدهٔ حسنه فلذلك مذهب رسومی یهود را رفع می‌فرماید ومذهب مسیح را قایم مقام او می‌فرماید .

شاهد بیست ویکم :

نسخ اول و استواری دوم

درآیهٔ ۹ از باب ۱۰ از رسالهٔ عبرانیان باین‌نحو ترقیم یافته است: بعدکفت که اینك می‌آیم تا ارادهٔ تورا ای‌خدا بجاآوردم پس اول را منسوخ‌میکند تا دوم‌را استوار سازد و در تفسیر دوالی و رجردمینت درشرح آیهٔ ۸ و ۹ قول یابل را باین نحو نقل‌کرده است که حواری استدلال کرده است دراین دو آیه‌که ذبایح یهود کافی نبوده است لهذا مسیح موت وصلب را برخود متحمل شد تا نقصان ذبایح را منجبر نماید پس بفعل یکی ازآنها دیگری منسوخ شد انتهی .

پس ازشواهد مذکوره ازبرای عاقل چند امری ظاهر می‌شود :

امر اول : نسخ بعضی احکام در شریعت لاحقه مختص بشریعت ما نیست بلکه در شرایع سابقه هم بوده است .

امر ثانی : اینکه تمامی احکام عملیه تورات از ابدیه وغیر ابدیه‌آن درشرع عیسی منسوخ شده است .

امر ثالث : اینکه لفظ نسخ‌هم درکلام مقدس ایشان بالنسبه بتورات واحکام آن موجود است .

امر رابع : آنکه مقدس‌النصاری اثبات تلازم نموده‌است مابین تبدل کهانت و نسخ شریعت .

امر خامس : آنکه مقدس ایشان مدعی‌است که شئی عتیق بالی قریب‌الزول

و سریع الفناء است .

پس می‌گوئیم چون شریعت عیسی‌علیه‌السلام بالنسبه بشریعت محمدمصطفی علیه‌وآله‌آلاف‌التحیة‌والثناء عتیق‌است لهذا استبعادی درنسخ‌آن نیست بلکه‌ضروری است بنا بر امر رابع و دانستی در شاهد هشتم و شانزدهم که مقدس النصـاری و مفسرین ایشان الفاظ غیرملایمه بالنسبه بتورات واحکام‌آن استعمال‌کرده‌اند با وجود اینکه معترفندکه تورات‌کلام خداست .

امر سادس : اینکه هیچ اشکالی نیست درنسخ احکام تورات بمعنی‌مصطلح درنزد ما اعم ازاینکه احکام ابدیه‌آن یا غیرابدیه زیرا که ما :

اولاً قبول نداریم که این تورات همان توراتی است که برای موسی نازل شد و یا اینکه از تصنیفات آن بزرگوار است چنانچه در باب اول بوضوح تمام بیـان شد .

و ثانیاً تسلیم نداریم‌که تورات مصون ازتحریف وتغییر است بلکه ضدآنرا یقین داریم چنانچه مبرهناً درباب ثانی‌گذشت .

و ثالثاً الزاماً می‌گوئیم‌که خداوند گاهی می‌شودکه ندامتی ازبرای‌او حاصل شود پس ازفعل خود برمی‌گردد و وعدهٔ دائمی می‌دهد وتخلف می‌کند چنانچه از کتب عهد عتیق در مواضع عدیده این امر مذکور است وعنقریب خواهد آمد.

بدانکه : قول سیـم الزامی است نه اعتقادی مصنف حقیر و تمامی علمای اثنی‌عشریه بری هستیم از نسبت ندامت و خلف وعده در افعال و اقوال خداوندی جل‌شأنه بلی این اشکال وارد می‌شود برمسیحیین‌که اعتراف مینمـایند که تورات کلام الله و ازتصنیفات موسی است و تحریف هم نشده است ندامت هم درحق‌خدا محالست تأویلاتی‌که ذکر مینمایند درمعنی الفاظ مذکوره بعید ازانصاف ودرغایت رکاکت است زیرا که مراد از الفاظی‌که در هرموضع مذکوره شده است مناسب معنی است‌که در آن مقام مراد است .

مثلاً زمانی‌که‌گفتیم فلان شخص معین دائماً خواهد بود مراد از دوام دراین

موضع آخر عمر خواهدبود زیرا که میدانیم این‌شخص تا فناء عالم وقیامت باقی نخواهد بود و اگر درحق قوم عظیمی بگوئیم که شما طبقةً بعد طبقةٍ سبت‌را مثلاً باید داشته باشید مفهوم از این کلام دوام است بی‌شبهه و قیاس احد قولین برآخر بسیار مستبعد است لهذا علمای یهود تأویلات مسیحیه را درباب اعیاد وسبت‌بسیار رکیك وساقط از درجهٔ اعتبار میدانند .

شواهد قسم اول تمام شدند .



و شواهد قسم ثانی :

قربانی ابراهیم (علیه‌السلام)

شاهد اول :

نسخ حکم بحکم دیگر

اینکه خداوند جل‌شأنه ابراهیم علیه السلام را امر فرمود بذبح ولدش اسحق[1] علیه‌السلام پس آن حکم را نسخ فرمود قبل‌ازعمل چنانچه درباب ۲۲ ازسفرتکوین ازآیهٔ ۲ تا آیهٔ ۱۳ مرقوم شده است .

شاهد دوم :

لغو دستور کهانت

اینکه نقل‌شده است قول نبیی از انبیاء درحق عیلی‌کاهن[2] درباب ثانی آیهٔ ۳۰ از سفر شموئیل اول قول مذکور باین نحو مزبور شده است :

۱ـ اختلافاتی است بین مسلمانان ومسیحیان دربارهٔ قربانی حضرت ابراهیم(ع) . مسلمانان به‌پیروی ازصریح قرآن معتقدندکه حضرت ابراهیم پسرخود اسماعیل را به قربانگاه برد و شواهد زیادی هم برآن دارند و مسیحیان گویند قربانی وی اسحق بوده است. تفصیل بحث درمحل‌خود خواهدآمد .

۲ـ مردی از اولاد ایثامار فرزند هارون است‌که چهل‌سال درمیان بنی اسرائیل قضاوت‌کرد وچون کشته‌شدن دو فرزندش را درجنگ با بنی‌اسرائیل بوی خبر دادند از تخت بزیر افتاد و گردنش بشکست وبمرد. تلخیص از قاموس‌کتاب مقدس.

پس خداوند خدای اسرائیل چنان میفرماید که حقیقةً گفتم که خانهٔ تو وخانهٔ پدر تودائماً درحضورمن سلوك خواهید نمود اما حال خداوند میفرماید که حاشا بمن کسی که مراحرمت نماید البته ایشانرا محترم میدارم اما کسی که مرا تحقیر نماید حقیــر خواهد شد * و بجهت خود کاهن معتمدی که موافق دل و جان من رفتار نماید نصب خواهم فرمود و از برای او خانهٔ محکمی خواهم ساخت تا درحضور مسیح کردهٔ من همیشه اوقات رفتار نماید .

پس خداوند وعده داد در آیات مذکوره که منصب کهانت درخانه عیلی کاهن وخانهٔ پدر او دائماً باشد پس حکم مزبور را نسخ فرمود و کاهن دیگر اقامه نمود و در تفسیــر دوالی و رجردمینت قول فاضل پاتریك باین نحو مرقوم است : که خداوند در اینموضع حکم را نسخ فرمود زیراکه عیلی کاهن را وعده داده بودکه منصب کهانت در خانوادهٔ او و اقارب او ابداً باشد. لیکن این منصب را داد اول بالعاذر که ولداکبر هارونست بعد بتامار که ولد اصغرهرونست پس‌ازآن الآن‌بسبب ذنب اولاد عیلی کاهن باولاد العازر انتهی .

پس در زمان بقاء شرع موسی دو مرتبه حکم مذکور منسوخ شد واگرنسخ را منکر شوند در وعدهٔ خداوندی خلف خواهد بود دو مرتبه در زمان بقاء شرع موسی ویك مرتبه بعد ازظهور عیسی زیراکه اثری ازآن منصب باقی نمانده است نه در اولادٌ العازر ونه دراولاد ایتامار وعدهٔ که باولاد العازر داده شده است در ازاء آن خدمت که ازفینحاس پسر العازر درکشتن آن مرد زانی و زن زانیه از اوصادر شد در باب ۲۵ و آیهٔ ۱۳ از سفر عدد باین نحو ترقیم یافته است : و عهد کهانت ابدی از آن وی و از آن ذریه‌اش بعد از وی خواهد بود جهت اینکه از برای خدای خود غیرتی کشید و در حق بنی اسرائیل کفاره نمود .

ناظر در این کتاب متحیر نشود از خلف وعدهٔ خداوند «نعوذبالله» بنابرمذاق اهل کتاب زیراکه کتب عهد عتیق ناطق است باینکه خداوند کاری را می کند وبعد

نادم میشود در آیهٔ ۳۹ از زبور ۸۹ قول داود علیه‌السلام درخطاب بخدای عزوجل باین نحو ترقیم یافته است : عهد بندهٔ خود را باطل ساختی تاج او را بر زمین انداختی رسوا نمودی پس داود علیه‌السلام عرض می کند خدایا نقض عهد بندهٔ خود را نمودی .

در باب ۶ و آیهٔ ۶ از سفر تکوین باین نحو ترقیم یافته است : پس خداوند ازبرای ساختن انسان درزمین تغییر بارادهٔ خود داد ودرقلب خود رنج کشید * پس خداوند کفت انسانی که خلق کردم از روی زمین محو مینمایم از انسان و از بهایم وازحشرات تابمرغان هوا زیراکه درخصوص ساختن ایشان تغییری باراده‌ام داده‌ام.
پس آیهٔ ۶ تماماً و از آیهٔ ۷ قول او تغییر باراده‌ام داده‌ام دلالت دارد که خداوند نادم و متأسف شد از خلقت انسان .

و در مزبور ۱۰۵ آیهٔ ۴۴ باین نحو ترقیم یافته است : و بایشان زمینهای طوایف را داد که عمل اقوام راوارث شوند ومیثاق خود را ذکر کرد وپشیمان شد.
و در آیهٔ ۱۱ از باب ۱۵ از سفر شموئیل اول باین نحو مرقوم شده است: که بخصوص نسب نمودن شاؤل و پادشاهی تغییر بارادهٔ خود داده‌ام زیرا که از متابعت من برگشته کلام مرا اثبات ننمود و شموئیل مغموم شده تمامی شب را استغاثه نمود .

بعد آیهٔ ۳۵ از باب مذکور باین نحو مسطورگردیده است: شموئیل بخصوص شاؤل مغموم بود و خداوند بخصوص ملك نصب نمودن شاؤل نادم و متأسف شد انتهی .

و در این موضع خدشه‌ایست ایراد آن الزاماً فقط جایز است از برای ما و آن اینست که چون ندامت ثابت شد درحق خدا «علی قولهم» و ثابت شد که خدا نادم شد ازخلقت انسان و ازسلطنت شاؤل پس جایزاست که خدا نادم‌شود ازارسال عیسی علیه‌السلام بعد از اظهار دعوی الوهیت بنابرزعم اهل تثلیث زیرا که دعوی الوهیت از بشر حادث اعظم جرماً است و اکبر اثماً است ازعدم اطاعت شاؤل امر

رب را چنانچه خداوند واقف نبود براینکه شاؤل عصیان امر خواهد نمود فکذلك جایز است که واقف نباشد براین که مسیح ادعای ربوبیت خواهدکرد .

چرا گفتم الزاماً فقط زیرا که بفضل‌الله ندامت را در حق الله قائل نیستیم و خدا رابری میدانیم از امثال این مزخرفات وهمچنین ادعای الوهیت مسیح رامعتقد نیستیم بلکه درنزد ما ساحت‌الوهیت وکذلك ساحت‌نبوت عیسی‌علیه‌السلام صافست از قمامهٔ این کدورات و منکرات اللهم لاتؤاخذنی بماقلت الزاماً .

شاهد سیم :

مأموریت حزقیال

آیهٔ ۹ از باب ۴ ازکتاب حزقیال در خطاب خدا بآن بزرگوار بنابرترجمهٔ فارسیه مطبوعهٔ لندن در سنه ۱۸۵۶ باین نحو بیان و عیان گشته است :

و تو از برای خودکندم و جو و باقله وعدس و ارزن وجاورس را بکیر وآنها را در ظرفی بکذار و ازآنها از برای خود نان بپز وآنرا موافق عدد روزهائیکه بپهلویت میخوابی سیصد و نود روز بخور * و خوراك خود که بوزن میخوری هر روز بیست مثقال آنرا وقت بوقت بخور * و آبرا به پیمایش بنوش سدس یك هین آنرا وقت بوقت بنوش * و آنرا بمثل کردهای جوین بخور و آنرا بفضلهٔ که از انسان میآید در پیش چشم ایشان بپز * پس کفتم آخ ایخداوند خدا اینك جان من پلید نشده بود چونکه ازکودکی خود تا بحال میته و دریده شده را نخورده‌ام وکوشت مکروهی بدهانم نرفتـه است * آنکاه بمن فرمود ببین که عوض فضله انسان سرکین کاو را بتو داده‌ام تا نان خود را بآن بپزی انتهی .

خداوند اول پیغمبر خود را امر نمود که نان خود را ملطخ نماید بفضلهٔ که از انسان خارج میشود پس حزقیال علیه‌السلام استغاثه نمود لهذا خدا حکم اول

را قبل از عمل نسخ فرمود و عوض فضلهٔ انسانی سرگین‌گاو را باو دادکه تاسیصد و نود روز پیغمبر خدا نان را بسرکین بخورد .

اگرشعور داری تأمل کن آیا خدا همچوحکمیرا نسبت به‌پیغمبرش می کند؟! و اگر وحی باشد لابداً باید پیغمبر هم اطاعت کند تا سیصد و نود روز سرکین بخورد والله ملت مسیحیة بسبب انتشار این کتب در نزد جمیع ارباب ملل و نحل رسوا و مفتضح شده‌اند .

شاهد چهارم :

دستور قربانی‌ها

در باب ۱۷ و آیهٔ ۳ از سفر احبار باین نحو مرقوم شده است :

که هرکسی از خاندان اسرائیل که کاو یاکوسفند یا بز دراردو ذبح نماید و یا خارج از اردو ذبح نماید * و آنرا بدر خیمهٔ مجمع جهت تقریب نمودن قربان برای خداوند پیش مسکن خداوند نیاورد و آن‌کس خونی محسوب شود چون‌که خون ریخته است و آنشخص از میان قوم خود منقطع خواهد شد انقطاع او قتل اوست .

و درآیهٔ ۱۵ ازباب ۱۲ از تورات مثنی باین‌نحو ترقیم یافته است :

نهـایت کوشتی را موافق برکت که خداوند خدایت در تمـامی دروازه‌هایت بتو میدهد برطبق خواهش دلت ذبح نموده بخور ناپاك و پاك آنرا مثل آهو و کوزن بخـورند ... هنکامی که خداوند خدای تو حدود تو را بنهجی که بتو وعده‌کرده است وصی می‌کرداند اکربکوئی که‌کوشت‌را می‌خواهم بخورم ازآنکه اشتیاق نفس‌تو درخوردن‌کوشت است پس‌کوشت را برطبق خواهش نفس خود توانی خورد * یعنـی بنهجی‌که آهو وکوزن خورده می‌شود آنها را چنان بخور ناپاك و پاك آنها را مثل هم بخورند انتهی .

پس حکم سفر احبار را بحکم تورات مثنی نسخ فرمود . هورن در صفحهٔ ۶۱۹ از مجلد اول ازتفسیرخود بعداز نقل‌آیات گفته دراین دوموضع بحسب ظاهر تناقضی است لیکن هرگاه ملاحظه نمائیم شرع موسی علیه‌السلام را که کم و زیاد میشد بروفق حال بنی‌اسرائیل و به‌حیثیتی نبود که تغییری وتبدیلی دراو نشود پس دراین‌صورت توجیه درغایت سهولت خواهد بود .

بعد گفته است موسی علیه‌السلام درسنهٔ ۴۰ از هجرت بنی‌اسرائیـل قبل از دخول فلسطین این حکم را نسخ فرمود یعنی حکم سفر احبار را بحکم تورات مثنی‌نسخ صریح و امر فرمود که جایز است ازبرای ایشان بعداز دخول فلسطین که ذبح نمایند بقروغنم را درهرموضعی که میخواهند و بعد از ذبح اکل نمایند انتهی ملخصاً .

پس اعتراف نمود مفسر مزبور به‌نسخ حکم مذکور واینکه شریعت موسی کم و زیاد میشد بروفق حال بنی‌اسرائیل عجب است از حال اهل کتاب که ایشان اعتراض مینمایند برمثل این زیاده و نقصـان که در شریعت دیگر واقع می‌شود و می‌گویند مستلزم جهل الله است و اگر در شرع ایشان واقع شود مستـلزم جهل الله نیست !

شاهد پنجم :
سن خـادم خیمه

درآیهٔ ۳ و ۲۳ و ۳۰ و ۳۵ و۳۹ و ۴۳ و ۴۷ ازباب ۴ ازسفرعدد مرقومست: که خادم قبهٔ عهد لابد است ازاینکه عمر ایشان کمتر از سی و زیادتر ازپنجاه نباشد و درآیهٔ ۲۴ و ۲۵ ازباب ۸ ازسفر مذکور مرقومست که عمر ایشان کمتر ازبیست‌وپنجسال و زیادتر از پنجاه نباشد و اول را بثانی نسخ فرمود .

شاهد ششم :

کفارهٔ گناه

درباب ۴ وآیهٔ ۱۴ ازسفر احبار مسطور است که فدای خطای جماعت یك کوساله باید باشد و درباب ۱۵ و آیهٔ ۲۴ ازسفرعدد مرقومست : که فدای خطای جماعت یك کوساله با لوازماتش و یك بزغاله باید باشد انتهی .

پس اول را با ثانی نسخ فرمود .

شاهد هفتم :

مسافران کشتی نوح

ازباب ۶ ازسفر تکوین معلوم می‌شود که خدا نوح علیه‌السلام را امر فرمود که از هرجنس حیواناتی خواه طیر باشد خواه بهیمه زوج زوج داخل کشتی نماید[۱] و از باب سابع از سفر مذکور مفهوم می‌شود که نوح علیه‌السلام از بهـائم طاهره هفت هفت داخل کشتی نماید و ازطیور مطلقاً واز بهائم غیرطاهره زوج زوج.[۲]

پس ازآن باب مذکور معلوم می‌شود که ازهرجنس زوج زوج داخل کشتی نمود پس حکم دومرتبه نسخ شد .

شاهد هشتم :

بیمـاری اشعیـا

درباب ۲۰ ازسفر ملوك ثانی باین‌نحو ترقیم یافته است :

درآن ایام حزقیا ازمرض مهلکی بیمارشد واشعیا پیغمبر پسرعاموس نزد او آمده ویرا کفت که خداوند چنین می‌فرماید که بخانهٔ‌خود وصیت

۱ــ واز جمیع حیوانات از هر ذی‌جسدی جفتی بکشتی درخواهی‌آورد تا با خویشتن زنده نگاهداری، نر وماده باشند .

۲ــ و از همهٔ بهایم پاك هفت هفت نر وماده باخود بگیر واز بهایم ناپاك دو نر و ماده و از پرندکان آسمان نیز هفت هفت نر وماده را ...

کن زیرا که میمیری و زنده نخواهی ماند * آنگاه روی خود را بدیوار برکردانید و بخداوند تضرع نموده کفت * که ای خداوند حال تمنـا اینکه بیادآوری که چکونه درحضورتو براستی وقلب سلیم رفتار نموده‌ام و درنظر تو نیکوئی کرده‌ام و حزقیا بکریهٔ عظیمی کریست * وواقع‌شد هنکامیکه اشعیا بحیاط میانه بیرون نرفته بود که کلام خداوند بدین‌مضمون باو رسیـد * برکرد به پیشوای قوم من حزقیـا بکو که خداوند خدای پدرت داود چنین می فرماید که استدعای ترا شنیدم و اشکهای ترا دیدم اینك ترا شفامیدهم که روزسیم بخانهٔخداوند برخواهی‌آمد* وبروزهای تو پانزده سال خواهم افزود و ترا و این شهـر را از دست ملك آشور نجات خواهم داد الخ .

پس خداوند حزقیـای ملك را در لسان اشعیـا امر بوصیت نمود و فرمود خواهی مرد پس حکم مذکور را نسخ فرمود قبل از اینکه اشعیا بوسط دار برسد بعد از تبلیغ حکم اول برعمرش پانزده سال افزوده شد .

شاهد نهم :

مأموریت عیسی(ع)

درآیهٔ ۵ ازباب ۱۰ از انجیل متی باین نحو ترقیم یافته است : این دوازده را عیسی فرستاد بدیشان وصیت کردکفت از راه امتها مروید و در بلدهٔ از سامریان مشوید * بلکه نزدکوسفندان کمشدهٔ آل‌اسرائیل بروید .

و درباب ۵ از انجیـل متی‌آیهٔ ۲۴ باین نحو ترقیم یافته است : در جواب کفت فرستـاده نشدم مکر بجهت‌کوسفندان‌کمشدهٔ آل‌اسرائیل .

پس بنا بروفق این آیات عیسی علیه‌السلام رسالت خود را تخصیص می‌داد به بنی‌اسرائیل و درآیهٔ ۱۵ از باب ۱۶ از انجیل مرقس قول عیسی علیه‌السلام باین نحو منقول شده است : پس بدیشان‌کفت بروید درتمامی عالم و جمیع خلایق را

بانجیل موعظه‌کنید انتهی. پس حکم اول بثانی منسوخ است .

شاهد دهم :
عمل به توراة

درباب ۲۳ از انجیل متی باین‌نحو رقم شده است : آنگاه عیسی آن‌جماعت و تلامذهٔ خود را خطاب‌کرد * گفت کاتبان و فریسیـان بر کرسی موسی نشسته‌اند پس‌آنچه بشما گویند نگاه دارید وبجا آورید الخ .

پس حکم فرمود عیسی باینکه هرچه کاتبان وفریسیان بشما گفتند شما تلامذه همهٔ‌نرا بجا بیاورید وبی‌شبهه کاتبان وفریسیان حکم‌بحفظ جمیع احکام‌عملیه تورات خواهند نمود بخصوص احکام‌ابدیه علی‌قولهم وحال‌آنکه تمامی احکام‌عملیه‌تورات از ابدیه و غیرابدیه درشرع عیسی علیه‌السلام منسوخست چنانچه مفصل و مدلل در شواهد قسم اول دانستی پس این حکم منسوخست البته .

و عجب دارم از علمای پروتستنت‌که ایشان از برای تغلیظ عوام اهل اسلام آیات مذکوره را دررسائل خود ایراد نموده وبرعدم نسخ احکام‌تورات باین‌آیات استدلال مینمایند و حال‌آنکه اگر احکام تورات منسوخ نباشد لازم میآیدکه تمامی مسیحیه واجب القتل باشند زیرا که سبت را تعظیم نمینمایند و ناقض تعظیم سبت واجب‌القتل است بحکم تورات چنانچه در شاهد نهم ازشواهد قسم اول دانستی.

شاهد یازدهم :
نسخ احکام تورات

در شاهد سیـزدهم دانستی که حواریون بعد از مشاورت جمیع احکام عملیه تورات را نسخ نمودند مگر چهار حکم و بعد پولس سه حکم را از احکام اربعه نسخ نمود .

شاهد دوازدهم :

عیسای نجات بخش و نابودکننده

در آیهٔ ۵۶ ازباب ۹ از انجیل لوقا باین نحو رقم شده است : زیرا که پسر انسان نیامده است تا جان مردم را هلاك سازد بلکه تا نجات دهد پس بقریهٔ دیکر رفتنـد ...

و مثل این‌قول در انجیل یوحنا درآیهٔ ۱۷ ازباب ۳ واقع شده است :

و درآیهٔ ۴۷ ازباب ۱۲ و درآیهٔ ۸ از بـاب ثانی از رسـالهٔ ثانیه پولس به تسالونیکیان باین‌نحو مرقوم شده‌است : آنکاه آن بی‌دین ظاهر خواهدشدکه عیسی خداوند اورا بنفس دهان خود هلاك خواهدکرد وبتجلی ظهور خویش او را نابود خواهد ساخت .

پس قول ثانی ناسخ قول اولست زیرا که از اول مفهـوم میشود که عیسی منجی‌است واز ثانی مهلك واگر قائل به‌تخصیص میشوند درقول مذکور بازضرری بمقصودما نخواهد رسید زیراکه غرض‌ما اثبات زیاده ونقصانست درشریعت واحده خواه اسمش را نسخ بگذارند یا تخصیص واز شهود اربعهٔ اخیره یعنی ازشاهد نهم تا دوازدهم معلوم میشودکه نسخ درانجیل بالفعل واقع است فضلاً عن‌الامکان زیرا که عیسی بعضی احکام خود را بحکم دیگر نسخ فرمود و حواریون بعضی احکام عیسی را باحکام خود نسخ نمودند وپولس بعضی احکام حواریون را نسخ‌کرد بلکه بعضی اقوال عیسی را باقوال و احکام خود نسخ نمود .

پس ظاهرشد ازبرای تو از ادلهٔ مذکوره‌که آنچیزی که از مسیح نقل شده است درآیهٔ ۲۵ ازباب ۲۴ از انجیل متی وآیهٔ ۳۳ ازباب۲۱ ازانجیل‌لوقا که مراد ازقول مذکور نه اینست که قولی از اقوال من و حکمی از احکام من نسخ نمیشود زیرا که اگر مقصود این باشد تکذیب انجیل لازم میآید بلکه مقصود مسیـح ازین کلام معهودیست‌که خبرداد از حوادثاتی‌که بعداز او واقع میشودکه‌آن حوادثات قبل ازین مذکور است پس اضافه در قول اوکه فرمودکلام من از برای عهد است

نه از برای استغراق و مفسرین ایشانهم بهمانطوری که ما تفسیر کردیم کلام مذکور را تفسیر نموده‌اند .

در تفسیر دوالی و رجردمینـت در ذیل شرح عبارت انجیل متی باین نحو مرقومست که قسیس پیروس گفته است : مراد مسیح این که اموری که از وقوع آنها خبر دادم یقیناً واقع خواهد شد .

دین استادیان هوپ گفته است اگرچه زمین و آسمان قابل تغییر نیستند بالنسبه باشیاء دیگر لیکن محکم نیستند مثل اخبار عیسی که خبر داد از وقوع آنها و همه اینها زایل خواهد شد و اخبار مسیحیة زایل نخواهد شد انتهی ملخصاً .

پس استدلال بآن قول ضعیف است جداً و چون شواهد قسمین را دانستی ازبرای تو شکی باقی نخواهد بود در وقوع نسخ بهردو معنی در شریعت موسویه و عیسویه پس بطلان قول کسانی که از اهل کتاب مدعی امتناع نسخند ظاهر شد کیف‌لا و حال‌آنکه مصالح عباد مختلف میشود باختلاف زمان ومکان ومکلفین پس بعضی احکام مقدور است ازبرای مکلفین و بعضی مقدورشان نیست و بعضی مناسب حال بعضی مکلفین میباشند دون‌البعض آیا قول مسیح علیه‌السلام را نمی‌بینی که در حال خطاب بحواریین فرمود : از برای من امور کثیره است که بشما بگویم لیکن شما الآن استطاعت تحمل آنرا ندارید و اما زمانی که آن روح حق آمد او شما را بسوی حق ارشاد خواهد فرمود چنانچه در آیهٔ ۱۲ و ۱۳ از باب ۱۶ از انجیل یوحنا مرقوم شده است [1] .

مبروصی که مسیح او را شفا داد مؤکداً باو فرمود زنهار کسی را اطلاع ندهی از شفا یافتن خود چنانچه در آیهٔ ۴ از باب ۸ از انجیل متی رقم یافته است وآن دو کوریرا که شفاداد بتأکید بایشان فرمود زنهار کسی اطلاع نیابد که چشمهای شماخوب شده است چنانچه در آیهٔ ۳۰ ازباب ۹ ازانجیل متی‌مسطورگردیده است.

۱ــ برای اطلاعات بیشتر از بشارتهای مزبور به پاورقی صفحه ۹ تا ۱۵ جزء اول مراجعه بفرمائیـد .

و بوالدین آن دختری که او را زنده کرد فرمود که هیچ کس را ازین ماجرا اطلاع ندهید چنانچه در آیهٔ ۵۶ از باب ۸ از انجیل لوقا رقم یافته است .

و آن کسی که اخراج شیاطین از او شده بود بحکم مسیح علیه‌السلام او را امر فرمود که بخانهٔ خود بازگردد و آنچه خدا باو کرده است حکایت کند پس رفت در تمامی شهر موعظه کرد و مردم را مطلع ساخت از آنچه عیسی بدو کرده بود چنانچه در آیهٔ ۳۹ از باب ۸ از انجیل لوقا مزبور گشته است .

و بنی‌اسرائیل مادامی که درمصر بودند مأمور بجهاد نبودند و بعد از بیرون آمدنشان از مصر مأمور بجهاد گشتند .

پس از ادلهٔ مذکوره وتقریرات مسطوره درکمال صافی مثبت گشت که بعضی امور در بعضی اوقات مقدور بعضی از مکلفین میباشند دون‌البعض پس نسخ در شرایع بحسب عقل جایزبلکه واجب است بالنظر بزمان تکلیف واشخاص مکلفین شرعاً هم واقع چنانچه در شواهد قسمین مدللاً و مفصلاً گذشت .

پس منکر نسخ نه عاقل است و نه مطیع شرایع! حال بسبب وعده که دراول باب داده شد و از برای زیادتی بصیرت ناظر این کتاب بعضی اقوال صاحب میزان‌الحق که متعلق بباب نسخند نقل میشوند .

بدانکه : کشیش فندر درفصل دوم از باب اول از میزان‌الحق درصفحهٔ ۱۷ از نسخهٔ مطبوعهٔ سنه ۱۸۶۲ باین‌نحو رقم نموده است : در این باب (یعنی باب نسخ) محمدیان ادعا می‌کنند که چنانچه بسبب آمدن زبور تورات و بعلت ظهور انجیل زبور منسوخ گشت همچنین انجیل نیز بسبب قرآن منسوخ گردیده است چنانچه دیگر آدمی در تحت قید آن نمیباشد انتهی بالفاظه .

الجواب : قول او بسبب آمدن زبور تورات و بعلت ظهور انجیل زبور منسوخ گشت بهتان صرفست بر اهل اسلام و همچنین چیزی نه درقرآن و نه در تفاسیر و نه درکتب اخبار اهل اسلام است بلکه در هیچ کتاب معتبری ازکتب اهل اسلام چه از شیعه و چه از سنی اثری ازین قول نمیباشد .

زبور در نزد اهل اسلام ناسخ تورات ومنسوخ از انجیل نیست زیرا جناب داود درنزد اهل‌اسلام ازتابعین‌جناب موسی‌علیهماالسلام میباشد صاحب شرع‌مستقل نیست‌که شرایع قبل را نسخ نماید وکتاب او هم دعاست دعا و مناجات ناسخ و منسوخ نمیشود وعلت‌منع ما ازدعا ومناجاتهای زبور وقوع تحریفات وتصرفاتیست در آن‌کتاب مانند سایرکتب عهد عتیق و جدید .

پس ثابت و محقق گردید که قسیس مفتریست لعل قسیس مزبور این قول را ازبعضی عوام اهل‌اسلام استماع نموده باشد و پس از آن گمان کرده باشد که این قول از اقوال اهل اسلام است پس نسبت آنرا بعموم اهل اسلام داده است و این شأن عالم حکیمی‌که میخواهد حکم واقع بشود مابین دوملت بزرگ نیست. این بود حال این محقق مسیحی در ذکر و بیان مطاعن اهل اسلام و این از اعظم مطاعن بود درنزد قسیس .

واین قول اول او بود درباب نسخ .

و اما قول دوم او : درصفحه ۲۴ ازفصل مذکور باین نحو مزبور است : ادعای شخص محمدی بی‌بناست‌که میگوید زبور ناسخ توراتاست وانجیل ناسخ هردوی‌آنها انتهی .

الجواب : این قول هم مثـل قول اول او باطل اسـت زیرا که دانستـی زبور ناسخ تورات ومنسوخ از انجیل نمی‌باشد درنزد اهل اسلام .

و اما قول سیم او : درصفحهٔ ۲۵ ازفصل و باب مذکور باین‌نحو مسطور نموده‌است: پس ازقانون نسخ این‌تصور لازم میآیدکه خدا نظر بمصلحت وارادت خود عمداً خواست‌که چیزناقص وبمطلب نرسانندهرا بدهد وبیان‌نماید اما چه‌نوع امکان داردکه‌کسی دربارهٔ ذات قدیم وکامل‌الصفات خداوندی چنین تصوراتناقصه وباطله نماید انتهی بالفاظه .

الجواب : بدانکه این ایراد براهل اسلام وارد نیست نظر به نسخ مصطلح در نزد ایشان چنانچه مفصلاً و مدللاً دراوایل همین باب گذشت بلی این ایراد

شدیدالوروداست برمقدس‌النصاری پولس چراکه او مبتلا شده است باین‌تصورات باطلهٔ ناقصه درحق ذات‌قدیم خداوندی که دارای جمیع صفات‌کمالست وحال‌آنکه این نوع تصورات ناقصهٔ باطله درنزد قسیس امکان ندارند وما در این‌موضع بعضی عبارات پولس را ازترجمهٔ فارسیه مطبوعه لندن درسنهٔ ۱۸۸۷ نقل‌مینمائیم وگوئیم:

درآیهٔ۱۸ ازباب۷ ازرسالهٔ پولس به‌عبرانیان باین‌نحو بیان‌وعیان گشته‌است:

زیرا که حاصل میشود هم منسوخی حکم سابق بعلت ضعف وعدم فائده آن ازین جهت‌که شریعت هیچ چیزی را کامل نمی‌کرداند.

و درفارسیه مطبوعه سنه ۱۸۸۸ آیتین مرقومتین باین‌نحو ترجمه شده‌اند:

که حقیقتاً نسخ حکم مقـدم میشود بعلت ضعف و بی‌مصرفیش * زیرا که هیچ چیزی را شریعت‌کامل نکرد الخ.

وآیهٔ ۷ ازباب ۸ از رسالهٔ مذکوره باین‌نحو مسطورگشته است:

زیرا اکر آن اول بی‌عیب میبود جای برای دیکری مطلوب نمی‌شد.

وآیهٔ ۱۳ ازباب ۸ ایضاً از رسالهٔ مزبور:

پس چون‌جدیدکفت اول‌را عتیق ساخت وآنچه‌کهنه وپیر شده‌است مشرف برزوالست.

و درآیهٔ ۹ ازباب ۱۰ از رسالهٔ مزبوره باین‌نحو مسطورگشته است:

پس اول را منسوخ میکند تا دوم را منسوخ سازد.

پس ازکلمات مرقومه درکمال صافی معلوم و مشخص میگـردد که مقدس‌النصاری بتصورات باطلهٔ ناقصه مبتلا شده است‌که تورات را ضعیف وعدیم‌النفع و بی‌مصرف و بی‌فائده و غیرمکمل و معیوب و پیر و مشرف بزوال دانسته است. کمالایخفی.

پس ایرادیکه کشیش براهل اسلام وارد نموده است برایشان غیر وارد بنا برنسخ مصطلح در نزد ایشان و برپیغمبر او درکمال شـدت وارد میشود بلکه اگر خواسته باشی قدری ترقی نمـائی میتوانی بگوئی که این تصـورات ناقصهٔ باطله

برخدای او وارد میشود چراکه بنا بر آیهٔ ۲۵ از باب ۲۰ ازکتاب حزقیال بنی در زبان حزقیال علیه‌السلام چنین‌فرموده : بنابراین من نیز قضایای‌که ناپسندیده بود و احکامی‌که بآنها زنده نتوانستند بمانند بایشان دادم[1] .

پس ایراد قسیس برخدای او وارد است‌که احکامی‌که موجب حیات نیستند و بآنها زنده نتوانستند بمانند بایشان داد .

فالعجب‌کل‌العجب از انصاف این محقق که امری را منتسب باهل اسلام مینماید‌که بوجه من‌الوجوه براهل اسلام وارد نیست بلکه برخدا وپیغمبر وکتابهای مقدسه و دین و مذهب او وارد است بهتر این که در اینموضع عنان قلم راکشیده همین قدر در جواب قسیس بگوئیم‌که اگر از روی علم و اطلاع گفته است آفرین برعدل و انصاف و دین‌داری او و اگر از عدم اطلاع گفته است صدآفرین برعلم و اطلاع این عالم نحریر و خبیر بصیر و مفسر عدیم‌النظیر و محقق صافی ضمیر و کشیش کبیرالحق والانصاف اگر این محقق بعد از تأمل و تفکر زیاد بگوید که مجموع دو و دو پنج میشود از دقت نظر او استبعادی ندارد .

و اما قول چهارم او در صفحهٔ ۲۶ از فصل و باب سابق‌الذکر باین نحو نوشته است : که کتب عهد عتیق و جدید ابداً منسوخ نخواهند گشت زیرا که بنا بر آن آیات میبایست‌که تا آسمان وزمین برقرار است احکام انجیل وکتب عهد عتیق در جریان باشند بمقتضای آیات آتیه انتهی .

الجواب: بطلان این قول را از شواهد قسم اول و دوم درکمال صافی دانستی دوباره تکرار در اینجا بیجاست کیف‌لا بمقتضای قول این کشیش جمیع کشیشین و مسیحیین روی زمین واجب‌القتلند چرا که سبت را تعظیم نمینمایند و ناقض تعظیم سبت هم واجب‌القتل است بحکم تورات : پس از عدم قول بنسخ قتل جمیع مسیحیین واجب است بحکم تورات چنانچه در پیش دانستی .

۱ـ در چاپ جدید عهد عتیق آیهٔ مزبور چنین آمده است : بنابراین من نیز فرایضی راکه نیکو نبود و احکامی را که از آنها زنده نمانند بایشان (بزرگان بنی‌اسرائیل) دادم .

و آیاتی که قسیس بآنها متمسك شده است در عدم جواز نسخ اینها میباشند یعنی پنج آیه بنابر تحریر او در صفحهٔ ۲۶ و ۲۷ از فصل مذکور .

اول : آیهٔ ۳۳ و باب ۲۱ لوقا : فرموده است : که آسمان و زمین خواهد گذشت ولیکن نخواهد گذشت سخنان من .

دوم : در آیهٔ ۱۸ باب ۵ متی باز فرموده است : که راست می گویم بشما تا این که آسمان وزمین زایل نشود یك همزه یایك نقطه ازشریعت (یعنی ازتورات) هرگز زایل نگردد تا همه کامل نشود .

سیم : در آیه ۲۳ و ۲۵ از باب اول نامه اول پطرس مرقوم گشته است . شما (ای مسیحیین) تولد تازه یافته‌اید نه از تخم فانی بلکه از تخم غیر فانی که عبارتست ازکلام خدا که تا بابد زنده و باقی است و این کلامی است که بشما بمژده داده شده است .

چهارم : درآیهٔ ۸ از باب ۴۰ اشعیا مرقومست : گیاه پژمرده و گل افسرده میشود اما کلام خدای ما ابداً قائمست .

پنجم : در آیهٔ ۸ از باب اول از رسالهٔ پولس بغلاطیان وارد است : اگر ما (حواریون) یا فرشته ازآسمان مژدهٔ دیگر (یعنی انجیل دیگر) جزاین که مابشما رسانیده‌ایم رساند ملعون باد انتهی .

الجواب : بدانکه از برای مسیحیین صحیح نیست تمسك بآیهٔ ۲ و ۴ که حکمی از احکام تورات منسوخ نمیشود چراکه تمامی احکام عملیه آن در شریعت عیسویه منسوخ گردید چنانچه مفصلاً و مدللاً دانستی و ایضاً جایز نیست تمسك بآیهٔ اول و سیم که حکمی از احکام انجیل منسوخ نمیشود زیرا که نسخ در احکام انجیل میباشد کماعرفت مفصلاً پس صحیح این که اضافه درجمله کلام من که واقع است در آیهٔ اولی از برای عهد است نه از برای استغراق و مقصود اخباریست از حوادثات آتیه که سابق براین قول مذکور است بنابرمختارپیرس و دین‌استانهوپ چنانچه قول ایشان در سابق منقول گردید .

اگر نسخ واقع نشود کذب انجیل لازم میآید و عدم زوال در آیهٔ ثانیه مقید بقید کمالست و کمال از برای احکام تورات حاصل شد در شریعت عیسویه بفعل مسیح پس مانع رفع شد و نسخ هم واقع گردید کیف لا وحال آنکه بفاصله دوازده آیه از آیهٔ ثانیه ازباب پنجم از انجیل متی منقول گردید « خود مسیح حکم تورات را نسخ کرد » .

یعنی در آیهٔ ۳۱ از باب ۵ از انجیل متی باین نحو فرمود : و گفته شده است هرکه از زن خود مفارقت جوید طلاق نامه باو بدهد * لیکن من بشما میگویم هر کسی بغیرعلت زنا زن خود را ازخود جدا کند باعث زنا کردن اومیباشد و هر که زن مطلقه را نکاح کند زنا کرده باشد انتهی .

پس اگر زوال یك همزه و یا یك نقطه از تورات موسی جایز نبود چگونه مسیح علیه‌السلام حکم طلاق و نکاح مطلقه را زایل کرد پس لابد است از اقرار بوقوع نسخ یاکذب انجیل .

و لفظ ابدالآباد درآیهٔ ثالثه محرف و الحاقی است وجودی ندارد در اقدم نسخ و اصح آن و لذلك در نسخهٔ عربیه مطبوعهٔ بیروت درسنه ۱۸۷۰ در میان دو هلال باین شکل نوشته شده است (الی الابد) و تابعین و مصححین نسخهٔ مذکوره در دیباچه باین نحو مرقوم نموده‌اند :

والهلالان یدلان علی ان الکلمة التی بینهما لیس لها وجود فی اقدم النسخ و اصحها انتهی .

و قول اشعیا هم مثل قول پطرس میباشد که گفت اما کلام خدا ابداً قائم است! چنانچه قول اشعیا عدم نسخ تورات را افاده نمی کند بنابرقول خود مسیحیین چنانچه درپیش دانستی که تمامی احکام عملیه تورات منسوخ گردیده هم چنین قول پطرس عدم نسخ انجیل را نمیرساند و هر تأویلی که در قول اشعیا جاریست درقول پطرس نیز عیناً جاریست پس تمسك به آیات اربعه در عدم جواز نسخ در مقابل اهل اسلام صحیح نیست بنابر نسخ مصطلح در نزد اهل اسلام .

و اما آیهٔ پنجم تمسك بدان هم در عدم جواز وقوع نسخ صحیح نیست مانند آیات سابقه بدو وجه .

وجه اول : قول پطرس در نزد اهل اسلام مردود است چنانچه کراراً و مراراً گذشت و خواهد آمد .

وجه دوم : آن‌که خود پولس کمال اصرار را در وقوع نسخ دارد چنانچه اقوال اوگذشت پس‌مقصود پولس نه این است که قسیس‌فهمیده است بلکه مقصود او اینکه چون در زمان مشارالیه رسولان کذبه و عمله مکاره خودشانرا بصورت رسولان مسیح درآورده بودند و اناجیل کثیره تدوین‌نموده ونسبت آنها را بمسیح میدادند چنانچه ازقول آدم‌کلارك مفسر در باب دوم نقل آن گذشت لهذا برپولس لازم آمدکه بتابعین خود بنویسدکه هرکسی‌غیر ازانجیل مسیح انجیل دیگر بیاورد البته شما قبول نکنید هرکسی درتسلسل قبل وبعد این آیه وخود این آیه فی‌الجمله تأملی نماید درکمال سهولت و آسانی براو واضح و آشکار خواهد شدکه مقصود همین است‌که ما گفتیم لاغیر .

فائدة : اگرچه‌کشیش فندر درنسخهٔ میزان‌الحق منکرنسخ‌است باشد" انکار لیکن در طریق الحیوة در صفحهٔ ۲۱ از فصل اول از باب اول از نسخهٔ مطبوعهٔ لندن سنهٔ ۱۸۶۱ من حیث لایشعر اقرار بنسخ نموده است وعبارت او این است‌که: مردمان الی‌زمان طوفان‌که درسال ۱۶۵۶ خلقت عالم اتفاق افتادگوشت نخوردندی چون بنحوی‌که از آیهٔ ۲۹ باب اول کتاب اول موسی معلوم میگردد خدا محض ثمرات و سبزیاترا برای طعام بآدم حلال کرده بود[1] لیکن بعد از طوفان گوشت حیواناترا برای خوردن حلال ساخت از قراری‌که درآیهٔ ۳۶ از باب ۹ کتاب اول موسی مسطور است[2] که هر چه متحرك و زنده باشد برای طعام از آن شما باشد

۱ـ و خدا کفت همانا همهٔ علفهای تخم داریکه بر روی تمام زمین است و همهٔ درختهائیکه در آنها میوهٔ درخت تخم‌دار است بشما دادم تا برای شما خوراك باشد .

۲ـ باب مزبور بیش از ۲۶ آیه ندارد در آیه سوم چنین آمده است : و هر جنبنده که زندکی دارد برای شما طعام باشد همه را چون علف سبز بشما دادم .

چنانچه سبزی نورس را همه بشما بخشیده‌ام انتهی بالفاظه .

پس عبارات او بوضوح تمام دال بوقوع نسـخ است زیرا که عبارت او صریحست در این که از خلقت عالم تا زمان طوفان گوشت هیچ حیوانی حلال نبود و بعد از طوفان گوشت جمیع حیوانات حلال شد پس ثابت و محقق گردید که شرع نوح علیه‌السلام شرع آدم علیه‌السلام را نسخ کرد .

در باب اول و فصل دوم و صفحهٔ ۱۹ از میزان‌الحق از نسخهٔ مطبوعه سنه ۱۸۶۲ ازین واضحتر و روشنتر اقرار بنسخ نموده است زیرا که گفته است فلهذا احکام ظاهریه یعنی احکام ظاهریه تورات بظهور مسیح انجام یافت بدین‌معنی منسوخ گردیده‌اند که دیگر محافظت آنها لازم نشد چنان‌که بهمین تبدیل و تغییر در آیات سابق‌الذکر تورات اشاره گشته است لیکن بوقوع چنین تغییری در احکام ظاهریه آن احکام باطنیه تورات که اصل اصولند تبدیل ومنسوخ نگشته‌اند بلکه مسیح آنها را در انجیل زیاده تفصیل کرد و واضح نموده است چنانچه مابعد مذکور خواهد گشت انتهی بالفاظه .

کلام این مرد باعلی صوت ندا مینماید که تغییر ونسخ درتمامی احکام ظاهریه و فرعیه تورات واقع گردیده است و اصول آن یعنی اصول محفوظ است و قول ما همین است زیرا که ما نمیگوئیم پیغمبر لاحق اصول دین پیغمبر سابق را نسخ مینماید مثل وحدت خدا و امثال ذلك چنانچه مفصلاً و مدللاً درسابق دانستی و این قول خلاف اقوال منقولهٔ سابقهٔ اوست .

این دو قول متناقض در یك کتاب از قسیس نبیل خیلی محل تعجب است فعلیهذا هر ایرادی که بر اهل اسلام وارد نمود بر دین ومذهب خود او وارد است.

فهرست مطالب :

عنوان | صفحه

تحریف درکتب عهدین

عنوان	صفحه

عنوان	صفحه

عنوان	صفحه

عنوان	صفحه

عنوان	صفحه